



کارنامه سیاسی و اجتماعی علامه سید اسماعیل بلخی

سید اسحاق شجاعی





انتشارات صبح امید دانش

کارنامه سیاسی و اجتماعی علامه سید اسماعیل بلخی

سید اسحاق شجاعی

صفحه آرایی: سید سلیمان حسینی | طرح جلد: وحید عباسی

چاپ اول: ۱۴۰۰ | قطع: وزیری | شمارگان: ۱۰۰۰ جلد | قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان

نشانی ناشر: قم، بلوار معلم، مجتمع ناشران، طبقه دوم، واحد ۲۱۷

تلفن: ۰۲۵۳۷۸۴۲۵۱۷ - همراه: ۰۹۳۹۴۱۳۱۲۶۶

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۳۶۸-۷-۳ ISBN: 978-622-98368-7-3

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر متعلق به انتشارات صبح امید دانش می باشد

● اهداء به روان قربانيان آزادي و عدالت به ويژه علامه شهيد سيد اسماعيل بلخي.



فهرست

سخن ناشر.....	۱۵
ورود.....	۱۹
۱. زندگی‌نامه؛ مروری کوتاه.....	۲۵
۱. تا پایان تحصیلات	۲۷
بلخاب؛ جزیرهٔ دین و دانش	۲۸
خاندان بلخی	۲۸
کاروانی از بلخاب به مشهد.....	۲۹
۲. آغاز فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی	۱۳
حضور در وطن	۳۱
هرات، گهوارهٔ رشد.....	۳۲
ورود به میدان سیاست	۳۳
در بلخ.....	۳۴
ادامهٔ چالش با حکومت	۳۵
نخستین تجربهٔ زندان.....	۳۶
۳. قیام نظامی	۳۷
در قفس.....	۳۸
۴. پس از زندان	۳۹
سفر آفاقی	۳۹
... و سرانجام.....	۴۰
نمایی نزدیک	۴۰
۲. در مسیر دشوار کمال	۴۳
در جست‌وجوی گمشده	۴۵
شاگرد مکتب عشق و آزادگی	۵۰
راز شخصیت پارادوکسیکال	۵۱
درک و دریافت از نهضت عاشورا.....	۵۳
توسّل به اولیای خدا.....	۵۴
هم‌نشینی با قرآن	۵۵
۳. از ریشه‌ها تا اندیشه‌ها	۵۷
۱. علامه محمّد طاهر قندهاری	۵۹
۲. سیّد جمال الدّین افغانی.....	۶۱

۶۱	۱-۲. اصلاح طلبی
۶۲	۲-۲. وحدت اسلامی
۶۳	۳-۲. مبارزه با استبداد و استعمار
۶۴	۴-۲. بازگشت به قرآن
۶۵	۳. مولانا جلال الدین محمد بلخی
۶۷	۴. ابوالقاسم فردوسی
۶۷	۵. علامه محمد اقبال لاهوری
۷۶	علاقه بلخی به اقبال
۸۶	اندیشه های مشترک
۷۷	مداحی سران استبداد
۷۹	مطالعه در زندان
۸۱	۴. مبانی اندیشه سیاسی
۴۸	سیاست از دیدگاه بلخی
۸۵	الف) سیاست، ضرورت زندگی
۸۵	ب) سیاستی که هست، سیاستی که باید باشد
۸۶	ج) دین و سیاست؛ یگانگی یا بیگانگی
۹۸	مبانی اندیشه سیاسی
۹۸	۱. جمهوری
۹۰	۲. وحدت ملی و عدالت اجتماعی
۹۱	۳. حقوق بشر
۹۲	۴. نه غرب زدگی، نه غرب ستیزی
۹۵	۵. نهضت نسوان
۹۶	۶. خردگرایی و اعتدال
۹۷	۷. وسعت نظر و عمل
۹۸	۸. سیاستی اخلاق مدار
۱۰۱	۵. بلخی و جنبش های آزادی خواهی افغانستان
۱۰۳	نخستین گام های آزادی خواهی
۱۰۴	عوامل ظهور جنبش اسلامی
۱۰۶	هدف مشترک، روش های گونه گون
۱۰۷	بلخی، پیشوای بیدارگری
۱۰۸	جنبش اسلامی، آغازی بر یک پایان

گام نخست، تثبیت هویت	۱۱۰
شکستن زنجیرهای تعصب و تبعیض	۱۱۰
عزت آفرینی در نجف و کربلا	۱۱۳
نقش بلخی در ایجاد کانون‌های مبارزه	۱۱۵
سروش بیداری	۱۱۹
تداوم حیات سیاسی و اجتماعی بلخی	۲۲۱
۱. از آغاز تا جمهوری داوود خان	۱۲۲
۲. دوره جهاد	۱۲۵
۳. دوره دموکراسی	۱۲۶
۶. بلخی و مبارزه تشکیلاتی	۱۲۹
کار سیاسی، تشکیلات سیاسی	۱۳۱
حزب اتحاد	۱۳۲
بازی در زمین استبداد	۱۳۳
پایان فعالیت حزبی	۱۳۶
بلخی؛ حزب ساز حرفه‌ای؟!	۱۳۷
آیا تاریخ قابل اعتماد است؟!	۱۴۰
حزب ارشاد واقعیت یا توهم؟	۱۴۰
بلخی و قیام مسجد گوهرشاد	۱۴۲
چرایی ترک مشهد	۱۴۵
۷. رهبری حزب اتحاد و قیام مسلحانه	۱۴۷
معیارهای رهبری	۱۵۰
محبوبیت مردمی و اعتماد سیاسی	۱۵۰
بلخی و آرمان‌های ملی	۱۵۱
... و دیگر	۱۵۲
صاحب نظران چه می‌گویند؟	۱۵۲
رهبری خواجه در ترازو	۱۵۴
رهبری کاریزماتیک و رهبری اجرایی	۱۵۷
تلاش حکومت در تحریف رهبری قیام	۱۵۸
تعصب یا بی‌خبری از تاریخ؟	۱۵۸
۸. اهداف مبارزات و قیام	۱۶۱
بستر مبارزات	۱۶۳
۱. سرنگونی حکومت استبدادی	۱۶۶

- ۱۶۶ رذایل حکومت استبدادی
- ۱۶۷ افغانستان در مقابل استبداد
- ۱۶۷ ۱. اسب را بزَن تا سوار بترسد!
- ۱۶۸ ۲. سوار را بزَن تا اسب بترسد!
- ۱۶۸ ۳. من سر مار را می زنم!
- ۱۶۹ ۴. قیام هزاره جات
- ۱۶۹ قربانیان مبارزه با استبداد
- ۱۷۱ ۲. نظام جمهوری
- ۱۷۲ پیشینه جمهوری خواهی در افغانستان
- ۱۷۴ جمهوری ملی عدالت محور
- ۱۷۴ ۳. آزادی های مدنی
- ۱۷۵ ۴. وحدت ملی
- ۱۷۶ ۵. عدالت اجتماعی
- ۱۷۸ ۶. دفاع از حقوق محرومان
- ۱۷۸ ۷. آزادی های مذهبی
- ۱۸۰ ۸. آگاهی و بیداری مردم
- ۱۸۳ ۹. قیام نوروزی؛ از پندار تا واقعیت
- ۱۸۵ ۱. تهمت کودتا
- ۱۸۶ کودتا، ساخته و پرداخته حکومت
- ۱۸۷ به کدام جرم؟
- ۱۸۹ سیاست حکومت؛ تخریب مخالفان با تهمت
- ۱۹۰ ۲. قیام مسلحانه / کودتا
- ۱۹۰ قیام نظامی در بیان بلخی
- ۱۹۲ از زبان دیگر رهبران قیام
- ۱۹۴ دیدگاه ها در ترازو
- ۱۹۵ آمادگی ها برای قیام
- ۱۹۷ روایت های قیام
- ۲۰۱ ۱۰. شناسنامه یک قیام ناکام
- ۲۰۳ حزب سَری و قیام بی سند
- ۲۰۴ گلجان، منبع تاریخ
- ۲۰۵ آشنایی با رهبران قیام
- ۲۰۸ اعضای دیگر

۲۰۸.....	بازداشت‌ها.....
۲۱۱.....	تظاهرات کابل و هرات.....
۲۱۳.....	هیأت تحقیق.....
۲۱۴.....	تحقیقات بی‌نتیجه.....
۲۱۵.....	محاکمه حکومت استبدادی.....
۲۱۸.....	شکنجه زندانیان.....
۲۲۰.....	شکنجه در بیان بلخی.....
۲۲۱.....	خودداری بلخی از نقل خاطرات زندان.....
۲۲۳.....	خاطرات عبدالغیاث کوهستانی.....
۲۲۴.....	شکنجه در منابع تاریخی.....
۲۲۴.....	قلعه مخوف دهمزنگ.....
۲۲۶.....	اسیران بی‌سرنوشت.....
۲۲۶.....	موانع اعدام زندانیان.....
۲۳۰.....	آزادی زندانیان.....

۱۱. عوامل شکست قیام..... ۲۳۱

۲۳۳.....	۱. تشکیلات سری با درهای باز.....
۲۳۴.....	درنگی در شخصیت گلجان.....
۲۳۶.....	در برابر برتری طلبی قومی.....
۲۳۷.....	در جست‌وجوی خائن.....
۲۴۱.....	۲. عدم آمادگی بسترهای سیاسی، اجتماعی.....
۲۴۱.....	۲-۱. ناآگاهی مردم.....
۲۴۲.....	۲-۲. مردمی سرکوب‌شده و منزوی.....
۲۴۳.....	۲-۳. اختلافات مذهبی و قومی.....
۲۴۳.....	۲-۴. کوتاهی رهبران مذهبی.....
۲۴۴.....	مشکل بلخی با عالمان سنتی.....
۲۴۷.....	مشکل عالمان سنتی با بلخی.....
۲۵۰.....	دست رد بر سینه بلخی.....
۲۵۱.....	۳. شتاب‌زدگی سیاسی.....
۲۵۲.....	۴. مبارزه نابرابر.....

۱۲. دست‌آوردهای مبارزات..... ۲۵۵

۲۵۸.....	۱. راهی که گشود.....
۲۶۱.....	۲. وحدت ملی.....

۲۶۲.....	۳. عدالت اجتماعی
۲۶۴.....	۴. آزادی‌های مذهبی
۲۶۵.....	۵. قانون اساسی و آزادی‌های مدنی
۲۶۶.....	۶. از حاشیه به متن
۲۶۹	۱۳. حزب اتحاد از فراز تا فرود
۲۷۱.....	عوامل به تاریخ پیوستن حزب اتحاد
۲۷۲.....	۱. حکومت استبدادی
۲۷۲.....	۲. تغییر صحنهٔ سیاسی
۲۷۳.....	۳. تغییر مسیر از نخبگان به مردم
۲۷۵.....	۴. نخبه‌گرایی و پنهان‌کاری
۲۷۵.....	۵. مورانهٔ اختلاف
۲۷۹.....	چرایی اختلاف
۲۸۳	۱۴. انقلابی یا اصلاح طلب؟
۲۸۵.....	مشروطه‌خواه یا جمهوری طلب؟
۲۸۶.....	۱. گذر از انقلابی‌گری به اصلاح طلبی
۲۸۷.....	۱-۱. انقلابی‌گری از روی ناگزیری
۲۸۹.....	۱-۲. رسیدن به مطالبات
۲۸۹.....	۱-۳. نوبت اصلاح طلبی
۲۹۰.....	۱-۴. تعامل سازنده با قدرت سیاسی
۲۹۱.....	۲. حمایت از اصلاحات قانون اساسی
۲۹۳.....	نقاب دموکراسی
۲۹۵.....	بازی ظاهر شاه با قانون اساسی
۲۹۷.....	نقش روس‌ها در تخریب اصلاحات
۲۹۸.....	دموکراسی بدون مردم و آزادی خواهان
۲۹۹.....	۳. مبارزهٔ اصلاح طلبانهٔ بنیادی
۳۰۰.....	۳-۱. سواد و دانش، لازمه تغییر
۳۰۲.....	۳-۲. شهر نشینی، لازمه تحول
۳۰۳.....	۳-۳. مبارزهٔ نمادین
۳۰۴.....	۳-۴. گسترش مبارزه در ولایات
۳۰۶.....	۳-۵. حق را باید گرفت
۳۰۹	۱۵. بازی سیاسی محمدظاهر شاه و سید اسماعیل بلخی

۳۱۲.....	۱. شاه و حکومت
۳۱۴.....	۲. بلخی و یارانش
۳۱۸.....	۳. دشمنان و رقیبان بلخی
۳۲۱.....	عالمان منجمدشده
۳۲۳.....	۱۶. با زخم تیغ یا بی زخم تیغ؟
۳۲۸.....	۱. شهادت بلخی
۳۲۹.....	شهادت، سخن تازه ای نیست
۳۳۱.....	چه کسانی و چرا؟
۳۳۲.....	۲. مرگ طبیعی
۳۳۳.....	اندکی درنگ
۳۳۷.....	۱۷. مکتب سیاسی و اجتماعی
۹۳۳.....	۱. عالم دینی
۳۴۰.....	فرا تراز علوم رسمی
۳۴۱.....	دانش بلخی از زبان دانشمندان
۳۴۳.....	از قیاسش خنده آمد!
۳۴۴.....	۲. مصلح دینی و اجتماعی
۳۴۷.....	۳. روشنفکر نواندیش
۳۵۰.....	۴. شاعر عصیان گر
۳۵۳.....	کتاب نامه
۳۶۵.....	نام نامه

سخن ناشر

سید اسحاق شجاعی سال ۱۳۴۰ در قریه کمرغیاث ولسوالی بلخاب از ولایت سرپل به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود فراگرفت. با آغاز جنگ در افغانستان، به جمهوری اسلامی ایران مهاجر و در حوزه علمیه مشهد مشغول تحصیل شد. شجاعی علاوه بر تحصیل حوزه‌ای، ماستر/ فوق لیسانس جامعه المصطفی العالمیه است.

وی از سال ۱۳۶۵ به ادبیات و نویسندگی روی آورده و در موضوعات ادبی، فرهنگی، دینی و ادبیات داستانی آثاری در قالب کتاب و مقاله پدید آورده است. نتیجه تلاش‌های وی انتشار صدها مقاله ادبی، فرهنگی، دینی و سیاسی در مطبوعات افغانستان، ایران و برخی کشورهای دیگر، ۱۷ عنوان کتاب منتشر شده، مدیریت چند نشریه، آموزش جوانان مهاجر در ادبیات داستانی و مقاله‌نویسی، همکاری پژوهشی با برخی نهادهای علمی و فرهنگی، دریافت تندیس و تقدیرنامه از وزارت اطلاعات و فرهنگ، شورای ملی، کمیسیون مستقل انتخابات، کمیسیون شکایات انتخاباتی، مقام ولایت سرپل، همایش بین‌المللی مولانا در بلخ، کمیسیون حقوق بشر زون شمال، نهاد مردمی ولایت بلخ، دانشگاه المصطفی، مدیریت حوزه علمیه مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، گنگره سراسری شعر و قصه طلاب می‌باشد.

شجاعی در انتخابات لویه جرگه اضطراری سال ۱۳۸۱ مسؤول فرهنگی و رسانه‌ای کمیسیون انتخابات زون شمال و در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۹ عضو کمیسیون شکایات انتخاباتی و سخنگوی آن کمیسیون در ولایت بلخ بود.



وی مدت دو سال (۱۳۷۶.۷۷) سردبیر مجله امین بود. در سال ۱۳۸۸ مسئولیت هفته نامه عصرنو را در مزارشریف به عهده گرفت و در سال ۱۳۹۰ مدیرمسئول روزنامه عصرنو شد و تا پایان سال ۱۳۹۶ کار کرد. صدها مقاله و تحلیل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی او در روزنامه عصرنو منتشر شده است.

وی در چندین همایش و کنگره ملی و بین المللی در افغانستان و ایران حضور یافته و گفت وگوهای بسیاری تلویزیونی و مطبوعاتی پیرامون مسایل فرهنگی، دینی، سیاسی و ادبی در افغانستان و ایران داشته است.

شجاعی از پیشگامان داستان نویسی مهاجرت در ایران است و در آموزش داستان نویسان جوان مهاجر نقش برجسته دارد. چنان که در معرفی ادبیات افغانستان به جامعه فرهنگی و ادبی ایران با انتشار کتاب های "میراث شهرزاد در افغانستان" و "برف و نقش های روی دیوار" تلاش کرده است.

شجاعی از جمله بنیان گذاران برخی نهادهای فرهنگی و ادبی مانند جمعیت ۲۶ نفر، کتابخانه حضرت یحیی بن زید، دفتر هنر و ادبیات افغانستان، مرکز فرهنگی آفتاب، اتحادیه نویسندگان افغانستان، انجمن نویسندگان جوان بوده و مسئولیت های اجرایی نیز بر عهده گرفته است؛ مسئولیت دفتر هنر و ادبیات افغانستان، مسئول دبیرخانه کنگره شعر و قصه طلاب در مشهد، مسئولیت ادبیات داستانی اتحادیه فرهنگیان افغانستان، انجمن نویسندگان جوان افغانستان از آن جمله است.

الف) مطبوعات:

- ۱- سردبیری ماهنامه امین در ۱۳۷۶. ۱۳۷۷؛
- ۲- سردبیری هفته نامه اندیشه نو در کابل، ۱۳۸۱؛
- ۳- صاحب امتیاز و عضو تحریریه فصلنامه پیامبر، ۱۳۷۹؛
- ۴- عضو هیأت تحریریه اقتدار ملی در کابل، ۱۳۸۴؛
- ۵- مدیرمسئول هفته نامه عصرنو، مزارشریف، از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰؛
- ۶- مدیرمسئول روزنامه عصرنو در مزارشریف، از ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶.

ب) کتاب های چاپ شده:

- ۱- مهاجران فصل دلتنگی (مجموعه داستان، ۱۳۷۵)؛

- ۲- برف و نقش‌های روی دیوار (مجموعه داستان، ۱۳۷۶)؛
- ۳- سال‌های برزخ و باد (مجموعه داستان، ۱۳۷۷)؛
- ۴- ستاره شب دیجور (یادمان علامه سید اسماعیل بلخی، ۱۳۸۳ / چاپ دوم ۱۳۹۹)؛
- ۵- ستاره سوخته (مجموعه داستان، ۱۳۸۴)؛
- ۶- میراث شهرزاد در افغانستان (داستان و پژوهش، ۱۳۸۵)؛
- ۷- سپیدارهای گمشده (مجموعه داستان، ۱۳۸۶)؛
- ۸- نردبان آفتاب (بازنویسی داستان‌های مثنوی معنوی، شش جلد، چاپ شده بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۵)؛
- ۹- سعادت گمشده؛ سیره عملی پیامبر اکرم، (۱۳۸۹)؛
- ۱۰- تأثیرات قرآن بر محتوا و ساختار مثنوی معنوی، (۱۳۹۱)؛
- ۱۱- سلام اول (گزیده سرمقاله‌های روزنامه عصرنو، ۱۳۹۵)؛
- ۱۲- کارنامه سیاسی و اجتماعی علامه سید اسماعیل بلخی (۱۳۹۹).

انتشارات صبح امید دانش ۱۴۰۰

ورود



بنیاد اندیشه
کتابخانه ملی

خاک ره مرامی شو کز غبار خاکت

طرحی دگر بریزد معمار زندگانی

پنجاه سال استبداد خاندان نادری، افغانستان را آستان حوادث دردناکی کرد که کودتای هفت ثور نخستین فرزند آن بود. تجاوز ارتش سرخ، تبدیل کشور به میدان جنگ قدرت‌های بزرگ، جنگ‌های ویرانگر گروه‌های جهادی، ظهور و افول طالبان، تهاجم قدرت‌های غربی و دو دهه جنگ اخیر که عامل صدها سال عقب ماندگی کشور شده‌اند از دیگر پیامدهای حکومت استبدادی نادری دانسته می‌شود و این سریال ادامه دارد.

این پنجاه سال در تاریخ افغانستان اهمیت ویژه‌ای دارد و مورخان و صاحب نظران علوم سیاسی در آن بسیار غور کرده‌اند و بیش‌ترین آثار تاریخی دربارهٔ همین دوره نوشته شده است. چنان‌که در بستر آگاهی‌ای ایجاد شده در این دوره بلندترین گام‌هایی آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی نیز برداشته شد و جنبش‌های چپ، راست و اسلامی ظهور کردند و سرانجام همین جنبش‌ها، هم‌تومار استبداد کهن را در هم پیچیدند و هم به علت نداشتن طرح و برنامه، ارادهٔ ملی، تجربه و ظرفیت، کشور را در باتلاق جنگ‌های مستمر و مداخلات خارجی فرو بردند و از سیر در جادهٔ پیشرفت و توسعه بازداشتند.

علامه سید اسماعیل بلخی بختیار بود که در این دورهٔ حساس تاریخی پرچم جمهوریت، آزادی‌خواهی، وحدت ملی و عدالت اجتماعی را در برابر استبداد تاریخی برافراشت. قیام بلخی و یارانش از برجسته‌ترین حوادث سیاسی این دوره می‌باشد و نوشتن از آن درواقع پرداختن به این دورهٔ مهم تاریخی است.

بدین‌روی پس از نیم قرن خاموشی جسم بلخی، اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی او در لایه‌های مختلف جامعه نفوذ دارد و خودش از شاخص‌ترین چهره‌ها در میان روشنفکران و مبارزان آزادی‌خواه افغانستان است و مورد احترام گرایش‌های فکری، جناح‌های سیاسی، قومی و مذهبی می‌باشد. اندیشمندان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، مبارزهٔ عدالت‌طلبانه

و آزادی خواهانه بلخی را می ستایند و او را ستاره ای در شب دیجور استبداد می دانند. بدین ترتیب سیره مبارزاتی و اندیشه های بلخی از تأثیرگذارترین جریان های سیاسی، فرهنگی در هفتاد سال گذشته بوده است. بدین روی در این کتاب، بلخی در قامت مکتب اصلاحی زنده و پویا تحلیل شده است.

علاقه من به بلخی به دوره نوجوانی ام باز می گردد؛ در بلخاب از او زیاد یاد می شد. در دهه شصت، نشریات روشنفکری و احزاب جهادی به این علاقه پنهان و ژرفا بخشید. بلخی را بی مانندترین دانشی مردی مصلح، پاک اندیش، پاک نفس و پاک باز یافتم که تاریخ افغانستان تاکنون در خود دیده است.

در دهه هفتاد خود دست به کار نوشتن درباره بلخی شدم. کتاب "ستاره شب دیجور" حاصل تلاش هایم در آن سال هاست.

از آن پس پیگیر آثار تازه و دیدگاه های نو در این موضوع بوده ام. در این جست و جوها، به موضوعات و پرسش های جدید و در مواردی به دیدگاه های نورسیده ام که انگیزه پدید آمدن این کتاب شده است.

در "ستاره شب دیجور" با مجموعه معلومات و اطلاعات دست اول به معرفی ابعاد گوناگون زندگی و مبارزات بلخی پرداخته ام؛ اما در این کتاب کارنامه سیاسی و اجتماعی بلخی را در پیوند با حوادث سیاسی، اجتماعی یک قرن اخیر تحلیل و نقد کرده ام. این تحلیل ها و نقدها یا مستند هستند و یا مستدل و بیش تر با ارجاع به آثار خود بلخی. ستاره، کار نخست و جوانی من بود؛ کارنامه، پس از سال ها آشنایی با بلخی و در سرایشی پیری نگارش یافته است. هر دو مکمل هم هستند.

اسطوره سازی خصلت دیرینه انسان است که از آرمان ها و آرزوهای ناکام او ناشی می شود. بازار این خصلت در زمان جنگ و آشوب رونق افزون می یابد. بلخی نیز در سال های جنگ از این بازار آسیب دیده است. نگارنده تعدادی از این موارد را بی طرفانه ارزیابی کرده است. چنان که نخستین بار در این کتاب کارنامه سیاسی و اجتماعی بلخی با نگاه انتقادی دیده شده است.

یادآور می شوم که این کتاب به کارنامه سیاسی و اجتماعی بلخی اختصاص یافته است؛

کارنامه ادبی، فرهنگی و دینی او به توفیق الهی در کتاب دیگری ارائه خواهد شد.

درباره منابع کتاب

هیچ منبعی را فرونگذاشته‌ام؛ اما شعرها و سخنرانی‌های خود بلخی را قابل اعتمادتر از دیگر منابع یافتم؛ این دو، هم به حوادث زندگی او اشاره و هم اندیشه‌ها و مبارزات سیاسی او را تبیین می‌کنند.

نسخه معتبری از شعرهای او موجود است. از دیوانی استفاده کرده‌ام که به همت "مرکز مطالعات و تحقیقات علامه بلخی" و اشراف خانواده‌اش در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. اهمیت سخنرانی‌های بلخی کم از اشعارش نیست؛ دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی او در سخنرانی‌هایش بیش‌تر بازتاب یافته است. افسوس که این سخنرانی‌ها تاکنون به صورت پاکیزه و فنی چاپ نشده است؛ سازمان نصر در دهه شصت چهار سخنرانی را به نام "فریادهای جاویدان" و بنیاد اندیشه در ۱۳۹۷ "منبر آزادی" را با چهارده سخنرانی منتشر کرده‌اند. هردو کم و کاستی فراوان دارند.

می‌بایست سخنرانی‌ها از نوارهای کاست دقیق و کامل بیرون نویسی می‌شد؛ درباره بستر زمانی سخنرانی‌ها، حوادث تاریخی، شخصیت‌های نام برده شده و اصطلاحات به کاررفته توضیحات لازم داده می‌شد. گردآوردندگان، منابع آیات و روایات و داستان‌های تاریخی را استخراج می‌کردند. هیچ‌کدام از این کارها نشده که بماند، حتی به سلیقه خود چیزهایی را حذف کرده و یا افزوده‌اند.

"فریادهای جاویدان" زمانی منتشر شد که احساسات جنگ و جهاد بر همه چیز غالب بود و فن ویرایش و اصلاح متون همگانی نشده بود. انتظار می‌رفت "منبر آزادی" پس از چهل سال با معیارهای امروزی و ویرایش و اصلاح متون عرضه شود. کوتاهی گردآورنده و ناشر آشکار است؛ اولی کاسبی است فاقد دانش لازم و سلیقه سلیم. "بنیاد اندیشه" نیز اهمیت کار را در نیافته و متن ناقص گردآورنده را به همان صورت منتشر و یک فرصت فرهنگی را ضایع کرده است.

لازم می‌دانم منابعی را که در فهرست کتاب‌نامه نیامده معرفی کنم.

۱. در تابستان ۱۳۶۱ با سید حجت فاضلی، در قم به دیدار محمدحسین طالب قندهاری رفتیم و تقاضای معلومات درباره بلخی کردیم. او دفتر یادداشت‌های خود را آورد و گفت:

«این‌ها مجموعه یادداشت‌های قدیم و جدید من درباره بلخی است.» از آن یادداشت‌ها در این کتاب استفاده کرده‌ام.

۲. یادداشت کوتاه لطیف سرباز و مصاحبه محمد صفر مولایی را دکتر محمد سرور مولایی فرستاده است. ایشان درباره یادداشت سرباز نوشته است: «لطیف سرباز این یادداشت‌ها را به تقاضای پدر مرحومم وکیل محمد صفر خان نوشته است و آن را از میان وسایل پدرم پیدا کرده‌ام»؛ چنان‌که مصاحبه نیز از میان وسایل پدرشان به دست آمده است.

۳. یادداشت‌های سید اسماعیل مسرورنجیمی، دست‌نوشته‌های خود اوست که به درخواست نگارنده فرستاده است.

۴. "رابطه علامه بلخی با علامه سید عبدالحمید ناصر"، مقاله‌ای است که سید محمد شریف ناصرزاده فرزند علامه ناصر برای نگارنده فرستاده است.

۵. دکتر سخی چنداولی یادداشت‌های خود را اخیراً در آلمان نوشته و به لطف دوستان به من رسیده است.

۶. در تألیف کتاب از هم‌دلی و همکاری استاد ارجمند دکتر محمد سرور مولایی بهره‌مند بوده‌ام. ایشان نسخه‌ای از آن را خوانده، نقد کرده و نظر داده است. از یادداشت‌های ارسالی ایشان نیز استفاده کرده‌ام. از استاد فرهیخته صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم.

سرانجام این‌که در استفاده از منابع، امانت‌داری کامل رعایت شده است؛ البته بیش‌تر متن‌های مورد استفاده را مطابق نشر کتاب ویرایش و خلاصه کرده‌ام.

کارنامه، حاصل ۲۰ سال جست‌وجو و سه سال کار مستمر است. هدف معرفی مستند و مستدل شخصیت و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی بلخی برای نسل جوان می‌باشد. در حالی‌که کالاهای تقلبی، بازار سیاست افغانستان را در اختیار گرفته و در این بازار زاغ را به نام بک در می‌فروشند، بازخوانی کارنامه سیاست ملی و مردمی بلخی را وظیفه دینی و ملی خود و خدمتی برای کشور می‌دانم.

چند تن از شخصیت‌های فرهنگی در تهیه منابع و چاپ کتاب مروری کرده‌اند که با نام بردن آنان، اجرشان را ضایع نمی‌کنم. از آنان سپاس‌گزارم و برای‌شان پاداش الهی می‌خواهم.

سید اسحاق شجاعی

۱

زندگی نامه؛ مروری کوتاه



زندگی نامه بلخی را به چهار دوره تقسیم می‌کنیم:

۱. تا پایان تحصیلات؛

۲. پیش از زندان؛

۳. زندان؛

۴. پس از زندان.^۱

۱. تا پایان تحصیلات

اسماعیل، در سال ۱۲۹۹ / ۱۹۲۰ م^۲ در قریه سرپل ولسوالی بلخاب چشم به جهان گشود. این تاریخ سزاوار اندکی درنگ است؛ زیرا برخی نویسندگان زاده شدن او را سال‌های ۱۲۹۵، ۹۶، ۹۸، کمتر و زیادتر نوشته‌اند.^۳

۱. تذکره / شناسنامه؛ سند معتبر در مورد نام، نام پدر و زمان زاده شدنش می‌باشد. نام او در تذکره سید اسماعیل بلخی، نام پدرش سید محمد و نام پدرکلانش سید سلیم شاه است.^۴
- تذکره در ۱۳۴۴ در کابل صادر شده و سن بلخی ۴۵ سال ثبت شده است.^۵
۲. پیام وجدان؛ یک هفته پس از درگذشت بلخی نوشت: «بلخی در ۴۸ سالگی از دنیا

۱. در کتاب "ستاره شب دیجور" به زندگی نامه بلخی مفصل پرداخته‌ام، در فصل‌های مختلف این کتاب نیز حوادث زندگی او بررسی شده است.

۲. تاریخ‌ها در این کتاب خورشیدی است.

۳. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی، ج ۳، ص ۱۷۰؛ بصیراحمد دولت‌آبادی، مجله سراج، ص ۱۴۰، سال اول، شماره اول، ۱۳۷۳.

۴. در دانشنامه ادب فارسی نام او، سید محمد اسماعیل و نام پدرش محمدحسین آمده است.

۵. - تصویر تذکره در "ستاره شب دیجور" چاپ شده است.

رفت.^۱

۳. همسر و فرزندان؛ نگارنده در تألیف "ستاره شب دیجور"، با آن‌ها گفت‌وگو کرده و بارها این تاریخ را از آن‌ها شنیده است.

بلخاب؛ جزیرهٔ دین و دانش^۲

درّهٔ بلخاب، جزیره‌ای است که در میان زنجیره‌ای از رشته‌کوه‌هایی به هم پیوسته افتاده است. در بستر این درّه، رود بلخاب جاری است. این رود تاریخی از بند امیر سرچشمه می‌گیرد و دشت‌های تشنهٔ بلخ را سیراب می‌کند.

قریهٔ سرپل، از سرسبزترین قریه‌های بلخاب است. چهارده چنار به نام "شاه‌مردان" و کهن‌ترین درخت منطقه، در آن قریه قرار گرفته است.^۳

ساکنان سرزمین‌های کوهستانی را به این صفات می‌ستایند: تن درست، نیرومند، آزاد، دلیر، باهوش، بااراده، جوان‌مرد، فداکار، با استعداد و صادق.^۴ بچه‌هایی که در درّهٔ بلخاب زاده می‌شوند، اگر بختیار باشند معمولاً سرسخت، قوی، شجاع و حماسی هستند. آن سری که با فولاد جنگ می‌کرد، در دامن چنین مادری زاده شده بود.

خاندان بلخی

سید محمد حسینی، پدر سید اسماعیل دروس دینی را در حدّ معمول از عالمان بلخاب فراگرفته بود. سید حیدر شمشیری^۵ مامای / دایی او عالمی آگاه به مسایل دینی

۱. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۲. نخستین بار نگارنده در مقاله‌ای، بلخاب را «جزیره دین و دانش» نامید.

۳. رهیاب، سید حسین، بلخاب، تاریخ، فرهنگ و اجتماع، ج ۱، ص ۵۵۰.

۴. بلخی می‌گوید: «امروز علم ثابت کرده است که نبوغ در بیابان‌هاست، نبوغ در صحراهاست، نبوغ در تاریکی‌هاست مردان بزرگ از تاریکی‌ها برخاستند.» (فریادهای جاویدان، ص ۱۷۹؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷).

۵. در نجف درس خوانده بود و شمشیری در کمر می‌بست. او در اغتشاش سقوی به حمایت از حکومت امان‌الله خان برخاست؛ امان‌الله که به خارج گریخت، شمشیری نیز دست از جنگ کشید. وفات شمشیری ۱۳۱۶ گشته شده است قومندان نظامی این جنگ‌ها صفدر خان بود.

و سیاسی بود. گفته می‌شود او در نجف شاگرد آخوند خراسانی^۱ و هم‌درس و هم‌دوره بزرگانی چون آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی بوده است.

در عظمت شمشیری همین بس که بلخی در مبارزه با استبداد، خود را رهرو مامای خود می‌خواند: «بعد از تعریف مامایش نجفی شمشیری که در زمان سقوی، به مردم منطقه خدمت‌ها کرده بود، می‌گفت:

مپرس ره که ز سرهای رهروان حرم

نشانه‌هاست که منزل به منزل افتاده است»^۲

بلخی از نسل میر سید مراد فرزند میر سید علی ولی^۳ می‌باشد. از نسل او کسانی طبع شعری داشته‌اند؛ مانند سید قاسم خواجه،^۴ سید اسماعیل بلخی و سید علی احمد کربلای و شاید کسان دیگری هم.

کاروانی از بلخاب به مشهد

هرچند معلومات دقیق درباره کودکی بلخی وجود ندارد، طبق نقل‌هایی که سینه به سینه رسیده اسماعیل در دوسالگی از مادر یتیم شد. شش ساله بود که سید محمد با فرزندانش ابراهیم، اسماعیل و رقیه از بلخاب کوچ کردند.^۵ براین اساس کوچ آن‌ها در سال ۱۳۰۵ رخ داده است. علت این کوچ ایجاد مانع در ازدواج مجدد سید محمد حسینی از سوی اقوامش گفته

۱. محمدکاظم هروی معروف به آخوند خراسانی، عالم بزرگ شیعه، زاده هرات ۱۲۵۵ ه.ق و درگذشته نجف ۱۳۲۹ ه.ق. او زعیم حوزه علمیه نجف بود و شاگردانی بسیاری تربیت کرد. کتاب "کفایه الاصول" او بیش از صد سال مهم‌ترین کتاب درسی حوزه‌های علمیه تشیع می‌باشد. هم‌چنین او یکی از رهبران "نهضت مشروطیت" ایران به شمار می‌آید.

۲. یادداشت‌های محمدحسین طالب‌قندهاری.

۳. میر سید علی ولی ابوالبرکات فرزند میر جلال‌الدین حسین، عالم صوفی مشرب، جد سادات بلخاب و سانچارک. براساس لوحه روی قبرش و تاریخ‌های خطی برجای مانده، در سال ۸۱۰ ه.ق از سبزوار وارد هرات شده و پس از توقیف به بلخاب رفته، ازدواج کرده و سرانجام در سال ۸۴۰ ه.ق در همان‌جا درگذشته است. بر روی قبر او در قریه "پای زیارت" غرب دره بلخاب، گنبدی ساخته‌اند و اکنون زیارت گاه عام و خاص است.

۴. جد مادری بلخی؛ دیوان شعر او منتشر شده است.

۵. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۳۳.

شده است.^۱ چندی در دره صوف توقف کردند و از آن جا راهی مشهد شدند.^۲ سید محمد حسینی، قدر سواد و دانش را می دانست و براستعداد فرزندانش نیز آگاه بود.^۳ قصد داشت فرزندانش را به حوزه علمیه مشهد برساند. پیش تر چند جوان، پس از تحصیلات دینی در مشهد و نجف به بلخاب بازگشته بودند؛ سید مسعود بلخی، سید حیدر شمشیری، سید حسین عالم، سید محمد عادل و سید محمد حاجی دهنه تحصیل کرده مشهد و نجف بودند.^۴

معلوم نیست که این کاروان از کدام مسیر به مشهد رفتند؛ از بلخ و هرات یا از بلخ و بخارا. آن زمان بخارا، هم مدارس دینی داشت و هم مسیر رفتن به مشهد بود. آن ها مدتی در اطراف مشهد و احتمالاً در روستای "پساکوه مزنگان" در اطراف فریمان به سر بردند. پس از ازدواج رقیه با یک مهاجر هم وطن،^۵ سید محمد حسینی و پسرانش در "مدرسه علمیه بالاسر حضرت"، در جوار حرم امام علی بن موسی الرضا (ع) ساکن شدند و درس و بحث را آغاز کردند. چند سال بعد ابراهیم برادر مهتر درگذشت^۶ و اسماعیل به تحصیل ادامه داد. عالمان بزرگی را در فهرست استادان او آورده اند؛ میرزا محمد کفایی، محمد تقی ادیب نیشابوری، صدرالدین صدرعاملی، علی اکبر نهاوندی و دیگران.^۷

اسماعیل نزدیک به ده سال در حوزه علمیه مشهد مشغول به تحصیل و مطالعه بود و بیش تر وقت خود را در کتاب خانه آستان مقدس رضوی می گذراند. با اندیشه های بزرگان ادب و عرفان مولانای بلخی، سنایی غزنوی، فردوسی، سعدی، حافظ، اقبال لاهوری و نیز مباحث

۱. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده.

۲. موحد بلخی، سید حسین، خاطرات در صفحه فیس بوک، ۱۳۹۹/۴/۲۷.

۳. «در همان ایام کودکی حافظه خیلی قوی داشت؛ آن چه از پدر فاضلش می شنید در لوح محفوظاتش نقش می بست و در نتیجه در سنین چهار، پنج سالگی مقدار قابل توجهی از امثله، حکم، اشعار، قصاید، مدیحه و مناقب منظوم و منثور را اندوخته بود.» (محمدنعیم زوری، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۸، ۱۳ اسد ۱۳۴۷).

۴. عالمان بزرگ بلخاب که در شمال کشور شناخته شده بودند. خدمات و خاطرات نیک آن ها هنوز در بلخاب ساری و جاری است.

۵. رقیه در جوانی درگذشت و پسری به نام سید رضا بر جای گذاشت. سید رضا نیز در دهه هفتاد درگذشت و دو دختر و دو پسر از او در مشهد مانده اند. (دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۲، چاپ کابل).

۶. فرزندان بلخی، فوت ابراهیم را ۱۳۱۱ گفته اند. (سید اسحاق شجاعی، ستاره شب دیجور، ص ۵۰۴).

۷. اکبرزاده، شکوفه، دیوان بلخی، ص ۳، چاپ کابل.

فلسفی در این کتاب خانه آشنا شد.

سید محمد حسینی به مناسبت‌های مذهبی، برای روضه خواندن به روستاهای اطراف مشهد می‌رفت و اسماعیل را نیز با خود می‌برد و او نیز روضه می‌خواند. خاوری‌های اطراف مشهد به او کمک مالی می‌کردند تا فرزندانش از تحصیل بازمانند.^۱

۲. آغاز فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی

حضور در وطن

در پی قیام مردم مشهد در مسجد گوهرشاد در تابستان ۱۳۱۴، حوزه علمیه مشهد تحت فشار حکومت رو به تعطیلی نهاد. حکومت به آزار و اذیت و حبس عالمان دینی و طلاب دست یازید و بلخی ناچار درس و بحث را رها کرد و به هرات بازگشت.

بلخی صداوسیمای جدّاب، جرئت عالی، هوش سرشار، دانش دینی، معلومات به روز، سلیقه خوب و اخلاق اجتماعی فوق العاده داشت؛ از همان آغاز توانایی خود را در سخنرانی و روضه خوانی و سازگاری با محیط و اقشار مختلف نشان داد. مردم باهوش هرات، گوهر او را شناختند و قدر دانستند. ظرفیت اجتماعی، سخنرانی‌ها و روضه‌های پرشور او، اشتیاق مردم را روزافزون و راه بلخی را تا قلب جامعه باز کرد و این سرآغاز فعالیت‌های فرهنگی، تبلیغی و مبارزات اجتماعی او به حساب می‌آید.

مهم‌ترین مشغولیت‌های او در هرات درس خواندن، سخنرانی و روضه، کتاب نوشتن و سیر و سفر بود. درس‌های رسمی حوزه، تاریخ اسلام، فلسفه و عرفان را از علامه محمد طاهر قندهاری فراگرفت.

در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ دو کتاب "فلسفه الاحکام فی نصره الاسلام" و "زنبیل بلخی"^۲

را نوشت و علاقه خود را به فعالیت‌های پژوهشی و نگارشی نشان داد. اگر سرنوشت مسیر دیگری را برای او رقم نمی‌زد، احتمالاً نویسنده‌گی و پژوهشگری را پیشه می‌کرد.

۱. گفت‌وگوی نگارنده با سید محمدعلی هاشمی بلخی، مشهد، ۱۳۷۳/۵/۱۲.

۲. خودش در مقدمه آن‌ها گفته است که اوّلی را در ۱۳۱۴ و دومی را در ۱۳۱۵ در هرات نوشته است. (نگ: ستاره شب دیجور).

هرات، گهوارهٔ رشد

تحصیلات دینی بلخی در مشهد ناتمام مانده بود. در آن زمان نجف، حوزه علمیه مرکزی شیعه شهرت فراوان داشت و مشتاقان را از دور و نزدیک جذب می‌کرد. بلخی، در سال ۱۳۱۶ برای تکمیل درس‌های رسمی به نجف رفت؛ اما در نجف نماند و از مسیر ایران به هرات بازگشت؛^۱ تحصیل در نجف هزینه لازم داشت و بلخی و پدرش از تأمین آن عاجز بودند؛ آن زمان حوزه‌های علمیه از طلبه‌ها حمایت مادی نمی‌توانستند.

برخی از عالمانی که در حوزه نجف تحصیل کرده‌اند این واقعیت را تأیید می‌کنند. سید غلام حسین موسوی، عالم نجفی می‌گوید: «آن زمان حوزه‌های علمیه، هزینه‌ای برای طلبه‌ها نداشتند و زندگی بدون هزینه و حمایت غیرممکن بود.»^۲

سید محمدعلی جاوید که در نجف تحصیل کرده، در خاطرات خود فقر و گرسنگی طلبه‌های نجف را شرح داده است؛ در مورد خانوادهٔ خود می‌نویسد: «از فقر و گرسنگی روز به روز لاغر و ضعیف می‌شدیم.»^۳ سفر بلخی ۳۴ سال پیش رخ داده بود و آن زمان وضعیت به مراتب بدتر بود.

این بار به همراه پدر سفر داخلی را در پیش گرفت (۱۳۱۷)؛ سیری از هرات، قندهار، کابل، مزارشریف تا زادگاهش بلخاب.^۴ هدف این سفر احتمالاً بررسی مناطق مختلف و انتخاب شهری برای زندگی دایمی بود؛ اما او هیچ‌جایی را برای بودوباش دایمی خود مناسب نیافت؛ با این‌که در بلخاب قوم، زمین و خانه داشت؛ اما دریافت که این درهٔ تنگ و طبیعت خشن با مردمان بی‌سواد، گنجایش او را ندارد. روایت دیگر آن است که خویشانش زمین‌های او را تصرف کرده بودند و به او روی خوش نشان ندادند.^۵ بلخی به هرات بازگشت و به این نتیجه رسید که هنر او در هیچ‌جایی مانند هرات خریدار ندارد. ماندگار شد، ازدواج کرد (۱۳۱۹) و به تحصیلات، مطالعات و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود ادامه داد.

۱. حسینی، سید محمد، منبر آزادی، صص ۸۴، ۸۷؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۳. جاوید، سید محمدعلی، خاطرات من، برههٔ حساسی از تاریخ، ص ۵۲.

۴. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۵، چاپ کابل؛ بلخی پس از آن‌که از بلخاب بیرون شد، سه بار دیگر به بلخاب رفت: سال ۱۳۱۷ از هرات، ۱۳۲۵ از بلخ و ۱۳۴۴ از کابل.

۵. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده.

در پهلوی حوزه علمیه مشهد و علامه محمد طاهر قندهاری، تأثیر فضای فرهنگی هرات در رشد شخصیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بلخی غیرقابل انکار است.^۱ هم‌زمان با افزایش سواد و تجربه علمی و اجتماعی بلخی، محبوبیت او نیز در میان مردم رو به گسترش بود. او کم‌کم به عالم مورد اعتماد تبدیل می‌شد. «از آن زمان تکیه میرزا خان در اختیارش قرار گرفت. او در شبانه‌روز چندین جامنبر و سخنرانی داشت و حتی در اطراف شهر مانند جبرئیل و دولت‌خانه ایشان را دعوت می‌کردند. ماشین نبود، اسب برایش می‌آوردند.»^۲

ورود به میدان سیاست

تثبیت موقعیت اجتماعی و اعتماد به نفس، دو سرمایه‌ای بود که برای ورود به میدان سیاست نیاز داشت و حالا آن‌ها را به دست آورده بود. او به جای حلال و حرام شرعی و مسایل اخلاقی، از آزادی و عدالت اجتماعی سخن می‌گفت و از نابه‌سامانی‌های کشور انتقاد می‌کرد. آرام آرام مخاطبان او نیز تغییر می‌کردند؛ به جای پیرمردانی علاقه‌مند به مسایل مذهبی، جوانانی تحصیل‌کرده و اقشار باسواد دور او را می‌گرفتند و آتش نهفته او را تیزتر می‌کردند. «در هرات روشنفکرانی چون میر غلام‌رضا مایل هروی، عبدالحسین توفیق و طالب حسین قندهاری، رابطه نزدیکی با بلخی داشتند و او را در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تشویق و یاری می‌کردند.»^۳

شهرت و محبوبیت مردمی و فعالیت‌های اجتماعی، مقامات حکومتی را متوجه او کرد. «در این زمان بود که از طرف دولت هم زیر نظر گرفته شد.»^۴

«دیری نپایید که به عنوان برجسته‌ترین دانشمند هرات که با آزاداندیشی و ژرف‌نگری در صدد مبارزه اصلاحی و سامان بخشی امور کشور بود، جایگاه درخور خویش را در میان مردم گشود. البته این امر از دید دولت مردان وقت پنهان نماند و دولت متعصب محمد هاشم خان

۱. بلخی، وطن خود را بسیار دوست داشت و در وصف هرات، قندهار و بلخ شعر سروده است: زادگاه نامور مردان هرات / شرق را کهواره عرفان هرات / بوستانش راست این خط بر جبین / قطعه‌ای از روضه رضوان هرات (دیوان بلخی، غزل ۹).

۲. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۱.

۳. گفت‌وگوی نگارنده با محمد اسحاق اخلاقی، مشهد، ۱۳۹۸/۲/۱۴.

۴. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۱.

او را تحت نظر گرفت و اجازه خروج از هرات نداد.^۱ حکومت او را منتقد مخالف شناخت؛ لذا او را زیر نظر گرفت و خروجش را از هرات ممنوع کرد.

حالا نوبت بلخی بود که دین خود را به هرات و هراتیان ادا کند و در تنویر اندیشه‌های مردم خصوصاً نسل جوان بکوشد. «او در حلقه جوانان تحصیل کرده و مردان چیزفهم هرات انقلابی عجیب آورد. افکار و اذهان جوانان و پیران هرات را به حدی تنویر کرد که در آن محیط پر از تعصب، دیگر کسی حاضر نبود سخنی از شیعه و سنی به میان آورد.»^۲

بنابراین بلخی، با داشتن استعداد عالی و تلاش‌های شبانه‌روزی، در مدت ده سال، از جوانی غریب و گمنام به شخصیتی معروف و مورد توجه اقشار مختلف مردم هرات تبدیل شد و نظریات او از مسایل دینی به مسایل اجتماعی و سیاسی راه گشود و نفوذش تا مجامع فرهنگی، سیاسی جوانان اهل سنت نیز گسترش یافت.

مقامات حکومتی در هرات به خاطر فعالیت‌هایش چندبار به او هشدار داده بودند؛ اما او جدی نگرفته بود.^۳ حالا او وسط میدان ایستاده بود و جماعتی اطرافش را گرفته بودند. مجموعه‌ای این‌ها، خشم مقامات را برانگیخت و بلخی را راهی بلخ کرد.

در بلخ

به دستور مرکز، مقامات محلی هرات از بلخی خواستند به زادگاهش بلخ برود؛ حکومت می‌خواست بین او و علاقه‌مندانش در هرات فاصله بیندازد؛ پندار حکومت این بود که او در بلخ غریب است؛ فراموش می‌شود و مزاحمتش پایان می‌یابد.

عبدالله ملکیار،^۴ والی هرات در نامه‌ای به برادرش گل‌احمد، والی بلخ نوشت که او در هرات زیر نظر بوده و در بلخ نیز چنین باشد.^۵

۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. صابر هروی، محمد محسن، پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۶، اسد ۱۳۴۷.

۳. گفت‌وگوی نگارنده با محمد اسحاق اخلاقی، مشهد، ۱۳۹۸/۲/۱۴.

۴. عبدالله، گل‌احمد و عبدالاحد پسران میرزا عبدالاحمد ملکیار غزنوی.

۵. یادداشت‌های محمد حسین طالب قندهاری. (محمد حسین طالب قندهاری (۱۳۶۴ ق.م. ۱۲۸۸ قندهار) نویسنده،

اماوی در بلخ بختیار بود؛ بلخ برای او آشناتر بود و بزرگان و مردم با خاندان و گذشته او آشنا بودند و آوازه او از هرات به بلخ هم رسیده بود. مهم‌تر آن‌که بلخی گام به ۲۵ سالگی نهاده بود و اندوخته‌های علمی و تجربه‌های اجتماعی ده‌ساله با خود داشت. از این سه مهم‌تر چنان‌که خداوند علامه محمد طاهر قندهاری را در هرات بر سر راه او نشانده بود، در بلخ سه شخصیت سیاسی و فرهنگی؛ خواجه محمدنعیم زوری، طالب حسین قندهاری و شیخ محمدتقی بهلول او را همراهی می‌کردند.^۱

شور و حرارت سیاسی و اجتماعی بلخی در دیدار با آن‌ها پخته‌تر شد و هدف روشن و مسیر مشخص یافت. نشست‌های چهارنفری و اندیشه‌های عدالت‌طلبانه بلخی، خواجه محمدنعیم زوری، آگاه به سیاست‌های ظالمانه و تبعیض‌آمیز دولت را زیرورو کرد. «هنگامی‌که در مزار با سید اسماعیل بلخی آشنا شد، مرد دیگری گردید؛ یعنی صحبت‌های سید که یک روحانی وطن‌پرست و مرد فاضل و آگاه از مقتضیات عصر و متوجه فساد اداره و حیات رقت‌بار مردم افغانستان بود، در خواجه تأثیر برانگیزنده‌ای داشت.»^۲

ادامهٔ جالش با حکومت

حکومت فعالیت‌های بلخی را در بلخ نیز زیر نظر گرفته بود و کنترل می‌کرد؛ چنان‌که باری والی بلخ به سفر بامیان و بلخاب (۱۳۲۵) او اعتراض کرده بود.^۳ طالب حسین قندهاری می‌نویسد: «در کابل بودم که نامهٔ بلخی از بلخ برایم رسید. نوشته بود: "چند هفته پیش به بامیان رفته بودم، پس از بازگشت به بلخ، والی به من اخطار داد که به قرار نامهٔ والی هرات پس از این بدون اجازهٔ رسمی از بلخ به دیگر مناطق سفر نمی‌توانید. چون تحمل این‌گونه

شاعر و سیاست‌مدار معروف، او در حکومت محمد ظاهرشاه فعال سیاسی بود. به گفتهٔ خودش در سال ۱۳۱۴ با بلخی در هرات آشنا شد و این آشنایی تا پایان عمر بلخی ادامه یافت.

۱. خواجه محمدنعیم زوری، قوماندان امنیه بلخ و طالب قندهاری سرکاتب قوماندانی امنیه بودند؛ شیخ محمدتقی بهلول عالم ایرانی و از رهبران قیام مسجد گوهرشاد، به افغانستان فرار کرده بود. حکومت افغانستان به خواست حکومت ایران او را ۳۰ سال به زندان و تبعید محکوم کرد. با روی کار آمدن شاه محمود، بهلول به بلخ و خلم تبعید شد و با حمایت خواجه محمدنعیم که شاگردش بود در مزارشریف به سر می‌برد.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. این سفر به دعوت آیت الله سید محمدحسن رئیس انجام شده بود. رئیس در بازگشت از سفر تحصیلی، چندی در هرات توقف و پیوند دوستی با بلخی ایجاد کرده بود. (ستاره شب دیچور، ص ۱۲۴).

قیدوبندها را ندارم، تو که در مرکز هستی، اگر کاری می‌توانی، انجام خواهی داد." در آن روزها عبدالله ملکیار، والی هرات در کابل بود، راجع به این قیدوبندها به او نوشتیم و او هم در ذیل نوشته من صریح به برادرش گل احمد، والی بلخ نوشت و قیدوبندها از بلخی شهید دور شد.^۱ به رغم سخت‌گیری دولت، بلخی فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی را در بلخ گسترش داد. به نوشته غبار، بلخی و خواجه محمدنعیم زوری در هم‌فکری‌های ممتد خود به این نتیجه رسیدند که با بودن رژیم تباری سلطنت، هیچ اصلاحاتی ممکن نیست. پس تصمیم گرفتند برای سرنگونی آن یک حلقه سری به وجود آورده سلطنت را معدوم و زمینه تشکیل دولت جمهوری را آماده نمایند.^۲

بلخی و خواجه پس از آشنایی در سال ۱۳۲۵، جلسات خود را در بلخ آغاز کردند. این جلسات در ۱۳۲۷ به تشکیل "حزب اتحاد" انجامید و در ۱۳۲۸ هردو به کابل آمدند. همراه شدن خواجه محمدنعیم زوری؛ شخصیت آگاه به موضوعات نظامی و امنیتی، انگیزه بلخی را در مبارزه با استبداد محکم‌تر کرد. خواجه در سال ۱۳۲۸ از فرماندهی امنیه بلخ برکنار شد؛ علت آن رابطه معنی‌دار او با یک فعال سیاسی مخالف حکومت بود. بلخی و خواجه دیگر در بلخ کاری نداشتند و راهی کابل، مرکز قدرت شدند.

نخستین تجربه زندان

مقامات حکومت آمدن بلخی را به مرکز تمرّد ارزیابی و او را بازداشت کردند؛ او بدون اجازه تبعیدگاه خود را ترک کرده بود. میر علی اصغر شعاع^۳ واسطه شد. بلخی را به این شرط آزاد کردند که از مسایل سیاسی پرهیز کند؛ اما او پاسخ داد: "سیاست روح من است و بدون دخالت در مسایل کشورم نمی‌توانم زندگی کنم." پس از سه شبانه‌روز او را آزاد کردند.^۴

۱. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. سیاست‌مدار و دانشمند معروف و نخستین مدیر "اداره المعارف آریانا" و از یاران نزدیک بلخی. وی در سال ۱۳۳۶ به اتهام کودتا بازداشت و پس از یک سال در اثر بیماری و نرسیدن دارو در زندان درگذشت.

۴. اکبرزاده، سیده شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۸، چاپ کابل؛ بردباری حکومت به این علت بود که شاه محمود با شعار دموکراسی تازه به قدرت رسیده بود. اگر زمان محمدهاشم خان می‌بود، فرصت زندگی را هم

طالب حسین قندهاری از این بازداشت روایت دیگری دارد: «در سال ۱۳۲۸ که بنده در قوماندانی امنیه بلخ وظیفه داشتم، بلخی شهید عازم کابل شد. چند روز بعد خبر رسید که در صدارت زندانی شده و چندی بعد در نامه‌ای که به نام دوستان مزارشریف فرستاد، نوشته بود: "نمی‌دانم چه دستی در کار است؛ به مجرد ورود به کابل، مرا چند روزی به صدارت زندانی کردند؛ تا که صدراعظم مرا خواسته و گفت: تو که از هرات به بلخ تبعید بودی و حق نداشتی از بلخ به کابل بیایی، چرا آمدی؟ من نوشته آقای ملکیار، والی هرات را که به برادر خود گل احمد والی بلخ نوشته بود نشان دادم و گفتم: من هرگز در هرات محاکمه نشده و محکوم به تبعید نبوده‌ام. صدراعظم، آقای ملکیار را که در این وقت وزیر مخابرات بود خواسته و از نوشته‌اش پرسید. او هم نوشته خود را تأیید کرد و از زندان برآمدم."^۱

هرچند این دو روایت، در نحوه آزادی او اختلاف دارند، در این که بلخی در هرات و بلخ زیر نظر حکومت بوده و در بدو ورود به کابل بازداشت شده است، اتفاق دارند.

۳. قیام نظامی

به گفته غبار، بلخی و خواجه به جذب نیروهای نظامی و متنقذ روی آوردند؛ «ایشان توانستند یک عده افرادی را در ولایات بلخ و هرات و غور و کابل و چند ولایت دیگر به هم رسانند که منتظر حدوث یک حادثه عمده بوده و آنگاه دست به فعالیت بزنند. وقتی که سید و خواجه به کابل متمرکز شدند، در فعالیت‌های سری خود افزوده و به زودی اشخاص ذیل را به حیث یک حلقه مرکزی به دور خود جمع نمودند.»^۲

اعضای حزب اتحاد در سال ۱۳۲۸ مشغول برنامه‌ریزی قیام نظامی بودند؛ جلسات منظم، جذب نیروهای نظامی و صاحب منصب و تهیه سلاح. تا آخرین روزهای این سال، تعدادی نظامی و صاحب منصب دولتی که دارای پست‌های مهم بودند به آن‌ها پیوستند. طرح قیام را نیز نهایی کردند.

آخرین جلسه در شب ۲۹ ماه حوت / اسفند ۱۳۲۸ در خانه محمداسلم شریفی برگزار شد؛

از او می‌گرفتند.

۱. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

در حالی که حزب اتحاد چند ساعتی با قیام فاصله داشت، از نفوذ مأمورین دولتی غافل مانده بود. پس از پایان جلسه، گلجان وردک، خود را به شاه محمود رساند و برنامه‌های قیام نظامی را گزارش داد.

از نیمه‌های شب، بازداشت‌ها آغاز شد و تا سوم حمل / فروردین ۱۳۲۹ دوازده تن اعضای اصلی بازداشت شدند.

در قفس

مرحله سوم زندگی بلخی از اوّل ۱۳۲۹ در زندان آغاز شد. دو سال در زندان ولایت کوه قفلی بود؛ با تحقیق، بازجویی و شکنجه. کسی از زنده یا مرده بودن او خبر نداشت. حکومت سعی کرد با تحمیل شکست روحی روانی، اطلاعات لازم را از زندانیان بگیرد. بلخی ستم‌های حکومت استبدادی را شرح داد و گفت که قیام کرده است تا به این وضعیت پایان دهد.^۱ زندانیان بدون محاکمه و به دستور خاندان حاکم در زندان ماندند.

بلخی با فعالیت‌های خود، زندان را به فرصت تبدیل کرد:

- ارزیابی عوامل ناکامی قیام و ترسیم آینده جنبش سیاسی خود؛^۲
- دیدار با زندانیان و تقویت روحی آنان؛^۳
- تلاوت قرآن و تدبّر و تأمل در آن؛^۴
- نوشتن کتاب‌های اجتماعی، دینی و سیاسی؛^۵
- سرودن ۷۵ هزار بیت شعر.^۶

سرانجام مبارزات ملی و شرایط جهانی، خاندان حاکم را به پذیرش تغییرات سیاسی و اجتماعی ناگزیر کرد. براساس احکام قانون اساسی، بلخی و یارانش پس از چهارده سال و

۱. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، پرتال آریانا؛ خالدصّدیق چرخ، برگه چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. راه‌ورش پس از زندانش این موضوع را نشان می‌دهد.

۳. شجاعی، سیّد اسحاق، ستاره شب دیجور، فصل در باغ خاطرات.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، منبر آزادی، ص ۲۷۲.

۵. در نامه‌ای که از زندان فرستاده، از چند کتاب نام برده است. (ستاره شب دیجور، ص ۴۱۱).

۶. منبر آزادی، ص ۲۹۰؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

هفت ماه و یازده روز در ۱۳۴۳/۷/۱۱ آزاد شدند.^۱

۴. پس از زندان

کار روشنگری و بیدارگری مردم را در قالب سخنرانی، حضور در میان مردم و دیدار با اقشار مختلف از سر گرفت. شخصیت سیاسی و تحلیل‌های جامعه‌شناسانه‌اش، اقشار مختلف جامعه به خصوص استادان دانشگاه و روشنفکران را به پای منبر او می‌کشاند.^۲

سفر آفاقی

چندی پس از رهایی به دعوت جنرال میر احمد شاه خان گردیزی^۳ به گردیز مرکز پکتیا رفت و بارگاه خواجه سید حسن را افتتاح و برای شیعیان و اهل سنت سخنرانی کرد.^۴ در مراسم نوروز ۱۳۴۴ در مزار شریف سخن گفت. در همین سفر از بلخاب، سرزمین آبایی خود دیدن کرد.^۵

تابستان همین سال به هرات رفت و یک ماه در هرات ماند و در نماز جمعه اهل سنت و مسجد جامع و برخی از مدارس دولتی سخنرانی کرد.^۶ در سال ۱۳۴۵ اختلافات مذهبی در شهر قندهار بالا گرفت، به قندهار رفت و آبی بر آن آتش ریخت.^۷

در اواخر ۱۳۴۶ عازم ایران، عراق و سوریه گردید. زیارت عتبات، دیدار با بزرگان حوزه‌های علمیه و عالمان و طلبه‌های افغانستانی هدف این سفر بود. در حمل ۱۳۴۷ به وطن بازگشت.^۸ آخرین سفرش به هزاره جات؛ بهسود بود. در آن جا فشار خونش بالا رفت، حمله قلبی رخ

۱. اکبرزاد، شکوفه، دیوان بلخی، ص ۱۳، چاپ کابل.

۲. یادداشت‌های سید اسماعیل مسرورنجیمی.

۳. جنرال مسلکی ارتش افغانستان که رابطه نزدیکی با بلخی داشت. او شخصیت مذهبی و مبارزی بود که جنبش عدالت‌خواهی بلخی را ادامه داد. در سال ۱۳۵۴ داوود خان او و تعدادی از یارانش را بازداشت کرد. پس از کودتای ثور، خلقی‌ها او را کشتند.

۴. گفت‌وگوی نگارنده با آیت‌الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۱/۲۱.

۵. منبر آزادی، ص ۲۵۴؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۶. ستاره شب دیجور، ۵۰۸.

۷. منبر آزادی، ص ۲۲۳؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۸. ستاره شب دیجور، ص ۵۰۸.

داد و از سفر ناتمام به کابل بازگشت.

... و سرانجام

حبس طولانی، شکنجه‌ها، سوء تغذیه، هوای ناسالم، عدم بهداشت و عدم تحرک در زندان، او را گرفتار دیابت، فشار خون و بیماری قلبی کرده بود. سرانجام شام‌گاه یک شنبه ۲۳ سرطان ۱۳۴۷ ش/ ۱۴ جولای ۱۹۶۸ م در شفاخانه علی آباد کابل درگذشت. روز ۲۴ سرطان در دامنه کوه افشار به خاک سپرده شد.

نمایی نزدیک

در پایان شمه‌ای از خصوصیات روحی و اخلاقی بلخی را از زبان خواجه محمدنعیم زوری می‌خوانیم:

«چون نگارنده در بآسا و ضراء مدّت درازی با علامه فقید محشور بوده و از عقاید و اخلاق و ملکات عالیّه او کاملاً مستشعرم، در طلیعه این نوشته از همه اول‌تر باید اظهار کنم که اطوار و حرکات علامه فقید عین رفتار و کردار مسلمانان صدر اسلام و قلبی که در سینه او تپش داشت، قلب یک انسان واقعی بود. او تمام اعضا و جوارح خود را وقف خدمت خلق کرده آسایش خود را در تأمین آرامی و رفاهیت مردم سراغ می‌کرد. تجمل‌پسند نبود، خوف داشت که در قطار مترفین حساب شود. قناعت را به درجه کمال رسانیده بود، فقیر بود در حالی که مناعت نفس و غنای معنوی خود را برتر و بالاتر از گنج قارون می‌دانست.

خوش مشرب بود و تبسم نمکین از لب‌هایش دور نمی‌شد. کج خلقی و قهر او را هیچ‌کس به یاد ندارد. در مجالسی که احبّا جمع می‌بودند، لطایف و سخنان نغز می‌گفت و بذله‌گویی می‌کرد. به آداب معاشرت پابند بود.

تعصب نداشت؛ مخصوصاً در احساس مذهبی، رویه اعتدالی داشت و از افراط در هر چیزی متنفر بود. از مرگ نمی‌هراسید، مرگ در زیر لحاف را نامردانه و مقبوح می‌دانست؛ تروریست نبود؛ بلکه این عمل دور از انسانیت را همواره ناجوان‌مردانه می‌شمرد و تقبیح می‌کرد. بلخی دشمن ظلم و مخالف تبعیضات و ترجیحات بود.^۱

۱. زوری، محمدنعیم، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۸، ۱۳ اسد ۱۳۴۷.

«بلخی در صحبت‌های خصوصی، ساده و عامیانه و هم ظریفانه و در صحبت‌های دینی و اجتماعی چنان جدّی بود که مردم را مهیج و مبحوت می‌ساخت. هیکل و آهنگ رسای بلخی دل‌ها را به وجد می‌آورد و کلامش در قلب و مغز سامعین معجزه‌آسا اثر می‌کرد.»^۱

۱. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۲

در مسیر دشوار کمال



آغاز

عوامل شکل‌گیری شخصیت و علاقه‌مندی‌های بلخی در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او تأثیر مستقیم داشته است. مثلاً شیفتگی او به شخصیت امام حسین (ع) او را وارد کارزار سیاست و مبارزه کرده است. این فصل را با این هدف آورده‌ایم. چیزی که پژوهش درباره بلخی را آسان‌تر می‌کند حدیث‌نفس‌هایی است که در آثارش وجود دارد. با دقت در شعرها و سخنرانی‌هایش، می‌توان معلومات لازم را درباره برخی حوادث زندگی، کارنامه‌های مبارزاتی و اندیشه‌های او به دست آورد.

در این فصل می‌کوشیم با استفاده از آثار خود بلخی به این موضوعات بپردازیم: شخصیت دینی و فکری بلخی چگونه شکل گرفت؛ علاقه‌مندی‌های دینی، فکری و معنوی او چه چیزهایی بود؛ کدام آموزه‌ها و الگوهای دینی برای او جذابیت داشت؛ در ساختن شخصیت او، اراده آگاه و آزاد خودش تا چه حد سهم داشت و سرانجام او تا چه اندازه این مسیر فکری و سیاسی را آگاهانه انتخاب کرده بود؟

در جست‌وجوی گمشده

خوش‌بختانه او در برخی از شعرهایش مسیر کمال‌جویی، علاقه‌مندی‌ها و در نهایت الگوهای زندگی خود را شرح داده است. با خواندن این شعرها، پژوهشگر در می‌یابد که کدام آموزه‌ها در ساختن شخصیت سیاسی و اجتماعی بلخی نقش اصلی را داشته و الگوهای او در زندگی و مبارزاتش چه کسانی بوده‌اند. بلخی سیر معنوی و الگوگیری خود را در قصیده‌ای

شرح داده است. گزارشی از آن را ملاحظه می‌کنید.

بگرفت دل ز مدرسه و درس و قیل و قال
زیرا که حاصلی نشود زان به جز ملال
هرچند "شرح امثله" گفتم ز عمرو و زید^۱
تنبیه نفسِ شوم نشد زان همه مثال^۲

او شرح دانش‌اندوزی و کمال‌طلبی خود را از دورهٔ تحصیل در مدارس دینی آغاز می‌کند. دانش‌های صرف و نحو که دروازهٔ ورود به فهم قرآن و سیرهٔ نبوی است، اولین گام بلخی می‌باشد. بعد معانی و بیان را فرامی‌گیرد و آن‌گاه به منطق و فلسفه می‌رسد.

بودن به یاد فلسفهٔ جوهر و عرض^۳
تحصیل حاصل است و جدل در ره جدال
جمعی که جمع حکمت یونان نموده‌اند
چیزی نچیده‌اند به جز فضلهٔ الفضال

از منطق و فلسفه جز نزاع‌هایی بی‌حاصل چیزی نصیبش نمی‌شود؛ آن را رها می‌کند و به سوی دانش‌های مهمّ فقه و اصول می‌رود.
فقه و اصول گرچه بُود علم عقل و دین
در پای عقل نیز بدیدم بسی عقل^۴

وقتی عطش او از دانش‌های معمول در حوزه‌های علمیه فرو نمی‌نشیند، به فلسفهٔ غرب روی می‌آورد و آثار فیلسوفانی چون دکارت، کارلایل، داروین، انیشتین^۵ را می‌خواند؛ اما گم‌شدهٔ خود را در دانش غربی نیز نمی‌یابد. او جنگ‌های جهانی و سلاح‌های کشتار جمعی را به یاد می‌آورد که از درون دانش تجربی غرب بیرون آمده‌اند. مکتب‌های فلسفی و سیاسی مانند کمونیسم، ناسیونالیسم و فاشیسم را نتیجهٔ رشد فلسفهٔ مادی در غرب می‌شمارد.
از نشو و ارتقا و ز میمون داروین

۱. شرح امثله از کتاب‌هایی ابتدایی علم نحو است. عمرو و زید دو نامی است که در علم نحو زیاد تکرار می‌شود.

۲. دیوان بلخی، قصیده ۱۳؛ ابیاتی استفاده شده در بخش نخست این فصل از همین قصیده گرفته شده است.

۳. دو اصطلاح در منطق و فلسفه.

۴. زنجیری که در پای شتر می‌بندند؛ گرچه اصول، دانش عقلی است؛ اما بلخی با این اشاره از جایگاه ضعیف عقل در حوزه‌های علمیه انتقاد می‌کند.

۵. فیلسوفان و دانشمندان معروف غربی.

رفتم به قهقرا به درون سیاه چال
فرضیه و تئوری معروف انشتین
بد هم نبود، لیک فزون شد ازو مطال
بد تیغ تیز در کف زنگی مست داد
شد مشتعل شرار کمونیست و ناسیونال
از فلسفه غرب نیز روی برمی تابد و به دنبال گم شده ای خود به وادی تصوف و عرفان گام
می گذارد.

تا صوفی صفا شوم و وارهم ز خلق
پابند خانقاه شدم روز و ماه و سال
رفتم به بزم شیخ و نهادم متاع قلب
گفتم ز فیض شیخ مگر زر شود سفال
پس از مدت ها سیر و سلوک در این وادی و رسیدن به مقام درویشی، درمی یابد که در
این جا نیز صدق، صفا و اخلاص وجود ندارد.

در روی پرده جلوه نما افضل العباد
اعمال شان به پرده نهان ارذل الرذال
ریب و ریا و رهنزی و فتنه کارشان
دیگر چه گویم آن که چه دیدم در آن خلال
این بار به سراغ رمل و جفر و جنبل و جادو می رود؛ اما در این منزل زیاد درنگ نمی تواند.
این راه زود طی شد و واقف شدم که من
سهوی بزرگ و آرزویی کرده ام محال

مسافر داستان ما از همه کس و همه جا خسته و مأیوس می شود. نمی داند گمشده ای خود
را دیگر در کدام وادی بجوید و در کدام منزل خود را به آرامش روحی برساند.

شد سال ها که بارگنه می کشم به دوش
بس خسته و خجل شدم از حمل آن حمال
عزلت گرفته، گوشه نشستم صباح چند
بودم به فکر و حیرت از این نقل و انتقال
در نهایت یأس و عزلت، ناگهان روزه ای به سویش باز می شود و دست غیبی او را به سوی
یکانه عالم هدایت می کند.

آن دم که محوِ او شدم و رستم از خودی
آمد سروش هاتفِ غیبم که هان، بیال!
این دستگاه خلقت و این مجمعِ حکم
از بهرِ توسست، راه مده بر خود اختلال
چون آمدی به درگه ما، خاصّ ماستی
رستی ز فکر باطل و تشویش واشتغال

با پناه بردن به لطف الهی، به امید و آرامش می‌رسد و در باغ جنان او به سیر و سیاحت
می‌پردازد؛ با این هم آرام نمی‌گیرد و به جست‌وجوی خود در این کوچه‌باغ‌ها ادامه می‌دهد.

دیدم نوشته بر درِ قصری به تابلو
این است باب می‌کده و کاخ بی‌زوال
وه وه چه کاخ! آن‌که فلک سنگ پایه‌اش
بنشسته روی غرفهٔ آن، پیری خوش خصال
جویا شدم ز نام و نشانش، کسی بگفت
این است می فروش، به ناگه پس از سؤال
پیر منیر^۱ جانب من دید و زیر لب
آهسته گفت: طالب مایی؟ هُنا تعال!
گفتم نمای راه که گم کرده منزل
فرمود: جامِ باده بود هادی الضّلال^۲
هستم خبر از آن‌که به هر در دویده‌ای
غوّاص بحر عشق بشو، احسن المأل

پیر منیر می‌گوید، بی‌هوده خود را در وادی‌های دیگر سرگردان می‌کنی؛ گمشده‌ای تو عشق
است؛ اما مسافر سرگردان از عشق می‌ترسد؛ عشق دریای ژرف و ناپیداساحل و ترسناک
است.^۳

گفتم که بحر عشق بود ژرف و پر خطر

۱. رهبر معنوی‌ای که نور و هدایت می‌بخشد. منظور او امام حسین (ع) است.

۲. راهنمای گمراهان و گمشدگان.

۳. مولانا می‌گوید: عشق از اول چرا خونی بود؟/ تاگریزد آن‌که بیرونی بود. حافظ می‌گوید: الا یا ایّها السّاقی ادرکاساً و ناولها/
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.

ترسم که حسرتی برم از ساحل وصال
خندید و با تبسم شیرین جواب داد
صید کمند زلف! ز آشفته‌گی منال
این گفت و داد باده و گفتا خموش نوش!
تا واره‌ی ز فکرت و سودای احتمال
می از کفش گرفتم و بر یاد لعل یار
یک جرعه هم نماند از آن جام مال مال
گشتم چو مست وحدت و از خویش بی خبر
گفتا ز چشم دور مکن عکس آن جمال
بلخی از دست پیر منیر، جام باده را سر می‌کشد. آن‌گاه که مستی‌ای باده او را از خود
می‌برد، پیر می‌فروش، دست او را می‌گیرد و به مقصد اصلی هدایتش می‌کند.
یعنی به وقت حملهٔ توفان مبارز دل
بر کشتی نجات^۱ بزن دست اتکال
بی‌پرده گفت آن‌که تمسک مکن به کس
الّا سفینهٔ ران به سوی مصطفی و آل^۲
رفتم ز هوش و دردم آخر به امر پیر
بر دیده داشتم سرانگشت امتثال
سرانجام کشتی‌ای نجات فرا می‌رسد؛ کشتی پیامبر و آلش.
هنگام اضطراب عیان شد سفینه‌ای
بودش ز فتح و نصرت حق پرچم و مدال
از روی شوق نعره زدم وا محمد!
دستم گرفت و برد از آن تنگی مجال
رفتم به کشتی‌ای که نگنجد به وصف کس
دیدم که بود جملهٔ خاصانش در کفال

۱. در روایت معروفی، پیامبر اسلام (ص) از امام حسین (ع) به کشتی نجات تعبیر کرده است: «إِنَّ الْخُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مُضْبَاخٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ» (شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹۰-۶۴).

۲. حدیث معروف ثقلین که به عبارات مختلف در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده است: «إِنَّهَا النَّاسُ أُمَّي تَارِكُ فَيَكُم أَمْرِينَ لَنْ تَضِلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوها، هُمَا كِتَابُ اللَّهِ وَ أَهْلُ بَيْتِي عَمَرَتِي.» (الجامع الصحیح، مسلم بن الحجاج، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۷۳، ح ۳۶).

این کدام کشتی است که "سرگشته راه حق" پس از سرگردانی و حیرت، سرانجام در آن آرام و قرار می‌گیرد و مقصد و مقصود خود را در آن می‌یابد؟
کون و مکان به کشتی و کشتی به بحر عشق
توفان خون به کرب و بلا گشته بی‌همال
موجی که بود قطره در او جمله ماسوی
زیرا که ریخت خون خدا در صف قتال
سرانجام کشتی‌ای را انتخاب می‌کند که در کربلا ظهور و بروز کامل یافته است. ناخدای کشتی عشق امام حسین (ع) است. این پایان و نتیجه سیر و سلوک‌های معنوی و فکری او می‌باشد.

دانی که در جهان که بود اقرّب حسین
هرکو شعار خویش کند منصب حسین
آزاد شو ز قید تعلّق که خوانده‌اند
آزادگان ز پرچم خون منصب حسین
این علم نزد مولوی و فیلسوف نیست
دانش سرای عشق بود مکتب حسین^۱

شاگرد مکتب عشق و آزادی

بلخی در قصاید و غزل‌های بسیاری به الگوگیری خود از قیام عاشورا تصریح کرده است. زندگی سیاسی و اجتماعی بلخی خود گواه این واقعیت می‌باشد.

به عشق دلبر مشهور گشته‌ام بدنام
چنان‌که شهره آفاقم و زبانزد عام
ز شوق باده سرشار عشق او مستم
که خارزار جهان می‌نمایدم گلفام
نشاط عشق مرا تازه و جوان دارد
نکرده پیر مرا رنج مادر ایام^۲

۱. نام رمانی از نیکوس کاوانتزاکیس، نویسنده فاخر یونانی که به فارسی ترجمه شده است.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۷۲.

۳. همان، قصیده ۱۴.

نهضت امام حسین (ع) از نظر بلخی همیشه زنده و پویاست؛ مکتبی که در آن آزادیگی آموخته می‌شود و نمایشگاه خصلت‌های انسانی است. او در پاسخ به شبه‌افکنی جوان‌های چپ‌گرا می‌گوید:

«یک عده از جوانان که کم مطالعه کرده‌اند، می‌گویند که تا کی مردم در و دیوار را سیاه‌پوش کرده برای حسین گریه می‌کنند؟ جوان! بفهم که برای گریه نیست، بارها عرض کرده‌ام که این محافل برای گریه تأسیس نشده است. این محافل برای آن‌که کسی بر سر و صورت خود بزند تهیه نگردیده است. مُحَرَّم جشن خون است؛ خون ریزی، ایثار، فداکاری، استقامت، حق گرفتن از بیدادگر و موقع ندادن به ظالم و نظام استبدادی.»^۱

راز شخصیت پارادوکسیکال

بلخی حالات روحی گوناگونی داشت که گاه متضاد و ناسازگار می‌نمود؛ در همان حال که فولادین سر بود و سر خود را با سنگ استبداد جنگ داده بود، بسیار نازک دل بود و با یک بهانه عاطفی اشک‌هایش سرازیر می‌شد؛ چنان‌که با دیدن قرآن به خط امام علی (ع) در کتابخانه علامه امینی در نجف، گنبد حضرت زینب در شام و خانه پدری خود در بلخاب گریه کرده بود.^۲

با این‌که در زندگی تنها سعی و عمل را مؤثر می‌دانست،^۳ آب را با خواندن دعا، برای بیماران متبرک می‌کرد. به دعا، نیایش، توسل و توکل باور عمیق داشت. در حالی که جانش لطیف، طبعش نازک و ذوقش شاعرانه بود، دارای روح حماسی، عدالت‌خواه، ظلم‌ستیز، آزادیخواه، مصلحت‌سوز و تسلیم‌ناپذیر بود.

هرچند بلخی عارف است؛ اما عرفان او عرفان آتشین و در میدان است؛ نه عرفان خانقاه و خرابات و انزوا.

گوشه‌گیری از خلاق معنی تجرید نیست

۱. سازمان نصر افغانستان، پیام مستضعفین، شماره ۵۸، ص ۱۲۲؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. برای دیدن اسناد این موارد به کتاب "ستاره شب دیجور" مراجعه کنید.

۳. من فلسفه‌ای غیر جدل می‌شناسم/ یعنی به جز از سعی و عمل می‌شناسم/ چون نیست بقا را سببی غیر تنازع/ با بودن این اصل، بدل می‌شناسم (دیوان بلخی، غزل ۱۴۵).

می‌توان هم با جهانی بود و هم تجرید داشت^۱
جمع جهاد و عرفان کار خاص بلخی بود.
چون شاهد هر مقصد بی عشق به کف ناید
یک پرده دانش را صد پرده جنون باید^۲
هم فکر می‌کرد و هم اشتباه؛ اما همیشه در فکر اصلاح خود بود و اصلاح خود را پیش در آمد
اصلاح وطن می‌دانست و آن را به جوان‌ها توصیه می‌کرد.
بر نسل جوان شرم است چون شیخ تظاهرها
اصلاح وطن خواهی، اصلاح بطون باید^۳
راز این اوصاف پارادوکسیکال را باید در پیروی او از نهضت کربلا و امام حسین (ع)
جست‌وجو کرد.

فاضل صاحب‌نظری می‌گوید:

«اخلاص و مهر او به اهل بیت پاک پیامبر (ص)، به خصوص امام حسین (ع)، عاشورا و کربلا، اساس عواطف و جوهر شخصیت روحی او را می‌ساخت. غزلیات و قصاید او گاه با محتوای فلسفی، عرفانی و اخلاقی شروع و به عاشورا و کربلا ختم می‌شود. او در موارد زیادی قیام و حرکت خود را ملهم از عاشورا می‌داند و بخشی از سروده‌های خود را به تفسیر حادثه کربلا اختصاص می‌دهد. او عاشورا را مدرسه‌ای آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش برای بشریت معرفی می‌کند.»^۴

سرور دانش نیز بر این موضوع تأکید می‌کند:

«شخصیت شهید بلخی را می‌توان جزء شخصیت‌های مذهبی دسته‌بندی کرد؛ اما با دو خصوصیت ویژه: یکی به عنوان یک روشنفکر دینی و دوم به عنوان بنیانگذار یک ادبیات انقلابی. الگوی دینی او دوره صدر اسلام است و نهضتی را که پیامبر اسلام بنیان گذاشت. او در هر مناسبتی بیش از هر رویداد دیگر، گریزی به کربلا و عاشورا می‌زند و از حسین و زینب

۱. دیوان بلخی، غزل ۴۵.

۲. همان، غزل ۸۹.

۳. همان، غزل ۸۹.

۴. هاشمی‌نژاد، سید جواد، ستاره شب دیجور، ص ۱۸۶.

و سایر شخصیت‌های حاضر در کربلا الگو می‌گیرد و آنان را نمونه واقعی اسلام انقلابی معرفی می‌کند.^۱

درک و دریافت از نهضت عاشورا

حادثه کربلا ظرفیت تفسیرها و تأویل‌های بسیاری دارد. قرائت بلخی از کربلا، زمینه تربیت انسان مبارز، منتقد، فعال، آگاه و عاشق را فراهم می‌سازد.

بلخی برخلاف قرائت‌های جاری در جامعه، در کربلا چیزی جز عزت، پیروزی و کامیابی نمی‌بیند. او این تفسیر را از خود قهرمانان کربلا گرفته بود؛ ابن زیاد در دارالاماره کوفه خطاب به حضرت زینب (س) گفت: «كَيْفَ رَأَيْتَ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟» حضرت زینب پاسخ داد: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۲

بلخی به کربلا نگاه زیباشناسانه دارد. در این نگاه آموزه‌ها و درس‌های قیام اصالت می‌یابد. او از حادثه کربلا به "جشن خون" تعبیر می‌کند و نه عزای کشته شدن.

«اگر از عینک من می‌بینید، محرم "جشن خون" است؛ خون‌ریزی، ایثار، فداکاری، استقامت، حق گرفتن از بیدادگر و موقع ندادن به ظالم و نظام استبدادی. در این کار حسین، آقا و پیشوای همه است. این درس را حسین به جامعه داده است.»^۳

حادثه کربلا در دید عالمان سنتی، موضوعی آخرتی است؛ مردم عزای می‌گیرند و گریه می‌کنند تا اشک‌های شان برای آخرت ذخیره شود؛ اما بلخی حادثه کربلا را با زندگی روزمره مردم پیوند می‌زند. از نظر بلخی در حادثه کربلا اسراری نهفته است که عالمان دنیاگرا بدان دست نمی‌یابند؛ زیرا حادثه کربلا، معجزه عشق است و کشف اسرار آن بدون عشق میسر نمی‌شود.

۱. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۲. ابن طاووس، رضی‌الدین علی، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۰۱.

۳. سازمان نصر افغانستان، مجله پیام مستضعفین، شماره‌های ۵۸، ۵۷، ص ۱۲۲؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳؛ این برداشت نزدیک است به دیدگاه مولانا جلال‌الدین بلخی که می‌گوید گریه برای هجران است و شادی برای وصال. سزاوار است در محرم شادی کنیم؛ چون عاشق به معشوق خود پیوسته است. / روح سلطانی زندانی بجست/ جامه چه‌ذرانیم و چون خاییم دست؟ / چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند/ وقت شادی شد چو بشکستند بند/ سوی شادروان دولت تاختند/ کننده و زنجیر را انداختند (مثنوی معنوی، ۶/ ۷۹۷-۷۹۹).

تأسیس کربلا نه فقط بهر ماتم است
دانش سرای و مکتب اولاد آدم است
از خیمه‌گاه سوخته تا ساحل فرات
تعلیم‌گاه رهبر خلق دو عالم است
با سوز عشق نسبت بدعت مده رقیب!
اسرارها نهفته به شور محرم است^۱

«آقای بلخی، جهاد شهدای کربلا را همیشه با محبت به مردم و با رهایی وطن از چنگ
استبداد و ستمکاران ارتباط می‌داد.»^۲

ما در مقام بیان دیدگاه‌های بلخی دربارهٔ قیام امام حسین (ع) نیستیم.^۳ سخن در این
است که بلخی از میان راه‌های گوناگون، راه امام حسین (ع) را برگزیده بود و قهرمان کربلا
در شکل‌گیری شخصیت، اندیشه‌ها، مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او تأثیر
بی‌بدیل داشت.

توسل به اولیای خدا

سروده‌های زندان بلخی نشان می‌دهد که او به پیشوایان دینی و اهل بیت پیامبر (ع)
زیاد توسل می‌جسته است. این توسلات به او آرامش و قدرت روحی می‌بخشید و تحمّل
ناملازمات و فشارها و شکنجه‌ها را آسان می‌کرد. راز سرسختی، تسلیم‌ناپذیری، فولادسری و
دریاوشی او در همین دخیل بستن‌هاست.

کنون ز گوشهٔ زندان محنت کابل
عریضه‌ای است مرا نزد آن امام همام
امید ما و رفیقان ز حضرتت این است
برای چارهٔ ما سوی دهمزنگ خرام
رهان ز تهمت و از کذب دشمنان ما را

۱. دیوان بلخی، غزل ۲۵.

۲. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۸.

۳. اگر توفیق رفیق شد این موضوع را در "کارنامهٔ فرهنگی و دینی علامه بلخی" بسط خواهیم داد.

چو بر جناب شما واضح است مرام^۱

بلخی به طور معمول قصیده‌های خود را با توسل به یکی از اهل بیت پیامبر (ص) ختم می‌کند.

بلخی ز مدح دختر زهرا به نشئین
خوش دار دل، نه کور شوی و نه گنگ و لال
یا رب به حق عصمت کبرای خود رهان
اسلام و ما و جمله رفیقان از این خیال^۲

هم‌نشینی با قرآن

واقعیت آن است که سال‌های زیادی قرآن رفیق تنهایی‌ها و غریبی‌های بلخی در زندان بود. تدبّر در قرآن از شعرهای بلخی آشکار است. در همین رابطه یکی از عالمان حوزه علمیه قم می‌گوید: «چند سال پیش توسط یکی از دوستان از آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی خواهش کردیم که خلاصه ملاقات خود با شهید بلخی را برای ما بنویسند. ایشان نوشته بود که شهید بلخی در زندان کتابی غیر از قرآن در اختیار نداشته؛ لذا ۱۷۰۰ مرتبه قرآن را با دقت می‌خواند و سپس از زبان خود شهید بلخی آورده بود که: "هر بار که قرآن را می‌خواندم، درهای تازه‌ای به رویم باز می‌شد و معانی تازه‌تری کشف می‌کردم. فهمیدم که کلام پاک او مانند ذات پاکش بی‌انها و بی‌سرانجام است. من در زندان با قرآن عهد بستم که برای معرفی قرآن و پیاده کردن احکام آن در جامعه تلاش کنم."»^۳

هدف از این اشاره کوتاه تأکید بر تأثیر قرآن و آموزه‌های دینی در زندگی سیاسی و اجتماعی بلخی می‌باشد.

انجام

بلخی ۱۵ سال در زندان با قرآن محشور بود و جویبارهایی از آن در ذهن و ضمیرش جاری کرده بود. او از میان پیشوایان و حوادث فراوان تاریخ اسلام، حادثه کربلا و پیشوای آن امام

۱. دیوان بلخی، قصیده ۱۴.

۲. همان، قصیده ۱۳.

۳. هاشمی نژاد، سید جواد، ستاره شب دیجور، ص ۸۵.

حسین (ع) را الگوی اندیشه و عمل خود ساخته بود. دریا اندیشی، ظلم ستیزی و دلاوری را از آن امام آزادی خواه گرفته بود. قرائت او از آموزه های دینی، قرآن و عاشورا متفاوت از فهم های معمول سنتی بود و همین شخصیت او را متمایز کرده بود.

۳

از ریشه ها تا اندیشه ها



آغاز

«کدام بنای عظیم رفیعی هست که پاره‌ای اجزای آن بناهای دیگر را به خاطر نیاورد، یا بخشی از مصالح و موادّ خود را به خاک و خشت ویرانه‌های بناهای دیگر مدیون نباشد؟»^۱

شخصیت‌های بزرگ در محیط‌های بشری ساخته می‌شوند؛ در جایی به دنیا می‌آیند و رشد می‌کنند، در فضا‌هایی می‌آموزند، در میان مردم روستا یا شهری زندگی می‌کنند و سرانجام اندیشه‌ها و تجربه‌های دیگران بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد. برای شناخت دقیق آن‌ها، از مطالعه این سرچشمه‌ها گزیری نیست.

علاقه بلخی به شعر و حماسه ریشه در خانواده و دوران کودکی او دارد. استعداد و ذوق شعری در پدران‌ش وجود داشت و خود نیز از آن برخوردار بود. او این زمینه را با مطالعه آثار مولانا، فردوسی، سنایی، سعدی و اقبال لاهوری بارور کرد. در این فصل پیوندهای اندیشه و آثار بلخی را با این بزرگان بررسی می‌کنیم تا معلوم شود که آبش‌خور شخصیت سیاسی و اجتماعی او در کجا بوده است.

۱. علامه محمدطاهر قندهاری

بلخی در مشهد با آثار ادبی و اندیشه‌های عرفانی آشنا شده بود. ده سال دیگر از شیخ محمدطاهر قندهاری^۲ درس دینی، فلسفه، عرفان و تاریخ اسلام را آموخت. شیخ در آموزش و

۱. زرین‌کوب، عبدالحسین، سرنی، ج ۱، ص ۸.

۲. علامه محمدطاهر قندهاری، استاد علوم معقول و منقول، ادیب و خطیب معروف؛ او با کسانی چون بدیع‌الزمان

تربیت بلخی کوشید و او را مانند نوردیده دوست داشت.^۱ او مطالعات آزاد خود را در کتابخانهٔ سید فضل الله پی گرفت؛ در همان حال حضور اجتماعی و مذهبی او در میان مردم، بلخی شدن طلبهٔ جوان را تسهیل کرد. این مسأله هم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی او را عمق و گسترش داد و هم او را با مردم و درد و رنج‌شان آشنا کرد.

نخستین حرکت اصلاحی بلخی به رهبری علامه قندهاری انجام گرفت؛ موضوع آن مبارزه با تحریف نهضت امام حسین (ع) و توصیهٔ واعظان و روضه‌خوانان به تبیین اهداف انسانی و عزت‌مندانهٔ قیام عاشورا بود.^۲

بلخی به تأثیرات علمی و سیاسی شیخ محمدطاهر قندهاری بر خود اذعان کرده است. «روزی، یک دوست به شوخی به بلخی گفته بود: "او سید روضه‌خوان! تو که مثل دیگر ملاها عربی هم بسیار نخوانده‌ای، از کجا چنین آتش‌پاره شدی؟" بلخی در پاسخ گفته بود: "او دیوانه!"

میل آتش‌بازیم چون دید در طفلی پدر
گفت این خوشبخت مشق عشق‌بازی می‌کند

در خردی هم بی‌حرارت نبودم؛ برای همین پدرم خواست آن حرارت داغ‌تر و سوزان‌تر گردد. مرا با خود از کوهستان بلخاب، به ایران و عراق برد. چندین سال در هر مدرسه، مسأله آموختم و از هر گوشه، توشه و از هر خرمن خوشه‌ای اندوختم؛ اما گفته‌ها و موعظه‌های علامه محمدطاهر قندهاری مجاهد نستوه و نترس که علم را با عمل همراه کرده بود، آن حرارت مرا شعله‌ورتر کرد و عشق، درد، سوز و گداز مرا بالاتر برد. مخصوصاً روزی که در مقدمهٔ منبرش این اشعار نظیری و اقبال را می‌خواند:

گریزد از صف ما هر که مرد غوغا نیست

فرزانه‌فر، حسین علی‌راشد، ایرج میرزا در نزد عبدالجواد ادیب نیشابوری درس خوانده بود. سال‌های زیادی در قندهار محفل درس و بحث داشت. عبدالحی حبیبی و خلیل‌الله خلیلی از شاگردان او بودند. در هرات نیز مجلس درس او علاقه‌مندان زیادی از شیعه و سنی را جذب کرده بود. سنگ بنای اولین حسینیه را او در قندهار گذاشت و با علمای الازهر مصر و قم دربارهٔ وحدت اسلامی همکاری می‌کرد. در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۱ درگذشت. (با استفاده از مقاله‌هایی محمدآصف فکرت و محمد مرادی، در فضای مجازی).

۱. یادداشت‌های محمدحسین طالب‌قندهاری.

۲. همان‌جا.

کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست
هلاک همّت آن رهروام که پا نگذاشت
به جاده‌ای که در او کوه و دشت و دریا نیست
و بعد صحنه پیکار و جانبازی جوانان و مردان راه‌دین را در روز عاشورا طوری شرح داد و
آیاتی از قرآن را تفسیر کرد که تا آن زمان در عراق و ایران و افغانستان نظیرش را نشنیده بودم.^۱
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست.^۲

۲. سید جمال الدین افغانی

سید جمال الدین افغانی (۱۳۱۴. ۱۲۵۴ ه. ق) سرسلسله مصلحان نواندیش دینی در
جهان اسلام، در چهار میدان پرچمداری کرده است: اصلاح طلبی؛ وحدت اسلامی؛ مبارزه با
استبداد داخلی و استعمار خارجی و بازگشت به قرآن. ما به هر کدام در نهایت اختصار اشاره
می‌کنیم.

۱-۲. اصلاح طلبی

سید جمال الدین سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام شناخته می‌شود.
سید پس از مطالعه دقیق دردهای امت اسلامی، در صدد درمان آن‌ها برآمد. او مهلک‌ترین درد
مسلمانان را ناآگاهی، اختلاف و خرافات می‌دید و درمان آن را آگاهی و بیداری امت اسلامی
یافته بود. او آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست ضروری می‌دانست و
بازگشت به اسلام نخستین را پیشنهاد می‌کرد و برای این کار بدعت‌زدایی از دین و مبارزه با
خرافات را مهم می‌خواند.

سید جمال، سفرهایی زیادی به کشورهای غربی کرد و با فرهنگ و تمدن غرب آشنا شد.
او در همان حال که مسلمانان را به فراگیری علوم و فنون غرب فرامی‌خواند، از غرب‌زدگی بر
حذر می‌داشت.^۲

۱. همان‌جا.

۲. طبیبی، عبدالحکیم، تلاش‌های سیاسی سید جمال الدین افغانی، ص ۱۰۳.

بلخی نیز در مقیاس افغانستان یک اصلاح طلب بود و دردهای مردم را در حاکمیت استبدادی، اختلاف، جهل و فقر تشخیص داده بود. راه حل او مبارزه با استبداد و آگاهی و بیداری مردم بود. سید جمال و بلخی اصلاح نابه سامانی های مسلمانان را در موارد زیر می دیدند.

۱. مبارزه با خودکامگی با بالا بردن شعور سیاسی مردم.
۲. مجهز شدن مسلمانان به علوم و فنون جدید؛
۳. بازگشت به اسلام نخستین با پیرایش اسلام از پیرایه ها؛
۴. مبارزه با استعمار در ابعاد وسیع؛
۵. اتحاد جوامع اسلامی؛
۶. مبارزه با خود باختگی در برابر تمدن غرب؛
۷. دمیدن روح سلحشوری و جهاد در کالبد مسلمانان.^۱

۲-۲. وحدت اسلامی

هرچند وحدت اسلامی مضمون مشترک نواندیشان مصلح است؛ اما سید جمال در اندیشه و عمل بر دیگران فضل تقدّم و تقدّم فضل دارد. سید جمال در تمام عمر خود پیگیر وحدت امت اسلامی بود. این وحدت در عین این که برای او یک هدف مقدّس بود، سلاح مبارزه با استعمار غرب نیز بود.

سید از اختلاف مسلمانان رنج می برد: «مسلمانان اتحاد کرده اند بر این که اتحاد نکنند. دریغ که تیشه به ریشه هستی خویش می زنند و برای خرسندی دشمنان محمد (ص) پشت به قبله می کنند، قرآن را نادیده می انگارند و غرب زدگی را سرمایه افتخار خود می پندارند»^۲ بلخی نیز از آغاز فعالیت های سیاسی خود وحدت اسلامی و ملّی را سرلوحه اهداف خود قرار داده بود. او استبداد و اختلاف را دو عامل اصلی مشکلات کشور می دانست.

چه ابتلاست که در هر بلاد می نگرم
نزاع مذهب و جنگ نژاد می نگرم

۱. نمونه هایی فراوان شعر و سخنرانی بلخی در این موارد وجود دارد که آوردن شان حجم کتاب را زیاد می کند.

۲. مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدّین و اندیشه های او، ص ۱۵.

به نام صلح، به اسباب جنگ می‌کوشند
ز بهر تفرقه در اتحاد می‌نگرم^۱

بلخی پیش‌گامی سید جمال را می‌ستاید:

«امروز ملل راقیه از وحدت به جایی رسیده‌اند. امریکا می‌خواهد نزاع سیاه و سفید را حل کند، ما هنوز به درد ابدی ایرانی و افغانی باشیم؟! این داد را در الازهر هم وطن قدیمه‌ام، جمال الدین افغانی قریباً صدسال پیش از این زده بود.»^۲

سید جمال بر آن بود که استعمارگران غربی، با هدف تسلط بر جهان اسلام، احساسات قومی، مذهبی و جغرافیایی مسلمانان را دامن می‌زنند. او می‌گفت مرزهای کنونی که سرزمین‌های اسلامی را به قطعه‌های خرد تقسیم کرده و در میان مسلمانان دیوار کشیده، ترفند استعمار برای غلبه بر این مجموعه‌های کوچک است. این کار بر مبنای شعار معروف انگلیس است: "تفرقه بینداز، جدا کن، حکومت کن."^۳

بلخی نیز قوم‌گرایی را پدیده‌ی استعماری می‌دانست:

«مسایل قومیت، مسایل عربی و فارسی، مسایل ایرانی و افغانی، مسایل هندی و اندونیزیایی، مسایل ترکی و پاکستانی را تا اسلام دور نیفکنند رهسپار حقیقت نمی‌شود. کلمات کوچک و مسایل منطقه‌ای که واقعاً جگر اسلام را پاره کرده است. مسأله‌ای که دو میلیون صهیونیست را به ۱۲۰ میلیون عرب قدرت و نیرو داده است. وحدت و یگانگی است که دنیا را متوجه می‌سازد.»^۴

۳-۲. مبارزه با استبداد و استعمار

سید، استعمار و استبداد را دو عامل بدبختی جوامع اسلامی می‌دانست.

«دو لطمه‌ی بزرگ بر مسلمانان وارد شد؛ یکی از جانب شرق و آن غارت چنگیز خانی بود و دیگری از جهت غرب و آن هجوم اروپاییان به دیار مسلمین بود. بعد از آن حکومت‌های

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۴۴.

۲. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، صص ۱۹۳، ۱۹۴؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۳. موثق، سید احمد، سید جمال الدین اسدآبادی مصلحی متفکر و سیاستمدار، ص ۲۶۸.

۴. منبر آزادی، ص ۲۹۴؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

متنوعی آمدند و امر حکومت به دست ناهالان، مستبدان و فسادپیشگان افتاد و مایهٔ بدبختی مسلمانان شدند. آن‌ها به اختلاف با یکدیگر در افتادند تا به این درجه از ضعف و نومیدی رسیدند.^۱

بلخی نیز عمر خود را در مبارزه با نظام استبدادی و برتری طلبی قومی و مذهبی سپری کرد؛ البته در همان حال از نقش استعمار در تحکیم قدرت استبداد هم غافل نبود:

بعد آمد سخنی چند زدگان به میان
گفت آن پیرک هشیارک لرزان امشب
بهتر آن است به امریکه فروشیم وطن
تا ضمانت کند آیندهٔ مایان امشب
دیگری گفت که امریک به دور است ز ما
در کف روس گذاریم گروگان امشب
دیگرش گفت که پس وعده به ملت چه دهیم؟
گفته شد نقل بزرگ با جو لغمان امشب^۲

۴-۲. بازگشت به قرآن

سید جمال می‌گفت علت اصلی ضعف و ذلت مسلمانان جدا شدن آنان از قرآن است؛ تا وقتی که به آموزه‌های قرآن عمل نکنند به عزت و سعادت نخواهند رسید.^۳ بلخی نیز بازگشت به قرآن را مطرح کرده است.^۴

هان! ای بشر بیاموز درس از کتاب قرآن
دست از ره توسل زن بر طناب قرآن
اسرارها نماند پوشیده در طبیعت

۱. طبیبی، عبدالحکیم، تلاش‌های سیاسی سید جمال الدین افغانی، ۵۹.

۲. دیوان بلخی، قصیده ۴.

۳. مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، ص ۵۷.

۴. علامه اقبال لاهوری اندیشمند دیگری است که از مهجوری قرآن رنج می‌برد: منزل و مقصود قرآن دیگر است/ رسم و آیین مسلمان دیگر است/ درد دل او آتش سوزنده نیست/ مصطفی در سینه او زنده نیست/ عالمان از علم قرآن بی‌نیاز/ صوفیان درنده‌گرگ و مو دراز/ گرتو می‌خواهی مسلمان زیستن/ نیست ممکن جز به قرآن زیستن. (دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۴۴۵).

از دیده‌ها بر افتد گریک نقاب قرآن
از فهم هیچ‌فردی در پرده نیست این درس
شد پردهٔ تعصب بر ما حجاب قرآن^۱
شاید به خاطر این شباهت‌های فکری بلخی با سید جمال بوده که در سفرش به عراق و ایران به او لقب "سید جمال الدین ثانی" داده بودند.^۲

۳. مولانا جلال الدین محمد بلخی

از دیگر بزرگانی که در اندیشه و سخن بلخی جایی برای خود یافته است مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق) است. بلخی چگونه می‌توانست مثنوی شریف را نادیده بگیرد و از آن نیاآموزد؟
او به اشکال مختلف در سخنرانی‌های خود از مولانا به بزرگی یاد کرده است: «مولانا جلال الدین بلخی همشهری قدیمی‌ام می‌گوید: از علی آموز اخلاص عمل / شیر حق را دان میرا از دغل»^۳

چنان‌که در تفهیم بهتر سخنان خود از داستان‌های مثنوی کمک می‌گیرد؛ مثلاً داستان نحوی و کشتیبان، داستان انگور، عنب، ازوم و استافیل و داستان‌های دیگر.^۴
او در قسمتی از پیام خود به مناسبت سال‌روز درگذشت مولانا آورده است: «گرچه حضرت مولانا را آثار گران‌بها زیاد است؛ ولی تنها ۲۶ هزار بیت مثنوی برای اثبات کمالات علمی و ادبی و عشقی آن عارف صمدانی کفایت است. مثنوی یکی از بهترین اندیشه‌ها و ذوق سرشار فرزندان آدم و چراغ فروزان راه عرفان و سلوک به شمار می‌رود. حضرت مولانا در این اثر مسائل مهم عرفانی، دینی و اخلاقی را مطرح فرموده و هنگام توضیح آن‌ها به ایراد آیات و احادیث و امثله مبادرت می‌جوید. از این بوستان کمال، هر کس به اندازهٔ ذوق خود گل‌های

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۶۱.

۲. این عنوان در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های بزرگان حوزه علمیه نجف آمده است. (منبر آزادی، صص ۲۰۶، ۲۰۷).

۳. منبر آزادی، ص ۹۱، سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۴. داستان‌های دفترهای شش‌گانهٔ مثنوی معنوی به قلم نگارنده به نثر داستانی بازنویسی و به نام "نردبان آفتاب" در شش دفتر در بنیاد پژوهش‌های اسلامی مشهد منتشر شده است.

آرزو را می‌چیند.^۱

غزلی نیز در وصف مولانا سروده است:

جنون افزا بود صهبای بلخی
می عشق است در مینای بلخی
به بلخ و روم کی گنجد کمالش؟
دو عالم پر شد از غوغای بلخی^۲

عبدالغیاث کوهستانی، هم‌رزم و هم‌بند بلخی در خاطراتش آورده است: «یک دانه کتاب مثنوی معنوی بود و ما دو نفر. برای آقای بلخی گفتم آقا صاحب، بهتر نیست که یک دانه دیگر پیدا کنیم؛ قبل از این که دعوا کنیم؟! لبخندی شیرین زد و گفت: نی غیاث خان! همین جهت وصل است. برای هردوی ما می‌ارزد که به خاطرش دعوا کنیم!»^۳

بلخی، خاصیت درمان‌گری عشق را از مولانا آموخته است.

هرکه را جامه ز عشقی چاک شد
او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما!
ای طبیب جمله علّت‌های ما^۴

بلخی نیز درباره عشق چنین دیدگاهی دارد:

از علاج این مرض، پیر خرد محروم ماند
با شعاع عشق درمان می‌توان آلام نفس
راستی گر طالب وصلی، مدد از عشق جوی
ورنه این منزل چه سان طی می‌توان با گام نفس؟^۵

«عشق؛ نه آن عشقی که یک عده به زلف و کاکل علاقه دارند؛ نه آن عشقی که به نژاد دارند. عشق به معنی چسبیدن به مرام، پایبندی به یک حقیقت ثابت؛ عشق یعنی آن چیزی

۱. دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۹۲.

۳. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۵۱.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۵. دیوان بلخی، غزل ۱۱۳.

که رفته رفته صاحب خود را به کمال می‌رساند، طی کردن مراحل در راه رسیدن به مقصود.^۱

۴. ابوالقاسم فردوسی

ابوالقاسم فردوسی، (۴۱۱-۳۲۹ ه.ق) و شاهنامه او در اندیشه‌های بلخی تأثیر داشته است. او در حوزه علمیه مشهد، طلبه‌های هم‌وطن خود را در کسب روح حماسی، به شاهنامه ارجاع می‌دهد: «اهل علم! افسرده نباشید، دل شکسته نباشید. چه خوب می‌گوید این فاضل دانشمند، شاعر شهیر شرق، مرد حماسه و مبارزه، آن کسی که در دو فرسخی تربت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) خوابیده.

چه خوش گفت رستم، فرامرز را

تو خود نشکنی، بشکنی گرز را

ایامی که در زندان بودم، این شعر را با خود زمزمه می‌کردم و به خود نیرو می‌دادم. واقعاً بشر اگر خود، خود را نشکند، خود، خود را ضعیف نشان ندهد، خود، خود را کوچک نشمارد، خلیفه خداست.^۲

۵. علامه محمد اقبال لاهوری

بلخی علاقه خاصی به اندیشه‌های علامه محمد اقبال لاهوری، (۱۹۳۸-۱۸۷۳ م) روشنفکر نواندیش معاصر داشته است؛ از این روی درباره اندیشه‌های مشترک هردو علامه بسط بیش‌تری می‌دهیم. سخن را در دو قسمت ارائه می‌کنیم؛ ابتدا مواردی که بلخی به طور مستقیم از اقبال نام برده و بعد به مضامین و مفاهیم مشترک بین آن دو می‌پردازیم.

علاقه بلخی به اقبال

بلخی در سخنرانی‌های خود، شعرهای اقبال را می‌خواند. وی درباره خطر کردن می‌گوید: «از خطر برآمدن و زندگی پر خطر هم عجب لذتی دارد. همان‌طوری که علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید: از فلسفه اقبال بسیار خوشم می‌آید: زندگی اندر خطرها زیستن

۱. منبر آزادی، ص ۲۸۸؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

۲. همان، ص ۲۸۶.

بی خطرهای زیستن نازیستن»^۱

در جایی دیگر، اقبال را صاحب مکتب می‌خواند: «باز می‌رویم به مکتب علامه اقبال لاهوری».^۲

در سخنرانی دیگری می‌گوید: «تحوّل رنج دارد، از حالی به حالی شدن محنت دارد، مبارزه به کار دارد، مردان بزرگ مبارزه کردند. چه خوب می‌گوید دانشمند بزرگ علامه اقبال لاهوری؛ مرد و فیلسوف جنگی و مبارز؛ مردی که آبادی نیمی از قاره هند محصول زحمات و سخنان شیوای اوست:

عشق را لازم که بودش را غم نابود نه
کفر او زّار دارد، حاضر و موجود نه
عشق اگر فرمان دهد از جان شیرین هم گذر
عشق مطلوب است و مقصود است، جان مقصود نه».^۳

اندیشه‌های مشترک

اقبال و بلخی هر دو دارای روحیه حماسی بودند و جالب‌ترین که حماسه و عرفان در وجود آن دو آشتی کرده بودند. داشتن روحیه‌های مشترک، مضامین مشترک را پدید می‌آورد. می‌ماند تقدّم و تأخّر زمانی و تمجیدهای بلخی از اقبال. اکنون به مهم‌ترین مضامین مشترک هر دو علامه می‌پردازیم.

۱. فلسفه خودی

فلسفه خودی، ابتکار اقبال است. منظور این است که هر فرد و یا جامعه استعدادها و ظرفیت‌های زیادی در درون خود دارد که باید به فعلیت برساند. انسان مسلمان در کار دنیا حتی نباید در انتظار کمک از آسمان باشد؛ چون آسمان در درون خود او موجود است.

منکر حق نزد ملاکافر است
منکر خود نزد من کافرتر است

۱. همان، ص ۸۲؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. همان، ص ۲۶۵؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۸۸؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

فلسفه خودی، مقابله با دو پدیده در جهان اسلام بود؛ یکی غرب زدگی که نتیجه‌اش خودباختگی و از خودبیگانگی است و دیگری گرایش‌ات زاهدانه و صوفیانه که به تنبلی، انزوا و فقر می‌انجامد. مسلمانان در برابر پیشرفت‌های غرب، گرفتار خودباختگی، وارفتگی و عدم اعتماد به نفس شده بودند و با حیرت به تمدن جوان غرب نگاه می‌کردند و مأیوسانه به تصوّف و زهد پناه می‌بردند. برآیند آن عقب‌ماندگی، فقر، جهل، استبداد و حاکمیت خرافات بود. اقبال در فلسفه خودی، سعی می‌کند روحیه کار، خودباوری و اتکای به خویش را به مسلمانان بیاموزد.

ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست
تجلی دگری در خور تقاضا نیست
نظر به خویش چنان بسته‌ام که جلوّه دوست
جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست
به ملک جم ندهم مصرع نظیری را
«کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست»
شریک حلقه رندان باده‌پیما باش!
حذر ز بیعت پیری که مرد غوغا نیست^۱

چو موج، مست خودی باش و سر به توفان کش
تو را که گفت که بنشین و پا به دامن کش
به قصد صید پلنگ از چمن سرا برخیز
به کوه رخت‌گشا، خیمه در بیابان کش^۲
از بلخی:

فیض روح القدس از همت خود داشت مسیح
گام بردار، دم از عیسی مریم مطلب
کس نیایی که مدد خواهی و متّ ننهد
آن چه از خویش توان یافت ز عالم مطلب

۱. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۳۹۴

۲. همان، ص ۲۶۳.

غیرت آن است که یا مرگ و یا قامت راست
طی این بادیه زین رفتن خَم خَم مطلب
سعی بایست تو را گر به مقامی چو ذبیح
تا که پایی نرنی، چشمه زمزم مطلب^۱

کن برون از جیب استعداد دستی بهر کار
چند گویی دستی از غیب آید و کاری کند؟
ما و خاک کوی آن سرمست مخموری که او
صد مسیحا زنده از یک چشم بیماری کند^۲

«یکی از علل عقب ماندگی جوامع اسلامی این است که آن‌ها خود را در محل اقلیت، نیستی و نابودی دیده‌اند. هرکس نفس خود را اهانت کرده و کوچک شمرده است. شما خود را اهانت نکنید، شخصیت خود را ضعیف نشمارید.»^۳

۲. استقبال از رنج و محنت

به استقبال رنج و محنت رفتن و از مشکلات زندگی نترسیدن از دیگر مضامین مشترک دو علامه می‌باشد.

تو دانی که بازان ز یک جوهر اند
دل شیر دارند و مشتی پر اند
نکو شیوه و پخته تدبیر باش
جسور و غیور و کلان‌گیر باش
نگه دار خود را و خورسند زی
دلیر و درشت و تنومند زی
نصیب جهان آنچه از خرمی است
ز سنگینی و محنت و پر دمی است^۴

۱. دیوان بلخی، غزل ۸.

۲. همان، غزل ۷۸.

۳. منبر آزادی، ص ۴۶؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۴. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۱۷۹.

بلخی:

بی‌رنج و محنت نگذرد یک دم ز ایام جوان
زهر جفای زندگی شهدست در کام جوان
آن کس که از خود نگذرد، نام جوان بر وی منه
شرم است هر بی‌درد را بر خود نهاد نام جوان^۱

بسا شرم است بر مردی که از جور زمان گرید
به وقت محنت و غم چون زنان بر سرزنان گرید
خطر در مکتب عمر است روز امتحان ما را
بدا بر آن چنان طفلی که روز امتحان گرید
ثبات مرد دانا بر جفاهای فلک خندد
نه چون شاخی که با پیش‌آمد باد خزان گرید^۲

۳. نهنگ باش!

دلاوری و حماسی بودن از مضامین دیگری است که در آثار و اشعار اقبال و بلخی فراوان

دیده می‌شود.

نهنگی، بچه خود را چه خوش گفت
به دین ما حرام آمد کرانه
به موج آویز و از ساحل پرهیز
همه دریاست ما را آشیانه
گله از سختی ایام بگذار
که سختی ناکشیده کم عیار است^۳

عشق با دشوار ورزیدن خوش‌ست
چون خلیل از شعله گل چیدن خوش‌ست

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۶۴.

۲. همان، غزل ۹۰.

۳. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۵۴۷.

ناتوانی زندگی را رهن است
بطنش از خوف و دروغ آبستن است^۱
بلخی آن قدر شیفته خطر کردن بود که دو غزل با این ردیف سروده است:
ای خوشا ساعات و هنگام خطر
عید مستان است ایام خطر
این سروش آید ز پیر می فروش
بی خبر از خوان انعام خطر^۲

ای کمال زندگانی ای خطر
ای حیات جاودانی ای خطر
نیست هر قامت به تشریف تو راست
ای عطای آسمانی ای خطر^۳

بلخی در ستایش قوت و قدرت سخن می گوید:

«جامعه ضعیف و رنگ زرد شامل سعادت و نیک بختی نمی شود. سعادت به بازوی ستبر و قوی است. اگر به ما گفتند که مؤمن رنگش زرد و ضعیف و ناتوان باشد، این درس استعمار است. اسلام به ما درس قوت و نیرومندی می دهد.»^۴

۴. نکوهش ملی گرایی

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تقسیم شدن آن به جغرافیاهای خرد، مفهومی به نام وطن و ملی گرایی در جهان اسلام پیدا شد؛ علاقه افراطی به سرزمین های کوچک و بیگانه خواندن مسلمانانی که از این واحد بیرون مانده بودند. سید جمال الدین آن را توطئه استعماری می دانست که غرب زدگان مسلمان بدان تن داده، مرزهای استعماری را به رسمیت شناخته و خود را در جغرافیاهای خرد محصور کرده اند. از نظر سید این وطن پرستی باعث جدایی

۱. همان، ص ۵۲.

۲. دیوان بلخی، غزل ۹۷.

۳. - همان، غزل ۹۸.

۴. منبر آزادی، ص ۲۱۴؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

مسلمانان شده، برآیند آن ضعف و ناتوانی آنان است.

تا وطن را شمع محفل ساختند
نوع انسان را قبائل ساختند
مردمی اندر جهان افسانه شد
آدمی از آدمی بیگانه شد^۱

لُرد مغرب آن سراپا مکر و فن
اهل دین را داد تعلیم وطن
او به فکر مرکز و تو در تناق
بگذر از شام و فلسطین و عراق
آن کف خاکی که نامیدی وطن
این‌که گویی مصر و ایران و یمن^۲

بلخی نیز در سخنرانی‌های خود روی تکه تکه شدن مسلمانان به نام‌های مختلف
انگشت نهاده و آن را عامل ضعف مسلمانان خوانده است. چون در فصل‌های دیگر سخنان
او را در این موضوع آورده‌ایم، این جا به دو بیت بسنده می‌کنیم:

پرسید ز من دوش رفیقی ز کجایی؟
گفتم بشرم؛ لیک ملل می‌شناسم
گفتا که تو از قلّه بلخابی و گفتم
با قلّه توحید قلل می‌شناسم^۳

۵. نکوهش فقر

توصیه عارفان، فقر و ناتوانی خودخواسته بود تا انسان از آلودگی‌های ثروت و قدرت در امان
بماند؛ اما اقبال و بلخی به کسب ثروت و قدرت فرا می‌خواند:

ای فراهم کرده از شیران خراج
گشته‌ای رُوبه مزاج از احتیاج

۱. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۳۶۲.

۳. دیوان بلخی، غزل ۱۴۵.

خستگی‌های تو از ناداری است
اصل درد تو همین بیماری است
مشت خاک خویش را از هم مپاش
مثل مه رزق خود از پهلوی تراش^۱
بلخی فقر را ناشی از جهل می‌داند:
موهوم پرستیم که این عادت پار است
از علم و عمل عادت دیرینه نداریم
از سعی ملل جامه نو پوشد و مایان
بر خرقة پشمینه خود پینه نداریم^۲

بلخی در سخنرانی‌هایش به تفصیل از عواقب و نتایج فلج‌کننده فقر، تنبلی و بیکاری سخن گفته است:

«بزرگ‌ترین عامل عقب ماندگی جامعه‌های اسلامی فقر است؛ مسلمانان! بارها در تکایا و منابر گوش زد کرده‌ام که این مصیبت را از گوش خود بکشید که مسلمان یعنی فقیر و بینوا، مؤمن یعنی همیشه مورد تعرض و مشت خور دیگران، مؤمن یعنی همیشه زیر فرمان بیدادگران، مؤمن یعنی کسی که تا آخرالزمان گریه کند؛ اما علاج کار خود را نکند. مؤمن و مسلمان همیشه چهره گلگون داشته و همیشه مشتش بر دهان بیدادگران گره‌کرده بوده و همیشه گریبان بیدادگران را دریده است.»^۳

۶. نگاهی انتقادی به غرب

با عصر روشنگری، اروپا از خواب طولانی بیدار شد و جهان اسلام به خواب زمستانی رفت. از آن پس نحوه مواجهه با فرهنگ و تمدن غرب یکی از چالش‌های فکری جهان اسلام بوده است. برخی از متفکران علم دشمنی با تمدن غرب را برداشتند؛ برخی شیفته و فریفته آن شدند؛ اندکی هم مانند اقبال و بلخی راه اعتدال برگزیدند و از ظاهر رنگین آن راهی به باطنش گشودند.

۱. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۳۶.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۵۸.

۳. منبر آزادی، ص ۵۱؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

البته در نقد تمدن غرب سید جمال الدین پیش‌گام است. از نظر سید، تمدن مادی غرب نمی‌تواند سعادت بیاورد.^۱ اقبال احتمالاً این دیدگاه را از سید گرفته و از صافی ذهن نقاد خود گذرانده است:

غریبان گم کرده‌اند افلاک را
در شکم جویند جان پاک را
رنگ و بو از تن نگیرد جان پاک
جز به تن کاری ندارد اشتراک^۲

از نظر اقبال پیشرفت صنعت و دانش تجربی، نه تنها بیماری‌های غرب را درمان نکرده که تشدید هم کرده است:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ
عقل تا بال گشودست گرفتارتر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری
عجب این است که بیمار تو بیمارتر است^۳

شرق را از خود برد تقلید غرب
باید این اقوام را تنقید کرد
قوت مغرب نه از چنگ و رباب
نی ز رقص دختران بی حجاب
محکمی او را نه از لادینی است
نی فروغش از خط لاتینی است
قوت افرونگ از علم و فن است
از همین آتش چراغش روشن است
حکمت از قطع و برید و جامه نیست
مانع علم و هنر عمامه نیست^۴

۱. موثق، سید احمد، سید جمال الدین اسدآبادی مصلحی متفکر و سیاستمدار، ص ۱۳۹.

۲. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۳۰۸.

۳. همان، ص ۲۱۹.

۴. همان، ص ۴۲۸.

بلخی نیز از ظاهر فریبنده تمدن غرب به باطن آن نقب زده و در پهلوی زرق و برق آن، استعمار، مسابقه تسلیحاتی، جنگ های جهانی، دین ستیزی و فساد اخلاقی را دیده است:

این تمدن معنی جشن فناست
صحن گیتی راست ارژنگی دگر
گرگ قرن بیست را شفقت ز چیست؟
دارد استعمار هم رنگی دگر
گر به تسلیح است سعی استباق
بر فروزد ناگهان جنگی دگر^۱
بلخی دیدگاه غرب را درباره زنان نقد می کند:
گفتند که: «نسوان ز چه در خانه نشینند؟!
بازار نگردند چرا شانه به کاکل؟
کافی نبود بهر زنان حُسن خداداد
سازند مگر سرخ لبان همچو قرنفل»
کم شد ثمر آدمی از مکرب سفلیس
بنیاد تمدن شده یک سر به تزلزل
در مجمع بین الملل و جلسه یونو
کردند حقوق ضعفا چور و چپاول^۲
از نظر بلخی، بنیاد تمدن غرب بر زور و تزویر نهاده شده است.
افزوده به دل بس که تمّای تمدن
گویم سخنی حسب تقاضای تمدن
گر بشنوی یک نغمه ای از ساز حقیقت
دیگر ندهی گوش به سُرناي تمدن^۳

۷. ظاهرگرایی و خرافه پرستی

سازگاری دین و دستاوردهای دانش و خرد بشری از مهم ترین دغدغه های اقبال و بلخی

۱. دیوان بلخی؛ غزل ۹۹.

۲. همان، غزل ۱۳۲.

۳. همان، غزل ۱۶۷.

بود. در این میان برخی به نام دین‌داری، از زندگی می‌گریختند و برای نسل جوان، گوشه‌گیری، جهل و خرافه‌پرستی را تجویز می‌کردند. این نگرش بر بخشی از حوزه‌های علمیه، ملاها، مفتی‌ها و صوفی‌ها حاکم بود. لذا هر دو از دست این گروه‌ها دل خونینی دارند. اقبال می‌گوید:

دین حق از کافری رسواتر است
زان‌که ملا مؤمن کافرگر است
از شگرفی‌های آن قرآن فروش
دیده‌ام روح‌الامین را در خروش^۱

ز ما بر صوفی و ملا سلامی
که پیغام خدا گفتند بر ما
ولی تأویل‌شان در حیرت انداخت
خدا و جبرئیل و مصطفی را^۲

بلخی نیز از دست این جماعت دل خون است:
مفتی ما بس که بر مردم قسم را عرضه کرد
بیع بازار خدا گرم است از خرما فروش
گر نجات خویش می‌خواهی پی صوفی مرو
گو به امروزت چه بگرفتی، از آن فردا فروش
خودنمایی هر کجا دیدیم بازاری نداشت
دین و دنیا هر دو بیزارند از تقوا فروش
نه جوان مدّعی شو، نه جناب شیخ باش!
کاین قدوبالا فروشد و آن دگر مولا فروش^۳

مدّاحی سران استبداد

تا این جا از همراهی بلخی با محمد اقبال لاهوری سخن گفتیم، اکنون از اختلاف آن‌ها نیز

۱. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۵۳۴.

۳. دیوان بلخی، غزل ۱۲۰.

یاد می‌کنیم. نواندیشی، اصلاح‌طلبی، دانش به‌روز و تدبیر از محمد اقبال فیلسوف فرهنگ و خرد ساخته است؛ اما اشتباه بزرگان نیز بزرگ است. اقبال در سفری به افغانستان، شاهان مستبد و دیکتاتوری را مدح کرد که بلخی عمر خود را در مبارزه با آنان گذاشت.^۱ یکی عمر خود را در مبارزه با بتی باخته و دیگری هنر خود را در پای آن ریخته است.

اقبال در وصف محمدنادر خان سروده است:

نادر افغان شه درویش خو

رحمت حق بر روان پاک او

کار ملت محکم از تدبیر او

حافظ دین مبین شمشیر او^۲

او در سال نخست سلطنت محمد ظاهر خان به افغانستان آمد و در وصف شاه جوان نیز

مثنوی بلندبالایی سرود:

ای قباي پادشاهی بر تو راست

سایه تو خاک ما را کیمیاست

از تو ای سرمایه فتح و ظفر

تخت احمد شاه را شانی دگر

نیک می‌دانم که تیغ نادر است

من چه گویم باطن او ظاهر است^۳

انگار بلخی خطاب به اقبال این‌گونه سروده است:

ای شاه پرستان! ز من این کیش نخواهید

من راهزن و دزد و دغل می‌شناسم

بی‌زار ز هر شرکم و مست از می وحدت

غیر از صمد عزوجل می‌شناسم^۴

۱. سید سلیمان ندوی و سرراس مسعود، اقبال را در این سفر همراهی می‌کردند. ندوی، شرح این سفر را نوشته و در سال‌های اخیر ترجمه و منتشر شده است.

۲. دیوان علامه اقبال لاهوری، ص ۴۸۹.

۳. همان، ص ۴۹۰.

۴. دیوان بلخی، غزل ۱۴۵.

بلخی در شعرها و سخنان خود از بزرگان دیگری نیز نام برده و یا گوشه چشمی به آثار آنان داشته است؛ سنایی غزنوی، حافظ و سعدی شیرازی از این جمله هستند. هدف ما نشان دادن نمونه‌هایی از قرابت‌های فکری بلخی با برخی از بزرگان ادب و فرهنگ فارسی بود. پرداختن به تمام این‌ها فرصت وسیع می‌طلبد.

مطالعه در زندان

در پایان لازم می‌دانم به موضوع دیگری بپردازم که مربوط به این فصل است. مشهور این است که بلخی و یارانش در زندان از داشتن کتاب محروم بودند. قرآن تنها کتاب او بوده که آن را ۱۷۰۰ بار خوانده بود.^۱ ظاهراً این محرومیت مربوط به شش سال کوتاه قفلی و اوایل حبس می‌شده است؛ اما در سال‌های بعد به خصوص سال‌های نزدیک به دههٔ چهل آن‌ها به کتاب و مطبوعات دست‌رسی داشتند.

دلایل چندی در این مورد وجود دارد:

۱. «وقتی که آزاد شد به زودی منبر رفت؛ همانند روزی که روی زندان را ندیده و تلخی‌های محبس را نچشیده باشد.»^۲

سخنرانی‌های بلخی که با فاصله کمی پس از زندان ایراد شده نشان می‌دهد که معلوماتش به روز و تروتازه است.^۳

۲. در نامه‌ای از زندان، از علی آقا پسرش روزنامه و مجله تهران مصوّر را خواسته است.^۴

۳. در همین فصل، خاطرهٔ عبدالغیاث کوهستانی دربارهٔ مثنوی را ملاحظه کردید.

۴. دکتر محمدسرور مولایی تأیید می‌کند که زندانیان به کتاب دست‌رسی داشته‌اند: «تلّقی عموم از سال‌های زندان این بزرگواران بی‌خبری مطلق و محرومیت شدید از دست‌رسی به اطلاعات بوده؛ ولی در واقع چنین نبوده است؛ اینان به هر وسیله‌ای که بود،

۱. منبر آزادی، ص ۲۷۲.

۲. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۳. منبر آزادی، ص ۴۵.

۴. ستاره شب دیجور، ص ۴۱۲.

علی الخصوص با دادن پول به سربازان، کتاب‌های مورد نظرشان را به دست می‌آوردند.^۱ مولایی این کتاب‌ها را دیده بود: «در ایام محبس به یاد دارم که ایشان با جمعی از یاران «فی ظلال القرآن» سید قطب^۲ را می‌خواندند و برای هم‌بندان تفسیر می‌کردند و اگر خطا نکنم تفسیر آقای طالقانی^۳ نیز مورد توجه ایشان بود و هم‌چنین «الغدیر» علامه امینی^۴ و «شبهای پیشاور»^۵

در ضمن از سال چهل به بعد به علت تغییراتی که در راه بود از جمله تغییر قانون اساسی، دست‌رسی زندانیان سیاسی به کتاب و نشریات داخلی و خارجی سهل‌تر شده بود.^۶ بنابراین زندانیان از طریق محافظان زندان یا خانواده‌های خود به کتاب و منابع خبری و فرهنگی دست می‌یافتند و کم‌وبیش از حوادث بیرون هم اطلاع داشتند.

۱. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۲۰.

۲. تفسیر سیاسی، اجتماعی فی ظلال القرآن اثر سید قطب عالم مبارز مصری.

۳. به نام پرتوی از قرآن از آیت‌الله سید محمود طالقانی.

۴. الغدیر، مجموعه ۱۱ جلدی عربی و ۲۲ جلدی فارسی از علامه عبدالحسین امینی.

۵. مناظرات مذهبی یک عالم شیعی با دو عالم اهل سنت در پیشاور پاکستان.

۶. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۲۶.

۴

مبانی اندیشه سیاسی



بنیاد اندیشه
دیموکراسی

آغاز

با این‌که بلخی عمر خود را در سیاست سپری کرده است؛ اما نظریه‌پرداز سیاسی نیست و نمی‌توان از شعرها و سخنان او نظریه‌ای دربارهٔ مسایل مهم قدرت و حاکمیت تنظیم کرد؛ علت آن آشکار است:

۱. تربیت یافتهٔ مدارس سنتی‌ای بود که سیاست در آن‌ها میوهٔ ممنوعه به حساب می‌آمد.
۲. سیاست‌مدار عمل‌گرا بود و سیاست را حضور در میدان مبارزه می‌دانست. از نظر او نظریه‌پردازی سیاسی، در کشوری عقب‌مانده و جامعه‌ای بی‌سواد باد در قفس کردن و آب در هاون سودن بود. با این حال دیدگاه‌های سیاسی قابل تأملی دارد که مبنای عمل سیاسی و اجتماعی او بوده است.

بلخی در آغاز حکومت امان‌الله خان زاده شد. (۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م) در نوجوانی، شاهد آشوب دورهٔ سقوی و سپس استبداد دیرپای خاندان نادری بود. در سال‌های تحصیل، قیام مردم مشهد را در مسجد گوهرشاد دید و با جنبش‌های مشروطیت و جنگل ایران آشنا شد. باز در همان سال‌ها، به اندیشه‌های سیاسی سید جمال‌الدین افغانی گرایش یافت و شیفتهٔ نواندیشی‌های فرهنگی و سیاسی اقبال لاهوری گردید و تاریخ مبارزات شبه‌قاره را پی گرفت. بلخی از سلطهٔ اتحاد جماهیر شوروی بر جمهوری‌های آسیای مرکزی اطلاع داشت و گفته شده که در زمان تحصیل، برای آشنایی با مسلمانان به قفقاز سفر کرده بود.^۱

۱. اکبرزاد، سیده شکوفه، دیوان بلخی، ص ۳؛ چاپ کابل.

به ویژه مبارزات استقلال طلبانه ملت الجزایر و مقاومت مردم فلسطین برایش جذاب بود و در سخنرانی‌هایش از آن‌ها یاد کرده است.^۱ وی در نامه‌ای از زندان به پسرش می‌گوید: «مبارزات مردم شجاع الجزایر را با دل چسپی تعقیب می‌کنم».^۲ او در جنگ معروف عرب‌ها و اسرائیل (۱۳۴۶/۱۹۶۷ م) از مبارزان فلسطینی حمایت و به آن‌ها کمک مالی می‌کرد.^۳ و به نکوهش یهودیان صهیونیسم می‌پرداخت.^۴ خلاصه وی به تحولات سیاسی کشورهای اسلامی علاقه داشته و با دیدگاه فرامذهبی و فراملی طرفدار وحدت جهانی مسلمانان بوده است. چیزی که امروزه به آن تقریب بین مذاهب اسلامی می‌گویند.

الجزیره بر شهیدانت ز ما بادا سلام
غم مخور، حال تو بهتر از ملایا می‌شود
ای صبا برگوز زندان با مسلمانان چین
درد هجران شمایان هم مداوا می‌شود
می‌رسد هر لحظه از قفقاز و گرجستان ندا
در کمیسیون^۵ کجا سمع شکایا می‌شود؟
چشم‌های ما و بونصر و جلال الدین به راه
مکتب خوارزم باز از نو مزگی می‌شود^۶

سیاست از دیدگاه بلخی

هرچند اشعار و گفتار بلخی، سرشار از محتوای سیاسی می‌باشد؛ اما او مستقیم درباره

۱. منبر آزادی، ص ۱۳۷؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۴.

۲. ستاره شب دیجور، ص ۴۱۲.

۳. خود می‌گوید: «روزی که صهیونیست‌ها به ممالک اسلامی حمله کردند افغانستان یک پارچه ماتم شد. من به نمایندگی از چهارونیم میلیون شیعه برفراز بازار پل خشتی برآمدم، خطابه جذابی خواندم که حاکی از معاونت جانی، خونی و مالی ملت مسلمان بود. نت‌ها به سفارت‌های کشورهای عربی فرستادم؛ به وزارت خارجه رفتم و خطابه آتشین دادم؛ به مسجد پل خشتی رفتم و در جمع هزاران نفر خطابه سوزناک دادم.» (منبر آزادی، ص ۲۲۲، سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶).

۴. دانسته شد که خصم ملل جزیهود نیست/ درامن و صلح، هیچ خلل جزیهود نیست (دیوان بلخی، غزل ۴۲).

۵. منظور کمیسیون‌های سازمان ملل متحد است.

۶. دیوان بلخی، قصیده ۸.

سیاست صحبت زیادی نکرده است. من در جست و جوی خود به سه مورد دست یافته‌ام. تحلیل سخنان او شاید تاحدی به روشن شدن مبانی اندیشه سیاسی او کمک کند.

الف) سیاست، ضرورت زندگی

با ورود به کابل بازداشت شد. با وساطت میر علی اصغر شعاع، صدراعظم، با آزادی او موافقت کرد به این شرط که در سیاست دخالت نکند. بلخی در پاسخ گفت: «سیاست روح من است، بدون دخالت در مسایل کشورم نمی‌توانم زندگی کنم»^۱

بلخی هوشمند بود و درک می‌کرد که افغانستان با داشتن ساخت‌ها و بافت‌های متکثر قومی، مذهبی و زبانی، ثروت‌های فراوان زیرزمینی و موقعیت ممتاز جغرافیایی مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار خواهد گرفت. او دریافته بود که سیاست در این کشور، همیشه بازار گرمی خواهد داشت و اقتصاد، فرهنگ و تاریخ را به دنبال خود خواهد کشید.

بلخی عقب‌ماندگی، فقر، جهل و استبداد را معلول سیاست‌های ظالمانه تاریخی می‌دانست و درمان آن‌ها را نیز در سیاست جست‌وجو می‌کرد و این می‌تواند دلیل علاقه او به سیاست باشد.

ب) سیاستی که هست، سیاستی که باید باشد

دومین موردی که بلخی مستقیم درباره سیاست سخن گفته غزلی است با ردیف سیاست؛ از نظر او سیاست آن‌گاه مشروعیت عقلی و شرعی دارد که انسانی و عادلانه باشد و بستر اقتصادی و اجتماعی رشد مادی و معنوی را فراهم کند. کار حکومت دینی بسترسازی برای رشد جامعه است؛ چنان‌که خداوند کتاب‌های آسمانی و پیامبرانش را فرستاده تا مسیر سعادت و شقاوت را به انسان بنماید؛ در همان حال انسان را آزاد گذاشته تا خود انتخاب کند و مجازات یا مکافاتش را ببیند: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲

بلخی سیاست‌های جاری در جهان را نکوهش می‌کند و آن‌ها را سیاست‌هایی شیطانی

۱. اکبرزاده، سیده شکوفه، دیوان بلخی، ص ۸، چاپ کابل. البته طالب حسین قندهاری از این مسأله روایت دیگری دارد که در فصل نخست ملاحظه کردید.

۲. انسان/۳.

می خواند؛ زیرا این سیاست ها با سرکوب آزادی و ارادهٔ انسان، ارزش های موردنظر خود را با استفاده از ابزارهای سخت یا نرم به دیگران تحمیل می کند. سیاستی که ابزار سلطه باشد شیطانی است.

افتاده بشر سخت به قلاب سیاست
یک فرد رها نیست ز اطناب سیاست
ذوق ست به آموزش این مدرسه؛ اما
مقصود سیاست شده نایاب سیاست
آن عیب که دی شیخ به خود داشت ز تزویر
امروز کمال است به اصحاب سیاست
این شرع چه شرعی است ندانیم که در وی
هر فتنه مباح است به ایجاب سیاست
عیش و طرب و شاهد و بزم و می و مینا
پروانه صفت آمده بی تاب سیاست
دین و وطن و قوم و زبان پاک ز صولت
بر کهنه عظام است ز اسباب سیاست
هرگوشه گواهی است ز محرومی مظلوم
انصاف کجارت ز اخطاب سیاست
بس نامه جوانان بنوشتند، ملل لیک
نه شیخ به راه آمد و نه شابِ سیاست
بلخی اگر این غفلت و این بستر ناز است
باید که بشر را بُکشد خواب سیاست^۱

ج) دین و سیاست؛ یگانگی یا بی گانگی

با مطالعهٔ جامعه شناسی دین، در این مورد به سه نگاه تاریخی می رسیم:

۱. نگاه سنتی؛ بر این اساس دین از سیاست جداست؛ با این استدلال که دین پیام مقدس آسمانی است؛ در حالی که سیاست امر زمینی ای آلوده به فریب، ظلم و گمراهی است.

۱. دیوان بلخی، غزل ۳۳.

۲. نگاه سیکولاریستی؛ در این نگاه سیاست از دین جداست. دین به موضوع شخصی و اخلاقی تقلیل می‌یابد و سیاست موضوع فراگیر پنداشته می‌شود. از این منظر دین، رابطه شخصی انسان با خداست؛ در حالی که سیاست رابطه انسان با قدرت است. اداره جامعه امر زمینی است که با خرد جمعی انجام می‌شود. این نگاه خواستگاه غربی دارد که جهان اسلام را نیز فراگرفته است.

۳. نگاه تطبیقی؛ طرفداران دین حداکثری می‌گویند، دین برای زندگی خصوصی و عمومی، دنیا و آخرت برنامه و دستورالعمل دارد که شامل اداره جامعه نیز می‌شود. بنابراین دین و سیاست تفکیک‌ناپذیراند.

در زمان بلخی، عالمان دینی عموماً قائل به نگاه نخست بودند؛ سیاست‌مداران را بریده از دین می‌پنداشتند و دین‌داران را به دوری از سیاست توصیه می‌کردند. عموم باسوادان و روشنفکران به نگاه دوم باور داشتند.

اکنون به دیدگاه بلخی در این باره می‌پردازیم.

بلخی درباره این موضوع کم سخن گفته است؛ لذا نمی‌توان دیدگاه او را در این مسأله شرح و بسط در خور داد. تنها چند جمله‌ای برجای مانده که شاید نقبی بر ذهنیت او در این زمینه باشد. او در همان حال که از قدرت، اهمیت و عوامل آن سخن می‌گوید، به رابطه دین و سیاست اشاره می‌کند.

«امروز بازی دنیا همه بازی سیاسی شده است. می‌خواهند دین را هم سیاسی کنند. می‌خواهند دین را زیر سیطره خود ببرند و با سیاست رایج دنیا تطبیق دهند. گرچه این طور بوده است و دین از سیاست به معنی اصیل آن جدا نیست؛ اما خود دین، سیاست نیست؛ یک حقیقت است؛ سیاست اسلام عین واقعیت است.»^۱

وی زمامداران اموی و عباسی را مسلمان سیاسی می‌خواند که دین را با سیاست‌های ظالمانه‌شان تطبیق می‌دادند.^۲

این سخنان نشان می‌دهد که او دیدگاه متفاوتی درباره دین و سیاست دارد؛ از نظر بلخی، دین حقیقت ثابت آسمانی است؛ در حالی که سیاست شیوه اداره جامعه است که مطابق

۱. منبر آزادی، ص ۲۱۶؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. همان، ص ۲۱۶، ۲۳۸.

متغیرهای زودگذر اجتماعی دست خوش دگرگونی می شود؛ چنان که خود می گوید: «سیاست پایه معینی ندارد و روی مقتضیات زمان است و مردان سیاسی هر وقت از هر چیزی کار می گیرند.»^۱

مطالعه گسترده تر و ژرف تر تاریخ تمدن ها نشان می دهد که سیاست و دین دو متغیر مستقل اند که به نحوی گریزناپذیری با یک دیگر رابطه دارند و در همین حال برای دست یافتن به جایگاه نخست دائماً در نزاع می باشند. افلاطون در "جمهور" و ماکیاول در "شهریار" از دو نوع حکومت سخن می گویند؛ حکومت حکیمان و حکومت سیاست بازان. تاریخ، نزاع دایمی حکمت و حکومت، فرزانی و قدرت، جمهور افلاطون و شهریار ماکیاول را به نمایش می گذارد؛ چنان که تاریخ اسلام ناکامی حکیمان و شادکامی ماکیاولیسم را در سیاست و حکومت به نمایش می گذارد.

گاهی جمهوری حکمت بر شهریار قدرت غلبه می کند و می شود سیاست دینی و گاهی قدرت، بر حکمت تسلط می یابد که می شود دین سیاسی.

رابطه دین و سیاست دارای پیچیدگی ها و ظرایفی بسیاری است. صادر کردن حکم کلی در این مورد برخاسته از عدم درک درست موضوع می باشد. سیاست تابع فرصت ها و موقعیت هایی است که باید مطابق با اوضاع متغیر جامعه و زمانه تن به تغییر دهد؛ جوهر قدسی و ابدی چگونه می تواند از تغییرات اجتماعی دنباله روی کند؟

دین نهاد پایا و مانای معنوی و تکیه گاه بشر در مخاطرات زندگی است. سیاست آن گاه می تواند پایدار شود که وارد تعامل سازنده و سازگار با دین گردد. در این صورت دین، خشکی و خشونت را از سیاست می زداید و چهره فرهنگی و معنوی به آن می دهد.

دین و سیاست مانند آسمان و ابر است؛ ابر گاهی سیاه و گاهی سپید، گاهی تیره و خشم گین و گاهی روشن و خندان است. دایم در حال تغییر چهره و گرفتن شکل های نو است؛ نه به خنده اش می توان اعتماد کرد و نه از گریه اش محزون بود؛ اما آسمان همیشه آسمان است؛ زلال و آبی، ثابت و قابل اعتماد. اگر آسمان خاصیت سیال ابر را پیدا کند، دیگر قابل اعتماد نخواهد بود.

۱. همان، ص ۵۹؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

از جانب دیگر، پدید آمدن مفهومی به نام دولت-ملت، رابطه دین و سیاست را دست خوش پیچیدگی‌ها و تغییرات مضاعف کرد و دگرگونی‌های جغرافی، سیاسی، اقتصادی و سیاسی فراوانی با خود آورد. بسیاری از مفاهیمی که لازمه سیستم دولت-ملت است با ارزش‌های دینی ناسازگار می‌باشد. مفاهیمی چون منافع ملی، وحدت ملی، حکومت ملی، هویت ملی، کشور، ملت، تابعیت، مرز، پاسپورت، ویزا، اقامت، گمرک و... اسلامی‌ترین حکومت‌ها نیز به این مفاهیم گردن گذاشته‌اند و با نادیده گرفتن ارزش‌های دینی بدان‌ها عمل می‌کنند. در متون دینی "برپا داشتن حق و اجرای عدالت" دو اصل مشروعیت حکومت دینی بیان شده است. امام علی (ع) می‌گوید: «ارزش این کفش وصله شده‌ام از حکومت بر شما بیش‌تر است؛ مگر آن‌که حقی را بر پا دارم و عدالتی را اجرا کنم.»^۱

اجرای عدالت اجتماعی، آزادی اندیشه، عقیده و بیان و احترام به حقوق انسان بدون ملاحظه تبار و عقیده او مهم‌ترین معیارهای دینی بودن حکومت است. بلخی و یارانش به این معیارها در جمهوری مورد نظر خود تأکید کرده بودند.^۲

در جوامعی که دارای تنوع دینی، مذهبی و قومی است، حکومت باید مانند پدری باشد که فرزندان خود را یک‌سان می‌بیند؛ در میان آن‌ها تبعیض روا نمی‌دارد و هیچ‌کدام را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد؛ حتی اگر خود تعلق خاصی داشته باشد.

مبانی اندیشه سیاسی

توجه مستمر بلخی به مقوله‌های سیاسی مانند نظام جمهوری، وحدت ملی، عدالت اجتماعی، اخلاق، خردگرایی، سیاست و تمدن غرب و مانند آن‌ها باعث می‌شود که ما آن‌ها را از مبانی اندیشه سیاسی او بدانیم. بلخی نیز مانند دیگر اندیشمندان سیاسی به این موضوعات پرداخته و دیدگاه خود را بیان کرده است.

۱. جمهوری

در آن زمان شاه سایه و نماینده خدا در زمین پنداشته می‌شد. سلطنت، نظام مشروع و

۱ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۳۳، ص ۷۶.

۲. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳.

مقبول اسلامی بود و مبارزه در کشورهای اسلامی با هدف مشروطه کردن سلطنت مطلقه انجام می‌شد.^۱

"جمهوری"، را نظام لیبرال غربی و در تضاد با دین می‌پنداشتند و دو ایراد به آن وارد می‌کردند: ۱. انسان به جای خدا می‌نشیند و قانون وضع می‌کند. ۲. انسان آزاد می‌شود و آزادی، فساد و بی‌بندوباری می‌آورد.

در چنین فضای فکری و سیاسی، بلخی و یارانش جمهوری را نظام مطلوب، مشروع و مقبول اعلام کردند. آن‌ها باور داشتند که جمهوری نظام مردم‌سالار و تمرکززداست. جمهوری تبعیضات قومی، مذهبی و زبانی را از بین می‌برد و بستر وحدت ملی و عدالت اجتماعی را آماده می‌کند و آزادی و اراده انسان را به رسمیت می‌شناسد.

بلخی پیشرفت تمدن غرب را معلول نظام جمهوری می‌داند؛ چنان‌که علت عقب‌ماندگی شرق را نظام سلطنت. وی خطاب به جمهوری می‌گوید.

ظلمت مغرب ز نورت منجلی است
بین به این تاریکی موجود شرق
داده دزدان بهر خود شاه‌ی لقب
در کف یغماست هست و بود شرق^۲

۲. وحدت ملی و عدالت اجتماعی

بلخی در سیاست داخلی، وحدت ملی و عدالت اجتماعی و در سیاست خارجی خوداتکایی را مبنای سیاست خود قرار داده بود.

برخی با این دیدگاه او مخالف بودند؛ مذهبی‌ها کلمه "ملی" را ناسازگار با دین می‌خواندند. برتری طلبان قومی و مذهبی به شمول حاکمان، بر وحدت ملی منهای عدالت اجتماعی اصرار داشتند؛ اما بلخی وحدت ملی را بدون عدالت اجتماعی فریب‌کارانه می‌دانست.

«در هر جامعه‌ای تا برابری واقعی در میان انسان‌ها تحقق پیدا نکند، وحدت ملی نمی‌تواند در آن جامعه راه یابد. در جامعه‌ای که مساوات نباشد، اتفاق و اتحاد از آن جامعه رخت بر

۱. اساسنامه حزب وطن غبار و حزب خلق محمودی را ببینید. (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم).

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۲۶.

می‌بندد.^۱

رژیم برای تداوم حاکمیت خود به تعصبات مذهبی دامن می‌زد. نتیجه تعصب، تبعیض بود. در سایه تبعیض، قدرت و ثروت کشور را در انحصار خود می‌گرفت؛ اما «در منطق بلخی برتری جویی مذهبی و امتیازخواهی قومی در ارتباط به میهن، ملت، بیت المال و دارایی عامه فکر شیطانی شمرده می‌شد.»^۲

نخستین هدف حکومتی برخاسته از قیام نوروزی اجرای عدالت اجتماعی و رفع تبعیض‌ها بود. «در دولت نوین که بر بنیاد انتخابات آزاد می‌بود، همه اقوام و طوایف باشندۀ افغانستان سهم می‌داشتند. هم‌چنین مدارای مذهبی و برابری مذاهب عمده افغانستان در قانون مدنظر گرفته می‌شد. تبعیضات قومی، زبانی، مذهبی و فرقه‌ای باید از میان برداشته شده تساوی حقوق بر اساس قوانین اسلامی و هم‌چنین حقوق بشر که ملل متحد علمدار آن بود تأمین می‌گردید.»^۳

۳. حقوق بشر

بلخی از دو منظر به حقوق بشر نگاه کرده است؛ دیدگاه قرآنی که انسان را اشرف مخلوقات خوانده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر. آدمیت چه بود؟ خدمت آدم کردن نه که رم دادن هم‌نوع و یا رم کردن چیست مردی؟ که ز چشمی بزدایی اشکی نیست مردی ز ستم دیده‌ای پر نم کردن عمر چون می‌گذرد زود، نیرزد آن قدر دل و یا خاطر کس رنجه و پر غم کردن^۴

گر خوب قضاوت کندت قاضی وجدان

۱. منبر آزادی، ص ۲۵۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۵.

۳. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳.

۴. دیوان بلخی، غزل ۱۶۵.

از جامعه مدیون نشوی پس چه توان شد؟
 درمان نتوان درد از این گوشه گرفتن
 با خلق که معجون نشوی پس چه توان شد؟
 از ناله همسایه و از محنت هم نوع
 یک لحظه دگرگون نشوی پس چه توان شد؟^۱
 انسان، جوهر الهی دارد. با این نگاه قیام امام حسین (ع) هم در دفاع از حقوق بشر بوده است.

ای حامی حقوق بشر انقلاب تو
 مفتاح هر فتح بود فتح باب تو^۲
 بشر، بزرگ‌ترین امانت الهی به نام اراده دارد؛ آزادی، میوه درخت اراده است.^۳
 «ای بشری که خدا تو را اشرف مخلوقات آفریده است. ای انسانی که تاج «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا
 بَيْنِيْ اٰدَمَ»^۴ را تو بر سر داری؛ ای انسانی که قبای «اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ»^۵ را تو در برداری؛ تو چرا این قدر
 ضعیف باشی که جن تو را بزند؟!»^۶

۴. نه غرب زدگی، نه غرب ستیزی

از زمان تهاجم فرهنگ و تمدن غرب بر شرق و کشورهای اسلامی، نوع شناخت و تعامل
 با آن از مبانی اندیشه سیاسی اندیشمندان مسلمان شمرده می‌شود. به عنوان نمونه سید
 جمال، علامه اقبال و امام خمینی هرکدام فهم خاصی از تمدن غرب دارند.
 متفکران مسلمان در برابر تمدن غرب، از شیدایی چشم بسته تا ستیز چشم بسته
 واکنش‌های متضادی داشته‌اند؛ غرب زدگی یا غرب ستیزی برآیند عدم شناخت دقیق غرب
 می‌باشد؛ در حالی که تعامل یا تقابل با غرب نیاز به شناخت دقیق تمدن و فرهنگ و تاریخ

۱. همان، غزل ۷۰.

۲. همان، غزل ۱۷۳.

۳. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (احزاب/ ۷۲).

۴. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَيْنِيْ اٰدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (اسراء/ ۷۰).

۵. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ» (تین/ ۴).

۶. منبر آزادی، ص ۵۰؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

آن دارد.

به نظر می‌رسد بلخی با ژویه سیاسی تمدن غرب مانند سابقه استعماری، جنگ‌های جهانی، مسابقات تسلیحاتی، سرکوب ملت‌های آزادی‌خواه و موارد مشابه بیش‌تر آشنا بوده است. او فرصت نیافت که با فرهنگ و تمدن غرب مستقیم و با فلسفه سیاسی غرب به گونه ژرف آشنا شود. آن زمان روان بشریت از دو جنگ جهانی آزرده بود. غربی‌ها به رغم شعارهای صلح‌طلبی و برگزاری کنفرانس‌های خلع سلاح، در تولید سلاح‌های کشتار جمعی مسابقه می‌دادند.

بس نکته بیان گشت ز توحید ملل را
 ز ارباب دول صدق بیان جای تو خالی
 وصف تو چه بسیار شد ای صلح و لیکن
 از این کره تا کاهکشان جای تو خالی^۱
 سال‌ها شد گشته مطرح در جهان خلع سلاح
 مانده بر دوش بشر بارگران خلع سلاح
 آن قدر دور است مطلب بین گفتار و عمل
 در زمین کشتار و فوق لامکان خلع سلاح^۲
 نگاه دقیق بلخی، از سطح تبلیغ‌ها و تزئین‌های غربی‌ها عبور کرده به نیت و عمل آن‌ها رسیده بود؛ او می‌دید که استعمارگران غربی با شعار نوع دوستی و کمک به کشورهای فقیر، ثروت‌های آسیا و آفریقا را غارت می‌کنند و خود آن‌ها را به چشم وحشی و برده می‌بینند.

هر که را دیدم که شد غم‌خوار نوع
 در دماغش غیر استعمار نیست
 گر دهیم انصاف در بین وحوش
 این چنین بی‌رحمی و کشتار نیست^۳

تأکید او بر پیشینه و توانایی اسلام نسبت به فرهنگ و تمدن غرب است.

«آن روزی که پدرهای "هانری دونانت" بنیان‌گذار مؤسسه هلال احمر در جنگل زندگی

۱. دیوان بلخی، غزل ۲۰۹.

۲. همان، غزل ۵۳.

۳. همان، غزل ۱۰۲.

می کردند و پوست می پوشیدند، پرچم هلال احمر اسلام بلند بود و می گفت: "الصِّلْحُ خَيْرٌ"^۱ قوی به ضعیف رحم کند: "وقرؤا کبارکم وارحموا صغارکم"^۲ هلال احمر را اسلام و قرآن وقت بنیان گذاری کرده بود. مدنیّت در دین است نه در ماده پرستی.^۳

پنهان شدن دیکتاتورهای مانند شاه محمود خان زیر نام دموکراسی و حمایت مدّعیان دموکراسی جهانی از آنان، دموکراسی را نیز در چشم بلخی بی اعتبار کرده بود.

ای کبک خرامان! حذر از دام دموکرات

این دانه پاشیده از آن دام نشان است

که مجلس امنیه بسازند پی صلح

گویند بشر از غم دیرین به امان است

با جامه اصلاح نمایند قیادت

گرگی است که با گله ز نیرنگ، شبان است^۴

بلخی از خود باختگی جوانان مسلمان و شرقی در برابر زرق و برق های تمدن غرب رنج

می برد و جوانان را به دانش اندوزی و کار و تلاش تشویق می کرد.

شرقی جوان که وضع اروپایت آرزوست

سرخوش از آن شدی که سرپایت آرزوست

مقصود از یروپ اگر وضع ظاهر است

از جام زهر، شهد مصقّایت آرزوست

دل داده گر به نقطه فرهنگ و دانشی

بادت نصیب، نیک معماییت آرزوست

لیکن بدون سعی و عمل کی رسی به وصل

بیدار شو چو خلوت شب هایت آرزوست^۵

راه حل او به جوانان تکیه بر استعداد خود و اعتماد به نفس است.

«جوان هایی که با تاریخ بشر سروکار دارند، روی توجّه من با آن هاست؛ می خواهم این نکته

۱. نساء/ ۱۲۸

۲. روایتی از پیامبر اسلام. (خطبه شعبانیه).

۳. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۲۴۷؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۴. دیوان بلخی، غزل ۲۸.

۵. همان، غزل ۳۷.

را متوجّه باشند که ما می‌خواهیم این سنگ محال نشد و نمی‌شود را از سر راه خود برداریم؛ که آیا ما هم می‌توانیم در ساحهٔ جوامع آزاد قد علم کرده خود را مشارالیه قرار بدهیم.^۱

۵. نهضت نسوان

نخستین بار امان‌الله خان در حکومت خود (۱۹۱۹-۱۹۲۹ م) به گفتمان حقوق و آزادی زنان ورود کرد. ایجاد نهادی به نام "نهضت نسوان"، تأسیس مدارس و مستورات دخترانه، فرستادن دختران محصل به خارج و انتشار "ارشداد النسوان" از کارهایی مثبت او برای زنان بود.^۲ به تقلید از امان‌الله، محمد داوود در آخرین سال‌های صدارت خود، تبلیغاتی را به نام "نهضت نسوان" به راه انداخت. نهضت نسوان داوود که با اهداف سیاسی طراحی شده بود، راه به جایی نبرد و در چند متینگ، سخنرانی و برنامه هنری ختم شد.^۳ از نظر عالمان سنتی، سخن گفتن از حقوق و آزادی زنان تابو بود؛ اما بلخی با عبور از این دیوار ستبر، از گفتمان حقوق و آزادی زنان حمایت و در همان حال مسیر خود را از "نهضت نسوان" داوود جدا کرد. او زنان را به مبارزه برای آزادی و حقوق خود با حفظ عفت و پاکدامنی و کسب دانش و فرهنگ فراخواند.

چو حجاب عیب و زشتی به جز از هنر نباشد
تو هم ای خجسته خواهر به صف رجال برخیز^۴

وی در نهضت نسوان داوود نگران عفت، دین و اخلاق زنان بود و فکر می‌کرد هدف این شعارها جلب نظر غربی‌هاست.

«همشیره‌ها! من طرفدار "نهضت نسوان" هستم و از حقوق شما جانبداری کردم؛ اما طرفدار آزادی با علم و دانش شما هستم؛ لیکن ببینید برای شما سرمشق است که زنان آزاد جهان چه می‌گویند. زنان آزاد جهان عقب مد و فیشن نگشتند و برای جامعه و ایمان کار

۱. منبر آزادی، صص ۴۷، ۴۸؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۶۷۳ تا ۶۸۶.

۳. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۸۲، دیدگاه سید قاسم رشتیا.

۴. دیوان بلخی، غزل ۱۰۷.

کردند.^۱

بلخی، آزادی به معنای بی‌بندوباری و تقلید از غربی‌ها را مردود می‌دانست. «عدم قناعت، تخریب‌های کورکورانه و مدپرستی‌های کنونی است که جامعه را به فقر و بی‌نوایی گرفتار کرده و ملت‌های فقیر هیچ‌وقت نیرومند شده نمی‌تواند تا وقتی که خود را غنی بسازد.»^۲

۶. خردگرایی و اعتدال

خردگرایی و اعتدال از ویژگی‌هایی مصلحان و نواندیشان دینی است و بلخی چنین بود. او به فلسفه بیش از دیگر دانش‌ها علاقه نشان می‌داد؛ در نوجوانی کتابی نوشت به نام «فلسفه الاحکام فی نصره الاسلام». نگاه خردگرا و فلسفی او از سخنرانی‌هایش نیز آشکار است. عبدالرئوف ترکمنی^۳ می‌نویسد: «به خاطر هست که روش مرا در نشر جریده همیشه می‌ستود و مرا به اعتدال و اظهار حقایق و اجتناب از احساساتی شدن و افراطی شدن توصیه می‌کرد و استدلالش به حدی قوی بود که مرا خلاف عادت و خصلتم که آتشین و احساساتی بودم معتدل و محتاط ساخت. او می‌گفت: بگذار افراطیون معذور تو را مرتجع گویند؛ تو هم چنان عاقلانه و واقع‌بینانه مشی کن.»^۴

علّت و اماندگی افراط و تفریط است و بس
گاه روح محض و گاهی هم تن‌آسا می‌شود
عده‌ای در انزوا راه فلاحی جسته‌اند
راهب بیغوله و دیر کلیسا می‌شود
زندگی را گر بود اندازه حدّ وسط

۱. منبر آزادی، ص ۶۵؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. همان، ص ۶۰؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۳. عبدالرئوف ترکمنی، نظامی بازنشسته‌ای که صاحب امتیاز و مدیرمسئول دوروزنامه «پیام وجدان» در دههٔ دموکراسی بود، وی از یاران نزدیک بلخی بود و بلخی او را در انتشار پیام وجدان تشویق و حمایت می‌کرد. ترکمنی پس از کودتای ثور بازداشت و مانند شخصیت‌های دیگر به شهادت رسید.

۴. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

نیست شکی زودتر حل قضایا می شود^۱

وی تکفیر کردن را که آن زمان نیز در جوامع دینی ساری و جاری بود برخلاف توحید می دانست:

تکفیر مکن، دور مرو، ما نه خداییم

ای بنده! خداجوی که یابی اثر از ما^۲

تا نشان از شیخ و تزویر است، ما و جام می

صلح ممکن نیست، هر سو طعنه و تکفیر هست^۳

«باید آن معیار عقلانی و میزان واقعی را که در فطرت بشر گذاشته شده در نظر داشت و آن عقل، فطرت، وجدان و انصاف است؛ زیرا اکثر نزاع‌ها در جریان‌های اجتماعی و خانوادگی در اثر کج فهمی و لجبازی است که از ناپختگی و کم صبری و نداشتن اندیشه و ندانستن منظور طرف سرچشمه می گیرد. اگر بشر تعصب را کنار بگذارد، معیار عقلانی را در پیش بگیرد، همه نزاع‌ها برطرف می شوند.»^۴

۷. وسعت نظر و عمل

وی جهان را بزرگ می دید و در مسایل سیاسی و اجتماعی چشم انداز وسیع داشت. وی سیاستی را موفق می دانست که همه شمول باشد و از تنگ نظری، تبعیض، تعصب و تقسیم‌ها و تجزیه‌ها دوری کند.

«مردان سیاسی وسعت نظر دارند. سیاست پایه معین ندارد و روی مقتضیات زمان است و مردان سیاسی هر وقت از هر چیزی کار گرفتند؛ یک روز مشت‌های زر را به مردم بخشیدند و یک روز دیگر خودشان هم مزدوری کردند.»^۵

دیدگاه و رفتار خردبین برخی عالمان روزگارش در بیان او انعکاس یافته است؛ آن‌ها جاده دین را باریک می دیدند و چماق تکفیر در دست داشتند.

۱. دیوان بلخی، قصیده ۸.

۲. همان، قصیده ۲.

۳. همان، غزل ۴۰.

۴. منبر آزادی، ص ۲۴۶؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۵. همان، ص ۵۹؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

«همین مسلمانی را هم اگر به مفهومش تنگ بسازیم، رفته رفته به اندازه‌ای می‌شود که یکی دروغ گفت، او را تکفیر کنیم، یکی غیبت کرد، او را هم تکفیر کنیم؛ یکی یک قرآن مردم را خورد، یک آدم اگر یک سنگ به سر مردم زد، او را تکفیر کنیم؛ از نظر ملاهای خشک اگر یک آدم ریشش را تراشید او را هم تکفیر کنیم؛ اگر یک زن بیچاره یک دستمال به سر خود بسته پشت کار و زندگی خود رفت، این را هم تکفیر کنیم، رفته رفته همه منها شده است.»^۱

«پس ایمان جامعیت دارد؛ یک کلمه مختصر نیست که ما بتوانیم آن را به یک چوکات بگنجانیم که اگر این طوری شدی، مؤمن و اگر شده نتوانستی، تو از دایره ایمان و رتبه مؤمنین خارج!»^۲

تعصبات به ویژه تعصب مذهبی، قومی و زبانی بیداد می‌کرد و موجب تباهی جامعه شده بود.

«اگر بشر تعصبات را کنار گذاشته و با دید وسیع و تحقیق نسبت به همه بنگرد، مشکل، گرفتاری، جنگ‌ها، خون‌ریزی و اختلافات به کلی از بین می‌رود. بزرگی اشخاص، به اندازه بزرگی روح عالی و وسعت قلب و مرام پاک آنان است.»^۳

۸. سیاستی اخلاق‌مدار

فساد سیاسی و اقتصادی ریشه در فساد اخلاقی دارد: «انحطاط اخلاقی سبب انحطاط سیاسی و اقتصادی می‌گردد.»^۴

رفتارهای اجتماعی اخلاق‌مدارانه یک جامعه، زیرساخت‌های سیاسی آن جامعه را می‌سازد. این زیرساخت‌ها می‌تواند مبنای سیاست‌های سازنده و مثبت باشد. برای اصلاح اساسی سیاست، باید مبناهای اخلاقی و رفتاری جامعه که سرچشمه‌های سیاست است اصلاح گردد. سیاست چیزی نیست جز انعکاس رفتارهای مبتنی بر اخلاق جامعه.

۱. همان، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۲۰۰؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۶.

۴. - همان، ص ۱۵۹؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۵.

«اخلاق یک جامعه تا اصلاح نشود، اصلاح آن جامعه محال است. تا اخلاق بازار و کسبه درست نشود، اخلاق مردم اصلاح نشود، یک جامعه سرافراز نمی شود.»^۱

۵

بلخی و جنبش‌های آزادی‌خواهی افغانستان



بنیاد اندیشه
شماره ۳۳۱

نخستین گام‌های آزادی خواهی

در فرصتی که در حکومت شاه محمود خان (۱۳۳۲. ۱۳۲۵ / ۱۹۵۳. ۱۹۴۶) پیش آمد، گام‌های اساسی در مسیر آزادی خواهی و عدالت طلبی برداشته شد. در این زمان پنج گروه سیاسی ظهور کردند: ویش زلمیان، (۱۳۲۶ / ۱۹۴۷)، حزب اتحاد (۱۳۲۷ / ۱۹۴۸)، حزب دموکرات ملی^۱ (۱۳۲۸ / ۱۹۵۰)، حزب وطن (۱۳۲۹ / ۱۹۵۰)، حزب خلق (۱۳۲۹).^۲ پیش‌گامان جنبش جدید بلخی و یارانش، میر غلام محمد غبار، عبدالرحمان محمودی و دیگر مبارزان این دوره بودند؛ آزادی خواهانی که برای رهایی از اسارت استبداد، خود را به دیوارهای قفس می‌زدند.

به دلایلی که در جای دیگر آورده‌ایم شاه محمود به نشریات مستقل اجازه انتشار داد و انتخابات دوره هفتم را آزاد برگزار کرد. تعدادی از سیاست‌مداران مانند غبار و محمودی، مبارزه پارلمانی و مطبوعاتی را در پیش گرفتند و نماینده پارلمان شدند؛ اما حزب اتحاد به وعده‌های شاه محمود اعتماد نکرد و با نفوذ در قوای مسلح، قیام نظامی را روی دست گرفت. قیام نظامی حزب اتحاد و فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی احزاب دیگر، خاندان حاکم را وحشت زده کرد. شاه محمود شعارهای خود را پس گرفت، رهبران حزب اتحاد را به زندان

۱. غبار می‌نویسد: این حزب دولتی را محمد داوود، عبدالمجید زابلی و سردار فیض محمد زکریا در خانه غلام فاروق عثمان که به کلوپ ملی معروف بود تأسیس کردند. به این علت به "حزب کلوپ ملی" معروف گردید. (ج ۲، ص ۲۴۲).

۲. همان، ج ۲، صص ۲۳۹، ۲۵۸.

انداخت و هوادارانش را سرکوب کرد. انتخابات دوره هشتم را کنترل و در پاسخ به اعتراض احزاب دیگر، فعالیت آن‌ها را غیرقانونی اعلام و رهبران آن‌ها را نیز در بند کرد. در تحوّل ناشی از فشارهای اجتماعی و رقابت‌هایی درون‌خاندانی، این بار داوود خان به قدرت تکیه زد (۱۳۴۲.۱۳۳۲) و ده سال دیکتاتوری خشنی را حاکم کرد. چراغ آزادی خواهی و عدالت طلبی‌ای را که مبارزان آزادی خواه روشن کرده بودند، در حکومت داوود خان خاموش نشد؛ بلکه زیر خاکستر آمادۀ شعله زدن بود. هرچند در این دهه بلخی و دیگر آزادی خواهان در بند یا تبعید بودند؛ اما چراغ مبارزه در دانشگاه و مدارس دینی روشن شده بود و نسل جوان برای مبارزه سیاسی و فرهنگی آماده می شدند.

عالمان بزرگ که بر افکار عامه تسلط داشتند هرچند از دخالت مستقیم در سیاست پرهیز می کردند؛ اما در مدارس دینی آن‌ها، جوانانی تربیت می شدند که فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را در پیش می گرفتند.

عوامل ظهور جنبش اسلامی

مبارزاتی که بدان اشاره کردیم در دهۀ چهل، ظهور و بروز جدیدی یافت؛ از جمله فعالیت اسلام سیاسی در قالب‌های گوناگون در میان شیعیان و اهل سنت آغاز شد. در شکل‌گیری جنبش اسلامی چند عامل مؤثر بودند:

۱. مبارزات بلخی؛ این مبارزات بیش از دو دهه پیشینه داشت و اگر بلخی در بند نمی شد و داوود خان جنبش‌های اسلامی را با خشونت سرکوب نمی کرد، تأثیرات آن زودتر از دهۀ چهل به صورت جنبش اسلامی ظهور می کرد.

در تاریخ افغانستان بلخی نخستین عالم دینی است که در سطح کلان وارد سیاست شده است. تاریخ پیش از او عالم دینی‌ای را سراغ ندارد که این‌گونه با برنامه به میدان سیاست آمده و برای سرنگونی حکومت تا اقدام نظامی پیش رفته باشد؛ زیرا سیاسی دیدن مشکلات کلان جامعه و حلّ آن‌ها با اصلاحات سیاسی در ذهن عالمان دینی خطور نمی کرد. چنان‌که لازمۀ آن پنجه در پنجه شدن با حاکمیت استبدادی بود که نیاز به شجاعت و فداکاری داشت. آن زمان عموم مردم؛ حتی باسوادان جامعه به دلایل تاریخی و تجربه‌های تلخ به قدرت

نگاه منفی داشتند و آن را بیگانه، ویرانگر، مضر و ترسناک می‌دانستند؛ اما بلخی چهره‌ی زیبا، مثبت و سازنده‌ی قدرت را می‌دید. او دریافته بود که بدون داشتن قدرت هیچ‌گام اساسی نمی‌توان برای کشور برداشت.

بلخی با این‌که از حوزه دین و سنت برخاسته بود، در پی آشتی دادن سنت با دنیای جدید و استفاده از امتیازات هردو بود. به گفته‌ی دکتر رسول رحیم «بلخی آن کانالی از اندیشه و آگاهی بود که یک‌طرفش به سنت و طرف دیگرش به اصلاح‌گری، روشنگری و مبارزه وصل بود. آگاهی و بیداری ملی در ۸۰ سال اخیر از این کانال به جامعه رسیده است و روشنفکران ما نیز مدیون بلخی هستند.»^۱

بلخی پدر روشنفکری دینی در افغانستان است. این جنبش با او آغاز می‌شود و پس از پنج دهه هنوز جایگاه نخست خود را در این جنبش حفظ کرده است.

«جنبش آزاداندیشی و برابری طلبی افغانستان در دو سوم عمر خود (دهه‌ی ۱۳۲۰ به بعد) به طور انکارناپذیر و امدار علامه بلخی است. دهه‌ی ۱۳۲۰ از تاریخ کشور اوج شکوفایی جنبش دیگرگون‌خواهی را به نمایش می‌گذارد؛ زمانی که بلخی با کودتا در پی سرنگونی دیکتاتوری خاندان نادری و ایجاد جمهوریت برآمد.»^۲

بنابراین نهضت بلخی انگار آتشی بود که در زیر خاکستر استبداد رخ نهان کرده بود و سرانجام در دهه‌ی چهل شعله‌ور شد.

۲. اخوان المسلمین؛ آن زمان جنبش اخوان المسلمین در جامعه‌ی اهل سنت مهم‌ترین گروه سیاسی بود. دو چیز اخوان المسلمین را به افغانستان آورد: اول دانش‌آموختگان در مصر و دوم آثار رهبران آن مانند حسن البنا، سید قطب و محمد قطب که در ایران ترجمه و چاپ می‌شد. ۳. ظهور گروه‌های چپ؛ فعال شدن این گروه‌ها در دهه‌ی چهل موجب انسجام جوانان مسلمان گردید و دفاع از اسلام، انگیزه‌ی آن‌ها را مضاعف کرد.

۴. اصلاحات دهه‌ی چهل؛ فراهم شدن بستر اجتماعی در ایجاد جریان‌های سیاسی و جنبش اسلامی تأثیر انگارناپذیر داشت.

آشکار است که نقش عوامل چهارگانه فوق در ایجاد جنبش اسلامی یک‌سان نبود؛ در

۱. صفحه فیس‌بوک سید ضیاء الدین صدر، ۱۳۹۹/۴/۲۸.

۲. علوی، سید محمدرضا، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، ص ۱۰۷.

حالی که فضای دههٔ چهل بستر این فعالیت‌ها را آماده کرده و مقابله با گروه‌های چپ، به جوانان مسلمان انگیزه داده بود، عوامل اصلی، جنبش بلخی و اخوان المسلمین بودند. در جنبش اهل سنت عامل نخست اندیشه‌های اخوانی بود و در مرحلهٔ بعد مبارزات بلخی؛ اما در جنبش شیعیان، مبارزات بلخی عامل بی‌بدیل بود و پس از آن از تأثیرات نهضت امام خمینی باید یاد کرد.

در دههٔ چهل ورود کتاب از ایران آزاد شد. آثار ایدئولوژیکی حزب توده و مبارزان مسلمان به افغانستان رسید. جنبش‌های اسلامی و چپی با استفاده از این آثار به فعالیت‌های سیاسی خود عمق بیش‌تری دادند و کارهای فرهنگی و ایدئولوژیکی را بر آن افزودند. آثار جلال‌الدین فارسی، ناصر مکارم شیرازی، مرتضی مطهری و علی شریعتی با محتوای دینی و ضد مارکسیستی در رشد فکری جوانان مسلمان نقش بازی می‌کردند؛ چنان‌که کتاب‌های تقی ارانی، احسان طبری، نورالدین کیانوری از رهبران حزب توده ایران، رمان "مادر" ماکسیم گورکی، اصول فلسفهٔ ژرژ پولیتسر و ... موجب تقویت و تحکیم پایه‌های فکری چپ‌گرایان می‌شدند.

هدف مشترک، روش‌های گونه‌گون

جنبش اسلامی در دو مجموعهٔ اهل سنت و شیعیان آغاز شده بود. هردو مجموعه اهداف یک‌سانی داشتند؛ آزادی و عدالت اجتماعی دو خواستهٔ اصلی هردو گروه بود؛ هردو از ارزش‌های دینی دفاع و با استبداد و گروه‌های چپ مبارزه می‌کردند؛ اما هر کدام ویژگی‌هایی خود را نیز داشتند؛ در حالی که مبارزان اهل سنت جوانان دانشگاهی بودند، در شیعیان این نقش را عالمان دینی به دوش گرفته بودند. مبارزات اهل سنت از دانشگاه برخاسته بود؛ بستر مبارزات شیعیان، مساجد و حسینیه‌ها بود. مبارزهٔ شیعیان به قیام امام حسین (ع) متکی بود و از باورهای مذهبی قوت می‌گرفت.

تبعیض‌های درازدامن در معارف و دانشگاه، جامعهٔ شیعه را از داشتن روشنفکران و تحصیل‌کردگان دانشگاهی محروم کرده بود. انگشت‌شماری هم اگر بودند به علت نابه‌سامانی‌های اجتماعی و نارسایی‌های مذهبی جذب گروه‌های چپ می‌شدند و در میان

مردم مذهبی جایی نمی‌یافتند.^۱

در حالی‌که مبارزات اهل سنت سازماندهی شده، علنی و آشکارا سیاسی بود، در مبارزات شیعیان هر حسینی، یک حزب خودجوش بود که برای آگاهی و بیداری مردم و تثبیت هویت خود می‌کوشید.

بلخی، پیشوای بیدارگری

در این سال‌ها، مساجد و حسینیه‌های سراسر افغانستان شاهد گرم‌ترین مجالس و پرشورترین سخنرانی‌ها بود. سخنرانی در این سال‌ها رسانه‌ای بود که کار کتاب، نشریه، تلویزیون و رادیو را می‌کرد. عالمان جوان با سخنرانی‌های هنرمندانه و جذاب سعی می‌کردند مخاطبان بیش‌تری جذب کنند و آوازه خود را بیش از پیش گسترش بدهند. «آیین سخنوری و تبلیغ در تکیه‌خانه‌ها تا بدان جا اوج گرفت که گفته می‌شد وجه مشخصه یک روحانی شیعی از روحانی سنی توانایی او در سخن گفتن است و این از برکت امام حسین و از مراسم عاشورا بود.»^۲ در هنر خطابه و منبر بلخی الگوی عالمان جوان بود. «افتخار فضل تقدّم و تقدّم فضل در بیداری و آگاهی مسلمانان از طریق تبلیغ و سخنرانی مذهبی حق مسلم استاد سید اسماعیل بلخی است.»

بلخی با سخنرانی‌های سیاسی، اجتماعی و دوری از تعصبات جاری، روشنفکران اهل سنت و استادان و محصلان دانشگاه را نیز به دور خود جمع می‌کرد. «او در میان جوانان معارف و پوهنتون نفوذ کم‌نظیر داشت. برای شنیدن سخنان او بیش‌تر روشنفکران و آنان که در پی درک مسایل اجتماعی بودند، گرد می‌آمدند.»^۳

«علامه بلخی تکیه‌خانه‌ها را به کانون مبارزه و دفاع از حقوق انسان‌های مظلوم، مبارزه با نابرابری ملیت‌ها و تبعیض قومی و دفاع از نادیده‌گرفتن ملیت هزاره و بیداری بیش‌تر آن‌ها تبدیل کرد.»^۴

۱. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، شیعیان افغانستان گروه‌ها و گرفتاری‌ها، ص ۱۱۷.

۲. رضوی غزنوی، علی، مجله نقد و آرمان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۲.

۳. همان‌جا.

۴. یادداشت‌های داکترسخی چنداولی.

به رغم سخت‌گیری‌های حکومت، آهنگ آگاهی و بیداری نواخته شده و در روح و جان اقشار مختلف مردم نفوذ کرده بود. با کنار رفتن داوود خان و تدوین قانون اساسی جدید، ناگهان از دل استبداد دیرینه، جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی ظهور کرد. فعالیت گروه‌های چپ، انگیزه جوانان مسلمان را افزایش داد و در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰ به نام "سازمان جوانان مسلمان" اعلام موجودیت کردند. متفکر این جنبش غلام‌محمد نیازی تحصیل کرده‌ای مصر و استاد دانشکده شرعیات بود.^۱ برهان الدین ربانی، احمدشاه مسعود، گلبدین حکمتیار و عبدالرّسول سیاف برخی اعضای آن بودند.^۲

در فرصت این سال‌ها هم پیروان اندیشه چپ انسجام تشکیلاتی یافتند و هم جنبش اسلام سیاسی ظهور کرد. انگار مدّت دراز، آب در پشت سدّ جمع شده بود که با سرعت و قدرت در زمین‌های تشنه و خشکیده جاری شد.

جنبش اسلامی، آغازی بر یک پایان

اکنون کمی به عقب برمی‌گردیم و جنبش شیعیان را از زمان قیام بلخی بسط افزون‌تری می‌دهیم. هرچند مبارزات بلخی اختصاص به شیعیان نداشت و مطالبه او وحدت ملی و عدالت اجتماعی بود، در عین حال بلخی هویت مذهبی و خاستگاه اجتماعی مشخص داشت. به این دلیل مبارزه آگاهانه، فراگیر و سازمان‌یافته شیعیان از بلخی و با بلخی آغاز می‌شود.

پس از ناکامی بلخی در قیام نظامی و بازداشت او، مبارزه متوقف نشد. شیعیان در اعتراض به بازداشت بلخی در کابل و هرات تظاهرات خیابانی کردند. این تظاهرات نشانه‌ای از آگاهی و بیداری و آغازی بر یک پایان بود. از آن پس حرکت‌های اعتراضی آرام آرام شروع شد و به تحولات دهه چهل وصل شد.

قیام بلخی سرداران حاکم را به وحشت انداخت و از آن پس شخصیت‌های شیعه را زیر نظر گرفتند و مانع هر نوع حرکت اجتماعی و مذهبی شیعیان شدند. این سخت‌گیری به خصوص در زمان حاکمیت داوود خان جدّی‌تر اعمال می‌شد. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. نیازی در زمان حکومت داوود به زندان افتاد و در زمان خلقی‌ها کشته شد.

۲. کشکی، صباح الدین، دهه قانون اساسی، ص ۱۵۸؛ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۷۵۹.

۱. «ظاهر شاه بعد از زندانی کردن شهید بلخی، آیت الله حجت را به دربار فراخواند؛ این احضار، در جو خطرناک و اختناق‌آمیزی صورت گرفته بود. آیت الله حجت جریان بازداشت خود را این‌گونه توصیف کرده است:

«مرا در یک جلسه مهم نزد ظاهر خان بردند، هنگامی که وارد مجلس شدم، دیدم تمام اراکین دولت حضور دارند و همه هم با قهر و غضب حرف می‌زنند. شاه ولی خان^۱ با دیدن من گفت: مَهر شما را آزاد گذاشتیم، حالا می‌خواهید حکومت را هم از ما بگیرید؟ مجلس با بحث پیرامون آقای بلخی ادامه یافت.»^۲

۲. سید حیدر شاه قطب، عالم دینی که در هرات همکار و همراه بلخی بود، به جرم همکاری با نهضت بلخی در سال ۱۳۳۵ بازداشت و دو سال در زندان هرات ماند و سپس به غزنی تبعید شد.^۳ در پی بازداشت بلخی، قطب مردم هرات را به تظاهرات خیابانی تشویق کرده بود. ترس حکومت از شیعیان در حدی بود که پس از هفت سال از قیام نوروزی و در حالی که بلخی در بند بود، یاران او را بازداشت می‌کرد.

۳. میر علی اصغر شعاع، یار نزدیک بلخی را در سال ۱۳۳۶ به کودتا متهم و بازداشت کردند. یکی از اتهام‌های وی همکاری با بلخی بود.^۴ شعاع پس از شکنجه‌های طولانی و به خاطر نرسیدن دارو در زندان درگذشت.^۵

۴. آیت الله سید محمد سرور واعظ، عالم بزرگ و معروف از سفر تحصیلی نجف بازگشت. اقشار مختلف مردم با برگزاری محافل، از او استقبال کردند. خاندان حاکم از ترس این‌که مبدا بلخی دیگری ظهور کند، او را در ۱۳۴۰ به زندان انداخت و پس از سقوط حکومت داوود خان رها شد.^۶

۱. کاکای ظاهر شاه.

۲. حجت، سید خلیل، احیاگر شیعه در افغانستان، صص ۲۲۰، ۲۲۲.

۳. فصیحی غزنوی، قربانعلی و علی مدد شریفی، عالمان شیعه غزنی، ج ۱، صص ۳۴۵، ۳۴۶.

۴. هم‌زمان با بازداشت عبدالملک عبدالرحیم‌زی، وزیر مالیه و میر علی اصغر شعاع، معاون او در ۱۳۳۶، بلخی را از دهم‌زنگ به زندان ولایت انتقال دادند و تحقیقات را از سر گرفتند. بلخی تا ۱۳۳۸ در همان جاکوته قفلی بود.

۵. نایل، حسین، یادداشت‌هایی درباره سرزمین و رجال هزاره جات، ص ۴۲۵.

۶. شفایی، حسین، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۳۳.

گام نخست، تثبیت هویت

در مسیر مبارزات شیعیان دشواری‌ها و موانع بسیاری وجود داشت. شیعیان مجموعه‌ای رانده شده، منزوی، محروم و مأیوس بودند و از زخم‌های چرکین تاریخی رنج می‌بردند. نسل‌کشی عبدالرحمان خان روان‌شان را آزرده بود و سیاست‌های نادر و پسرش نیز چیزی از سیاست‌های او کم نداشت؛ پایه‌های حکومت بر تعصبات مذهبی و تبعیضات قومی گذاشته شده بود و ملاها و مولوی‌های متعصب با حمایت حکومت، شیعیان را کافر می‌خواندند و اهل سنت را بر ضد آن‌ها تحریک می‌کردند. بدتر از این‌ها هویت مذهبی و قومی شیعیان انکار می‌شد و آن‌ها در ترس و تقیه هویت خود را پنهان می‌کردند.

به این دلیل بخشی از مبارزه عالمان شیعی صرف تثبیت هویت مذهبی‌شان می‌گردید. آیت الله میر علی احمد حجت همت خود را در این مسیر صرف کرد؛ اما مبارزه بلخی در همان حال که ملی بود، در تثبیت هویت شیعیان تأثیر ژرف‌تر و ماندگارتری بر جای گذاشت. اکنون جایگاه بلخی را در مبارزات شیعیان به صورت مشخص‌تر پی می‌گیریم.

شکستن زنجیرهای تعصب و تبعیض

حوزه‌های علمیه ایران و عراق در تحولات مذهبی، فرهنگی و اجتماعی افغانستان نقش مهمی داشتند و دارند. شیعیان افغانستان به رغم مرکزیتی‌های سیاسی، رابطه مذهبی، معنوی خود را با مراکز علمی و دینی ایران و عراق حفظ کردند. جوانان شیعه که از تحصیلات دانشگاهی در کشور خود محروم بودند، برای تحصیلات عالی به عراق و ایران می‌رفتند و پس از چندی در جامعه عالمان دینی برمی‌گشتند و رهبری فرهنگی و اجتماعی را به دوش می‌گرفتند؛ برخی از آن‌ها به نوبه خود با ایجاد مدارس دینی، دانش و فرهنگ را گسترش می‌دادند. عالمان دینی و مدارس آن‌ها پایه و اساس سواد و فرهنگ شیعیان بود. این عالمان، پیش‌گامان تحولات فرهنگی، علمی و آموزشی در جامعه شیعه بودند و در آگاهی دینی مردم نقش بی‌بدیلی داشتند.

اما در مسیر تحصیل در عراق و ایران چالش‌ها و موانعی وجود داشت که عمده‌ای آن از سوی حکومت ایجاد می‌شد. قطع رابطه فرهنگی و مذهبی شیعیان با دیگر کشورها و مراکز علمی و دینی بخشی از سیاست حکومت برای هویت‌زدایی شیعیان بود. با این هدف سفر

زیارتی و تحصیلی به عراق و ایران را ممنوع کرده بود.

متعصّبان مذهبی به محمّد ظاهر شاه القا کرده بودند که عالمان و دانشجویان افغانستانی به کشورهای عراق و ایران پول انتقال می‌دهند و به کشور خود خیانت می‌کنند. هم‌چنین گفته بودند که آن‌ها عمر خود را به بطالت می‌گذرانند و به افراد تنبل، بی‌کار و سربرابر تبدیل می‌شوند.

شیعیان برای زیارت اماکن مقدسهٔ عراق و مشتاقان تحصیل در حوزه علمیه نجف با رفتن به پاکستان و گرفتن پاسپورت آن، به نام پاکستانی به عراق می‌رفتند. خود بلخی در سفر به عراق (۱۳۱۶) با پاسپورت پاکستانی از بندر کراچی به نجف رفت. نمونه‌هایی زندهٔ آن آیت الله محمّد اسحاق فیاض عالم بزرگ که با پاسپورت پاکستانی به نجف رفت. دیگری سیّد غلام حسین موسوی، عالم معروف و بسیار کسانی دیگر که تا اکنون نیز پاسپورت پاکستانی دارند.

کسانی که با پاسپورت پاکستانی و یا قاچاق خود را به عراق می‌رساندند تازه از یک خوان گذشته بودند و خوان‌های دیگری پیش‌رو داشتند؛ سفارت افغانستان در بغداد آن‌ها را شهروند افغانستان نمی‌شناخت. آن‌ها یا با هویت پاکستانی می‌ماندند و یا از عراق اخراج می‌شدند. یکی از تلاش‌های بلخی تغییر سیاست حکومت دربارهٔ سفر شیعیان به عراق و ایران بود. از نظر بلخی موضوع تحصیل در نجف، قم و مشهد مهم‌تر از زیارت عتبات عالیات بود. سرانجام او در دیدارهای خود با محمّد ظاهر شاه او را به این مهم راضی کرد و ممنوعیت سفر به عراق و ایران برداشته شد.^۱

تلاش دیگری بلخی تغییر دیدگاه شاه و دیگر مقامات دربارهٔ عالمان دینی و دانشجویان نجف، مشهد و قم بود. او می‌خواست ثابت کند که عالمان دینی و طلبه‌ها وفادار به وطن و عناصر فعال هستند. از این‌روی در سفر به نجف، قم و مشهد تألیفات عالمان افغانستانی را جمع می‌کرد تا با خود به افغانستان ببرد.

سیّد غلام حسین موسوی طلبهٔ جوان که کتاب "سیّد جمال الدّین افغانی پیش‌رو نهضت‌ها" را در نجف منتشر کرده بود می‌گوید: «علامه بلخی این کتاب را پیدا می‌کند و بعد

۱. نکته‌دان، سیّد اسدالله، ستاره شب دیجور، ص ۸۲.

برای پیدا کردن خود من به ده نفر مأموریت می‌دهد.^۱

وی از دیدن عالمان نویسنده، پژوهشگر، هنرمند و شاعر بسیار مسرور می‌شد. در محفل افتتاح حسینیه امام سجاد (ع)، سید جواد حسینی و شیخ ابراهیم خلیلی شعر خواندند؛ بلخی از آن‌ها تمجید کرد و گفت: "پس از این من به ایشان استاد خلیل می‌گویم." او دیگر تا آخر عمرش به استاد خلیل معروف شد.^۲

بلخی خوشحالی خود را از دیدن تألیفات و تحقیقات عالمان افغانستان این‌گونه اظهار می‌کند:

«تا به حال نمی‌دانستم که ما بحمدالله از ملت افغانستان در حوزه علمیه نجف مصنفین و مؤلفین داریم. امروز چشم من با مشاهده این آثار روشن شد. تألیفات استاد دانشمند حجت الاسلام مدرّس افغانی را دیدم، تألیفات عده‌ای دیگر از سادات را دیدم. ذوق سرشار اساتید را دیدم که من اولاً همه این‌ها را به طور ارمغان برای شاه افغانستان می‌برم و بعد برای زمامداران کشور می‌فهمانم که خیال نکنید حوزه علمیه نجف جای مردان تنبل و بیکار است. زحمت می‌کشند، افتخار اسلام و افتخار کشور خود هستند.»^۳

«بلخی، روزی یک بوجی کتاب را به ارگ برد و به ظاهر شاه گفت: این تحفه من از سفر است. این کتاب‌ها از عالمان هم‌وطن ماست که قاچاقی به ایران و عراق رفته‌اند و نام افغانستان را زنده کرده‌اند. ظاهر شاه از همان روز دستور داد که به آن‌ها پاسپورت داده شود.»^۴

آقای موسوی، خاطره جالبی نقل می‌کند:

«پس از شهادت بلخی، به کابل رفتم و با شهید مبلّغ هماهنگی کردیم که با شاه دیدار کنیم. ایشان ما را به حضور پذیرفت. من کتاب "سید جمال الدین افغانی پیشرو نهضت‌ها" را به شاه تقدیم کردم و آقای مبلّغ گفت: آقای موسوی در نجف درس می‌خواند و کتابی نوشته و ثابت کرده که سید جمال افغانی است.

شاه از من تشکر کرد و گفت: "به من گفته بودند محصلین کشور ما که به نجف و قم

۱. موسوی، سید غلام حسین، ستاره شب دیچور، ص ۲۲۶.

۲. خلیلی، ابراهیم، ستاره شب دیچور، ص ۱۵۶.

۳. منبر آزادی، ص ۲۲۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۴. موحد بلخی، سید حسین، صفحه فیس بوک، ۱۳۹۹/۴/۲۵.

می‌روند، پول از افغانستان به خارج می‌فرستند و عامل بیگانه‌ها و بیکار و تنبل می‌شوند. بلخی صاحب برای من کتاب‌ها و تألیفات عالمان افغان را از عراق و ایران سوغات آورد. دیدم آن‌ها زحمت می‌کشند و درس می‌خوانند. بلخی به من گفت: یک عده جوان از خانواده‌های فقیر، قاچاقی برای درس خواندن به عراق و ایران می‌روند؛ در آن‌جا مجبور می‌شوند که پاسپورت داشته باشند و سفارت ما به آن‌ها پاسپورت نمی‌دهد و به سفارت پاکستان پناه می‌برند. بلخی صاحب واقعیت را به من رساند.

شاه به کتاب من اشاره کرد و گفت: "این جوان‌های ما با چه مشکلاتی درس می‌خوانند و بعد ثابت می‌کنند که سید جمال‌الدین، افغان است."

بعد رو به من کرد و گفت: "به محصلان ما بگویید من دستور داده‌ام هر ملایی که به ایران، عراق و مصر می‌روند باید به آن‌ها پاسپورت داده شود."^۱

بلخی در سفر به عراق با استاد خلیل‌الله خلیلی سفیر افغانستان دیدار کرد و خواستار صدور و تمدید پاسپورت عالمان و طلبه‌ها و مهاجران افغانستانی شد. از آن پس طلبه‌ها از سفارت پاکستان بی‌نیاز شدند.^۲ به این ترتیب زمینه برای ادامه تحصیل علاقه‌مندان در حوزه‌های علمیه عراق و ایران و حتی سوریه و لبنان فراهم گردید.^۳ همین عالمان و طلبه‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی دهه چهل درخشیدند و نسل جوان‌ترشان در دهه پنجاه در مبارزات مردم نقش بازی کردند.

عزت‌آفرینی در نجف و کربلا

عالمان و طلبه‌های افغانستانی در عراق و ایران مشکلات دیگری نیز داشتند؛ یکی از آن‌ها مشکلات مالی بود. آن زمان حوزه‌های علمیه از طلبه‌ها حمایت مالی نمی‌توانستند. شهریه‌ها اندک بود و برخی مراجع به طلبه‌های افغانستانی یا شهریه نمی‌دادند و یا کمتر از طلبه‌های عرب و ایرانی می‌دادند.^۴ جایگاه طلبه‌های افغانستانی در حوزه‌های علمیه با طلبه‌های

۱. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۲. این موضوع در سخنان آیت‌الله خراسانی انعکاس یافته است. (منبر آزادی، ص ۲۰۶).

۳. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۴. یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ص ۶۲۹؛ برخی عالمان نجفی می‌گویند سید تبعیض را امام خمینی شکست؛ نخستین بار او به طلبه‌های افغانستانی برابر طلبه‌های ایرانی و عرب شهریه داد.

کشورهای دیگر برابر نبود؛ زیرا پشت سر خود مردمی فعال و ثروتمند نداشتند. بلخی در دیدار با مراجع تقلید و عالمان بزرگ از کم‌توجهی به طلبه‌های افغانستانی انتقاد کرد و مشکلات آن‌ها را در میان گذاشت.^۱ او با یادآوری مبارزات خود و گزارش مثبت از وضعیت مذهبی، سیاسی و اجتماعی افغانستان، نظر بزرگان حوزه‌های علمیه نجف، قم و مشهد را درباره افغانستان تغییر داد. مراجع تقلید به انتقادات بلخی توجه کردند و چنان‌که آیت الله خراسانی اشاره کرده است مشکلات شهریه و پاسپورت طلبه‌ها با همکاری سفارت افغانستان، مراجع نجف و حکومت عراق در زمان حضور بلخی در عراق حل شد.

آیت الله شیخ عیسی محقق خراسانی از عالمان و استادان نجف، در محفل افتتاح حسینیه امام سجاد (ع) به تغییراتی که با آمدن بلخی، در وضعیت طلبه‌ها رخ داده بود؛ از جمله شهریه و پاسپورت آن‌ها اشاره کرده است. صحبت او به طور ضمنی گویای وضعیت طلبه‌ها پیش از آمدن بلخی نیز می‌باشد.

«وجود با برکت دانشمند مجاهد و نابغه سخن جناب آقای بلخی تحوّل در حوزه علمیه نجف به وجود آورد. شما می‌دانید که ما علما و طلاب چه وضعیتی داشتیم. درواقع ما هیچی از خودمان نداشتیم. با تشریف‌آوری ایشان کم‌کم صاحب همه چیز می‌شویم. عزّت، افتخار، سربلندی، غرور و استقلال به ما بازگشته است. ما نه تنها در نجف اقتدار یافتیم، بلکه در همه جا صاحب آبرو و عزّت شدیم. امروز ما و شما صاحب مدرسه علمیه، حسینیه، مسجد، کتابخانه، هتل، مدرک معتبر اقامتی و پشتوانه‌های دولت‌های عراق، ایران و افغانستان و حوزه علمیه نجف و مراجع عظام را با خود داریم. وضعیت شهریه طلاب الحمد لله حل شد، مشکلات اقامتی طلاب در نجف رفع گردید و دیگر ما و شما مشکلات و مصیبت‌های گذشته را نداریم.»^۲

از دیگر اقدامات عزّت‌آفرین بلخی برگزاری محفل محرّم در کربلا بود. او مهاجران افغانستانی مقیم کربلا و اطراف را گرد آورد و هیأت عزاداری تشکیل داد و با هیأت سینه‌زنی به خیابان‌ها برآمد. کار دیگر او بنیادگذاری حسینیه، کتاب‌خانه و مدرسه علمیه امام سجاد (ع)

۱. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۲. منبر آزادی، صص ۲۰۶، ۲۰۷.

نقش بلخی در ایجاد کانون‌های مبارزه

در دههٔ چهل مجموعه‌ای از عالمان دینی و روشنفکران متدین در میان شیعیان ظهور کرد که فعالیت‌های بلخی در هرات، بلخ، کابل و حوزه‌های علمیه عراق و ایران در آن تأثیر انکارناپذیر داشت. هرچند این مجموعه پس از کودتای هفت ثور تا حدّ ناپودی آسیب دید، اما حلقهٔ بعدی این زنجیر که ادامهٔ مجموعهٔ نخست بود، در قالب گروه‌های مختلف سیاسی پس از هفت ثور به میدان آمدند.

کانون بیداری و مبارزهٔ شیعیان دو نقطه بود؛ کابل و نجف.

۱. کابل؛ با رهایی بلخی از زندان و باز شدن فضای سیاسی در دههٔ چهل، این نسل در قالب عالمانی جوان نواندیش و مبارز ظهور کرد. هدف آن‌ها تحقق عدالت اجتماعی، وحدت ملی، برداشته شدن تبعیض‌ها و مشارکت شیعیان در ساختار سیاسی بود. این عالمان با سلاح منبر و قلم با استبداد و گروه‌های چپ مبارزه می‌کردند. سید عبدالحمید ناصر، سید علی احمد عالم، شیخ اسماعیل مبلغ، سید محمد حسین مصباح، سید حیدر شاه قطب، سید علی جان علم الهدی، شیخ میرحسین صادقی، محمد سرور آخوندزاده قندهاری، سید مظفر شاه قندهاری و ... از آن جمله بودند.

هم‌چنین روشنفکرانی چون میر علی اصغر شعاع، سید محمد ابراهیم عالمشاهی، محمد حسین نهضت، محمد یوسف بینش، جنرال میر احمد شاه گردیزی، میر غلام رضا مایل هروی، محمد حسین طالب قندهاری، سید نبی مظفری، شاه علی اکبر شهرستانی، حیدر ژوبل، علی رضوی غزنوی، علی اصغر بشیر هروی، عبدالحسین توفیق، محمد علی کاظمی، سید اسدالله نکته‌دان، داکتر میر محمد حسین ریاضی و جمع دیگر گرویدهٔ بینش و منش بلخی بودند.

سید محمد شریف ناصرزاده پسر علامه سید عبدالحمید ناصر شاهد جلسات بلخی با عالمان جوان و روشنفکران کابل بوده است: «در اوایل سال ۱۳۴۷ بود که من بارها علامه بلخی را در منزل علامه ناصر می‌دیدم که با تعدادی از شخصیت‌های آن زمان هم چون

۱. خلیلی، ابراهیم، ستاره شب دیجور، ص ۱۵۷؛ گفت‌وگوی نگارنده با آیت‌الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۱/۲۱.

علی احمد عالم، اسماعیل مبلّغ، سیّد محمّد حسین مصباح و دیگر بزرگان می آمدند و در مورد جنبش های ضد استبدادی صحبت می کردند. به یاد می آورم که در این جلسات علامه بلخی صحبت های مفصّلی در ارتباط با جنبش های آزادی بخش کشورهای منطقه می کرد. آن ها از وضعیت نامطلوب موجود رنج می بردند و می خواستند برای بیرون رفت از این وضعیت کاری بکنند.»

ناصرزاده خاطره ای از آخرین روزهای حیات بلخی را در شفاخانه به یاد می آورد؛ او با پدرش، مبلّغ و عالم به عیادت بلخی رفته بودند: «آن روز شهید علامه بلخی همگی را به اتحاد دعوت می نمود و با این که در بستر بیماری بود، لحظه ای از رهایی افغانستان از زندان تبعیض و استبداد غافل نبود. سه شخصیت مهم علمی و فرهنگی با دقت به سخنان علامه بلخی گوش می دادند و برای سلامتی رهبر بزرگ آزادی و عدالت دعا می کردند.»^۱

وی در مورد رابطه نسل جوان روشنفکر با بلخی می نویسد: «در یکی از روزهای سال ۱۳۴۶ تعدادی از دانشجویان در منزل علامه ناصر با علامه بلخی ملاقات کردند. از آن جمله فرید رستمی، عبدالله کریمی، سیّد موسی علی پور، سیّد عبدالهادی ناصر، محسن رضایی، سیّد اسماعیل پاسخ و محسن را به خاطر دارم.^۲ صحبت های علامه بلخی چنان تأثیر عمیق بالای این جوانان نموده بود که گویی آن ها پس از سال ها گمشده ای خود را یافته بودند. زمانی که علامه بلخی در خانه حاجی مسافر پدر مبلّغ در جمال مینه سخنرانی می کرد، دانشجویان محصلین با اشتیاق خارق العاده حضور می یافتند و راه خود را در مبارزه با استبداد و خفقان حاکم بر جامعه انتخاب می کردند.»^۳

با قدرت یافتن گروه های چپ در ۱۳۵۷، بیشترین مبارزان به شمول عالمان بزرگ و روشنفکران شیعه و سنی مورد خشم حکومت خلقی قرار گرفته به سرنوشت نامعلومی گرفتار شدند؛ اما نسل دیگری از مبارزان که آن زمان طلبه یا دانشجو بودند و سخنان بلخی آنان را بیدار کرده بود، مسیر مبارزه را ادامه دادند.

۱. ناصرزاده، سیّد محمّدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۲. برخی از این دانشجویان پس از کودتای ثور وارد میدان مبارزه سیاسی، فرهنگی شدند و در جنبش روشنفکری کشور سهم گرفتند.

۳. ناصرزاده، سیّد محمّدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۲. نجف، قم و مشهد؛ بیداری طلبه‌ها و عالمان افغانستانی در حوزه‌های علمیه دو عامل اساسی داشت:

الف) امام خمینی؛ امام به نجف تبعید شده بود. او رهبر دوراندیش، عالم سیاسی و جامع‌نگر بود که مشکلات ایران را در حاکمیت نظام استبدادی می‌دید. بلخی در سفر به عراق دیدارهایی عمومی و خصوصی با امام خمینی داشت و به گفته آگاهان آن دو دربارهٔ مبارزه با رژیم‌های استبدادی کشورهای خود به همکاری‌هایی مهمی توافق کرده بودند.^۱ در بازگشت از این سفر، نخستین بار بلخی، عالمان و روشنفکران افغانستانی را با شخصیت و اندیشه‌های سیاسی امام خمینی آشنا کرد و پیام سیاسی او را به کابل رساند. در این زمان، جلساتی در خانهٔ علامه سید عبدالحمید ناصر^۲ با حضور عالمان جوان و همراهان مبارزاتی بلخی چون ناصر، مصباح، مبلّغ، عالم، نهضت، بینش و ... برگزار گردید. در این جلسات، بلخی دربارهٔ نهضت امام خمینی، جنبش‌های سیاسی ایران، مبارزات مردم الجزایر و فلسطین سخن می‌گفت. «به یاد می‌آورم که در این جلسات علامه بلخی صحبت‌های مفصلی در ارتباط با جنبش‌های آزادی‌بخش کشورهای منطقه می‌کرد.»^۳

اندیشهٔ سیاسی ژرف، روش و منش نیک و نگاه برابر و عاری از تعصب امام خمینی برای طلبه‌های افغانستانی نجف جذّاب، تأثیرگذار و بیدارگر بود. تعدادی از عالمان افغانستانی در نجف از شاگردان و حواریون امام خمینی بودند و پس از درگذشت آیت‌الله حکیم، امام خمینی را شایسته‌ترین مرجع دینی می‌دانستند و در بازگشت از نجف و قم، مرجعیت دینی او را تبلیغ می‌کردند. یاران جوان بلخی، مصباح، عالم، ناصر و مبلّغ طرفدار مرجعیت امام خمینی بودند؛ در حالی که عالمان سنتی مانند آیت‌الله واعظ و آیت‌الله محسنی مرجعیت آیت‌الله خویی را تبلیغ می‌کردند.

در سال‌های ۱۳۵۱-۵۲ محمد منتظری پسر آیت‌الله منتظری مدّتی در کابل بود. وی عالمان جوان و روشنفکران مسلمان افغانی را به نهضت امام خمینی وصل کرد. یکی از باشکوه‌ترین

۱. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۲. علامه ناصر رابطهٔ نزدیکی با بلخی داشت. در بازگشت بلخی از سفر خارج، به استقبال او به غزنی رفت و در روز دفن بلخی سخنرانی کرد.

۳. ناصرزاده، سید محمدشریف، رابطهٔ علامه بلخی با علامه ناصر.

محافل گرامی داشت درگذشت آقا مصطفی خمینی در کابل برگزار گردید. اندیشه‌های سیاسی امام خمینی مرجع تقلید شیعیان از دههٔ چهل به بعد در بیداری و آگاهی سیاسی مسلمانان، به ویژه شیعیان افغانستان نقش تعیین کننده داشت که باید در جای خود به تفصیل بررسی شود.^۱

ب) عامل دوم اندیشه‌های مبارزاتی بلخی بود. آوازهٔ قیام و شعرهای انقلابی او در میان عالمان دینی و طلبه‌ها جایی برای خود یافته بود. او در سفر نجف، قم و مشهد اندیشه‌های سیاسی و تجربه‌های مبارزاتی خود را با عالمان و طلبه‌های هم‌وطن خود شریک کرد و با سخنرانی‌های بیدارگر، تحوّل در میان عالمان و طلبه‌ها به وجود آورد.^۲ وی برای عالمان دینی پیام مبارزه، ایستادگی، امید و شکست‌ناپذیری با خود آورده بود. وی با این سخنان، جان خستهٔ عالمان جوان را می‌شوراند:

«برای به دست آوردن حقوق و آزاد کردن یک ملت بیچاره و محروم لازم است خون‌ها داده شود؛ زندان‌ها، شکنجه‌ها، تحقیرها و توهین‌ها را تحمل کنیم تا مردم خود را به آزادی، سربلندی و عزّت برسانیم. شما علامهٔ زمان و مجتهد مسلم هم که شوید، اگر مردم‌تان عزیز نباشد عزیز نمی‌شوید، آن کس عزیز است که قومش عزیز باشد.»^۳

بلخی بر خستگی و یأس عالمان دینی آگاه بود؛ می‌دانست که آن‌ها از بازگشت به کشور خود هراسان و مأیوس هستند. برای همین از وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور به آن‌ها گزارش مثبت و خوش‌بینانه می‌داد:

«این روزهای سیاه پایان‌یافتنی است و این شب سحری دارد. جامعه شما را قدر می‌کند. امروز چشم چهارده میلیون مسلمان افغانستان به شماست. زحمت بکشید، آغوش مملکت برای شما باز است؛ علما، اساتید، فضلا! افغانستان امروز مستعد پذیرفتن شماست. بیایید کشور خود را سرافراز کنید.»^۴

۱. در اسناد منتشر شده از کشتارهای جمعی حکومت خلقی در سال‌های اخیر آمده است که شیعیان به اتهام "خمینیست" و سنی‌ها به اخوانی بودن در گورهای جمعی دفن می‌شدند.

۲. بلخی در این سفر سه هدف مشخص داشت: بیداری عالمان دینی، دادن گزارش از مبارزات خود و دیدارهایی برنامه‌ریزی شده با عالمان مبارز مانند امام خمینی و امام موسی صدر.

۳. خلیلی، ابراهیم، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۸.

۴. منبر آزادی، ص ۲۲۷؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

بلخی سعی می‌کرد احساس ضعف، یأس و حقارت را از ذهن آن‌ها پاک کند: «سنگ نشد را بردارید و به دور اندازید؛ این‌که ما مردم چیزی نمی‌شویم، ما مردم بخت نداریم، طالع نداریم، این همه تلقین اجنبی است.»^۱ او نسبت به تنبلی، راحت‌طلبی و بی‌هدفی نیز هشدار می‌داد: «امروز دیگر راحت‌طلبی را ایجاب نمی‌کند، این‌که از من نمی‌خرند و دل و دماغ ندارند، این درست نیست. این‌که از ما نمی‌پذیرند و مشکلات داریم، امروز آن روز نیست.»^۲ بلخی می‌خواست زخم‌های ناشی از فقر و تبعیض و تحقیری را که روح عالمان دینی را رنج می‌داد التیام بخشد:

«حوزه علمیه نجف، اساتید و بزرگان دینی اگر با فقر و تنگ‌دستی مواجه شدید، اگر یک عده مردم هواپرست به شما اعتنا نمی‌کنند، دل‌تان نشکند. مطمئن باشید این روزهای سیاه پایان‌یافتنی است و این شب سحری دارد. دنیا همیشه یک قسم نیست، دیده‌م مردم باز می‌شود، جامعه شما را قدر می‌کند.»^۳

فایق آمدن بر مشکلات و رنج‌های مبارزه: «هر اندازه که مطلوب با مشقت به دست بیاید لذت بخش‌تر است. امروز شما مشقت‌ها سر راه خود دارید؛ ولی نباید خسته شوید، نباید دل شکسته شوید. همین تنی ظاهراً قوی و معناکم‌علم و عاجز و ضعیفی را که در کنار خود می‌بینید سی و یک سال مبارزه کرده است.»^۴

سروش بیداری

سفر بلخی تأثیرات ژرفی بر عالمان افغانستانی در نجف، قم و مشهد بر جای گذاشت؛ علاقه به وطن و تلاش‌های فرهنگی و اجتماعی از همان زمان آغاز شد. یکی از عالمان مقیم نجف این تأثیرات را این‌گونه توصیف می‌کند:

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۶۸؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. همان، ص ۲۶۴.

«آمدن بلخی، حوزه نجف را تکان داد؛ طلبه‌های همشهری را دگرگون کرد؛ هدف‌ها تغییر کرد و جوان‌ها بیدار شدند. عزت، مبارزه، بازگشت به وطن در ذهن‌ها جای گرفت و تلاش‌ها از همان زمان آغاز شد.»^۱

جمعی از این عالمان جوان از همان زمان دست به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی زدند. تعدادی از آن‌ها به تبعیت از بلخی هیأت عزاداری و سینه‌زنی "جمعیت شباب الهزاره ینادی یا حسین" را در نجف تشکیل دادند.^۲

فعالیت‌های فکری و فرهنگی اوج گرفت؛ کتاب‌ها و مقالات دربارهٔ تاریخ و فرهنگ کشور نوشته شد. کسانی چون آیت الله محقق خراسانی، سید غلام حسین موسوی و سرور دانش از همان زمان فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را آغاز کردند.

سرور دانش که در سوریه درس می‌خواند می‌گوید: «من و هم‌سالان من هرچند از نگاه سنتی، توفیق دیدار با شهید بلخی را نداشته‌ایم؛ ولی از نگاه فکری، اولین کسی که اندیشه و رفتار سیاسی و مبارزاتی او بر روح و روان و جهت‌دهی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی ما تأثیر گذاشته و به حیث یک الگو و سرمشق مطرح بوده، شخصیت علامه بلخی بوده است. ما همگی بخشی از عمر و زیست سیاسی و فکری خود را مدیون شهید بلخی بوده‌ایم. گویا ما با او یک جا دست به قلم برده‌ایم و نوشته‌ایم و سروده‌ایم و حتی با او یک جا هوای نمناک زندان دهمزنگ را تنفس کرده‌ایم و با او یک جا حال و هوای تاریخ سراسر ستم و تبعیض و محرومیت کشور را نفس کشیده‌ایم.»^۳

بنابراین «پیش از قیام علامه بلخی، علما و طلاب بیش‌تر به مسایل علمی و فردی می‌پرداختند و از مسایل سیاسی و اجتماعی به دلیل خطرهای و عواقب هولناکی که از ناحیه رژیم آل‌یحیی در پی داشت تبری می‌جستند و مردم را نیز از دخالت در آن برحذر می‌داشتند. با قیام رهایی‌بخش و تبلیغات حماسی و آگاهی‌بخش بلخی، عالمان و طلاب جوان به مسایل سیاسی و اجتماعی توجه نشان داده و امری که اندک اندک به پدیدهٔ مذموم و قبیح تبدیل شده بود و دخالت در آن خلاف تقوا و منافی عدالت بود، امر مطلوب تلقی شد و علامت درک

۱. خلیلی، ابراهیم، ستاره شب دیجور، ص ۱۵۸.

۲. جعفری، محمدکاظم، فصل‌نامه عدالت و امید، سال اول، شماره ۵، ص ۳۱.

۳. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دوم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

صحیح دین و فهم مترقیانه اسلام معنا یافت و انزوا و دوری از مسایل اجتماعی، به ارتجاعی بودن یا محافظه‌کاری و ساده‌اندیشی تفسیر شد.^۱

این عالمان و روشنفکران در دهه پنجاه از کابل، نجف، قم و مشهد به هم پیوستند و در قالب گروه‌هایی مانند کانون مهاجر، سازمان نصر، اسلام مکتب توحید، پاسداران جهاد اسلامی، روحانیت مبارز، حزب الله و نهضت اسلامی و سرانجام حزب وحدت اسلامی فعالیت‌های خود را ادامه دادند.

این عالمان دینی، تحصیل‌کردگان و روشنفکران از آتشی که بلخی برافروخته بود، شعله‌ای برگرفتند و خود را گرم کردند.

ناگفته پیداست که بلخی آگاهی و بیداری آورد، راه گشود و جامعه را فعال و کنش‌گر ساخت و نسل جوان را به میدان آورد. این‌که رهروان راه او به کدام راه‌ها رفتند و کارنامه مثبت دارند یا منفی، مربوط به خودشان می‌شود.

البته پس از کودتای هفت ثور، عالمان سنتی نیز ناگزیر به سیاست روی آوردند و در گروه‌هایی شورای اتفاق اسلامی، حرکت اسلامی و نیروی اسلامی انسجام یافتند و در جهاد ملی مشارکت کردند.^۲

در زمان جهاد، شورای اتفاق اسلامی به رهبری آیت الله سید علی بهشتی تشکیلات حکومتی کلانی را سازمان داد. این کار بدون پیش‌زمینه مبارزاتی ممکن نبود. پیش‌زمینه آن مبارزات بلخی بود.

نقش بلخی در نهضت اسلامی معاصر افغانستان آن‌گاه کاملاً آشکار خواهد شد که تأثیرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فعالیت‌های بلخی در هرات، بلخ، کابل، حوزه‌های علمیه نجف، قم و مشهد به دقت بررسی شود. آن‌گاه هر پژوهشگر منصفی خواهد گفت «شهید بلخی از پیشگامان مبارزات سیاسی در افغانستان است و حداقل در طول ۷۰ سال اخیر هر کسی و هر گروهی در کشور که دست به مبارزه سیاسی و فرهنگی زده اند، مخصوصاً در میان هزاره‌ها و شیعیان، از دور یا نزدیک، کم یا زیاد، تحت تأثیر اندیشه‌ها و شعرهای شهید

۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، شیعیان افغانستان گروه‌ها و گرفتاری‌ها، ص ۲۷۰.

تداوم حیات سیاسی و اجتماعی بلخی

در این قسمت لازم می‌نماید که به تداوم حیات سیاسی و اجتماعی بلخی پس از مرگش نیز هرچند مختصر اشاره‌ای بکنیم. در پنج دهه پس از شهادت بلخی حوادث سیاسی اجتماعی فراوانی در افغانستان آمده و رفته و عالمان، عارفان، شاعران و سیاست‌مدارانی طلوع و غروب کرده‌اند؛ اما بلخی هم چنان شاخص‌ترین شخصیت فکری، سیاسی و اجتماعی افغانستان به ویژه شیعیان شناخته می‌شود و اندیشه‌هایش در جامعه جاری و ساری می‌باشد؛ در میدان مبارزه راه می‌نماید، در محافل فرهنگی و ادبی در صدر می‌نشیند و الگو و راهنمای آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی و همگرایی است. پس از پنجاه سال، گرایش‌ها گوناگون فکری، سیاسی و اقشار مختلف مردم هم چنان یاد و نام بلخی را به بزرگی به زبان می‌آورند. حضور سیاسی و اجتماعی بلخی سه دوره متمایز دارد.

۱. از آغاز تا جمهوری داوود خان

این دوره از سال‌هایی حضور او در هرات آغاز می‌شود و تا کودتای داوود خان (۱۳۵۲) ادامه می‌یابد. تظاهرات خیابانی مردم هرات در پی بازداشت بلخی در قیام نوروزی^۲ و استقبال گرم از او در سفرش به هرات^۳ نشانه‌هایی از حضور اجتماعی او بود. او در هرات، از نوجوان غریب گم‌نام به عالم مشهور فرهنگی و سیاسی تبدیل گردید.

فضل‌الله بسمل‌رضایی، از فضلالی هرات محبوبیت او را در این شهر بازتاب داده است: «سخنرانی شادروان بلخی را که در یکی از تکایای شهر هرات برپا گردیده بود به یاد دارم. ازدحام جمعیت به اندازه‌ای بود که نه تنها اتاق‌ها و صحن تکیه‌خانه مملوّ از مردم بود، بلکه بام‌های ساختمان‌های اطراف را هم بانوان در اختیار داشتند. مسلّم بود که ما آن‌روز با شخصیتی

۱. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دّوم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۲. یادداشت لطیف سرباز.

۳. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

ادیب، سیاست‌مدار، دانشمند و فوق‌العاده مهربان و صمیمی ملاقات کرده بودیم.^۱ هرچند حضور بلخی پیش از زندان در کابل اندک بود؛ با این‌هم تظاهرات کابلیان در اعتراض به بازداشت بلخی از تأثیرگذاری او در این شهر حکایت دارد. تلاش‌های او نتیجه داده بود و مردم به میدان آمده بودند.

قیام نوروزی، شهرت و محبوبیت بلخی را به سراسر افغانستان رساند و او را پرچم‌دار جنبش عدالت‌خواهی معرفی کرد.

در دههٔ چهل سخنرانان ماهری در کابل سخنرانی می‌کردند؛ اما هیچ‌کدام به اندازهٔ بلخی از سوی مردم استقبال نمی‌شدند؛ زیرا تحلیل‌های جامعه‌شناسانهٔ او از مسایل سیاسی، اجتماعی و نگاه فرامذهبی و فراقومی او حتی برای دانشگاهیان و مقامات حکومتی نیز جذاب بود.

داکتر یونس فرمان^۲ می‌گوید: «من محصل مکتب حبیبیه بودم. استادان ما داکتر قیوم، برادر داکتر ظاهر، [صدراعظم] تحصیل‌کردهٔ علوم سیاسی و داکتر میر امان‌الدین انصاری دکترای علوم اجتماعی؛ هر دو تحصیل‌کردهٔ امریکا، روزی به من گفتند شنیده‌ایم یک عالم به نام بلخی حرف‌های خوب می‌زند. تو زمان و مکان سخنرانی او را معلوم کن، می‌خواهیم در مجلس او شرکت کنیم. روز نهم محرم در تکیه میر اکبرآقا آمدند. مجلس که تمام شد، من از آن‌ها پرسیدم سخنان آقای بلخی را چگونه یافتید؟ داکتر قیوم گفت: "بلخی یک روحانی معمولی نیست؛ او یک نابغه است. در سیاست، ادبیات و علوم اجتماعی بسیار وارد است." داکتر انصاری هم گفت: "او حقیقتاً درد مردم افغانستان را درک کرده و برای آن دواهای مناسبی دارد."^۳

بلخی با چشم باز، نگاه تیز و هوش سرشار با مردم زندگی می‌کرد و تاثرهای مسایل اجتماعی راه می‌گشود؛ از این‌روی استادان دانشگاه، تحلیل مسایل اجتماعی را در سخنرانی‌های او جست‌وجو می‌کردند. «او در میان جوانان معارف و پوهنتون نفوذ کم‌نظیر داشت. برای شنیدن

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۷۴.

۲. پزشک معروف؛ او در سال‌های جنگ به ایران مهاجرت کرد و بعد به آلمان رفت و در همان‌جا درگذشت. نگارنده خاطرات او را در زمان حضورش در مشهد ثبت و در کتاب ستاره شب دیجور چاپ کرده است.

۳. ستاره شب دیجور، صص ۹۶، ۹۷.

سخنان او بیش‌تر روشنفکران و آنان که در پی درک مسایل اجتماعی بودند، گرد می‌آمدند.^۱ تشییع جنازه با شکوه، بازتاب محبوبیت و تأثیرگذاری او بود. عبدالرئوف ترکمنی سر محبوبیت بلخی را جست‌وجو کرده است:

«هجوم و هیجان شگفت‌انگیز گرد آمدن هزاران نفر در پایتخت و شیون پرسوز و ناله‌ها از پرده‌دل در روز دفن نابغه کم‌نظیر، ۴۸ ساعت مرا متحیر و مبهوت ساخته بود و هیچ درک نمی‌توانستم که چه انگیزه آن همه نفوس را به شور و شیون آورده بود. سرانجام به این نتیجه رسیدم که خوی و خصلت، روش و سلوک، اخلاق عالی، کردار و رفتار ملکوتی و حکمتی علامه بلخی در دل‌ها حکمروایی و در زوایای غرایز مردم نفوذ کرده بود.»^۲

بلخی در حالی به این شهرت و محبوبیت دست یافته بود که حکومت استبدادی تلاش می‌کرد نام او را از ذهن‌ها پاک کند. حکومت برای کور کردن جای پای بلخی در جامعه، روش‌های مختلفی را به کار گرفت؛ ۱. تحریف قیام بلخی؛ ۲. برجسته‌کردن عالمان دیگری به جای او؛ ۴. فشار آوردن بر شخصیت‌های هم‌فکر او؛ ۵. بایکوت نام و یاد او در رسانه‌های عمومی.

پیام وجدان، به سکوت رسانه‌های دولتی از جمله رادیو افغانستان در حادثه مرگ بلخی اشاره می‌کند و چشم‌پستن به آن همه شور و هیجان اجتماعی را عجیب و باورناکردنی می‌خواند.^۳

جمال‌الدین ثانی

برخی پنداشته‌اند که تبلیغ برخی گروه‌های سیاسی در دوره جهاد، بلخی را به شهرت رسانده است.^۴ آن‌ها اگر مطبوعات دهه چهل را می‌دیدند، چنین ادّعای خامی نمی‌کردند. بلخی در همان زمان ملقب به سید جمال‌الدین ثانی و ناطق‌الاسلام شده بود. آن زمان در غیاب رسانه‌ها، موضوعات مهم از زبان عالمان دینی و شخصیت‌های فکری و فرهنگی بیان

۱. رضوی غزنوی، علی، مجله نقد و آرمان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۲.

۲. همان، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۳. همان، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

۴. بنیاد اندیشه، مجله عدالت و امید، شماره دوم، ص ۲۲.

می‌شد. در مراسم دفن و محافل عزای بلخی شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی نام‌دار شیعه و سنی مانند خان عبدالغفار خان و محمدابراهیم مجددی او را جمال‌الدین ثانی، بوعلی سینا، استاد، علامه و نابغه خوانده بودند.^۱ به آوردن دو سه نمونه بسنده می‌کنیم.

محمدظاهر یونسی وکیل ولایت بلخ:

«استاد و علامه بلخی، الحق مردی بود که موجب افتخار بلخ باستان و بوعلی سینای بلخی ثانی بود. او یک مبلغ دینی و در عین حال یک خطیب اجتماعی و سیاسی هم بود.»^۲
علامه سید عبدالحمید ناصر: «مرد بزرگ و علامه معظم، عاشق وطن و مجسمه فضیلت و اخلاق و نابغه سخن بود. او در حلقه علمای عظام، مقام شامخ و شایسته‌ای داشت.»^۳
«این استاد آزادی‌خواه، جهان را ترک گفت. انگار سید جمال‌الدین ثانی در دل خاک جای گرفت. علامه بلخی یکی از مشاهیر افغانستان و در کشورهای اسلامی به نام سید جمال‌الدین مسمی شده بود.»^۴

اعلامیه‌هایی که در سفر بلخی به نجف، از سوی حوزه علمیه منتشر شده از او با تعبیر خطیب توانا، نابغه شرق، سید جمال‌الدین ثانی تجلیل کرده است.^۵
شهرت و تأثیرگذاری بلخی تا کودتای سردار داوود ادامه داشت.

۲. دوره جهاد

یکی از ضعف‌های جهاد افغانستان نداشتن اندیشه سیاسی و تئوری مبارزاتی بود. عالمان جوانی که تحت تأثیر اندیشه‌های بلخی، مبارزات سیاسی را آغاز کرده بودند، پس از کودتای ثور در بند شدند. کسانی که بعدتر در رأس جهاد قرار گرفتند، گم‌نام بودند و هم اندیشه و تجربه مبارزاتی نداشتند. بلخی تنها کسی بود که هم سیره روشن مبارزاتی داشت و هم مورد قبول طیف‌های گوناگون فکری و سیاسی بود.

۱. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

۲. همان‌جا.

۳. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

۴. کریمی، علی‌احمد، پیام وجدان، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

۵. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

از سال ۱۳۵۶، نخستین بار "کانون مهاجر"^۱ از رهبری بلخی در مبارزه سخن گفت و عکس، شعر و سخنان او را منتشر کرد. از سال ۱۳۵۸ به بعد «سازمان نصر از بلخی هم الهام گرفت و هم خود احیاگر اندیشه و راه و رسم بلخی شد؛ تا آن جا که پوسترو عکس شهید بلخی به نشان رسمی این سازمان تبدیل شده بود.»^۲

تشکیل حزب وحدت اسلامی در ۲۴ سرطان ۱۳۶۸ نشانه نفوذ اندیشه‌های بلخی در رهبران جهادی است.

البته هدف این کوشش‌ها دو سویه بود؛ مثلاً سازمان نصر که اندیشه‌های آزادی خواهانه و عدالت طلبانه بلخی را مطرح می‌کرد، چون در جامعه سنتی با مخالفت‌ها و موانعی مواجه بود از محبوبیت بلخی استفاده کرده خود را توجیه می‌کرد. منصفانه این است که در این موارد از خدمات دو سویه سخن گفته شود.

پیامد پیروزی احزاب جهادی در دهه هفتاد، شعله‌ور شدن جنگ‌های داخلی، تورم عصبیت‌های قومی و پاشیدن بذر کینه و دشمنی در میان هم‌وطنان بود. در نتیجه سازمان‌های اجتماعی از هم پاشید، دیوار وحدت ملی فرو ریخت و خرده فرهنگ‌ها میدان‌دار شد. در این دوره رهبران قومی و حزبی که در آفتاب مبارزات بلخی دیده شده بودند سعی کردند بلخی را به حاشیه برانند و خود جایگزین بلخی گردند. برخی نویسندگان که قبلاً سنگ بلخی را به سینه می‌زدند و او را قائد ملی معترفی می‌کردند تنها در فضیلت عمامه سفید بلخی نوشتند.^۳

آرمان گروه‌های جهادی و رهبران آن‌ها در حد دست یافتن به وزارت، وکالت و سفارت تنزل پیدا کرد. عطش قدرت و ثروت و اختلافات ناشی از آن، آرمان‌های انسانی، اهداف ملی و دغدغه‌های فکری را به حاشیه راند و بلخی نیز به حاشیه رفت.

۳. دوره دموکراسی

در فضای سیاسی پسا طالبانی که بازار دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و عدالت

۱. کانون مهاجر را جمعی از جوانان طلبه روشنفکر در قم ایجاد کرده بودند.

۲. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۳. به نوشته‌های سال‌های اخیر حاجی کاظم یزدانی و بصیر احمد دولت‌آبادی نگاه کنید.

اجتماعی رونق گرفت، باردیگر بلخی به میدان آمد. آزادی بیان و توسعه تحصیلات عالی، عامل بازگشت بلخی به جامعه شد. صدها نشریه و ده‌ها رادیو و تلویزیون خصوصی، مهم‌تر از همه، فضای مجازی فرصت مناسبی فراهم کرد که نسل جوانی برآمده از جنگ با بلخی آشنا شوند.^۱

در سال‌های اخیر همایش‌ها و محافلی^۲ نیز برگزار شده و یادنامه‌هایی چاپ و در فضای مجازی انتشار یافته است. پایان‌نامه‌های دانشگاهی نیز به بلخی پژوهی روی آورده‌اند. بلخی معمار جنبش عدالت‌خواهی است؛ هرکسی که گامی به سوی شکوفایی فرهنگی، عدالت اجتماعی و دوری از تعصب قومی و مذهبی بردارد، به دایره نفوذ بلخی وارد شده است.

به نظر می‌رسد آزادی بیان و نسل جوان باسواد، بستر شناخت ژرف و پژوهش‌های جدی درباره بلخی و اندیشه‌هایش را فراهم می‌کنند و در سال‌هایی آینده شاهد پژوهش‌های بهتر و بیش‌تری به ویژه در دانشگاه‌ها در این موضوع خواهیم بود. اگر آرمان‌های بلخی در دهه چهل در وجود عالمان و روشنفکران مبارز و از دهه پنجاه به بعد در وجود گروه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ادامه یافت، از این پس نسلی دانش‌آموخته و با فرهنگ، از این آرمان‌ها پاسداری خواهند کرد.

انجام

مطالعه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی هشتاد سال اخیر افغانستان نشان می‌دهد که جریان بیداری سیاسی و آغاز مبارزه با استبداد با مبارزات بلخی پیوند محکم دارد. این جریان با مبارزات و قیام او شروع شد و در حاکمیت استبدادی دهه سی به آرامی رشد کرد و در دهه چهل به ظهور رسید. تظاهرات مردم کابل و هرات در پی بازداشت بلخی و تشییع جنازه بی‌نظیر او نشانه‌هایی به ثمر نشستن فعالیت‌های بلخی در آگاهی و بیداری مردم بود. مبارزان دهه چهل و نقش‌آفرینان چند دهه اخیر یا شاگردان بلخی و یا متأثر از اندیشه‌های

۱. نگارنده در سال‌های ۹۶-۱۳۸۸ مقالات، میزگردها و مصاحبه‌های زیادی از اهل فکر و قلم درباره بلخی در هفته‌نامه و روزنامه عصرنو در مزارشریف منتشر کرده است؛ چنان‌که در چندین مصاحبه با تلویزیون‌های آرزو، ملی، مهر، رادیوکلید و صدای امریکا درباره اندیشه‌ها و مبارزات بلخی سخن گفته است.

۲. مانند همایشی که استاد سرور دانش معاون رئیس‌جمهور در سال ۱۳۹۷ برگزار کرد.

سیاسی او بودند. مکتب اصلاحی بلخی با طی کردن فرازونشیب‌هایی، هم‌چنان ادامه دارد.

۶

بلخی و مبارزه تشکیلاتی



بنیاد ان‌دیشه
شماره ۳۳۱

کار سیاسی، تشکیلات سیاسی

بلخی آگاه بود که کار سیاسی، به تشکیلات سیاسی نیاز دارد؛ به این دلیل از آغازین روزهای روی آوردن به سیاست، به فعالیت‌های جمعی توجه کرده بود.^۱

وی در ابیات زیر ضرورت حرکت جمعی آگاهانه و انسجام‌یافته را آرزو می‌کند:

ملت‌ی با خبر از علت ناکامی خویش
نیست مشکل که دگر کامروا برخیزند
بی اثر نیست، بلی کوشش افراد ولی؛
ای خوش آن روز که جمعیت ما برخیزند
کاروان رفت به افلاک دگر باز رسید
نشد آن لحظه که این قوم ز جا برخیزند
مدد ای همت و توفیق! که این قافله هم
هم‌چو طفلان نوآموز به پا برخیزند^۲

برخی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بلخی در هرات، نیاز به کار سازمان‌یافته جمعی داشت؛ چنان‌که قیام نوروزی، در قالب تشکیلات سیاسی انجام گرفته و در آن تقسیم کار، توزیع مسئولیت‌ها هم در قیام و هم پس از آن صورت گرفته بود. خواجه محمدنعیم زوری به وجود تشکیلات و تقسیم کارها گواهی داده است: «اداره علمی، تبلیغی، جلب و جذب عناصر صالح و توحید آن‌ها از نگاه اعتقاد و تفکر به دور هدف بزرگی که مستلزم هرگونه ایشار

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۵.

۲. دیوان بلخی، غزل ۷۷.

و فداکاری است، به عهده ایشان [بلخی] بوده و حیثیت سخن‌گوی جمعیت را نیز داشتند.^۱

حزب اتحاد

به نظر می‌رسد بلخی اندیشه ایجاد سازمان سیاسی را از هرات در سر می‌پروراند و در آخرین سال‌های حضور در این شهر گام‌هایی را در این زمینه برداشته بود. هرچند تشکیل "حزب ارشاد اسلامی" در هرات چنان‌که خواهیم دید سند محکمی ندارد؛ اما نشانه‌هایی از فعالیت او در انجمن‌های اجتماعی و فرهنگی وجود دارد.

در بلخ و پس از آشنایی با خواجه محمدنعیم زوری، هم‌اندیشی‌های آن‌ها به تأسیس "حزب اتحاد" انجامید.^۲

حزب اتحاد نخستین بار با انتشار جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" معرفی شد. غبار مورّخی نیست که بدون سند سخن بگوید. او حوادث سیاسی و اجتماعی را با چشم و گوش باز و دقت جست‌وجو ثبت کرده و با بلخی و یارانش در زندان و پس از رهایی بارها دیدار کرده است.^۳

اگر سند حزب اتحاد غبار نمی‌بود، مانند ادّعاهای مشابه، آن را به آسانی نمی‌پذیرفتیم؛ اما سخن غبار در این مورد صریح و روشن است. پس با استناد به تاریخ غبار می‌گوییم بلخی و خواجه حزب اتحاد را در ۱۳۲۷ در بلخ تأسیس کردند.

خود بلخی نیز به زبان کنایی از حزب اتحاد سخن گفته است. او چنان بر کلمه "اتحاد" تأکید ورزیده که می‌توان معنای فراتر از همگرایی اجتماعی را از آن دریافت. خصوصاً که اوّل از معجزه جمهوری سخن می‌گوید و بعد زور اتحاد را مطرح می‌کند:

حال هم وقت است با درمان جمهوری

کم کم از خاصیتش هر دیده بینا می‌شود

هیچ نیرو نیست بالاتر ز زور "اتحاد"

دیده شد هر ناتوان از وی توانا می‌شود.

۱. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، پرتال آریانا؛ نصیر مهرین، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۲.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۶۰.

نامیدی بر فکن، مشکل پسندی دور کن

ز "اتحاد" قطره‌ها ابر عطایا می‌شود^۱

گلجان، گزارش حزب اتحاد را به صدراعظم داده بود؛ اما معلومات او در این مورد اندک بود و به این علت حکومت در تحقیقات خود از زندانیان در پی اطلاعات بیش‌تر برآمد؛ معلومات درباره حزب از جهات مختلفی برای حکومت اهمیت داشت؛ خصوصاً شناسایی اعضای آن در نهادهای نظامی و ادارات دولتی و حامیان و طرفداران حزب. این‌که بلخی و یارانش پس از زندان سکوت خود را درباره حزب اتحاد و فعالیت‌های آن نشکستند، مربوط به انکارشان در تحقیقات زندان می‌شد. سخن‌گفتن از حزب پس از زندان به معنای اعتراف به قیام نظامی بود و می‌توانست باعث حساسیت تازه حکومت گردد و مشکلات جدیدی ایجاد کند.

بازی در زمین استبداد

حزب اتحاد دو فرق عمده با سه گروه ویش زلمیان، وطن و خلق داشت.

۱. اتحاد، پنهانی تشکیل شده و فعالیت‌هایش سری بود؛^۲ بلخی و یارانش سیاست‌های شاه محمود را روی دیگر سکه استبداد می‌دیدند و بدان اعتماد نداشتند. بلخی، درباره حکومت شاه محمود می‌گوید:

نوش کن باده و تغییر به اوضاع بده!

منتظر چند نشینی که زمانی آید؟

مستبد مصدر اصلاح نگردد هرگز

دزد اگر رفت؛ ولی رشوه‌ستانی آید

گرگ فرعون صفت! جور تو هم در گذرست

هم چو موسی، پی این گله شبانی آید^۳

اما غبار و محمودی، دموکراسی شاه محمود خان را باور کرده، در زمینی که برای آن‌ها آماده شده بود بازی می‌کردند.

۱. دیوان بلخی، قصیده ۸.

۲. به این علت غبار صفت سری را بر آن اضافه کرده است.

۳. دیوان بلخی، غزل ۸۸.

۲. هدف حزب اتحاد سرنگونی سلطنت و ایجاد جمهوری بود. «درحالی که محمودی و غبار از راه شورای ملی که خود نمایندگان آن بودند، فعالیت کرده توجه شان معطوف به روشنفکران و دانشجویان بود، زوری و منورینی که با وی هم‌نوا بودند یگانه راه حل معضله افغانستان و نابودی حکومت مطلقه خاندان شاهی را در اقدام نظامی تشخیص داده بودند. به نظر ایشان ساختار قبیلوی این دولت طوری بود که هیچ‌گونه تحوّل مسالمت‌آمیز و قانونی را نمی‌توانست تحمّل کند.»^۱

اما احزاب دیگر اصل سلطنت را قبول داشتند و خواهان مشروطه شدن آن بودند. «از نظر فلسفه سیاسی هر سه جمعیت اصولاً از دموکراسی به شکل دولت پادشاهی مشروطه طرفداری می‌کردند.»^۲

شاه محمود یکی از ارکان استبداد خاندانی بود و در سرکوب جنبش‌های مردمی از محمدهاشم خان چیزی کم نداشت. وی زمانی پرچم آزادی‌های مدنی را بلند کرد که از یک طرف کشورهای غربی برای حمایت از افغانستان، خواهان فضای بازتر شدند؛ از جانب دیگر مبارزات مردمی، خاندان حاکم را به این نتیجه رساند که خشونت‌های محمدهاشم خان، جامعه را در نقطه انفجار رسانده است. ادامه استبداد، اصل سلطنت را به خطر مواجه خواهد کرد. در چنین فضایی اجازه تشکیل احزاب داده شد و انتخابات دوره هفتم آزاد برگزار گردید.

بلخی سرگرم شدن به فعالیت‌های سیاسی و رسانه‌ای را در زیر ساتور استبداد و کنترل شدید امنیتی، کمک به استبداد می‌دانست و از سیاست‌های احزاب یادشده انتقاد می‌کرد.

ریش زاهد، قلم منشی و فَرّ افسر

حلقه حزب جوان‌ها همه دام‌ست این جا

ما به سرم‌نزل مقصود چه سان راه بریم؟

راهزن رهبر و خس دزد امام‌ست این جا^۳

در چنین فضایی، بلخی ناگزیر به معجزه خون روی آورد:

۱. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اوّل حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲.

۲. فرهنگ، محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اوّل، قسمت دوم، ص ۶۶۴.

۳. دیوان بلخی، غزل ۱.

جوانا در قلم رنگ شفا نیست
دوای درد استبداد خون است
ز خون بنویس بر دیوار ظالم
که آخر سیل این بنیاد خون است

همین بلخی در دههٔ چهل، قلم، منطق، استدلال و فلسفه را جای‌گزین خون و قیام نظامی می‌کند: «امروز روزی است که با قلم باید کار کرد، با پیک زبان باید کار کرد؛ روز مناظره، روز استدلال، روز فلسفه و منطق است.»^۱

محمودی و غبار در دورهٔ هفتم وکیل بودند و امید داشتند که به اهداف مورد نظر خود برسند؛ اما بلخی مجموعهٔ پارلمان، احزاب و رسانه‌ها را رنگ و لعاب حکومت استبدادی می‌دانست.

این بار منتخب شده از ما شوای وکیل!
یعنی به درد جامعه دانا شوای وکیل!
بس خصم خلق بوده‌ای، یک نیم‌روز هم
خصم جناب حضرت والا شوای وکیل!^۲

چیزی نگذشت که شاه محمود، احزاب یادشده را منحل و فعالیت‌های آن‌ها را غیرقانونی اعلام کرد. محمودی در زندان بیمار شد و جان داد (۱۳۴۰). غبار محکوم به زندان و تبعید شد و حکومت در انتخابات دورهٔ هشتم، افراد مورد نظر خود را به پارلمان فرستاد.^۳ سرنوشت غم‌انگیز بازی در زمین حکومت، حقانیت دیدگاه بلخی و یارانش را ثابت کرد.

از روشنفکرانی که مانند غبار و محمودی فریب شعارهای شاه محمود خان را خورده بود عبدالحی حبیبی مورّخ معروف بود. او نیز در دورهٔ هفتم نمایندهٔ مجلس شد؛ اما در دورهٔ هشتم، اجازهٔ حضور در انتخابات را نیافت، به پاکستان رفت و "حزب آزاد افغانستان" را

۱. منبر آزادی، ص ۲۹۳؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷. برخی نویسندگان شرایط سیاسی، اجتماعی و استبداد خشن قبیله‌ای را نادیده می‌گیرند و بلخی را به داشتن اندیشه‌های خشن متهم می‌کنند. (سید محمدرضا علوی، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان و نیز عزیز رویش سخنرانی در همایش سرطان ۱۳۹۷ کابل).

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۳۵.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۸.

۴. همان، ص ۲۷۳.

تأسیس و با انتشار نشریه "افغانستان آزاد" از حکومت انتقاد کرد.^۱

پایان فعالیت حزبی

شکست قیام و زندان، اندیشه سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی بلخی را دست‌خوش تحوّل و تغییر مهمی کرد. او در تأملات خود در زندان به این نتیجه رسید که اولاً با فعالیت‌های حزبی و اقدام نظامی نمی‌توان به عمر استبداد پایان داد. ثانیاً وظیفه دینی و ملی او فعالیت حزبی و اقدام نظامی نیست؛ او عالم روشنفکر دینی است که وظیفه آگاه و بیدار کردن مردم را دارد. کار او بسترسازی برای به میدان آوردن مردم است. مردم اگر آمد، پیروزی حتمی است؛ اما سرانجام کار با نخبه‌های سیاسی معلوم نیست که چه خواهد بود؛ حتی در صورت پیروزی.^۲ تجربه قیام و تأملات زندان، بلخی را دگرگون کرد. پس از زندان او فعالیت‌های خود را با انتقاد از خود و اصلاح گذشته خود آغاز کرد. اگر آن بلخی می‌خواست با حزب و کودتا و گرفتن قدرت، کشور را نجات دهد، این بلخی نجات کشور را در دانش، کار، اتحاد و اصلاح اخلاق و باورهای مردم می‌دانست. برای او بسترسازی برای مبارزه مهم‌تر از تهیه سلاح و جذب جنرال‌های نظامی بود. آمادگی‌های نرم‌افزاری ضروری‌تر از آمادگی سخت‌افزاری بود. او برای جوالی، کراچی‌وان و زغال‌فروش آیه و حدیث می‌خواند که فرزندان‌شان را به مکتب بفرستند؛ مردمان اطراف را به آمدن به شهرها تشویق می‌کرد؛ زنان را به کسب سواد و دانش فرامی‌خواند و در گوش توده‌های مردم سرود آگاهی و بیداری زمزمه می‌کرد.

بنابراین او پس از زندان به توده‌های مردم بازگشت و به جای فعالیت سیاسی نخبه‌گرا، فعالیت سیاسی توده‌وار را در پیش گرفت. حزب اتحاد را فعال نکرد و به هیچ حزب دیگری هم نپیوست. به این نتیجه رسیده بود که:

غیرت آن است که یا مرگ و یا قامت راست
طی این بادیه، زین رفتن خم مطلب^۳

۱. مشعوف، میر محمد یعقوب، سیر حرکت جنبش روشنفکری در افغانستان، صص ۵۷، ۵۹.

۲. به فصل ۱۳، "حزب اتحاد از فراز تا فروز" نگاه کنید.

۳. همان، غزل ۸.

بلخی؛ حزب ساز حرفه‌ای؟!۱

در اوج جهاد ملی که حزب سازی تبدیل به بازار گرم اقتصادی و سیاسی شده بود، برخی مجامع سیاسی و رسانه‌ها از بلخی نیز یک حزب ساز ماهر ساختند. در فهرستی که در پی می‌آید تأسیس و رهبری بیش از پانزده حزب، انجمن و سازمان سیاسی به بلخی نسبت داده شده است.

بانو خدیجه بلخی، گفته است: «بلخی، در سال ۱۳۲۲ "حزب ارشاد اسلامی" را در هرات و بعدتر "انجمن شعاع میوند" را در کابل تشکیل داد.»^۱ سناتور صدیقه بلخی افزوده است: «با زندانی شدن بلخی، رهبری انجمن را میر علی اصغر شعاع به عهده داشت. با شهادت شعاع در سال ۱۳۳۶ بخش سیاسی و اجتماعی انجمن تعطیل شد و تنها بخش ورزشی آن به فعالیت خود ادامه داد که در قیام سال ۱۳۵۸ چندانول، نقش بارزی داشت.»^۲

دکتر شکوفه اکبرزاده، می‌نگارد: «سید اسماعیل مبارزات خود را با تشکیل حزب ارشاد در سال ۱۳۲۲ اعتبار بیش‌تر می‌بخشد.» وی سپس اعضای برجسته حزب را نام می‌برد و بر گسترش سریع آن تأکید می‌کند: «در دو ماه بالغ بر ۲۵۰ نفر عضو آن می‌شوند.»^۳

دکتر حسین ریاضی هدی که مدّعی است عضو انجمن شعاع میوند بوده: «بلخی دست به تشکیل حزب ارشاد اسلامی زد. حزب سیاسی تمام عیار با اساسنامه، تشکیلات منظم و ایده و هدف مشخص.»^۴

سرور دانش، سیاست‌مدار شناخته شده برآن است که بلخی پس از هشت سال فعالیت فرهنگی و فکری در هرات، در ۱۳۲۲ حزب ارشاد را تأسیس کرد.^۵

۱. بلخی، صدیقه، ستاره شب دیجور، ص ۲۸.

۲. - مجله شاهد یاران، دوره جدید، شماره ۶۴، اسفند ۱۳۸۹، ص ۸۰، گفت‌وگو با صدیقه بلخی؛ "شاهد یاران"، ماهنامه فرهنگی تاریخی بنیاد شهید ایران، شماره ۶۴ خود را به بلخی اختصاص داده است. افسوس که بیش‌تر مطالب آن عاری از منبع و سند است و با مطالب دروغ و مبالغه آمیخته شده است؛ چنان‌که نمونه‌هایی آن را آوردیم. گردآورندگان بخش‌هایی از مقاله‌ها و مصاحبه‌های خود را از کتاب "ستاره شب دیجور" گرفته اند؛ بدون آن‌که نامی از آن برده باشند. سابق به این کار سرقت می‌گفتند!

۳. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۶، چاپ کابل.

۴. ستاره شب دیجور، ص ۲۳۶.

۵. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دوم ریاست جمهوری در فضای مجازی ۱۳۹۷/۴/۳۱.

سید حسین موحد بلخی عالم و شاعر معروف تأسیس ارشاد را ۱۳۲۰ می‌داند.^۱
حسن خامه‌یار نویسنده ایرانی، ۴۶ تن اعضای کمیته مرکزی حزب ارشاد را نام می‌برد؛ از جمله آیت الله سید محمد حسن رئیس، سید اسحاق وکیل سانچارکی، نادرعلی خان سناتور، عبدالله خان توخی قندهاری و...^۲

محمد محقق بلخی می‌گوید: «بلخی با تشکیلات سیاسی ای به نام حزب ارشاد دست به قیام زد و اغلب یاران بلخی که عضو حزب بودند، در زندان اعدام شدند.»

وی اعضای اعدام شده حزب را نام می‌برد: «سید علی اصغر شعاع، سید میرآقا کابلی پدر شعاع، سید سرور جويا، دکتر عبدالرحمان محمودی، براتعلی تاج، سید انور شاه بهسودی، محمد آصف آهنگ، سید حسین صادقی، سید غلام حسن واعظ بلخی و سید صدرالواعظین بلخابی.»

و اضافه می‌کند: «جزئیات حرکت حزب ارشاد اسلامی و آمار شهدای آن را نویسندگان سرشناسی چون میر غلام محمد غبار و محمد صدیق فرهنگ نوشته‌اند.»^۳

براساس آثار غبار و فرهنگ، بلخی و یازده تن یارانش پس از تحمل زندان، همگی آزاد شدند. افراد یاد شده، نه از همراهان بلخی در قیام بودند، نه از هم‌بندان بلخی در زندان و نه هم کسی از آنان اعدام شده است.

حسن تهرانی بر آن است که بلخی ابتدا "مجمع ارشاد" بعد حزب ارشاد اسلامی و سرانجام "حزب سري اتحاد اسلامي" را بنیان گذاشت.^۴

احزاب دیگری که مصاحبه‌شدگان، تشکیل آن‌ها را به بلخی نسبت داده‌اند: «حزب

۱. شاهد یاران، شماره ۶۴، ص ۵۲؛ گفت‌وگو با سید حسین موحد بلخی.

۲. همان، حسن خامه‌یار، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۵۹، گفت‌وگو با محمد محقق بلخی.

۴. همان، حسن تهرانی، ص ۲۶.

نهضت اسلامی»^۱، «سازمان فدائیان اسلام»^۲، «حزب فدائیان اسلام»^۳، «گروه فدائیان اسلام»^۴. دیوید بسبی ادواردز، نویسنده انگلیسی، نوشته است: «بلخی، پیش از زندان «پیام مکتب اسلام» و در زندان «حزب قیام اسلامی» را بنیاد گذاشت و رهبری آن را به ژنرال میر احمدشاه خان رضوانی واگذار کرد. پس از زندان، «حزب پیمان ملی اسلامی» را تشکیل داد و چون بیمار بود، رهبری آن را به میر علی احمد گوهر سپرد»^۵.

به نظر نصیر مهرین، پژوهشگر تاریخ معاصر، اتحاد و ارشاد دو نام یک حزب است. حزبی که قیام نروزی را سازمان دهی کرده بود.^۶

سید هادی خسروشاهی، پژوهشگر ایرانی می نویسد بلخی در سال ۱۳۲۲ در هرات "مجمع اسلامی" و در ۱۳۳۴ حزب ارشاد اسلامی را در کابل تأسیس کرد. "سازمان جوانان اسلام" (شعاع میوند) را شاگردان بلخی؛ از جمله میر علی اصغر شعاع تشکیل دادند.^۷ سپس به طور مفصل اعضای مرکزی حزب ارشاد را نام می برد و از فعال شدن کمیته های ولایتی این حزب در چند ولایت و مدیران آن ها سخن می گوید.^۸

محمد علی کاظمی؛ فعال سیاسی، اجتماعی آن سال ها می گوید: «هم زمان با رفتن بلخی از هرات، جوانان هراتی لطیف سرباز، غلام علی جويا، برات علی تاج، عبدالحسین توفیق و امینی در سال ۱۳۲۴ حزب ارشاد اسلامی را تأسیس کردند که خط مشی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی داشت».^۹

۱. همان، ص ۴۵، گفت وگو با سید حسن روح الله عالم زاده.

۲. همان، ص ۹۲، نظر سید موسی شبیری زنجانی؛ از مراجع دینی حوزه علمیه قم.

۳. همان، ص ۹۳، نظر سید مجتبی نواب صفوی؛ مبارز معروف ایرانی و رهبر فدائیان اسلام. (معلوم نیست نواب صفوی این سخن را کی و کجا گفته و در کجا ثبت شده است).

۴. همان، ص ۹۵، نظر علی دوانی؛ از نویسندگان حوزه علمیه قم؛ در سال های جهاد دو حزب به نام "نهضت اسلامی" و "فدائیان اسلام" فعالیت داشتند.

۵. ادواردز، دیوید بسبی، شاهد یاران، شماره ۶۴، ص ۹۸.

۶. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹، ص ۱۵.

۷. در این تاریخ بلخی در زندان بود.

۸. خسروشاهی، سید هادی، نهضت های اسلامی افغانستان، ص ۸۶.

۹. همان جا.

۱۰. کاظمی، محمد علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۰۰.

آیا تاریخ قابل اعتماد است؟!

ظاهراً حق با صاحب نظرانی است که تاریخ را غیرقابل اعتماد می دانند. به راستی که دست کم بخشی از تاریخ، دروغ‌هایی است که ماسک راست به صورت می بندد و با تکرار راست نما می شود.

این گزافه‌گویی‌های ضد و نقیض، ارزش نقد و بررسی را ندارد؛ زیرا نه مستند است و نه مستدل. هر خواننده‌ای کذب بودن آن‌ها را درمی یابد.

البته اکثر کسانی که از آن‌ها نقل قول شده شخصیت‌هایی با فضیلت هستند و بعید می دانم که این حرف‌های بی بنیاد را زده باشند. احتمالاً گردآورندگان، با نسبت دادن این سخنان به آن‌ها، تهمت زده‌اند؛ چنان‌که همین کار را در حق این عالمان بزرگ هم کرده‌اند: آیت الله شهید واعظ، آیت الله محسنی، آیت الله وحید خراسانی، نواب صفوی و ...^۱ فراموش نکنیم که این احزاب زمانی به بلخی نسبت داده شده که در بازار گرم سیاست، حزب‌سازی یک بیماری همگانی بود. برخی بیماری خود را به بلخی سرایت دادند؛ چنان‌که کسانی هم تلاش کردند ثابت کنند که حزب آن‌ها را بلخی تأسیس کرده است. آن‌ها بلخی را وسیله رسیدن به اغراض سیاسی خود ساختند.

حزب ارشاد واقعیت یا توهم؟

نخستین و مهم‌ترین تشکیلاتی که خانواده و بسیاری از نویسندگان به بلخی نسبت داده اند حزب ارشاد است. احزاب دیگر بعدها ساخته و پرداخته شده‌اند. لازم است در این مورد اندکی درنگ کنیم.

بستر زمانی تأسیس و فعالیت حزب ارشاد بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ گفته شده است؛ در این سال‌ها استبداد خانوادگی به سرکردگی محمد هاشم خان، کم‌ترین فعالیت سیاسی مخالف را بدون درنگ نابود می‌کرد. با توجه به این واقعیت، ایجاد حزب ارشاد در این سال‌ها

۱. تعریف‌ها و تمجیدهای غریبی از زبان این شخصیت‌ها درباره بلخی نقل کرده‌اند. مطالب "مجله شاهد یاران" را چندتن از افغانستانی‌های مهاجر گرد آورده‌اند. آن‌ها سنگ بلخی را به سینه می‌زنند و دکانی هم به نام بلخی باز کرده‌اند. یکی از آنان که عکس خود را هم در مجله چاپ کرده در پاسخ به اعتراض من که چرا بدون ذکر منبع از کتاب ستاره شب دیجور استفاده کرده‌اید، گفت: ما ستاره شب دیجور را کامل تایپ کرده در کامپیوتر خودمان داریم!! همان شخص، کتاب "منبر آزادی" را گرد آورده و نیمی از مقدمه آن را باز هم از "ستاره شب دیجور" سرقت فرموده است!

بعید به نظر می‌رسد.

«در مورد تأسیس حزب ارشاد نمی‌توان باور کرد که در سال‌های اختناق حکومت محمد هاشم خان چنین سازمانی پایه‌گذاری شده و از تصفیه‌های پیاپی ضبط احوالات جان به سلامت برده باشد. تأسیس حزب ارشاد در هرات با واقعیات تاریخ کشور ما سازگاری ندارد. هرگاه چنین تشکّل موجود می‌بود، باید حداقل چندتن روشنفکران و علمای صیقل شده در هرات در ترکیب حزب ارشاد جلب و جذب می‌شدند.»^۱

طالب حسین قندهاری، دوست و همراه سی ساله بلخی می‌نویسد:

«در تمام ایام زندگی بلخی شهید در هرات، مزار و کابل، از دوستان و آشنایان؛ حتی اقوام و خویشان او راجع به تشکیل حزب و حلقه چیزی دیده و سخنی شنیده نشده است.»^۲
اگر کسی مانند طالب قندهاری از حزب ارشاد خبر ندارد، پس چه کسی خبر دارد و چه کسی عضو آن بوده است؟

کسانی که حزب ارشاد را مطرح کرده‌اند، سیّد حیدر شاه قطب را از بنیان‌گذاران و عضو برجسته حزب و جانشین بلخی پس از رفتن او از هرات دانسته‌اند. در زندگینامه قطب که مستند به اظهارات فرزندان اوست، از همکاری او با بلخی در هرات یاد شده است. فرزندان قطب گفته‌اند که او به جرم همکاری فرهنگی و سیاسی با بلخی، در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ به زندان افتاد و در سال ۱۳۳۹ از هرات به غزنی تبعید شد؛^۳ اما از حزب ارشاد در کارنامه او نامی نبرده‌اند.

سیّد محمد علی جاوید، سیاست‌مدار معاصر نیز وجود حزب ارشاد را رد می‌کند: «نسبت دادن حزبی به نام ارشاد به علامه سیّد اسماعیل بلخی هیچ مدرک معتبر ندارد.»^۴

این ادّعاها که حزب ارشاد چند هزار عضو داشته، در ادارات دولتی نفوذ کرده، در چندین ولایت نمایندگی داشته و در دو ماه ۲۵۰۰ تن در آن عضو شده‌اند، افسانه بودن آن را بیش از پیش به نمایش می‌گذارد. حزبی با این گستردگی باید اسناد کافی برجای گذاشته باشد و مردم

۱ - پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص ۱۳۱.

۲. یادداشت‌های محمد حسین طالب قندهاری.

۳. فصیحی غزنوی، قربان علی و علی مدد شریفی، عالمان شیعه غزنی، ج ۱، صص ۳۴۵، ۳۴۶.

۴. جاوید، سیّد محمد علی، خاطرات من، برهه حساسی از تاریخ، صص ۷۴، ۷۵.

از آن اطلاع داشته باشند؛ در حالی که نه سندی وجود دارد و نه معلومات دقیق مردمی. ظاهراً حزب ارشاد اسلامی و مجتمع اسلامی از برساخته‌های سید هادی خسروشاهی^۱ می‌باشد. ایشان با این‌که عالمی پژوهشگر بود، تحت تأثیر فضای حزب‌سازی‌های دوران جهاد، گزافه‌گویی‌های برخی سیاست‌بازان و حزب‌سازان وطنی را بدون تحقیق پذیرفته است.

به روایت طالب حسین، شیخ محمد طاهر قندهاری برای سروسامان دادن به وضعیت نابه‌سامان روضه‌خوان‌های هرات و جلوگیری از خواندن احادیث بی‌پایه و روضه‌های دروغ، در سال ۱۳۲۲ "انجمن وعظ و ارشاد اسلامی" را ایجاد کرد و ریاست آن را به بلخی جوان که در خواندن روضه مهارتی داشت سپرد.^۲ در زمان جهاد که حزب‌سازی اوج گرفت و حزب‌داشتن افتخار و امتیاز شد، برخی آن انجمن مذهبی خرد را تبدیل به حزب سیاسی ارشاد کردند و به بلخی نسبت دادند. ریشه حزب ارشاد احتمالاً همین انجمن است که شاخ و برگ داده شده است.

فعالیت سیاسی سازمان‌یافته مانند بازی فوتبال دست‌کم به دو چیز نیاز دارد: بازیگر و زمین بازی. چنان‌که اشاره کردم در سال‌هایی ادّعا شده، نه بستر مناسب اجتماعی و سیاسی وجود داشت و نه جامعه رشد‌یافته فرهنگی و اقتصادی. دو سه گروهی هم که در آخرین سال‌های دهه بیست ظهور کردند، دولت مستعجل بودند و به تاریخ پیوستند. حتی در دهه چهل که به دهه دموکراسی معروف بود، قانون احزاب از سوی شاه توشیح نشده بود.

بلخی و قیام مسجد گوهرشاد

مناسبت دارد در این جا به موضوع دیگری هم مختصر بپردازم که مانند حزب‌سازی بلخی در آن نشانه‌هایی اسطوره‌سازی دیده می‌شود و آن نقش بلخی در قیام مردم مشهد در مسجد گوهرشاد است.

۱۴۲

مردم مشهد در اعتراض به کشف حجاب زنان در مسجد گوهرشاد تحصّن کردند. در

۱. آقای خسروشاهی درباره سید جمال‌الدین افغانی آثار قابل توجهی دارد. وی در اوایل سال ۱۳۹۹ در اثر بیماری کرونا درگذشت.

۲. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

روز ۱۳۱۴/۴/۲۱ که سخنران اصلی شیخ محمدتقی بهلول بود، مأموران حکومت رضا خان دست به کشتار وسیع زدند. بهلول به افغانستان گریخت؛ دولت افغانستان در هماهنگی با دولت ایران، او را به زندان انداخت و در مجموع سی سال در افغانستان حبس و تبعید بود. در منابع نوشتاری و گفتاری گفته شده که بلخی از رهبران قیام مسجد گوهرشاد و از سخنرانان اصلی آن روز بوده است: «در جنبش ضد استبدادی روحانیت مبارز ایران به حیث یک عنصر بسیار فعال شرکت داشت. در قیام معروف مسجد گوهرشاد، نقش مهم بازی کرد. بعد از آن فاجعه، یاران بلخی متواری شدند. بلخی از طریق عراق راهی مصر شد. مدتی در آن سامان تلاش کرد تا زمینه‌ای برای فعالیت سیاسی آماده کند؛ ولی جاسوسان استعمار از مکاتبات بلخی و بهلول واقف شدند و با تعیین ضرب‌الاجل ۲۴ ساعته، از مصر اخراجش کردند.»^۱

نمونهٔ دوم: «بلخی در انقلاب مسجد گوهرشاد سهم بزرگی به عهده گرفت و در جمع مردم سخنان انقلابی ایراد کرد. بدین سبب تحت تعقیب مأموران امنیتی قرار گرفت و مشهد را به قصد هرات ترک کرد.»^۲

نمونهٔ سوم: «در قیام مسجد گوهرشاد سهم می‌گیرد و بعد از حملهٔ نیروهای شاهی و قتل عام مردم، بعد از دور روز مخفی شدن در خانهٔ یکی از دوستان به همراه پدر و بهلول از مشهد خارج و به سوی هرات حرکت می‌کنند.»^۳

اگر در سال‌هایی لبریز از احساسات جهاد، این ادعاهای بدون سند پذیرفته می‌شد، حالا که از آن آتش، خاکستری بر جای مانده است، پذیرفته نمی‌شود.

نگارنده پس از جست‌وجوی طولانی، به این نتیجه رسید که این روایت برساختهٔ ذهن‌های اسطوره‌ساز می‌باشد. واقعیت این است که بلخی از رهبران قیام مسجد گوهرشاد نبوده، همکاری مستقیمی با بهلول نداشته و از مشهد هم فرار نکرده است. از مشهد به هرات رفته و نه به عراق و مصر. حضور بلخی در مشهد در زمان قیام مسجد گوهرشاد و رفتن او از مشهد

۱. سازمان نصر افغانستان، ماهنامه پیام مستضعفین، شماره ۵۷-۵۸، اسد ۱۳۶۵، ص ۵.

۲. رحمانی ولوی، مهدی، تاریخ علمای بلخ، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۳، چاپ کابل.

پس از این حادثه، برخی را به این توهم انداخته است.^۱

اما دلایل نگارنده بر این ادعا:

۱. قیام مسجد گوهرشاد را علمای بزرگ مشهد و تهران مانند آیت الله سید حسین قمی رهبری می‌کردند. در آن زمان، بلخی ۱۵ ساله بود؛ آیا عقل می‌پذیرد که نوجوان ۱۵ ساله؛ آن‌هم در کشور بیگانه چنین نهضتی را رهبری کند؟

۲. بلخی، معمولاً از کارکردهای خود گزارش داده است؛ تاحدی که بنده جست‌وجو کرده‌ام به حضور خود در حادثه مسجد گوهرشاد اشاره نکرده و در شعرها و سخنرانی‌هایش حتی نامی هم از بهلول نبرده است.

۳. بهلول، خاطرات سیاسی خود را نوشته و بارها در ایران چاپ شده است. خاطرات او قیام مسجد گوهرشاد تا پرواز از افغانستان به مصر را دربرمی‌گیرد. در آن نامی از بلخی نبرده است؛ نه در قیام مسجد گوهرشاد، نه در زندان دهم‌زنگ و نه در مزارشریف و نه پس از رهایی از زندان.^۲

۴. مهم‌ترین آثار پژوهشی‌ای را که درباره قیام مسجد گوهرشاد منتشر شده است جست‌وجو کرده‌ام، در آن‌ها اشاره‌ای به حضور بلخی در قیام مسجد گوهرشاد نشده است.^۳
طالب حسین قندهاری دوست نزدیک بلخی می‌نویسد:

«از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸، بلخی شهید، بهلول و این جانب در مزارشریف اکثر شب‌ها و روزها با هم بودیم؛ نه بهلول، بلخی را همکار خود دانسته و نه بلخی از همکاری خود با او چیزی گفته. با این همه من پیروی بلخی شهید را از بهلول یک تهمت و یک توهین می‌دانم؛ زیرا بهلول با چندین صفت نیک، مانند برخی ملاها هم دوراندیش نبود و هم یک در هزار شجاعت بلخی را نداشت.»^۴

بلی؛ در این حد می‌توان پذیرفت که بلخی نوجوان ضمن روضه‌خوانی با پدرش در

۱. حالا که جوال‌دوز را به دیگران زدم، سوزنی نیز به خود می‌زنم؛ در «ستاره شب دیجور»، نقش بلخی را در قیام مسجد گوهرشاد از قول خانواده و برخی منابع دیگر روایت کردم؛ اما در پژوهش‌های بعدی، به نتیجه‌ای رسیدم که ملاحظه می‌کنید.

۲. درباره خاطرات بهلول و قیام مسجد گوهرشاد، به کتاب‌هایی که در کتاب‌نامه لیست شده است مراجعه کنید.

۳. نگ: هادی وکیلی، مجموعه مقالات همایش ملی گوهرشاد.

۴. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

روستاهای اطراف مشهد، احتمالاً سخنی هم بر ضد سیاست‌های رضا خان گفته باشد.^۱

چرایی ترک مشهد

اکنون این پرسش به ذهن می‌آید که چرا بلخی هم‌زمان با قیام مسجد گوهرشاد، تحصیلات خود را رها و مشهد را ترک کرد. پاسخ این است که «پس از قیام مسجد گوهرشاد، فشارهای امنیتی بر حوزه‌های علمیه خصوصاً مشهد چنان افزایش یافته بود که دیگر درس خواندن در حوزه امکان نداشت؛ طلبه‌ها پراکنده شدند؛ برخی لباس روحانیت را در آورده زندگی مخفیانه را انتخاب کردند، برخی دیگر به شهرها و روستاها پراکنده شده و برخی هم راه عراق و حوزه نجف را در پیش گرفتند.»^۲

درس و بحث حوزه تعطیل شده بود؛ حتی خطر بازداشت طلبه‌ها؛ خصوصاً طلبه‌های خارجی مطرح بود که زندان، شکنجه و ردّ مرز شدن را در پی داشت.^۳ سید حیدرشاه قطب،^۴ عالم افغانستانی نیز همان روزها از ترس بازداشت مشهد را ترک کرد؛ او با این‌که در مشهد به دنیا آمده بود و در حوزه مشهد درس می‌خواند، در پی قیام گوهرشاد مجبور شد به هرات برود.^۵

انجام

بلخی در سیاست هم استعداد داشت و هم علاقه و آگاه بود که کار سیاسی به تشکیلات سیاسی نیاز دارد. در هرات، کار جمعی کرده و احتمالاً انجمن‌های مذهبی و فرهنگی نیز تشکیل داده بود؛ اما در مورد تشکیل "حزب ارشاد اسلامی" با توجه به فقدان اسناد معتبر

۱. هاشمی بلخی، سید محمدعلی، ستاره شب دیجور، ص ۱۸۹.

۲. واحد، سینا، قیام گوهرشاد، صص ۱۱۶ تا ۱۴۰؛ مصاحبه با آیت الله سید عبدالله شیرازی و شیخ ابوالحسن شیرازی.

۳. «علت بازگشت او به وطن چه بوده؟ احتمال دارد سخت‌گیری‌های رضا شاه نسبت به افراد خارجی و طلاب بوده باشد.» (محمداسحاق خلاقی، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۰).

۴. در زندگینامه او آمده است که به علت همکاری سیاسی و اجتماعی با بلخی، در سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ به زندان افتاد و سپس به غزنی تبعید شد. ظاهراً همکاری او با بلخی تا قیام نوروزی ادامه داشته است. تظاهرات مردم هرات در اعتراض به بازداشت بلخی نیز با تلاش قطب و دیگر یاران هروی او انجام گرفت. زمانی که داوود خان بر سر قدرت بود، قطب را به جرم همکاری با بلخی بازداشت کرد.

۵. فصیحی غزنوی، قربانعلی و علی مدد شریفی، عالمان شیعه غزنی، ج ۱، صص ۳۴۵، ۳۴۶.

نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت.

فعالیت‌های سیاسی او در بلخ ابعاد وسیع‌تری یافت و مردمان بیش‌تری از اقوام مختلف با او همراه شدند و "حزب اتحاد" را تشکیل دادند؛ حزب اتحاد در مهم‌ترین اقدام خود شکست خورد. بلخی پس از زندان به مردم پیوست و دیگر خود را به جمع‌های خرد محدود نکرد.

۷

رهبری حزب اتحاد و قیام مسلحانه



بنیاد اندیشه
شماره ۳۳۱

آغاز

حزب اتحاد در تحت حاکمیت استبداد تشکیل شده بود و به گفتهٔ خواجه محمدنعیم از ترس پولیس مخفی که مخالفان را چون سایه تعقیب می‌کرد، تصمیم‌ها و مصوبه‌های آن مکتوب نمی‌شد و به قول و قرار شفاهی بسنده می‌کردند؛ تا سندی در دست دولت نیفتد.^۱ به همین علت اصول اساسی، ساختار تشکیلاتی، تعداد اعضا و رهبری حزب در ابهام مانده است.

در حزب اتحاد و قیام نوروژی، شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی مهمی مانند خواجه محمدنعیم زوری، ابراهیم خان گاوسوار، وکیل محمدصفر خان و عبدالغیاث کوهستانی حضور داشتند. هرچند به نظر می‌رسد ساختار تشکیلاتی حزب شورایی بوده و به صورت جمعی تصمیم می‌گرفتند؛ در عین حال یک نفر، ریاست و زعامت حزب و قیام نوروژی را به عهده داشته است.

بلخی ویژگی‌هایی داشت که دیگر یاران فاقد برخی از آن‌ها بودند. این مسأله باعث شده که صاحب نظران او را رهبر حزب اتحاد و قیام نوروژی بدانند؛ در همین حال فرزندان خواجه محمدنعیم زوری، زعامت او را نیز ادعا کرده‌اند. چون اسناد روشنی در این مورد وجود ندارد، داده‌های تاریخی و قرائن موجود را در ترازوی نقد و نظر می‌گذاریم.

۱. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب‌سایت آریانا؛ خالد صدیق چرخ، برگه‌های تاریخی در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۰، ۲۱۴.

معیارهای رهبری

رهبری یک تشکیلات و قیام معمولاً در گذر زمان و پس از تجربه‌های میدانی مشخص می‌شود. لیاقت‌ها و کامیابی‌های شخص، او را مورد اعتماد قرار داده به رهبر کارزماتیک تبدیل می‌کند.

هرچند بلخی جوان بود و تجربه فعالیت‌های تشکیلاتی و نظامی نداشت و این خود از عوامل شکست قیام نوروزی بود؛ با این همه او بیش از دیگر اعضا از ویژگی‌های رهبری برخوردار بود. بلخی در دانش، بینش، صداقت، شجاعت، فداکاری، بردباری، عتاری و مردمی بودن چهره ممتاز بود. او در نخستین جلسه تحقیق، جنایات سرداران مستبد را افشا کرد و به صراحت گفت که با این قیام می‌خواست حکومت را تنبیه کند.^۱

خود او مصداق معیارهایی بود که برای رهبری بیان کرده است:

نیست رهبر به تو گر راحتش از محنت توست

از طیبی که خورد خون تو مرهم مطلب^۲

قائد مردم نشاید گفت آن‌کس را که او

بانی تعمیر خود شد از خراب دیگری^۳

محبوبیت مردمی و اعتماد سیاسی

آن‌زمان پیوند محکمی بین مردم و علمای دینی وجود داشت؛ خصوصاً عالمی مانند بلخی که با سخنرانی‌های خود در میان مردم شناخته شده بود و شیفتگان بسیاری از همه اقشار داشت. او در ده سال حضور خود در هرات محبوبیت مردمی زیادی کسب کرده و در بلخ و کابل نیز با سخنرانی‌ها و بیان دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و رفتارهای عتارانه مورد توجه جامعه قرار گرفته بود.

مبارزه با استبداد خشن و بی‌رحم که مخالفان خود را به بهانه‌های اندک بی‌درنگ به چوبه دار می‌سپرد کار خطیری بود. این مبارزه پیش از هر چیز به اعتماد در میان اعضا و به خصوص اعتماد به رهبری جمعیت تکیه داشت. ترکیب مذهبی و قومی اعضای اتحاد نشان می‌دهد

۱. یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۵.

۲. دیوان بلخی، غزل ۸.

۳. همان، غزل ۳۰۲.

که بلخی قابل اعتمادترین عضو و مناسب‌ترین گزینه برای رهبری بوده است. از دوازده عضو مرکزی، سه تن اهل سنت و از اقوام تاجیک، ازبک و ترکمن، دیگران شیعه و سادات، بیات و هزاره بودند. شیعیان به چه کسی غیر از بلخی می‌توانستند اعتماد کنند؟ پژوهشگران تاریخ معاصر به این مهم توجه کرده‌اند:

«پذیرفته می‌شود که زوری با آگاهی و پذیرش حقوق پایمال شده و ستم بر شیعیان بود که در چنان ترکیب حزبی سهیم بود. ترکیب اعضای حزب اتحاد نشان می‌دهد که اکثریت اعضای رهبری از پیروان مذهب شیعه بودند. در واقع حزب اتحاد پایان‌دهی به سیاست ستم مذهبی، لغو تبعیض و از جمله پایان‌دهی به تبعیض و ستم آشکار بر مردم هزاره را نیز داشت»^۱. امتیاز دیگری بلخی این بود که برخلاف دیگر اعضای حزب اتحاد، هیچ سابقه خدمت در حکومت و نهادهای دولتی نداشت. مردم به کسانی که وابسته به نهادهای دولتی بودند اعتماد نمی‌کردند.

بلخی و آرمان‌های ملی

در حالی که تعصبات قومی، مذهبی و زبانی، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و دینی را آلوده کرده بود، اندیشه‌های بلخی ملی و طرح‌هایش فراقومی و فرامذهبی بود. او عصاره اهداف خود را در دو چیز جمع کرده بود؛ "وحدت ملی و عدالت اجتماعی." روشنفکران و نخبگانی هم بودند که مانند بلخی این دورا درمان بیماری‌های کشور می‌دانستند. امید آن‌ها در احیای وحدت ملی و عدالت اجتماعی بلخی بود.

ویژگی بلخی که تاکنون نیز در افغانستان منحصر به فرد است داشتن اندیشه‌های فراگیر ملی است؛ آزادی، وحدت ملی، اعتماد ملی، عدالت اجتماعی، جمهوریت، منافع ملی و ... خطاب به پشتون‌ها می‌گوید:

بیا بیا همه اعضای یک بدن باشیم
امور، جمله به وفق مراد می‌نگرم
به رغم شیخ اگر وحدتی پدید آریم
متاع شیعه و سنی کساد می‌نگرم

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲۲.

میان ما و تو صد درد مشترک باقی است
ترا به خود ز چه بی اعتماد می نگرم^۱

... و دیگر

- دلایل دیگری نیز در اثبات رهبری بلخی وجود دارد. بدون شرح فهرست می کنیم:
۱. بلخی در پاسخ هیأت تحقیق، مسئولیت قیام را پذیرفت و گفت: «گناه هیچ کسی نیست، مؤسس اصلی این کار خود من هستم. گفتند: می نویسی؟ او هم به خط خود نوشته که من برای خیر اسلام و برای خیر افغانستان این کار را کردم.»^۲
 ۲. شکنجه او بیش از دیگران دلیل بر زعامت او می باشد.^۳
 ۳. ارائه گزارش محمداسلم شریفی به بلخی و گرفتن نظر او به معنای رهبری او در قیام است.^۴
 ۴. لحن بیانیه او در پاسخ به هیأت تحقیق، از جایگاه بلند و ممتاز او در قیام حکایت می کند.

صاحب نظران چه می گویند؟

صاحب نظرانی که به این موضوع وارد شده اند به نقش محوری بلخی اذعان کرده اند. خواجه محمدنعیم در خاطراتی که پس از درگذشت بلخی نوشته، رهبری قیام را به بلخی و خود نسبت داده است؛ اما در شرح مسئولیت های رهبری تنها وظایف بلخی را برشمرده و از خود سخنی نگفته است.

«رهبری جنبش ظاهراً به دوش علامه بلخی و بنده بود. اداره علمی، تبلیغی، جلب و جذب عناصر صالح و توحید آن ها از نگاه اعتقاد و تفکر به دور هدف بزرگی که مستلزم هرگونه

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۴۴.

۲. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۱۷۲، ۳۵۵.

۳. نوشته تلگرامی محمدسرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۸/۶/۱۱.

۴. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب سایت آریانا؛ خالد صدیق چرخ، برگه چند از نهفته های تاریخ در افغانستان، ج ۲، صص ۲۰۰، ۲۱۴.

ایثار و فداکاری است، به عهده ایشان بوده و حیثیت سخن‌گوی جمعیت را نیز داشتند.^۱ خواجه پس از درگذشت بلخی، پیرامون زندگی او سخن گفته است. نوشته خواجه در نشریه پیام وجدان این‌گونه شروع می‌شود:

«در طلوعه این نوشته از همه اول‌تر باید اظهار کنم که اطوار و حرکات علامه فقید عین رفتار و کردار مسلمانان صدر اسلام [بود] و قلبی که در سینه او تپش داشت و بالاخره با فشاری که از رنج ابنای نوع احساس می‌کرد از حرکت بازماند، قلب یک انسان واقعی بود.»^۲ غبار با شمردن ویژگی‌های برجسته بلخی، به رهبری او تصریح می‌کند و می‌گوید در حالی که خواجه در خدمت حکومت بود، تحت تأثیر بلخی دگرگون شد.^۳

امین برین زوری نیز از رهبری بلخی سخن می‌گوید؛ وی بر آن است که پدرش پس از آشنایی با بلخی، شیخ بهلول و طالب قندهاری به عنصر ضد حکومتی تبدیل شد و در ادامه هم‌فکری با بلخی در نهضت نوروژی حضور فعال و تأثیرگذار یافت.^۴

دستگیر پنجشیری، بلخی را پرچم‌دار قیام نوروژی می‌داند: «بیرق جمهوری اسلامی باید در شهید گمنام جاده میوند، توسط سید اسماعیل بلخی افراشته می‌شد.»^۵

خالد صدیق چرخ، از خانواده چرخ، معروف نیز به رهبری بلخی در قیام نوروژی تصریح می‌کند. او با این عنوان «یادآوری از یک قیام به رهبری سید محمد اسماعیل بلخی» می‌نویسد: «نهضتی را که علامه سید اسماعیل بلخی با همیاری محمدنعیم خان زوری بنیاد نهادند رو به سوی قیامی نهاد که قرار شد رژیم شاهی را سقوط داده و رژیم جمهوری را جاگزینش سازند.»^۶

نویسنده دیگری می‌گوید: «در جریان فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی بلخی در بلخ، خواجه محمدنعیم، قومندان امنیه بلخ تحت تأثیر نفس گرم، ذوالفقار زبان و اندیشه ژرف او

۱. همان‌جا.

۲. پیام وجدان، سال سوم شماره ۲۸، ۱۳ اسد ۱۳۴۷.

۳. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲.

۵. پنجشیری، دستگیر، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص ۱۳۰.

۶. چرخ، خالد صدیق، برگی چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۳.

قرار گرفت و از ارادتمندان او شد.^۱

رهبری خواجه در ترازو

فرزندان خواجه محمدنعیم زوری ادعا کرده اند که رهبر قیام نوروزی خواجه بوده است. آن‌ها سابقه و تجربه اداری و حکومتی خواجه را دلیل آورده اند.

«انتشارات درباره زعامت نهضت که چه کسی بوده است از نظر من به جای انهماك به مغز، به پوست می پردازد. بین هیأت رئیسه نهضت این موضوع اصلاً مورد بحث نبود. آشکار است که کسی مانند محمدنعیم زوری که در کار حکومت داری تجربه کافی داشت، می بایست رهبری جریان را به عهده بگیرد».^۲

در جای دیگر: «دولت نو که در رأس آن خواجه محمدنعیم زوری در نظر گرفته شده بود از اعضای نهضت و دیگر اهل خبرت کشور تشکیل می شد».^۳

حفیظه زوری، دختر خواجه می نویسد: «طبیعی بود که رهبری قیام به دوش خواجه محمدنعیم زوری بود که تجربه حکومت داری داشت».^۴

اکنون با توجه به استدلال فرزندان خواجه، زعامت او را در ترازوی نقد می گذاریم. اولاً غیر از فرزندان خواجه کس دیگری از رهبری او سخن نگفته است.

ثانیاً فرزندان خواجه در این مورد سندی به دست نداده اند؛ تنها استدلال شان داشتن تجربه کار اداری و حکومتی است. می دانیم که تجربه کار حکومتی و اداری خواجه تنها در پست های نظامی و امنیتی، آن هم زیر فرمان حکومت استبدادی محدود بوده است؛ آیا ریاست ضبط احوالات و ریاست زندان و دربند کردن بی گناهان به دستور حاکمیت استبدادی را می توان تجربه حکومت داری نامید؟ آیا می توان پس از سال ها خدمت صادقانه به نظام استبدادی، از پهلوی آن برخاست و به رهبری جنبش آزادی خواهی رسید؟ کسی می تواند کشوری را اداره کند که از یک طرف دارای اندیشه سیاسی، درد مردمی

۱. داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، ص ۲۷۲.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۶.

۳. همان، ۲۱.

۴. زوری، حفیظه، وبلاک شخصی خواجه محمدنعیم زوری، ۳ / ۳ / ۱۳۹۴.

و تجربه در سیاست‌های کلان داخلی و خارجی بوده و از دیگر سو از میان مردم برخاسته و محبوبیت و مقبولیت مردمی داشته باشد.

خواجه از آغاز تا قیام نوروزی در پهلوی هاشم خان و داوود خان بود. زندگی خواجه چنان با آن دو گره خورده بود که هر اقدام او به رقابت قدرت طلبانه در ارگ تقلیل می‌یافت؛ زیرا خواجه یکی از مأمورین معتمد و شخصاً وارد عمل هاشم خان بود.^۱ مشکلات رهبری خواجه را در سه بند خلاصه می‌کنیم.

۱. خواجه هنوز خرد بود که به حکومت استبدادی پیوست و به خاطر خدمات صادقانه اش مورد توجه محمد هاشم خان واقع شد و پله‌های ترقی را در مناصب دولتی طی کرد. هاشم خان، او را به فرزندی خود گرفته بود و فرزند خطابش می‌کرد.^۲ خواجه کار خود را از ضبط احوالات شروع کرد و به مقام قومندانی امنیه کابل و بلخ رسید.^۳

پس از کشته شدن نادر خان، زندان دهم‌زنگ به دستور محمد هاشم خان، زیر نظر خواجه ساخته شد. فرزندش می‌نویسد: «در کابل در ابتدا در حالت احتیاط بود؛ مگر به زودی از طرف اسدالله سراجیکی وزیر داخله موظف گردید تا در رأس هیأتی، تشکیلات محابس مربوط وزارت داخله را بسازد. نظر به مطالعات پیگیر و تجارب زوری، ریاست هیأت سازنده تشکیلات نو محابس به او تفویض شده بود.»^۴

خالد صدیق چرخ‌چی می‌نویسد: «زمانی که من با سایر زندانیان سیاسی در زندان قلعه جدید دهم‌زنگ روزشماری می‌کردیم، خواجه محمد نعیم زوری به حیث قوماندان امنیه ولایت کابل، روزهای چهارشنبه هفته را وقف اجرای کارهای محبس عمومی دهم‌زنگ می‌کرد.»^۵

شاه محمود، افراد خاص محمد هاشم را از مناصب حساس دولتی کنار گذاشت؛ خواجه را از قومندانی امنیه کابل به همین منصب در بلخ تبدیل کرد و چون اطلاع یافت که با بلخی

۱. همان جا.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۸۳.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۴.

۵. چرخ‌چی، خالد صدیق، برگ‌های چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۳.

در تماس شده، از قوماندانی امنیه بلخ نیز سبک دوشش کرد. سه عامل خواجه را دگرگون و از خادم حکومت به مخالف آن تبدیل کرد: آشنایی با بلخی و تأثیر اندیشه‌های ملّی او، عذاب وجدان به خاطر خدماتش به استبداد و برکناری اش از قوماندانی امنیه کابل و مزارشریف.^۱

۲. در رقابت‌های درون ارگ، خواجه مجری سیاست‌های محمد هاشم و سردار داوود بود. برخی به دلیل حضور خواجه در قیام نوروزی، قیام را به سردار داوود نسبت می‌دادند. پسر خواجه می‌نویسد: «عده‌ای گمان می‌کردند گردانندهٔ پس‌پردهٔ این نهضت سردار داوود است. حتّی خانوادهٔ شاه محمود هم فکر می‌کرد که این‌کار در اصل به تحریک داوود صورت گرفته است؛ چنانچه قمر البنات، زوجهٔ شاه محمود خان در یک محفل مُرده‌داری، به مادرم چنین گفت: «گناه آن بیچاره (زوری) چیست؟ همهٔ کارها را خودشان (یعنی داوود) کردند بی‌بی جان!»^۲

پیروی طولانی مدّت خواجه از سیاست‌های محمد هاشم و داوود خان، این باور را ایجاد کرده بود که تمام اقدامات خواجه به دستور هاشم و داوود و در راستای رقابت‌های خاندانی است. بدین‌روی کسانی رهبری قیام را به خواجه نسبت می‌دادند که دست داوود خان را در پشت پرده می‌دیدند و یا قیام را به رهبری داوود خان و اجرای خواجه می‌دانستند.

«... در غیبت شاه فرصتی فراهم شد که داوود خان طرح یک کودتا را علیه شاه محمود روی دست گرفت. در این پلان چنان پیش‌بینی شده بود که خواجه محمدنعیم قومندان امنیه داوود، شاه محمود را در مراسم جشن نوروز به قتل برساند.»^۳

مهم‌تر از همه این‌که رئیس هیئت تحقیق به استاد خلیلی گفته که خواجه مأمور نفوذی داوود خان بوده است: «قراری که از زبان خود غلام مجتبی خان شنیدم خواجه محمدنعیم انکار کرده و گریه کرده و گفته که من در آن جمع نبودم؛ من هدایت گرفته بودم از جایی که تمام اطلاعات این‌ها را جمع کنم و ببرم به صدراعظم در روز آخر اطلاع بدهم.»^۴

۱. - غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۸.

۳. حق شناس، ش.ن، دسایس و جنایات روس در افغانستان، ص ۷۹.

۴. یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۵.

نکته دیگر این که زندانیان اتحاد در دهمزنگ به دو گروه تقسیم شده بودند؛ خواجه و محمداسلم شریفی و یک نفر دیگر، سه گانه ای که از شکنجه معاف بودند. دیگران به شمول بلخی شکنجه می شدند و بلخی بیش از دیگران.^۱

۳. خواجه تا روز قیام همکار دولت بود؛ صدراعظم او را به احتیاط^۲ فرستاده بود. به گفته فرزندش او همه روزه برای کار به وزارت داخله می رفت. روزی هم که او را بازداشت کردند، خانواده اش نگران نشدند: «چون پدرم همیشه با والی عبدالحکیم مشهور به بیچه ملاقندی در تیزرفتار او جهت ساختن تشکیلات وزارت داخله به ولایت کابل یا وزارت می رفت، مادرم هم فکر کرد مسأله ای در میان نیست و مانند همیشه رفته است».^۴

فرزندان خواجه می گویند، او در دوره احتیاط هم مورد اعتماد دولت و در انتظار گرفتن پست بالاتر و حتی رسیدن به وزارت داخله بود.

«سپردن بررسی وضعیت محابس به او نشانه ای بود از چنان تصمیم که او را تقاعد نخواهند داد. شایع بود که او را به حیث وزیر داخله و یا رئیس ضبط احوالات تعیین خواهند نمود. اما با افشاشدن تصمیم رهبری حزب اتحاد، زندانی شد».^۵

رهبری کاریزماتیک و رهبری اجرایی

با توجه به بافت قومی و مذهبی افغانستان به نظر می رسد جنبش نوروزی دارای دو نوع رهبری بوده است؛ یکی رهبری کاریزماتیک که هدایت فکری، مشروعیت بخشی به تصمیم ها و عملکردها، به میدان آوردن مردم، گشودن بن بست ها و حل اختلافات را به عهده داشته و جنبش در بیرون با شخصیت و اندیشه های او شناخته می شده است؛ دیگری رهبری اجرایی که تطبیق عملی تصمیم تشکیلات را به عهده داشته است.

برخی گفته اند قرار بوده پس از پیروزی، خواجه رئیس جمهور باشد.^۶ اگر این سخن درست

۱. نوشته تلگرامی محمدسرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۲. کارمندی که دوباره به کارگماشته می شود.

۳. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱.

۴. همان جا.

۵. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۲.

۶. یادداشت لطیف سرباز.

باشد، برخاسته از دوراندیشی و مصلحت‌سنجی اعضا بوده است. مصلحت‌های سیاسی و اجتماعی ایجاب می‌کرد که مسئولیت اجرایی به عضوی از اهل سنت داده شود.

تلاش حکومت در تحریف رهبری قیام

در پایان اشاره به یک نکته ضروری می‌نماید. پس از ناکام شدن قیام، حکومت شاه محمود با دو هدف مشخص خواجه را در رسانه‌های خود برجسته و مجری کودتا معرفی کرد.^۱ شاه محمود می‌خواست قیام را کودتای رقبایش محمد هاشم و داوود خان، بر ضد دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی که او رهبری می‌کرد معرفی کند.

۲. نتیجه برجسته کردن خواجه و حذف دیگران اولاً فروکاستن قیام به اختلافات درونی خانواده سلطنتی بود. ثانیاً کشتن یا حبس طولانی مدت دیگران را تسهیل می‌کرد. ثالثاً بین قیام و رهبران آن با مردم شکاف ایجاد می‌کرد؛ مردم گمان می‌کردند که بلخی و یارانش در نزاع‌های قدرت طلبانه درون ارگ استفاده شده‌اند. حکومت بدون ترس از واکنش مردم می‌توانست صورت مسأله را پاک کند.

اما واقعیت غیر از این بود. «این‌که می‌گویند خواجه محمدنعیم خیال کودتا داشت؛ آن‌هم با استفاده از روزنامه‌های دولتی انیس و اصلاح، سخنی است کاملاً بی‌پایه و اساس. بلخی بارها می‌گفت: "این از ویژگی‌های من است که عزیزان‌شان را از سینه‌های‌شان جدا کنم و در مقابل‌شان برانگیزم." منظورش جذب چهره‌هایی مانند خواجه محمدنعیم بود.»^۲

تعصب یا بی‌خبری از تاریخ؟

برخی نویسندگان معاصر از روی تعصب یا ناآگاهی در دام تبلیغات تحریف‌کننده حکومت افتاده‌اند. از جمله ش. ن. حق‌شناس، قیام نوروزی را کودتای داوود خان به دستور اتحاد شوروی، در رقابت با ایالات متحده آمریکا ارزیابی کرده است.^۳ غافل از این‌که نسبت دادن قیام‌های آزادی‌خواهانه به رقابت قدرت‌های بزرگ جفا در

۱. روزنامه اصلاح، سال ۲۱، شماره ۱۹۳، ۱۰ حمل ۱۳۳۹ ش.

۲. ریاضی هدی، محمدحسین، ستاره شب دیجور، ص ۲۳۶.

۳. حق‌شناس، ش. ن.، دسایس و جنایات روس در افغانستان از دوست محمد خان تا ببرک، ص ۷۹.

حق مردم و آزادی خواهان است. با این نگاه، مبارزان ملّی فریب خوردگانی بوده اند که در زمین قدرت های بزرگ بازی کرده اند!

تاریخ سازی و بدنام کردن افراد مبارز ضد استبداد از کارهای مهم فاشیست ها در افغانستان بوده است. جریان های تاریخ ساز فاشیستی، مبارزان ملّی را از جریان تاریخ حذف و عناصر فاشیستی را وارد کرده و بدین ترتیب دست به تحریف تاریخ یازیده اند. برخی نویسندگان با نسبت دادن مبارزات ملّی به فاشیست های قومی و قدرت های بزرگ در این دام افتاده اند.

انجام

از مجموع قرائن و شواهد به این نتیجه می رسیم که زعیم حزب اتحاد و قیام نوروزی بلخی بوده است. این واقعیت از مطالعه ویژگی های شخصیت های مهم حزب، تاریخ چه تأسیس آن، ترکیب قومی و مذهبی اعضا، سخنان برجای مانده از اعضا و دیدگاه صاحب نظران مسلم می نماید.

۸

اهداف مبارزات و قیام



بنیاد اندیشه
جمهوری اسلامی ایران

بستر مبارزات

حکومتی که محمدنادر خان بنیاد گذاشت (۱۳۰۸/۷/۲۳ تا ۱۵ اکتبر ۱۹۳۹) و پنجاه سال دوام کرد، استبداد یک خاندان بود با سه مشخصه؛ تبعیض قومی، مذهبی و زبانی؛ سرکوب مردم با خشونت؛ وابستگی به قدرت‌های بزرگ. حاکمان این حکومت پنج برادر بودند؛ محمدنادر، محمدهاشم، شاه محمود، محمدعزیز و شاه ولی. با کشته شدن نادر، سه جوان تشنه قدرت بر آن‌ها اضافه شدند؛ محمدظاهر جانشین او، محمدداوود و محمدنعیم بچه‌های محمدعزیز. بدین ترتیب تا هفت ثور ۱۳۵۷ سیاست و قدرت کشور در محور این چند تن می‌چرخید.

نادر خان در میان پادشاهان افغانستان، سیاست‌های عبدالرحمان را بیش از دیگران می‌پسندید. روزی با درباریان در شهر قدم می‌زد؛ تا رسید به مقبره عبدالرحمان. «بایستاد و درودی بر روح آن پادشاه خون‌ریز بخواند و آن‌گاه رو به جمعیت کرد و گفت "در تمام سلاطین افغانستان مردی که مردم افغانستان را خوب شناخت و خوب اداره کرد همین پادشاه بود." باید گفت که نادر شاه در این عقیده نسبت به عبدالرحمان خان وفادار بود.»^۱

میر غلام محمد غبار، برنامه‌های حکومت نادری را این‌گونه خلاصه کرده است: «پروگرام اساسی این رژیم عبارت بود از نگه داشتن مملکت در حالت عقب‌ماندگی، جلوگیری

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۴.

از توسعه معارف ملی، کشتن روح شهادت و مقاومت ملی در برابر استبداد داخلی و نفوذ انگلیس. هم‌چنین به غرض تضعیف ملت، ایجاد نفاق‌های داخلی از نظر زبان و مذهب و نژاد و منطقه و قبیله سیاست روز دولت بود. در تطبیق این پروگرام، سیاست دولت متکی بود بر ترسانیدن و تخویف ملت به واسطه تعمیم جاسوسی، زنجیر و زندان، شکنجه و اعدام، فریب و ریا، نمایش و رفرم دروغین و تظاهر به شریعت اسلامی.^۱

خشونت حکومت خاندانی در مورد شیعیان شدت مضاعف داشت؛ اگر اقوام دیگر به یک یا دو جرم مجازات می‌شدند، شیعیان به سه جرم مذهبی، زبانی و تباری محکوم بودند. سرانجام عبدالخالق، جوان هزاره شیعه محمدنادر را کشت. این حادثه فاصله میان حکومت و شیعیان را عمیق‌تر کرد و به دست برادران او بهانه داد تا انتقام جویی کنند. از آن‌پس حکومت، هر شیعه را عبدالخالق می‌دید و محکوم به مرگ می‌کرد. حق شهروندی از شیعیان سلب و رسماً از امکانات ملی محروم شدند؛ ورود شیعیان به دانشگاه، ارتش، پولیس، قضائیه، وزارت خانه‌ها و نهادهای مهم دولتی ممنوع شد.

براساس سیاست حاکم، پشتون‌های سرحد از خدمت عسکری و دادن مالیه معاف بودند. از آن‌ها تنها برای سرکوب اعتراضات داخلی استفاده و اعتراضات مردم شمال^۲ با تحریک تعصبات قومی و زبانی پشتون‌های جنوب سرکوب می‌شد. چندین قیام شمالی و کوهدامن به همین شیوه خاموش گردید.^۳

در این وضعیت، مبارزه بلخی به ناچار از روش سیاسی، فرهنگی به سیاسی، نظامی تغییر جهت داد. او به همراه افسران قوای مسلح، چاره کار را در قیام نظامی دیدند. برخاستند که با "حرکتی مظلومانه" حق را به ضرب زور از حلقوم زور بگیرند.^۴

بلخی اهداف مبارزات و قیام خود را در قالب شعر یا نثر به روشنی بیان کرده است. او

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۶.

۲. ولایات پروان، کاپیسا و پنجشیر در شمال کابل و نه ولایت شمال سالنگ که ساکنان تاجیک، هزاره، ازبک و ترکمن دارند.

۳. فرهنگ، محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم صص ۶۰۲ تا ۶۰۷؛ میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲.

۴. «دیگر چاره نداشتم، حرکتی کردم مظلومانه، برای گرفتن حق به ضرب زور، از حلقوم زور» (سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۳۰؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶).

اهداف ملّی خود را پس از بازداشت به هیأت تحقیق نیز اعلام کرد.^۱
غزل ذیل در این موضوع آن قدر گویاست که ما را از آوردن موارد دیگر بی نیاز می‌کند.
حاجتی نیست به پرسش که چه نام است این جا
جهل را مسند و بر فقر مقام است این جا
علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع
آن چه در شرع حلال است، حرام است این جا
ریش زاهد، قلم منشی و فَرّ افسر
حلقه حزب جوانان همه دام است این جا
مّی آزادی و وحدت نرسد از چه به ما؟
مستبد شیخ صفت دشمن جام است این جا
ما به سر منزل مقصود چه سان راه بریم؟
راهن رهبر و خس دزد امام است این جا
فکر مجموع در این قافله جز حیرت چیست؟
زان که اندر کف یک فرد، زمام است این جا
سیر پرگار بسی طی شد و دورگیتی
همه جا پرتو صبح آمد و شام است این جا
بردگان سرخوش و آزاد به هرجا اما
ملّتی بر در یک شخص غلام است این جا
دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام
رفتن ما به عقب هم به دوام است این جا
بلخیا نکبت و ادبار ز سستی پیدا است
چاره این همه یک بار قیام است این جا^۲
با این پیش درآمد، مهم ترین اهداف مبارزات بلخی و قیام نوروزی را فهرست می‌کنیم:

۱. به فصل "شناسنامه یک قیام ناکام" نگاه کنید.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱.

۱. سرنگونی حکومت استبدادی

رذایل حکومت استبدادی

استبداد، خودرایی و خودکامگی دشمن انسانیت، دین و فضایل اخلاقی است؛ ترس، تحقیر، ریا، تزویر، دروغ، ظلم، تبعیض، تکبر، و خرافات که با فطرت دینی آدمی در تضاد است، در حکومت‌های استبدادی هم تولید می‌شوند و هم رشد می‌کنند.

ویژگی اصلی استبداد، فرافرونی بودن حاکمان است. در این رژیم زورورزی، بیم‌زایی و ایجاد ترس مانع تحقق عدالت می‌شود. زیست مستبدانه در عرصه قدرت، هیچ‌روزنه و زمینه‌ای برای نظارت، نقد و پاسخگویی در مقابل مردم باقی نمی‌نهد و با اعمال فشار و سرکوب مخالفان و تشکیل نهادهای موازی عملاً امکان نقد، نظارت، پاسخ‌گویی و عزل حاکمان ناکارآمد را از آنان سلب می‌کند.

عدم گردش آزاد و برابر قدرت به دلیل ساختار تمامیت‌خواهانه حکومت‌های استبدادی، مانع ورود انسان‌های متعهد، متخصص و توانمند در زمین قدرت می‌گردد. نتیجه چنین جامعه‌ای فقر، نابرابری، شکاف طبقاتی، تبعیض، فساد، عقب‌ماندگی و خشونت خواهد بود. اندیشمندان، نهادهای مستقل، احزاب، مطبوعات مستقل، رسانه‌های آزاد، جامعه مدنی ناظر در حکومت‌های استبدادی سرکوب و نابود می‌شوند.

از منظر دینی، استبداد مادر شرک و فساد است؛ زیرا باعث تمرکز قدرت، ثروت، معرفت و منزلت در فرد، افراد و یا قوم خاص می‌گردد و مردم برای نزدیک شدن به کانون قدرت و ثروت و برخورداری از مواهب و مناصب آن، مجبور به ماسک زدن، دروغ گفتن، ریا ورزیدن، تظاهر، تملق و چاپلوسی می‌شوند.

از نظر قرآن شاخص‌ترین ویژگی انسان که موجب برتری او بر سایر موجودات شده است تعقل و خردورزی اوست؛ حکومت و جامعه استبدادی، مانع فعالیت مستقلانه و منتقدانه عقل می‌گردد.

افغانستان در مقابل استبداد

تاریخ افغانستان، تاریخ حاکمیت‌های استبدادی است. از گذشته‌ها اگر بگذریم، حکومت خاندان نادری طولانی‌ترین رژیم استبدادی در افغانستان بود که فجایع زیادی از خود به ارث نهاد. حوادثی مانند کودتای چپی‌ها، تهاجم ارتش سرخ، جنگ‌های نیابتی برای دو ابرقدرت جهانی، قدرت‌طلبی‌های خونین گروه‌های جهادی، برآمدن و فرونشستن طالبان، تهاجم ایالات متحده آمریکا و ناتو و ادامه جنگ‌های دو دهه اخیر ریشه در ۵۰ سال حکومت این خاندان دارد.

روشنفکران، عالمان دینی، جوانان و عموم مردم در مبارزه با استبداد نادری مشارکت داشتند. به چند نمونه کوتاه اشاره می‌کنیم. منظور نشان دادن بستر سیاسی و اجتماعی است که مبارزات بلخی و قیام نوروزی در آن شکل گرفته و چه بسا از آن‌ها تأثیر پذیرفته و تقویت شده است.

این مبارزات به علت عدم سازمان‌یافتگی کامیاب نشد؛ اختناق شدید و ناآگاهی مردم، مانع مبارزه تشکیلاتی بود.^۱ غبار که از فعال‌ترین مبارزان این دوره است، از مبارزه تشکیلاتی تا آخرین سال‌های دهه بیست سخنی نمی‌گوید. نخستین گروه‌های سیاسی در زمان حکومت شاه محمود ایجاد شدند. حزب اتحاد نخستین گروه سیاسی در افغانستان بود که با هدف سرنگونی رژیم به قیام مسلحانه دست یازید.^۲ و اما چند نمونه برجسته از مبارزه با استبداد.

۱. اسب را بزن تا سوار بترسد!

با رفتن امان‌الله خان به اروپا، تعدادی از روشنفکران با هدف مبارزه با سلطه محمدنادر خان و برادرانش در اطراف او جمع شدند. نادر برای نابودی این مبارزات و جلب حمایت کشورهای اروپایی، دوتا از برادرانش را به اروپا فرستاد؛ شاه ولی در پاریس مستقر شد و محمدعزیز در برلن. محمدعزیز به گفته غبار سردار کم‌سواد و متعصبی بود که با دانشجویان و

۱. مبارزه گروه‌های چپ چون انسجام داشت و از سوی قدرت بیرونی هم حمایت می‌شد توانست به استبداد پنجاه ساله پایان دهد.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۴.

شهروندان افغانستان با تکبر و تبعیض رفتار و از استبداد داخلی و استعمار انگلیس حمایت می‌کرد.

سید کمال، پس از پایان تحصیل در آلمان کارگری می‌کرد. او به امور سیاسی کشور آگاه و از تسلط انگلیس بر کشور و استبداد نادری خشم‌گین بود. می‌خواست با کشتن برادر نادر، به استعمار انگلیس اخطار بدهد. شعارش این بود: "اسب را بزَن تا سوار بترسد."
سید کمال در ۱۶ جوزا/ خرداد ۱۳۱۱ محمد عزیز را در سفارت افغانستان در برلن ترور کرد و خود محاکمه و اعدام شد.^۱

۲. سوار را بزَن تا اسب بترسد!

مردم سقوط حکومت‌های امان‌الله خان و حبیب‌الله کلکانی و به قدرت رسیدن محمدنادر و خشونت‌های روزافزون او را از چشم انگلستان می‌دیدند. محمد عظیم، شعار سید کمال را این‌گونه تغییر داد: "سوار را بزَن تا اسب بترسد." او روز ۱۵ سنبله/ شهریور ۱۳۱۲ به قصد ترور وزیرمختار انگلیس، وارد سفارت این کشور در کابل شد و چون دستش به وزیرمختار نرسید، چند انگلیسی، هندی و افغان را کشت و خودش نیز اعدام شد.^۲

۳. من سر مار را می‌زنم!

روز ۱۶ عقرب ۱۳۱۲/ ۷ نوامبر ۱۹۳۳م در حین بازدید محمدنادر خان از مراسم اهدای جوایز به محصلان مکاتب^۳ در ارگ، عبدالخالق، نوجوان هزاره، سینه او را نشانه گرفت. عبدالخالق خطاب به سید کمال و محمد عظیم این شعار را سر داد: "شما دُم مار را زدید، حالا من سر مار را می‌زنم."

زبان، بینی، چشم، گوش، دست و پای عبدالخالق را بریدند و به گفته غبار او حسرت یک آخ را هم به دل خاندان دیکتاتور گذاشت.^۴

۱. همان، ج ۲، صص ۱۲۹، ۱۳۲.

۲. همان، ج ۲، صص ۱۵۴، ۱۵۵.

۳. عبدالخالق عضو خانواده چرخي بود که اجازه یافته بود به مکتب برود.

۴. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۱.

یکی از بازداشت شدگان ترور نادر، میر سید قاسم^۱ معاون وزارت معارف بود. او در پاسخ به این سؤال که شما چرا از افکار شاگردان مطلع نشدید، گفت: «این سلطنت به مثابه سقایی است که مشکش را با بُف متورّم ساخته و دهنش را می دوزد، آن گاه رویش نشسته به قدری می فشارد تا مشک بترقد. این حادثه نتیجه اعمال و روش خود شما به مردم افغانستان است. اگر عبدالخالق این کار را نمی کرد، دیگری می کرد. در آینده نیز چنین خواهد بود.»^۲

اقدام عبدالخالق، در همان حال که غرور حاکمان مستبد را شکست، آتش کینه آنان را بر ضد شیعیان شعله ورتر کرد و بهانه به دست محمد هاشم دیکتاتور داد و او بیداد و انتقام گیری را به نهایت رساند.

۴. قیام هزاره جات

محمد هاشم خان فرمانی برای گرفتن مالیه روغن زرد از حیوانات و مواشی هزاره جات صادر کرد. این فرمان، مردم هزاره جات را که متکی به مالداري بودند به جان رساند. مردم ناچار بودند خانه و زندگی خود را ترک و به شهرها یا کشورهای همسایه آواره شوند. در اعتراض به این فرمان، مردم "شهرستان" و اطراف آن به رهبری ابراهیم خان گاوسوار، از خان های منطقه دست به قیام مسلحانه زدند و برخی مناطق را تصرف و نیروهای دولتی را مجبور به فرار کردند. صدراعظم در برابر قیام عدالت طلبانه ابراهیم خان تسلیم شد، فرمان خود را پس گرفت و ابراهیم خان به کابل آمد و بعداً به جنبش بلخی پیوست.^۳

قربانیان مبارزه با استبداد

تعدادی از روشنفکران، جوانان تحصیل کرده و عالمان دینی نیز جان خود را بر سر مبارزه با استبداد گذاشتند؛ برخی در زندان جان دادند و برخی دیگر عمر خود را در آن سپری کردند. تعدادی را نام می بریم: عبدالرحمان لودین، غلام نبی چپه شاخ، سید عبدالوهاب قندهاری، آخوند ملا محمد علی، ملا فیض محمد کاتب، سید نور محمد شاه نور، محمد ولی

۱. از سادات کنرو از مشروطه خواهان دوم.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صص ۱۶۳، ۱۶۴.

۳. نجفی، علی، روایت افتخار، ص ۱۷۶.

خان، بابا عبدالعزیز الکوزایی، میرزا فیض محمد، سید عبدالجواد شاه، سید غلام حیدر پاچا، سید حسن فرقه مشر، میر محمد صدیق فرهنگ، فرقه مشر فتح محمد بهسودی، جعفر خان فرقه مشر، محی الدین انیس، میر علی اصغر شعاع، جنرال میر احمد شاه خان گردیزی، سرور جويا، برات علی تاج، محمدانور بسمل، عبدالرحمان محمودی و برادرانش، عبدالهادی داوی، میر غلام محمد غبار و برادرانش، میرزا محمد مهدی، میر سید قاسم، غلام نبی خان چرخي، محمدانور صفا، محمدانور خلیل، محمد اکبر فارغ و...^۱

بلخی، درباره استبداد گفته است:

«محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنایش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن به سر می‌برند. احساس مردم از دلچسپی به وطن کور شده؛ دوام این زندگی برای همه ناگوار و آزار بيزار اند. مسؤل تمام این بدبختی‌ها خانواده سلطنتی موجوده است. ما برخاسته‌ایم که این بار کشیف را از شانه براندازیم؛ اگر توفیق نیافتیم، آیندگان حتماً این کار را کردنی اند.»^۲

ویژگی اصلی نظام استبدادی تمرکز قدرت و ثروت در یک فرد، قوم و یا یک نهاد است و فساد لازمه انباشت قدرت و ثروت. هرچه این تمرکز افزون باشد، فساد افزون‌تر خواهد بود. به این دلیل بلخی، حکومت استبدادی را سرمنشأ تمام فسادها و نابه‌سامانی‌های کشور و تغییر آن را بزرگ‌ترین اقدام اصلاح طلبانه می‌داند.^۳

آتش این فتنه‌ها شاهی و استبداد بود

کز شرارش پیکر وحدت معزّا می‌شود^۴

خواجه محمدنعیم زوری، درباره هدف قیام چنین می‌گوید:

«هدف عمده واژگونی سلطنت پوسیده میراثی و به جایش قایم نمودن یک نظام مردمی بود که تمام اقشار در اداره آن سهم مساوی داشته، هیچ گروهی را برگروه دیگر امتیاز و برتری و ترجیح نباشد.»^۵

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم؛ افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، قسمت دوم؛ یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

۲. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، پورتال آریانا؛ نصیر مهرین، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۲.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. دیوان بلخی، قصیده ۸.

۵. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، پورتال آریانا؛ خالد صدیق چرخي، برگي چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. نظام جمهوری

ای جوان! راست برو، راست بنه طرف کلاه
راست شو دلبر آزادی و جمهوری خواه^۱
بلخی و یارانش حکومت مورد نظر خود را "نظام جمهوری" اعلام کردند و این مهم ترین
هدف آن ها پس از سرنگونی استبداد بود.
«پس مصمم شدند به وسیله ترور و کودتا، سلطنت را معدوم و زمینه تشکیل "دولت
جمهوری" را آماده نمایند.»^۲
آن ها نظام جمهوری را زمینه ساز وحدت، عدالت و توسعه کشور می دانستند.
حال هم وقت ست، با درمان «جمهوریتی»
کم کم از خاصیتش هردیده بینا می شود^۳
که نشد چاره از این شاهی و دموکراسی
مشترک از خط خود جمهوری اعلان امشب^۴
«شهید بلخی نه نظام خلافت را مطرح کرده است و نه نظام امارت را و نه نظام سلطنت
را. آن چه در این رابطه به صراحت در سخنان و اشعار ایشان مطرح شده "نظام جمهوریت"
است. جمهوریت، نظامی مبتنی بر انتخابات و اراده مردم است و نه اراده یک فرد. به همین
جهت شهید بلخی در کنار جمهوریت، داشتن قانون اساسی و قانون پارلمانی و آزادی های
مذهبی را نیز مطرح می کند و از سوی دیگر نظام شاهی را به صورت بسیار تند و بی پرده و
جسورانه مورد انتقاد قرار می دهد.»^۵
عبدالغیاث کوهستانی در پاسخ به پرسش هیأت تحقیق که شما چه نظامی می خواستید،
می گوید: «باتوجه به شرایط عقب ماندگی اقتصادی، سیاسی و مشکلات اجتماعی دیگر،
نظام جمهوریت از نظر ما مناسب ترین نظام است.»^۶

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۸۴.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. دیوان بلخی، قصیده ۸.

۴. همان، قصیده ۴.

۵. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۶. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۵۵.

پیشینه جمهوری خواهی در افغانستان

براساس داده‌های تاریخی، نخستین ایده جمهوری خواهی در افغانستان در زمان امان‌الله خان پدید آمد. غبار از "حزب نقابدار" و عناصر مرموزی یاد می‌کند که از جمهوریت دم می‌زدند؛ اما آله دست ارتجاع و استبداد بودند و با حکومت مترقی امانی دشمنی می‌کردند.^۱ هرچند غبار اعضای این گروه را نام نمی‌برد؛ اما قرائنی وجود دارد که منظور او محمدنادر خان و برادرانش می‌باشد.^۲

هم چنین هم‌زمان با شورش حبیب‌الله کلکانی، گروه سه‌گانه‌ای برای برقراری نظام جمهوری تلاش می‌کردند؛ سید غلام حیدر پاچا، سید حسن فرقه‌مشر. هردو از مشروطه خواهان دوم و محمدگل مومند در نشریه خود "دکورغم"^۳ در جلال آباد ایده جمهوریت را تبلیغ می‌کردند.^۴ نفر اول و سوم در ترکیه درس خوانده و از جمهوری ترکیه متأثر شده بودند. سید غلام حیدر پاچا در زمان نادر خان و سید حسن فرقه‌مشر در زمان ظاهر خان در زندان جان باختند.^۵ محمدگل مومند به سیاست متعصبانه حکومت نادری پیوست و به مناصب مختلف رسید.^۶

لطیف سرباز، از روشنفکران جمهوری خواه زمان امان‌الله خان نام می‌برد: «مفکوره جمهوری خواهی از مدّت‌ها پیش در سرزمین افغانستان پیدا شده بود که از جمله هواخواهان این اندیشه مقدّس محمدولی خان^۷ وکیل امان‌الله خان و عبدالهادی داوی و شیرجان وزیر دربار حبیب‌الله کلکانی و برادران او و دیگر روشنفکران آن زمان بودند.»^۸

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۸۱۴.

۲. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص ۱۳۲.

۳. خانه غم یا غم خانه.

۴. حسن شرق، جمهوری خواهی را از ابتکارات داوود خان تبلیغ می‌کند. (تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، اثر محمدحسن شرق) غافل از این‌که این اندیشه نیم قرن پیش از داوود خان پیدا شده بود. داوود خان آن را بدنام کرد.

۵. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، صص ۱۳۳، ۱۳۴.

۶. محمدگل مومند نماینده تام‌الاختیار حکومت محمدهاشم خان در ولایات شمال بود. وی بر مبنای تعصبات قومی و زبانی جنایات بی‌شماری به فارسی‌زبانان و ترک‌تباران انجام داد. (افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، قسمت دوم).

۷. شخصیت ضد انگلیسی و استقلال طلب. نادر خان او را به جرم طرفداری از حکومت سقوی زندانی کرد و در سنبله ۱۳۱۲ با تعداد دیگری از جمله میرزا محمد مهدی قزلباش به چوبه دار آویخت. (افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صص ۶۷، ۶۸).

۸. یادداشت لطیف سرباز.

وی مبارزان نوروزی را نیز جمهوری خواه معرفی می‌کند:

«در سال ۱۳۲۱ که من از بغلان به کابل آمدم و با بعضی از دوستان تماس گرفتم این مفکوره نزد ما پیدا شد که یگانه نقطه وحدت در افغانستان و راه ترقی و سعادت مردم روی کار آمدن یک جمهوری ملی به اساس دین مقدس اسلام است که از جمله دوستان فامیلی آن وقت من وکیل محمد صفر خان مولایی بود. زمانی که در قندهار رفتم با محمد یاسین مولایی که در آن وقت در فرقه قندهار کندک مشر بود در این باره مشورت کردم و در قندهار و هرات و کابل تدریجاً دوستانی به وجود آمدند و امیدواری پیدا شد که یک روزی این آرزو در میدان عمل پیاده خواهد گردید.

در سال ۱۳۲۸ که از هرات کابل آمدم و مرحوم بلخی از مزار شریف کابل آمده بود با موافقت غلام حیدر خان و محمد حسن خان مولایی گردهم آیی صورت گرفت که در جلسه‌های آن بلخی و عبدالغیاث خان کوهستانی و قربان نظر خان ترکمن و محمد ابراهیم خان و قوماندان خواجه محمد نعیم خان حضور می‌داشتند و در اخیر حوت ۱۳۲۸ در اثر پیشنهاد بلخی قرار شد که شب نوروز ۱۳۲۹ در منزل محمد اسلم خان شریفی جمع شویم و تصمیم نهایی به کمک دوستان دیگر در باره عملی ساختن این مفکوره گرفته شود.^۱

محمد علی کاظمی، در مصاحبه با نگارنده از وجود "گروه جمهوری خواه" در کابل سخن گفته بود. به گفته کاظمی، این گروه یک حلقه سیاسی بود که برای برپایی جمهوری اسلامی و دموکراسی کار می‌کرد و بلخی عضو آن بود.^۲

کاظمی، اعضای حزب اتحاد و جمهوری خواه را یکی می‌داند. بر پایه گفته‌های کاظمی، "جمهوری خواه" نام دیگر حزب اتحاد بوده است. حزب اتحاد با هدف ایجاد جمهوری به وجود آمده بود و جمهوری خواهی آرمان مشترک بلخی و خواجه در بلخ و لطیف سرباز و برادران مولایی در کابل بود. سرانجام با محوریت حزب اتحاد دست به کار شدند تا به آرمان جمهوری خواهی جامه عمل بپوشانند.

بنابراین پیشینه جمهوری خواهی به گسترش اندیشه‌های مدرن در افغانستان باز می‌گردد؛ زیرا رهایی از استبداد و تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان از اهداف اصلی

۱. همان.

۲. کاظمی، محمد علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۰۲.

جمهوری خواهی می باشد.^۱

جمهوری ملی عدالت محور

فیصله نهایی حزب اتحاد "نظام جمهوری" بدون هیچ پس و پیش وند اسلامی، دموکراتیک یا چیز دیگری بوده است. هدف جمهوری تأمین وحدت ملی و عدالت اجتماعی و دادن حق تعیین سرنوشت به مردم بود. در کنار آن احترام به دین اسلام و استفاده از ارزش های مدرن نیز در نظر گرفته شده بود.

«در نهضت نوروزی می خواستند حکومت مردمی با تکیه به اصول اسلامی و تمدن عصری به میان آورند. در این دولت می بایست همه اقوام و طوایف باشندۀ افغانستان حصّه می داشتند. هم چنین هردو مذهب بزرگ اسلام؛ یعنی سنی و شیعه باید در بنیان دولت نو شامل می بودند. تبعیضات قومی، مذهبی، زبانی و فرقه ای باید از میان برداشته شده تساوی حقوق براساس قوانین اسلامی و حقوق بشر تأمین می گردید. من هرگز از ورای صحبت های این گروه سیاسی نشنیدم که کسی مستقیماً نام جمهوری اسلامی را به زبان آورد. همه بر ایجاد یک نظام مدرن مبتنی بر برادری، برابری و عدالت باور داشتند».^۲

۳. آزادی های مدنی

آزادی به معنی وسیع آن، شامل آزادی اندیشه و بیان و آزادی های مذهبی در رأس اهداف مبارزاتی بلخی بود.

بلخی آماده بود جان خود را با شیرین کامی برای آزادی بدهد:
گشته آزاد، هرگز تلخ کام مرگ نیست
بسمل تیغش نگردد خون چکان دیگری^۳

«اول اصل آزادی و مبارزه با استبداد است که در حقیقت شاه بیت اندیشه سیاسی شهید بلخی را تشکیل می دهد و در سراسر اشعار و سخنرانی های او سخن از آزادی موج می زند. او

۱. بینش، محمّدوحید، افغانستان معاصرو چالش سامان سیاسی، ص ۱۹۰.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳.

۳. دیوان بلخی، غزل ۲۰۳.

واقعاً فریادگر آزادی و صدای او صدای آزادی و آزادی خواهی است. شهید بلخی بعد از رهایی از زندان در سخنرانی‌ای در مشهد با تأکید بر مبارزه با بیدادگری و طرح یک نظام مبتنی بر قانون اساسی و انتخابات می‌گوید: "من بشری هستم که فرق خود را با فولاد جنگ دادم. انسانی هستم که اصلاً نیروی ارتجاع در وجود من نبوده؛ سال‌ها رنج کشیده با بیدادگری و بی‌قانونی مبارزه کرده‌ام."^۱

۴. وحدت ملی

چه ابتلاست که در هر بلاد می‌نگرم
نزاع مذهب و جنگ نژاد می‌نگرم
به نام صلح، به اسباب جنگ می‌کوشند
ز بهر تفرقه در اتحاد می‌نگرم
مگر نه جمله ز یک نسل پاک باباییم؟
تو را به محنت خود از چه شاد می‌نگرم؟
میان ما و تو صد درد مشترک باقی است
ترا به خود ز چه بی‌اعتماد می‌نگرم؟^۲

بلخی "وحدت ملی" را ضروری‌ترین نیاز جامعه و نظام استبدادی را مانع اصلی تحقق آن می‌داند:

«به این درد اجتماع گرفتارم. به درد اجتماع سوختم، جوانی من و جوانی رفقای من در زندان پیر شد برای درد جامعه. تمام درد ما روی وحدت ملی بود.»^۳
«در مبارزات بلخی سه اصل اساسی وجود دارد؛ آزادی، وحدت ملی و عدالت اجتماعی»^۴
بلخی در مسایل مذهبی نگاه وسیع داشت.
عزم من در قالب مذهب نگنجد ای رفیق!

۱. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۲. همان، غزل ۱۴۴.

۳. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۲۲۵؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۴. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

مسلك پاك صراط المستقيم آيين من^۱

خود او وحدت ملّی را این‌گونه بیان می‌کند: «مسلمان‌ها! بارها گفته‌ام اگر ما در جنگ می‌یوندد بودیم، برادروار از هزاره و پشتون و ازبک و تاجیک همه ما یک جای گشتیم و اگر استقلال وطن را گرفتیم، خون محمد علی و محمد حسین و محمد عمر و محمد عثمان در یک زمین ریخت. امروز زندگی ما مشترک است؛ چرا با یکدیگر خود آمد و شد نکنیم؟! چرا یک دیگر خود را حقیر بشماریم؟»^۲

شعار معروف بلخی که در سخنرانی‌هایش تکرار می‌کرد این بود: "هر شیعه که سنی نیست، شیعه نیست / هر سنی که شیعه نیست، سنی نیست." و این‌گونه استدلال می‌کرد: شیعه یعنی دوست دار اهل بیت پیامبر و سنی یعنی پیرو سنت آن حضرت. اهل بیت و سنت هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند؛ آن‌گاه می‌پرسید که آیا هیچ شیعه‌ای می‌تواند پیرو سنت رسول الله نباشد و جواب می‌داد، مسلماً نه. بعد می‌پرسید آیا هیچ سنی، می‌تواند دوست دار اهل بیت پیامبر نباشد، جواب می‌داد مسلماً نه.^۳

۵. عدالت اجتماعی

«علامه سید اسماعیل بلخی "داستان ناتمام عدالت خواهی" در تاریخ افغانستان است. عنصر اساسی در نهضت علامه بلخی عدالت خواهی است و او برای تحقق عدالت اجتماعی برای تمام مردم افغانستان مبارزه کرده است.»^۴

بلخی وحدت ملّی و عدالت اجتماعی را دو روی یک سکه می‌دانست: «در هر جامعه‌ای تا برابری واقعی در میان انسان‌ها تحقق پیدا نکند، تا امتیاز طلبی، تکبر، خودخواهی و جاه طلبی در جامعه‌ای باشد، وحدت نمی‌تواند در آن جامعه راه یابد.»^۵ درد بزرگ افغانستان تبعیض و تعصب مذهبی و قومی بود.

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۷۱.

۲. منبر آزادی، ص ۸۸؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۳. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، صص ۲۵۶، ۲۵۷.

۴. احمدی، محمد امین، خبرگزاری افق، سخنرانی در سیمینار پنجاهمین سالگرد شهادت علامه بلخی، ۳۱ سرطان ۱۳۹۷.

۵. منبر آزادی، ص ۲۵۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

«هاشم خان صدراعظم، طی فرمان شماره ۸۷۵ خود به وزارت معارف امر داد که از دخول اولاد مردم شیعه در مکاتب عالی کابل و مخصوصاً در مکاتب عسکری جلوگیری به عمل آید. تاریخ و فرهنگ ترکستان افغانستان به خاطر این که مدّت چند قرن سلاطین از یک در آن حکومت کرده بودند عملاً نابود شد. مردم تاجیک به خاطر زبان شان مورد بی مهری شدید قرار گرفتند. تبعیض در افغانستان داستان تلخ و ناگواری دارد که نظیر آن در کمتر کشوری دیده شده است.»^۱

تبعیض به جایی رسیده بود که بچه های شیعه به خاطر نام شیعی شان از ورود به مکاتب محروم می شدند. ناچار نام خود را تغییر می دادند. استادان متعصب، به جرم شیعه بودن به آن ها نمره نمی دادند، در نتیجه ناکام می شدند و از تحصیل می ماندند و یا در میانه سال آن ها را از مکاتب بیرون می کردند.^۲

آیت الله ناصر مکارم شیرازی می گوید:

«جمله تکان دهنده ای که ایشان [بلخی] گفت این بود که نگذارند یک بچه شیعه در هیچ کدام از دانشگاه ها درس بخواند، از مدارس بیرون کنند و جزء محصلینی که به خارج اعزام می کنند، نباشند. تحصیلات عالیّه برای آن ها ممنوع بود. در ارتش جانشان نداشتند. جمعیتی که تمام پست های حسّاس اجتماع را از دست بدهد، جمعیت منکوب و محروم خواهد شد.»^۳

پایان دادن به نابرابری و تبعیض و اجرای عدالت اجتماعی هدف مهم بلخی بود. امین برین زوری به یاد می آورد که اعضای حزب اتحاد درباره تعدیل ثروت ها و برابری های اجتماعی نیز برنامه هایی داشتند:

«تاجایی که از مباحثات ایشان به خاطر من مانده نوعی تعدیل افراط و تفریط در تقسیم ثروت و دارایی موجوده آن وقت هم مدنظرشان بود؛ بدون این که در جزئیات موضوع داخل شوند.»^۴

۱. یزدانی، حسین علی، صحنه های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۴۱۵.

۲. مصباح زاده، سید محمدباقر، حکایت های ناتمام، ص ۶۰.

۳. سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۸۲.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳.

۶. دفاع از حقوق محرومان

بلخی به صراحت می‌گوید یکی از اهداف مبارزه او دفاع از حقوق طبقه ضعیف جامعه بوده است: «یکی از علّت‌های نهضت من در افغانستان که پانزده سال زندان رفتم و مجادله کردم، حقوق همین ضعفا بود»^۱ سپس شرح می‌دهد که چگونه شاهد توهین زنی از طبقه سرمایه‌دار حاکم، به یک زن هزاره غریب در موتر ملی بس / اتوبوس شهری بوده است. زن هزاره با درد می‌گوید: «ما که چادر به سر نداریم، مرد نداریم» این سخن قلب بلخی را آتش می‌زند و او را در مبارزه با استبداد و تبعیض استوارتر می‌کند.^۲

۷. آزادی‌های مذهبی

نظام سیاسی در افغانستان بر مبنای تعصب مذهبی و قومی شکل گرفته بود. شیعیان تحت فشار بودند و هویت مذهبی خود را به نام تقیه مخفی می‌کردند.^۳ تعصب مذهبی در حاکمیت نادر خان و پسرش به صورت سازمان یافته دامن زده می‌شد؛ مولوی‌های درباری، شیعیان را رافضی و کافر تبلیغ کرده کشتن آن‌ها را وظیفه مذهبی اعلام می‌کردند. این یک نمونه از صدها مورد است:

«تا دهه ۱۹۷۰ روحانیون سنی پشتون، کشتن هزاره^۴ [شیعه] را یکی از راه‌های مسلم و مقدّس برای کسب رضای خدا و رفتن به بهشت اعلام می‌کردند. یکی از بهترین نمونه‌ها داستان لطیف‌گل است. او به جرم تجاوز جنسی و قتل حدود چهل هزاره در دهه ۱۹۶۰ در کابل زندانی شد. لطیف‌گل، هزاره‌های تازه‌وارد را در حومه کابل با وعده شغل به دام می‌انداخت؛ سپس در فرصت مناسب آن‌ها را می‌بست و پس از تجاوز به قتل می‌رساند. وی در اعترافاتش گفت که چند تن از ملاها به او گفته بودند که با کشتن هر هزاره یکی از گناهانش بخشیده می‌شود.»^۵

افغانستان تا دهه چهل هم چنان گرفتار تعصبات مذهبی، قومی و زبانی بود و محمد ظاهر

۱. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۲۲۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. منبر آزادی، ص ۲۱۹؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۳. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، شیعیان افغانستان گروه‌ها و گرفتاری‌ها، ص ۱۰۷.

۴. در فرهنگ عامه افغانستان به تمام شیعیان از هر قومی هزاره گفته می‌شود. حکومت همگی شیعیان را به یک چشم می‌دید.

۵. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ص ۲۱۶.

شاه کمترین گامی در کاهش این تعصبات و تبعیضات برنداشت. «پیامدهای "ناسیونالیزم افغان" برای هزاره‌ها طی این قرن، توسعه نیافتگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و انزوا و تجریدشدگی ظالمانه اجتماعی و محرومیت شدید بوده است.»^۱

فقر، بی‌سوادی و تقیه از یک طرف، تبلیغات گمراه‌کننده ملاها و مولوی‌های متعصب افراطی از جانب دیگر و تهدید حکومت از جانب سۆم زندگی را بر شیعیان تبدیل به مرگ کرده بود.

«شیعه بودن جرم بود. آثار فرهنگی تشیع از میان رفت و رجال سرشناس‌شان به سیاه‌چال‌ها افتادند؛ حتی مراسم عزاداری امام حسین (ع) ممنوع گردید و برپاکندگانی آن به زندان می‌افتادند.»^۲

یک نویسنده اهل سنت می‌نویسد: «مذهب شیعه جدی‌تر زیر ستم بود و در دوره نادر شاه و محمدظاهر، پیروان آن از امتیاز دست‌رسی به حقوق حقه خویش محروم بودند. در واقع حزب اتحاد پایان دهی به سیاست ستم مذهبی، لغو تبعیض و از جمله پایان دهی به تبعیض و ستم آشکار بر مردم هزاره را نیز داشت.»^۳

بلخی با اشاره به این موضوع می‌گوید: «علّت مبارزه من چه بود؟ آرزوی شخصی نداشتم، کرسی و سلطنت نمی‌خواستم، آن قدر بیچاره و بی چیز نبودم. مقهور مطلق بودیم.»^۴

دکتر غلام محمد ییلاقی می‌گوید: «من و برادرم غلام رسول ییلاقی از مزارشریف به عیادت بلخی به کابل رفتیم، وضع صحتی او بحرانی بود و آخرین لحظه‌های حیات خود را سپری می‌کرد. ما در کنار بسترش ایستاد شدیم. بلخی چشمان خود را گشود و اشاره کرد که می‌خواهد چیزی بگوید. برادرم گوش خود را پیش برد و بلخی با صدای ضعیف چیزی گفت. بعداً من از برادرم پرسیدم. گفت، بلخی در گوش من گفت: "درد من درد قوم است؛ من جان خود را برای قوم نثار کردم."»^۵

۱. همان، ص ۲۲۱.

۲. یزدانی، حسین علی، صحنه‌های خونی از تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۴۱۴.

۳. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۶۴.

۴. سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، صص ۲۹، ۳۰؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۵. دولت‌آبادی، بصیراحمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، ص ۲۴۱.

بنابراین زدودن محرومیت و تبعیض و گرفتن حق شهروندی شیعیان از دیگر اهداف مبارزاتی بلخی بود.

۸. آگاهی و بیداری مردم

عوامل زیر مانع آگاهی و بیداری مردم بود:

۱. استبداد

حاکمیت استبدادی از آگاهی مردم هراس داشت و برای نهادینه کردن جهل می‌کوشید. مردمی که از قدرت و ثروت‌های کشور و حقوق خود چیزی نمی‌دانستند، گله‌ای گوسفندی بودند که نیاز به چوپان داشتند. رسانه‌ای اگر بود در تملک انحصاری دولت بود. رسانه‌های تأثیرگذار، آخوندها و مولوی‌های دولتی بودند که مرتب بر قامت شاه جامه قدسی می‌پوشاندند و بر استحمار بیش‌تر مردم می‌کوشیدند. کار اصلی بلخی آگاه و بیدار کردن سیاسی مردم و حساس کردن آن‌ها نسبت به سرنوشت و حقوق‌شان بود.

۲. فقر

فقر مادی، از دیگر موانع مردم برای مشارکت اجتماعی و سیاسی بود. مردم عمداً در فقر نگه داشته می‌شدند تا همیشه ضعیف و محتاج باشند. آگاهی و دانایی قدرت و ثروت تولید می‌کند. بلخی می‌گفت برای ثروت مند شدن، سواد و دانش کسب کنید؛ کار و تجارت کنید؛ تنبلی و باورهای خرافی را دور اندازید.^۱ این راهکارهای بلخی آن‌گاه بهتر درک می‌شود که بدانیم موعظه‌های اکثر عالمان دینی زهد، فقر و دوری از دنیا بود. آن‌ها ثروت و قدرت را از مظاهر دنیا و پلشت می‌خواندند و به حدیث "الفقر فخری" استناد می‌کردند. بلخی در واکنش به آن‌ها فریاد می‌زد:

«این چه وضعی است که به تو یاد داده‌اند که "الفقر فخری" این قناعت و بی‌نیازی است که دست را به دروازه بیدادگر و استعمارگر دراز نکن و برو کار کن!»^۲ او این روایت را زیاد تکرار

۱. منبر آزادی، ص ۵۱؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. همان، ص ۶۰.

می‌کرد: "من لا معاش له لا معاد له."^۱ او آبادی آخرت را در آبادی دنیا می‌دید؛ در حالی که عالمان دیگر آبادی آخرت را در ویرانی دنیا می‌دیدند.

۳. باورهای خرافی

تقدیرگرایی در طول تاریخ برای مردم حکم مواد مخدر داشته و در خدمت حکومت‌های استبدادی بوده است. درس آخوندها و مولوی‌های کم‌سواد و درباری به مردم این بود که شما هرچه دارید و هرگونه که هستید در ازل برای تان نوشته شده و قابل تغییر نیست. خدا به یکی ثروت و قدرت و به دیگری فقر و ناتوانی می‌دهد.^۲ خداوند سرنوشت هرکسی را از اول تعیین کرده است. وظیفه بنده تسلیم، صبر و شکر است.

اما بلخی با این باورهای زهرآگین مبارزه می‌کرد: «بشر! پابند و تسلیم موهومات نباش و دماغ خود را به کار بینداز، نفس خود را ضعیف شمرده زیر فرمان‌ها و زیر عقاید پوسیده مردم نرو! خصوصاً در عقاید شخصی خود مقلد کسی نباش و کورکورانه نرو، عقب فضولی‌ها و موهومات نرو. موهوم‌پرستی، عین بت پرستی است. این عقاید با هیچ دینی سازش ندارد.»^۳

۴. ترس

مردم هر کلاه به سری را نمایندۀ حکومت پنداشته از او فرار می‌کردند؛ خواه او یک عسکر بود یا یک جنگل‌بان ساده و یا یک افغان کوچی. مردم ظلم را می‌پذیرفتند؛ اما برای دادخواهی به حکومت نمی‌رفتند؛ زیرا رفتن به حکومت برابر بود با غرق شدن در باتلاق رشوه، زورگویی و گرفتاری دایمی.

بلخی نترسیدن را به مردم می‌آموخت، مرگ را در راه آزادی و دفاع از حق آسان نشان می‌داد. جرئت و شجاعت را در جان و روان مردم القامی کرد. این کار بلخی نیز برخلاف فضای مذهبی موجود در جامعه بود. بسیاری از عالمان دینی مردم را به ترس و تقیۀ دعوت می‌کردند. «باز ما منبری‌ها و آخوندها درسی به مردم می‌دهیم: "التَّقِيَةُ دینی و دین‌آبایی" تف

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. این شعر به زبان خاص و عام جاری بود: یکی را پادشاه کردی خدایا/ هزاران را اگدا کردی خدایا/ امام حسین که فرزند علی بود/ شهید کربلا کردی خدایا.

۳. منبر آزادی، ص ۵۵؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

براین عقیده فضولی که مرد مترقی، مرد با دماغ و مردی که می خواهد در جامعه اظهار وجود کند، همه چیز خود را باید پت و پنهان داشته باشد و از مردمان دیگر بترسد! برای چه یک انسان حق جو که برای خود خط مشی صحیح گرفته است از کسی بترسد؟ اگر ستم گران و رشوه ستان ها حیا نمی کنند، شما باید گریبان آن ها را بکشید!'^۱

۵. در اسارت گذشته

مردم شیعه از زمان عبدالرحمان خان زخم های ناسوری در روح و روان خود به یادگار داشتند. این زخم ها التیام ناپذیر می نمود. نتیجه این زخم های تاریخی انزوا و گوشه گیری بود. این مردم کاری به ثروت و قدرت کشور نداشتند؛ بلکه انتظار آنان از حکومت داشتن حق حیات بود و این که نسل کشی عبدالرحمان بر آن ها تکرار نشود. بلخی با روشنگری های خود سعی می کرد مردم را به اکنون بیاورد. به مردم القا می کرد که شما شهروند برابر کشور هستید و باید از تمام امکانات و ظرفیت های آن بهره مند باشید. اگر از شما دریغ می کنند، حق گرفتنی است.

«حق را باید گرفت، باید با پیدادگر و ظالم مبارزه کرد.»^۲

خلاصه این که بلخی آرزو داشت مردم در میدان های فرهنگ، سیاست و اقتصاد بازیگر باشند. رفتارهای واکنشی را رها کنند و کنشگر باشند و از گذشته خود فاصله بگیرند.

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان جا.

۹

قیام نوروزی؛ از پندار تا واقعیت

آغاز

قیام نوروزی با این که نقطه عطف مبارزات درازدامن بلخی می باشد و در کارنامه سیاسی و اجتماعی او جایگاه مهمی دارد، به دو دلیل برخی از زوایای آن هنوز مبهم است: ۱. به خاطر مسایل امنیتی هیچ سندی باقی نمانده است. ۲. حکومت سعی کرد طبق منافع خود درباره قیام اطلاع رسانی و آن را تحریف کند؛ لذا پرسش هایی بسیاری وجود دارد که بی پاسخ مانده است. پرسش اصلی این است که آیا بلخی و یارانش برای نابودی سلطنت و ایجاد نظام جمهوری دست به قیام نظامی / کودتا زده بودند یا حکومت به دلایل دیگری آنان را متهم به کودتا کرد؟

می کوشیم با تجمیع و تحلیل منابع موجود، به این پرسش و پرسش های دیگر پاسخ مستند و مستدل بدهیم.
در مورد قیام نظامی دو دیدگاه وجود دارد:

۱. تهمت کودتا

پایه های نظام سلطنت بر جهل، فقر و ترس مردم گذاشته شده بود. بلخی و یارانش مبارزه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آزادی خواهانه و عدالت طلبانه می کردند. آگاهی سیاسی آهسته و آرام در دل و جان مردم نفوذ می کرد و موجب رهایی آن ها از جهل، فقر و ترس می گردید. برای رژیم آگاهی و بیداری مردم خطرناک تر از کودتا بود. حکومت، مبارزه فرهنگی و سیاسی بلخی را نمی توانست تحمل کند. شاه محمود که پرچم دموکراسی را بلند کرده بود، بلخی و یارانش را به کودتا متهم کرد تا آن ها را به زندان ابد یا اعدام محکوم کند و جلو بیداری مردم را بگیرد.

کودتا، ساخته و پرداخته حکومت

اکنون نظریات چندتن طرفدار این دیدگاه را در معرض دید شما قرار می‌دهیم. جدی‌ترین آن‌ها محمدحسین طالب قندهاری است که قیام نوروزی را "تهمت قصد کودتا" می‌نامد. «ظاهر خان، سید اسماعیل بلخی، سید میر علی گوهر غوربندی، خواجه محمدنعیم قتالی؛ مردی بیدار و دین‌دار را به تهمت قصد کودتا از حمل ۱۳۲۹ تا نیمه سال ۱۳۴۳ بدون محاکمه و امر شرع مقدس زندانی ساخت. در ابتدای گرفتاری، رادیو کابل آن‌ها را فریب خورده خارجی‌ها اعلان کرد؛ ولی مزدوران حکومت پروپاگند می‌کردند که این‌ها خیال کودتا داشته‌اند؛ اما محافل خبیر و مردان فهمیده؛ شیعه و سنی موضوع کودتا را از طرف بلخی باور نمی‌کردند.»^۱

طالب قندهاری بر ردّ کودتا چهار دلیل می‌آورد.

۱. کودتا با چهارده نفر، بدون طرح و نقشه صحیح و بدون همدستی و آگاهی و اقدام اقوام ولایات شمال و مرکز، امکان کامیابی نداشت و بلخی شهید آن قدر ساده نبود که این را نداند. ۲. چرا خودی‌ها بی‌خبر ماندند؟ در قیام و اقدام نافرجام بلخی، نه تنها دوستان مزاری و قندهاری و هراتی؛ حتی برخی از مردان محکم و مؤثر چندانول مانند حاجی محمدحیدر خان، جعفر خان فرقه‌مشر، شهید شعاع، پسران مهدی جان شهید و دشمن آشتی‌ناپذیر استبداد سرور جویاگله داشتند که این آقای بزرگوار به گلجان وردک، جاسوس شناخته‌شده حکومت اعتماد کرده و راز خود را از ما پنهان داشته است.

۳. ظاهر خان و حتی نادر پدرش این شجاعت یا رحم و مروت را نداشتند که به مجرم کودتا فرصت حیات بدهند؛ چنان‌که چرخ‌ها، مهدی جان، عبدالرحمان لودین و دیگر مردان با نفوذ و رسوخ را هر جا که برضد خود می‌پنداشتند، زنده نگذاشتند، چگونه بلخی و یارانش را زنده می‌گذاشتند؟

۴. اگر جرم کودتا از راستی بهره می‌داشت، علاوه بر بلخی و رفقاییش، بسیار دوستان و اقوام در مرکز و ولایات حتماً و قطعاً به مهمان‌خانه بی‌نان و عمارت بی‌کرایه زندان دهمزنگ دعوت می‌شدند.^۲

۱. طالب قندهاری، محمدحسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، ص ۳۱.

۲. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

به کدام جرم؟

پس بلخی و یارانش به کدام جرم ۱۵ سال به زندان افتادند؟ طالب حسین قندهاری پاسخ می‌دهد:

«بلخی شهید از ظلم‌هایی که بر مردم روزافزون بود سخت رنج می‌برد. سنگر جنگ و جهاد او منبر جدش بود که همیشه از آن جا مردانه و مستانه علنی با ظالمان مبارزه می‌کرد. بلخی هم بر ظالم لعن می‌کرد که تاکی ظلم و هم مظلومین را شتمات می‌کرد که تاکی قبول ظلم. هم چنان که رژیم فاسد، می‌خواست از راه تفرقه، مردم را زبون و ضعیف کند، بلخی شهید می‌کوشید مردم را با محبت و اتفاق قوی بسازد و چون ادامه این‌گونه افشاگری‌ها، خرمن حیات و آرزوهای استبداد را خاکستر می‌کرد، در نزد مستبدین جرم غیرقابل بخشش شمرده می‌شد.»^۱

برخی هم قیام بلخی را این‌گونه تحلیل کرده‌اند:

«پس از یک دوره طولانی اختناق هاشم خانی، آزادی‌هایی در فضای کشور پدید آمد و همین شرایط باعث شد تا شماری از آزادی‌خواهان که از پیش فعالیت‌های سیاسی سری و نیمه‌علنی داشتند تشویق شوند که به صورت آشکارتری وارد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی گردند و بخشی از خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خود را مطالبه کنند. بلخی از آن جمله بود.»^۲

آشکار است که مصداق این سخن حزب وطن و خلق غبار و محمودی است و نه حزب اتحاد بلخی.

یک شاهد عینی نگاشته است: «در روز نوروز که مردم برای جشن به زیارت سخی آمده بودند، ناگهان در میان مردم شایع شد که بلخی و یارانش کودتا می‌کنند. سراسیمگی بسیاری ایجاد شد؛ دکان‌ها بسته و مردم پراکنده شدند و محله سخی خلوت گردید. به وضاحت می‌توان گفت اتهام کودتا تصمیمی بود که مقامات دولتی برای مقابله با منبرهای بیدارکننده بلخی و یارانش گرفته بودند.»^۳

۱. همان‌جا.

۲. انصاری، فاروق، مجله عدالت و امید، سال اول، شماره ۲، ص ۲۰، سرطان ۱۳۹۷.

۳. یادداشت‌هایی سید اسماعیل مسرور نجیمی.

یک احتمال هم آن است که گلجان فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی بلخی و یارانش را به صدراعظم کودتا جلوه داده باشد. گلجان آلوده به تعصبات مذهبی و قومی بود. بعید نیست که با ذهنیت بیمار، جلسات سیاسی و فرهنگی را به صورت کودتا تحویل صدراعظم داده باشد.

محمداسحاق اخلاقی، طرفدار این نظریه است: «هم فکری بلخی با دیگران در سطح یک فعالیت و اقدام قانونی به عنوان حقوق خواهی بوده؛ اما جواسیس و اطلاعات دستگاه، قضیه را داغ و تند به شکل یک توطئه و کودتا برای دولت وانمود کرده و دولت اقدام به دست‌گیری کرده است. موضوع ترور صدراعظم و غیره در بین نبوده است.»^۱

میر محمد صدیق فرهنگ کودتا را اتهامی می‌داند که حکومت برای اثباتش سندی نداشت.

«در سال ۱۹۵۰ م یک عده اشخاص؛ از جمله سید اسماعیل بلخی از علمای شیعه، خواجه محمدنعیم قوماندان امنیه سابق کابل دستگیر شدند و در اعلامیه‌ای که از جانب حکومت به این مناسبت انتشار یافت، به سازش جهت ساقط ساختن حکومت به سود و همدستی خارجی متهم گردیدند. هرچند در آن هنگام حکومت مدعی شد که اسناد ثابت کننده در دست دارد و آن را در محکمه ارائه می‌کند؛ اما بعداً معلوم شد که نه محکمه‌ای در کار بود و نه اسنادی در دست»^۲

- دلایل پراکنده طرفداران این دیدگاه را در پنج شماره دسته‌بندی می‌کنیم.
۱. کودتا از شخصیتی مانند بلخی بعید است؛ خشونت، ویرانی و کشتار لازمه کودتاست. بلخی عالم دینی بود و به چنین اعمالی تن نمی‌داد.
 ۲. تعدادی از یاران بلخی نظامی بودند و می‌دانستند که قدرت آن‌ها نسبت به سازمان نظامی، امنیتی حکومت از صفر هم کمتر است. به خصوص که محمد داوود متعصب بی‌رحم وزیر دفاع بود.
 ۳. حزب اتحاد عضو پشتون نداشت؛ در حالی که پشتون‌ها هم قوم اکثریت بودند و هم صاحب قدرت. با وجود تعصبات قومی و مذهبی، این کار با عقل سازگار نیست.

۱. اخلاقی، محمداسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، صص ۴۵۸، ۴۵۹.

۲. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، صفحه ۶۷۳.

۴. بلخی و بیش‌تر یارانش به اقلیتی تعلق داشتند که شدیداً مورد تبعیض مذهبی و قومی بودند. خواست شیعیان رسیدن به حقوق شهروندی و انسانی در سایه وحدت ملی و عدالت اجتماعی بود.

۵. ایجاد یک نظام و اداره کشور نیاز به تشکیلات سیاسی قوی، منسجم، با تجربه و فراگیر؛ به نیروهای آموزش دیده و مجرب و حمایت‌های وسیع مردمی دارد. آن‌ها هیچ‌کدام را نداشتند. کودتای نظامی بدون هماهنگی با قدرت‌های جهانی و کشورهای با نفوذ منطقه به یک شوخی شباهت دارد.

سیاست حکومت؛ تخریب مخالفان با تهمت

سیاست حکومت‌های استبدادی از زمان نادر خان تهمت زدن به مخالفان به قصد سرکوب آن‌ها بود. این تهمت‌ها به فراخور حال هر مخالفی تفاوت می‌کرد؛ یکی را متهم به جاسوسی برای کشور خارجی می‌کردند؛ دیگری را به اقدام برضد امنیت ملی و جوان‌ترها را به داشتن رابطه جنسی.

میر غلام محمد غبار این تهمت‌ها را به تفصیل آورده که به چند مورد اشاره می‌کنیم؛ حکومت پس از کشتن عبدالخالق، با انتشار سند جعلی از زبان وی، انگیزه او را در کشتن نادر خان رابطه نامشروع با یک زن از خانواده چرخ‌چی اعلام کرد. درحالی‌که عبدالخالق ۱۶ ساله بود که غلام‌نبی خان چرخ‌چی کشته شد و تمام زنان و اطفال خانواده‌اش به زندان سرای بادام افتادند و عبدالخالق دیگر هرگز آن‌ها را ندید.^۱

نادر خان در ۱۶ عقرب ۱۳۱۱ غلام‌نبی خان چرخ‌چی را کشت، یک روز بعد در روزنامه دولتی اصلاح نوشتند: «این مرد قاتل، عیاش، فاسق، قاقاق‌بر و دزد بود.»^۲

در ۱۳۳۱ حکومت، فعالان حزب وطن و خلق از جمله میر غلام محمد غبار و عبدالرحمان محمودی را به اتهام اخلاص امنیت و فعالیت به سود اجنبی بازداشت کرد.^۳

عوامل حکومت، وکلای آزادی‌خواه دوره هفتم را دشمن کشور، هواخواه دول خارجی و

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۷۳، به نقل از روزنامه اصلاح، شماره ۱۱۶، ۲۹ قوس ۱۳۱۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

خائن ملی معرفی می‌کردند.^۱

به بلخی و یارانش نیز اتهام کودتا به سود کشور خارجی زدند، تا اعدام یا حبس ابدشان تسهیل گردد.^۲

۲. قیام مسلحانه / کودتا

دیدگاه دوم و مشهور آن است که بلخی و یارانش می‌خواستند با اقدام نظامی، سلطنت را سرنگون و نظام جمهوری را جای‌گزین نمایند. این نظر در جامعه مقبولیت یافته و برخی از صاحب‌نظران نیز بر آن مهر تأیید زده‌اند. خود بلخی نیز آن را تأیید کرده است.

قیام نظامی در بیان بلخی

بلخی در پاسخ به تحقیقات زندان، در سخنرانی‌های ایران و عراق و در شعرهایش به قیام نظامی اشاره کرده است. مصلحت‌های سیاسی و امنیتی ایجاب نمی‌کرد صریح‌تر از آن بیان کند.

در پاسخ به هیأت تحقیق نوشت:

«ما» برخاسته‌ایم که این بار کثیف را از شانه براندازیم، اگر توفیق نیافتیم، آیندگان حتماً این کار را کردنی‌اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.^۳

در جمع عالمان قم، از قیام خود به "گرفتن حق به ضرب زور" تعبیر کرده است: «دیگر چاره نداشتم و حرکتی کردم مظلومانه برای گرفتن حق به ضرب زور از حلقوم زور.»^۴

باری "حرکت مظلومانه" خود را به قیام پیامبر اسلام تشبیه کرده است که در آغاز یارانش اندک و ناتوان بودند و شکست‌ها و رنج‌های فراوانی تحمل کردند؛ اما سرانجام پیروز شدند.^۵

۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. خبر قیام نوروزی و اعلامیه دولت در روزنامه‌های کابل نشر شد؛ از جمله روزنامه اصلاح، سال ۲۱، شماره ۱۹۳، ۱۰ حمل ۱۳۲۹.

۳. خاطرات خواجه محمدنعمیم زوری، پرتال آریانا؛ نصیر مهرین، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۲، نسخه pdf.

۴. سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۳۰؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۵. منبر آزادی، ص ۲۶۶؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

به استناد آیه قرآن،^۱ قیام در تنهایی و ناتوانی را نیز وظیفه دینی دانسته و به قیام امام حسین (ع) اشاره کرده که سرمشق او بوده است.

شرط "قیام" کثرت تجهیز جیش نیست
یک نفس را رواست که به امری قیام کرد
مرد ثبات و عزم دگر چون حسین کیست؟
آن مرشدی که یک تنه عرض مرام کرد
نهضت به امر خاص نفرمود در حقوق
بهر جهان ارائه یک راه عام کرد^۲

در حالی که سرنوشتش در زندان نامعلوم بود، گرفتن حق را به زور ضرورت می خواند.
با مستبد که پنجه زدم، حق نمی دهد
حق را به ضرب زور گرفتن ضرورت است
غواص بی خطر نه برآرد مراد خویش
دُرّ از دل بحور گرفتن ضرورت است^۳

بلخی در شعرهایش واژه "قیام" را زیاد به کار برده است. ظاهراً منظور او از قیام، اقدام نظامی برای گرفتن حق به زور است. در غزلی که در ۱۳۳۶ سروده، مشکلات کشور را می شمارد و راه حل را در "یک بار قیام" می داند.

بلخیا! نکبت و ادبار ز سستی پیداست
چاره این همه یک بار قیام است این جا^۴
در غزل دیگری می گوید:
حرام از چه سبب شد نوای آزادی؟
به رأی کیست گروهی به اهل جور غلام؟
نمای جنبش و آزاد باش و مستی کن!
که هیچ کس نشد آزاد تا نکرد قیام^۵

۱. «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ مِثْنِي وَفِرَادَىٰ تُثَمُّ تَتَفَكَّرُوا» (سبأ/ ۴۶).

۲. دیوان بلخی، غزل ۶۱.

۳. همان، غزل ۱۶.

۴. همان، غزل ۱؛ این غزل در ۱۳۳۶/۱۲/۲۸ برابر با هشتمین سالگرد قیام نوروزی سروده شده است.

۵. همان، غزل ۱۳۷.

و این مورد که صراحت در قیام نظامی دارد:
حق اگر داری، بگیرش با دم شمشیر تیز
نیست در قاموس حق، جز این جواب دیگری
هیچ کس آزاد نتواند تو را از قید و بند
گرز موی عجز می‌تابی طناب دیگری^۱

نوشته غبار که از زبان خود بلخی نقل شده سندی است صریح و معتبر:
«سید اسماعیل خان بلخی بعدها؛ پس از رهایی از حبس به من گفت که به قرار معلوم
همین‌که جلسه ختم شد، گلجان برگشت و قضیه را به شخص صدراعظم اطلاع نمود.»^۲
خلیل الله خلیلی از زبان غلام مجتبی خان رئیس هیأت تحقیق نقل می‌کند:
«اما سید اسماعیل در کمال تهور و شجاعت گفته که ابداً و قطعاً من انکار نمی‌کنم؛ من
می‌خواستم یک تنبیهی کنم حکومت را؛ بسیار بی‌بازخواستی و بی‌قانونی در میان مسلمانان
موجود شده بود؛ تنبیهی کنم و اصلاحی بیاورم؛ خواه از راه خون‌ریزی باشد، خواه از راه
انقلاب. گناه هیچ‌کسی نیست، مؤسس اصلی این کار خود من هستم. گفتند: می‌نویسی؟ او
هم به خط خود نوشته که من برای خیر اسلام و برای خیر افغانستان این کار را کردم.»^۳
بلخی جمهوری خواه بود؛ جای‌گزین کردن جمهوری به جای سلطنت، بدون قیام نظامی
چگونه ممکن بود؟

از زبان دیگر رهبران قیام

تنها بلخی نیست که از قیام نظامی سخن گفته است؛ برخی دیگر از رهبران قیام نیز
بر اقدام مسلحانه خود مهر تأیید زده‌اند؛ خواجه محمدنعیم زوری می‌نویسد: «هدف عمده
واژگونی سلطنت پوسیده میراثی و به جایش قایم نمودن یک نظام مردمی بود که تمام اقشار در
اداره آن سهم مساوی داشته، هیچ گروهی را برگروه دیگر امتیاز و برتری نباشد.»^۴

۱. همان، غزل ۲۰۲.

۲. غبار میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۱۷۲.

۴. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، پرتال آریانا؛ خالدصديق چرخي، برگي چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۹.

لطیف سرباز، به صراحت از کودتا سخن می‌گوید: «در آن مجلس بعد از مذاکرات زیاد تصمیم گرفته شد که به کمک قوایی که در فرقه ریشخور و فرقه قلعه جنگی و کندک فابریکه حربی به وجود آمده بود، در روز نوروز کودتا صورت گیرد و شروع آن از زیارت سخی واقع علی آباد شود.»^۱

وکیل محمد صفر خان، دیگر عضو این قیام تصمیم نهایی را این‌گونه بیان می‌کند: «بعد از آن که تعداد رفقای ما به ده پانزده نفر رسید و دایر نمودن جلساتی که هر شب جمعه داشتیم و اکثر این جلسات در خانه خواجه محمد نعیم خان گرفته می‌شد، تصمیم نهایی شب بیست یا بیست و دو حوت گرفته شد که در روز نوروز در کارته سخی دست به کار شویم.»^۲

غبار می‌گوید حزب اتحاد با اندیشه قیام نظامی بنیاد نهاده شده بود: «پس مصمم شدند یک حلقه سری در کشور به وجود آورده و به وسیله ترور و کودتا، سلطنت را معدوم و زمینه تشکیل دولت جمهوری را آماده نمایند.»^۳

امین برین پسر خواجه که شاهد این حوادث بوده می‌نویسد:

«در آن نوروز تاریخی، گروهی از مردان دوراندیش که از آینده میهن در صورت ادامه سلطنت ظاهرشاه و حکومت شاه محمود مشوش بودند، در صدد برآمدند به جای این حکومت غیرمردمی، حکومتی ناشی از اراده کافه مردم را قایم کنند که در ساختار آن همه اقوام باشندۀ افغانستان شامل باشند.»

وی در مورد قیام نظامی می‌گوید: «زوری و منورینی که با وی هم‌نوا بودند یگانه راه‌حل معضله افغانستان و نابودی حکومت مطلقه خاندان شاهی را در اقدام نظامی تشخیص داده بودند. برای ترتیب برنامه قیام و تثبیت چگونگی آن ظرف شش ماه اخیر سال در خانه‌های شماری از اعضای نهضت، مجالسی برگزار شده بود.»^۴

جنرال میر احمد مولایی که سه تن پسران کاکایش در جمع قیام‌کنندگان بودند، کودتا را تأیید ضمنی می‌کند: «آوازه‌ها هم هر روز شدت کرد. در هر مجلس و محفل گفته می‌شد که

۱. یادداشت لطیف سرباز.

۲. مصاحبه محمد صفر مولایی.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۶.

این‌ها یک جمعیت بزرگ بودند که می‌خواستند کودتا نمایند.^۱

دیدگاه‌ها در ترازو

برخی در قیام تنها بلخی را می‌بینند و شخصیت روحانی او را با قیام نظامی ناسازگار می‌یابند. غافل از این‌که تعدادی از اعضای اصلی قیام، افسران نظامی بودند؛ خواهه محمدنعیم، غلام حیدر مولایی، عبدالغیاث کوهستانی، قربان‌نظر ترکمن و محمدحسن مولایی هم تجربه نظامی، امنیتی داشتند و هم در تهیه سلاح و هماهنگی با نیروهای نظامی دست‌شان باز بود. عملیات نظامی را هم آن‌ها طراحی و رهبری می‌کردند.

برخی هم بلخی اسطوره‌ای را دوست دارند؛ اسطوره مصؤن از اشتباه و شکست است. ناگزیر صورت مسأله را پاک و اصل اقدام نظامی را انکار می‌کنند. به آن‌ها باید گفت: در نیت نیک بلخی تردیدی نیست؛ او پاک‌نفس پاک‌باخته بود که برای نجات وطن، جان را در کف دست گرفته بود؛ اما او یک انسان بود؛ انسان گاهی قوی و گاهی ضعیف است. تحت تأثیر عوامل گوناگون پیروز می‌شود، شکست می‌خورد و اشتباه هم می‌کند. قسمت عمده عمر انسان در تجربه و خطا می‌گذرد.

بیرون ماندن دوستان و یاران بلخی از قیام، سخنی قابل تأملی است که پاسخ آن را می‌توان در نوشته غبار یافت؛ به گفته او بلخی و خواهه افرادی را در قیام شریک می‌کردند که ناراضی از حکومت و آماده قیام نظامی بودند.^۲ کسانی که از دایره قیام بیرون مانده بودند احتمالاً اقدام نظامی را نابه‌هنگام و دور از مصلحت می‌دانستند. شکست قیام نظامی، خود دلیل محکمی است بر درستی نظر آن‌ها.

درباره قیام نوروزی دو نکته قابل یادآوری است:

۱. زمان، بخشی از فهم هر رویداد است. تحلیل رویداد بیرون از ظرف زمان ابراست. بلخی می‌گوید: «دیگر چاره‌ای نداشتم و حرکتی کردم مظلومانه برای گرفتن حق به ضرب زور از حلقوم زور.»^۳ این عبارت که در لفافه بیان شده نشان می‌دهد که برای دادخواهی، هیچ‌راهی

۱. مولایی، محمدسرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۹.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۳. سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۳۰؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

جز قیام نظامی وجود نداشته است. "حرکت مظلومانه" نابرابری قدرت و امکانات دو طرف را بیان می‌کند. پس اقدام نظامی را با چشم باز انجام داده بودند.

۲. "کودتا" نامی بود که حکومت به قیام حق طلبان داده بود و منظورش متهم کردن مبارزان به خشونت و ناامنی و ایجاد ذهنیت منفی در جامعه بود؛ در حالی که قیام نوروزی هدف آزادی خواهانه و عدالت طلبانه داشت و برای نجات کشور از چنگال استبداد تاریخی سازمان دهی شده بود. شرایط ایجاب می‌کرد که در قالب اقدام نظامی صورت پذیرد.

آمادگی‌ها برای قیام

از سخنان بلخی پیدا است که آن‌ها به نابرابری عده و عده خود آگاه بودند؛ اما قیام را وظیفه دینی و ملی خود می‌دانستند و به باورهای دینی پشت گرم بودند: «پس نباید از قلت خود و از مظلومی و بیچارگی و دست خالی خود مأیوس شد. راه حق، انسان را کامیاب می‌سازد».^۱ بلخی، قیام خود را پیروی از پیامبر اکرم (ص) می‌داند: «همین طوری که همه مکتب‌های بزرگ، اولش ناکام است؛ آخر محمد (ص) در دامنه کوه صفا چقدر نیرو است؟ پنج شش نفری است؛ آن‌ها کیستند؟ خان نیست، میر نیست، بیک نیست، رئیس قبیله و بزرگ عشیره نیست. بلال حبشی و عمار یاسر؛ عبد و برده و فقیر و بیچاره هستند».^۲

الگوی بلخی امام حسین (ع) بود که پس از کشته شدن بر قلعه پیروزی صعود کرد: «پیروزی گاهی به کشتن و گاهی به کشته شدن است. اگر راه را درست انتخاب کرده باشی، شکست معنی ندارد؛ آن‌چه دیگران آن را شکست می‌نامند خود پیروزی است».^۳

تکیه‌گاه و قدرت اصلی جنبش باورهای دینی اعضای آن بود؛ با این هم برای گرفتن آمادگی‌های نظامی، سیاسی و اجتماعی تلاش‌های لازم را کرده بودند.

دکتر محمد سرور مولایی، زیرزمین خانه‌شان را به یاد می‌آورد که تبدیل به انبار سلاح‌های مختلف شده بود و اضافه می‌کند:

«دو تن از کاکاها که نظامی بودند، بخشی از این مهمات را فراهم آورده بودند. یکی از

۱. همان، ص ۲۹.

۲. - همان، ص ۳۲.

۳. منبر آزادی، ص ۲۶۶؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

کاکاهایم فرمانده کارخانهٔ حربی کابل بود؛ شادروان غلام حیدر خان کندک مشر و دیگری محمد حسن خان که تولی مشر بود. بعدها که بزرگ‌تر شدیم، در زندان از گفتهٔ خود کاکا حیدر جان متوجه شدیم که نقش او در این گروه تا چه اندازه حساس بوده است. تا آخر عمر از خوی و خصال انقلابی و پرشور او کاسته نشد.^۱

لطیف سرباز از هماهنگی سه مرکز مهم نظامی فرقه ریشخور، فرقه قلعه جنگی^۲ و کندک فابریکهٔ حربی یاد می‌کند.^۳

شاهد سوم پسر خواجه محمدنعیم زوری است:

«شاملین قیام، اشخاص روشن و محترم مناطق مختلف افغانستان بودند. هم پیشوایان روحانی و قومی و هم منصب‌داران نظامی مشمول آن بودند. آمادگی قیام نه تنها در کابل بلکه در ولایات نیز گرفته شده بود. برای ترتیب برنامهٔ قیام و تثبیت چگونگی آن ظرف شش ماه اخیر سال در خانه‌های شماری از اعضای نهضت، مجالسی برگزار شده بود.

من باری از پدرم پرسیدم که با این چند نفر محدودی که با او در زندان بودند، چه سان امکان داشت که چنان یک اقدام مهم و خطیر عملی گردد؟ پدرم در جواب گفت که تعداد زیادی از مردمان صاحب رسوخ و با نفوذ از تمام افغانستان در نهضت شرکت داشتند.^۴

اعضای مرکزی نفوذ سیاسی، اجتماعی و نظامی داشتند و در چنین روزی می‌توانستند بخشی از مردم و امکانات دولتی را بسیج کنند.

گروه‌هایی در اردو و پولیس، خوانین و افراد بانفوذ در کابل، بلخ، هرات، هزاره جات و شمالی آماده بودند که به قیام بپیوندند. چنان‌که آقای زوری از افراد مبارز شمالی و کوه‌دانی نام می‌برد که در شب نوروز در خانهٔ آن‌ها بودند تا در قیام مشارکت کنند.^۵

غبار نیز به حضور کوه‌دانی‌ها تصریح و به فعالیت‌های گستردهٔ بلخی و خواجه اشاره می‌کند: «ایشان توانستند یک عدهٔ افرادی را در ولایات بلخ و هرات و غور و کابل و چند ولایت

۱. مولایی، محمدسرور، ستاره شب دیجور، ص ۲۴۰.

۲. فرقهٔ ۷ ریشخور و فرقهٔ قلعه جنگی در کابل بودند. هر فرقه ۱۲ هزار نیرو داشت.

۳. یادداشت لطیف سرباز.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۶.

۵. همان، ص ۱۸.

دیگر به هم‌رسانند که منتظر حدوث یک حادثه عمده بوده و آن‌گاه دست به فعالیت بزنند.^۱ وکیل محمد صفر مولایی برای هماهنگی به غزنی رفته بود: «در این مورد وظایف به همه سپرده شد و من فردای آن به غزنی آمدم و به دوستان و اقارب غیرمستقیم گفتم ممکن از تغییر حکومت چیزی شنیدید، باید فوری به کابل بیایید. به چند نفر دیگر گفتم که در غزنی منتظر احوال ما باشند. من تقریباً یک هفته در غزنی ماندم. دو روز پیش از نوروز به کابل آمدم.»^۲ با این همه، خود آن‌ها نیز می‌دانستند که امکانات آن‌ها با قدرت نظامی، امنیتی حکومت برابری نمی‌کند؛ اما آن‌ها به باورهای خود متکی بودند و نمی‌خواستند به بهانه ناتوانی، از مبارزه و دفاع از وطن دست بکشند.

روایت‌های قیام

دو روایت از قیام نوروزی بر جای مانده است:

۱. راوی این روایت موّخ نامدار میر غلام محمد غبار است:

«بالاخره حلقه مرکزی فیصله کرد که روز اول حمل ۱۳۲۹ شاه محمود خان صدراعظم که معمولاً در دامنه کوه علی آباد، میله عنعنوی قُلبه‌کشی را افتتاح و جنگ حیوانات را تماشا می‌کرد، به ضربت گلوله از پا درآورده شده، مدافعین او کشته شوند و افسران پایین‌رتبه حزبی با افراد کوه‌دانی و کوهستانی که قبلاً در کمین نشسته‌اند از چهارجهت به حمله گرم مبادرت نمایند. آن‌گاه به شکل دسته‌جمعی، زندان عظیم دهمزنگ را به یک حمله اشغال و به اتفاق یک هزار و چند نفر محبوس به استقامت ارگ سلطنتی مارش کنند. البته تا این وقت قیام عمومی از طرف هزاران نفر به عمل آمده، سلطنت سقوط می‌کند و جمهوریت اعلان می‌شود.»^۳

نصیر مهرین می‌افزاید: «تعدادی از طرفداران هم در بالای کوه سخی بالا شوند و پس از عمل موفقانه کشتن صدراعظم و همراهان او، با برافروختن آتش به نیروهای ذخیره خبر بدهند. بعد از موفقیت، اطلاعیه سرنگونی خاندان سلطنتی و برپایی نظام جمهوریت به اطلاع مردم

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. مصاحبه محمد صفر مولایی.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صص ۲۵۸، ۲۶۰.

برسد.^۱

قرار بوده در گام نخست ارگ، وزارت دفاع، وزارت داخله و رادیو گرفته شود. بلخی بیانیه شورای مرکزی را مبنی بر پیروزی قیام از رادیو کابل بخواند و از مردم دعوت به قیام سراسری کند.

۲. خلیل الله خلیلی راوی روایت حکومت است:

«محمدکبیر خان غوربندی وکیل غوربند آمد و گفت: امروز می خواستند که سردار محمود خان و تمام وزرا را در جشن نوروز گرفتار کنند. یک تولی عسکر هم در تیغه کوه آسمایی بالا کرده بودند و می خواستند که دروازه محبس دهمزنگ را هم باز کنند و بندی ها را اسلحه بدهند و یک شورش در کابل برپا شود؛ اما پیش تر سردار محمود خان اطلاع یافته بود و همه این ها را محبوس کرد. گفتم: کی بود؟ گفت: یکی می دانم که خواجه محمدنعیم قومندان بود، یکی هم آقای بلخابی بود و یکی هم بچه گاوسوار از مردم هزاره جات بود.

بعد شاه محمود خان تلفن کرد و گفت: شما زود بیایید. رفتم. در گلخانه نشسته بود و بسیار متأثر و گفتم: دیدی؟ گفتم: چه شد صاحب؟ گفت: "اطلاع آوردند که سید اسماعیل بلخابی که یکی از علمای مزارشریف است و پسر گاوسوار هزاره و خواجه نعیم بدبخت اتفاق کردند و قربان کندک مشرترکمن را فریب دادند که باید تولی عسکری بالا کنند به کوه آسمایی^۲ و می خواستند سیزده عمارت را در کابل حریق کنند و با نفت بسوزانند که از آن جمله قلعه جواد؛ خانه حضرت صاحب نور المشایخ، خانه عبدالغنی خان قلعه بیگی بود."

چند تا از کوهدامنی ها، خواجه اکرام و نام های مردمان ناشناس را گرفتند، [و گفتند] این ها با هم متفق شدند. الحمد لله همه گرفتار شدند، هیچ حادثه ای واقع نشد؛ حالا نزدیک بود در شهر کابل یک هنگامه برپا شود.^۳

هر دو روایت از منابع مستقیم و قابل اعتماد گرفته شده است؛ غبار مورخ آگاه، دقیق، امانت دار و قابل اعتماد است. او از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ در زندان دهمزنگ محبوس بود و با بلخی

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۸، نسخه pdf.

۲. کوهی در میانه شهر کابل.

۳. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۱۷۲.

و یارانش دیدار داشت.^۱ هم چنین به گفته خودش بلخی پس از رهایی از زندان با او دیدارهایی داشته و جریان قیام را از زبان خود او شنیده است.

روایت دوم را نیز شخصیت معتبری چون استاد خلیلی مستقیماً از زبان صدراعظم روایت کرده است. البته دو روایت اختلافاتی هم دارند. متهم کردن مبارزان به ویرانی و کشتار از سوی صدراعظم طبیعی می نماید. تلفیقی از دو روایت می تواند واقعیت را نشان بدهد.

انجام

مجموع اسناد و مدارک نشان می دهد که بلخی و یارانش سرنگونی سلطنت را با اقدام نظامی در روز نوروز طراحی کرده بودند. خود آن ها به این واقعیت اذعان و مورخان معتبر نیز آن را ثبت کرده اند. آمادگی ها و هماهنگی های لازم در حدّ توان گرفته شده بود؛ اما بر باورهای دینی خود بیش تر تکیه داشتند.

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۳؛ بلخی در خاطرات خود، از دیدار با غبار و محمودی در زندان یاد کرده است. (ستاره شب دیجور).

۱۰

شناسنامهٔ یک قیام ناکام

حزب سَری و قیام بی سند

حزب اتحاد مخفیانه تشکیل شده بود و فعالیت‌هایش نیز سَری بود. اساس نامه و سند کتبی نداشت. «این‌ها برای نیل به هدف، روش مخصوصی اختیار کردند؛ یعنی در ابتدا بدون ترتیب برنامه و تنظیم تشکیلاتی و غیره، مبنای کار را بر مذاکرات شفاهی و جلسه‌هایی پراکنده گذاشتند.»^۱

آگاهان به موضوع نیز تأکید می‌کنند که جلسات حزب در حلقه‌های چند نفری، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف برگزار می‌شده است.^۲

خواجه محمدنعیم زوری علّت پنهان‌کاری و نداشتن اسناد کتبی را این‌گونه شرح می‌دهد: «هدف و غایه آن‌قدر در اذهان عناصر ورزیده جمعیت تکرار شده بود که به درجه اعتیاد رسیده و از تحریر مرام و اساس نامه و تنسیخ کتبی نُسخ آن ارادتاً اِهمال شده بود؛ چه به همان درجه‌ای که دستگاه دولتی از فعالیت در تأمین رفاه خلق و عمران مملکت بی‌علاقه بود، به تأسیس شبکات جاسوسی و استخبارات توجّه داشت. البته تحریر چنین اهداف در مقابل دستگاهی که تمام قدرت هنوز در کف اوست و به فعالیت پولیس خفیه علناً استناد دارد شدیداً بی‌احتیاطی شمرده می‌شد. تنها اعلامیه رادیویی منحصر به فرد با تأیید زعمای جمعیت نزد علامه مرحوم سید اسماعیل بلخی موجود بود که در صورت کامیابی جنبش به

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

همان عبارات برای آگاهی قاطبه ملت به ذریعه ایشان از رادیو پخش شود.^۱ عبدالغیاث کوهستانی: «از قبل توافق صورت گرفته بود که در صورت دست‌گیری، تمامی قضایا را انکار می‌کنیم. به این خاطر تمامی کارها شفاهی بود؛ تاسندی در جایی باقی نماند.»^۲ پیامد این پنهان‌کاری، فقدان اسناد و مدارک و ابهام در موضوعات مربوط به تشکیلات و فعالیت‌های حزب است. به علت گسترده بودن سایه استبداد، پس از زندان نیز نتوانستند مهر سکوت را بشکنند.

معتبرترین منبع درباره تاریخچه حزب اتحاد، تاریخ غبار است که با جزئیات آن را شرح داده است. وی چند مسأله را به صراحت بیان می‌کند:

۱. علت دگرگون شدن خواجه محمدنعیم زوری: «محاکمه ضمیر به تدریج خواجه را تغییر داد و هنگامی که در شهر مزار با سید اسماعیل خان آشنا شد مرد دیگری گردید؛ یعنی صحبت‌های سید بلخی در خواجه تأثیر برانگیزنده‌ای داشت.»

۲. حزب اتحاد در بلخ تشکیل شد: «آشنایی خواجه و سید به زودی به رفاقت سیاسی مبدل گردید و نتیجه آن هم ایجاد یک هسته سرّی به نام اتحاد بود.»

۳. اعضای دیگر را در کابل جذب کردند: «وقتی که سید و خواجه به کابل متمرکز شدند، در فعالیت‌های سرّی خود افزوده و به زودی اشخاص ذیل را به حیث یک حلقه مرکزی به دور خود جمع نمودند.»

۴. سیاست حزب این بود که: «هرجا آدم ناراض و شاکی از دولت یابند در حلقه دوستی خویش شامل سازند. توانستند یک عده افرادی را در ولایات بلخ و هرات و غور و کابل و چند ولایت دیگر به هم رسانند.»

گلجان، منبع تاریخ

نخستین بار گلجان وردک طرح نظامی حزب اتحاد را افشا کرد؛ چه طنز تلخی که معلومات او تکیه‌گاه تاریخ و سند یک تشکیلات سیاسی گردید!

۱. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب‌سایت آریانا؛ خالد صدیق چرخ، برگه چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۵۱.

بلخی و یارانش لابد متوجه نبودند که مبارزه‌شان یک فصل از تاریخ کشور است و در آینده بازخوانی خواهد شد؛ وگرنه معلومات و اسنادی برجای می‌گذاشتند تا نسل‌های آینده به معلومات غرض‌آلود گلجان تکیه نکنند.

گلجان عضو حزب نبود و از سابقه، فعالیت‌ها و اعضای آن چیزی نمی‌دانست؛ او در آخرین جلسات به مصلحت آورده شده بود تا از قوم پشتون نمایندگی کند و در روز حادثه امکانات خود را در اختیار بگذارد. تنها چیزی که او می‌دانست برنامهٔ روز نوروز و حاضران در آخرین جلسات بود. بیش‌ترین شکنجهٔ زندانیان نیز برای پر کردن خلأ اطلاعاتی گلجان صورت گرفت. محدودیت اطلاعاتی گلجان برای زندانیان دردسر و برای علاقه‌مندان به تاریخ مشکل‌ساز شد.

آیا اعضای مرکزی حزب همین ۱۲ تن بودند یا جلسات دیگری هم در جاهای دیگر دایر بود؟ اعضای مرکزی وظایف روز قیام را چگونه در میان خود تقسیم کرده بودند؟ جزئیات طرح قیام چه بود و چگونه اجرا می‌شد؟ کدام نهادهای نظامی و ملکی در آن روز به میدان می‌آمدند؟ اولین گام‌ها پس از پیروزی چه بود؟ پست‌های حکومت جمهوری چگونه تقسیم شده بود؟

آیا گلجان این مسایل را می‌دانست و گزارش داده بود؟ به احتمال زیاد گلجان از این موضوعات چیزی نمی‌دانست.

آشنایی با رهبران قیام

منابع موجود در مورد نام، تعداد و هویت رهبران قیام اختلاف چندانی ندارند. لیست ۱۲ تن را از چهار منبع معتبری دست‌اول نقل می‌کنم و موارد اختلافی را یادآور می‌شوم: میر غلام محمد غبار، عبداللطیف سرباز، دکتر محمدسرور مولایی و دکتر امین برین زوری.^۱ در ذیل هر کدام از نام‌ها، معلومات مختصری دربارهٔ آن‌ها گرد آورده‌ام تا برای خواننده سود افزون‌تری داشته باشد. این معلومات را از منابع مختلف گرفته‌ام. زندگی‌نامهٔ برادران مولایی را از دکتر محمدسرور مولایی دریافت کرده‌ام.

۱. به ترتیب: افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹؛ یادداشت لطیف سرباز؛ ستاره شب دیجور، ص ۲۴۱؛ نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۴ تا ۱۲.

۱. خواجه محمدنعیم زوری فرزند خواجه محمد سعید؛ از سادات قتالی ولایت غور، متولد ۱۲۸۷ ده سبز کابل، فارسی زبان. از جوانی به دولت پیوست و در زمان صدارت محمد هاشم تا قوماندانی امنیه کابل بالا رفت. در حکومت شاه محمود به قوماندانی امنیه بلخ منصوب شد و پس از دو سال به علت رابطه با بلخی برکنار گردید. وی پس از زندان عزلت گزید و در ۱۳۷۰ / ۱۸۹۰ در ۸۳ سالگی در کابل درگذشت.

۲. میر علی گوهرشاه غوربندی؛ از خاندان های سیاسی و اجتماعی ولایت پروان؛ پدرش سید جوهرشاه از مشروطه خواهان اول در زمان حبیب الله خان اعدام شد. وی در دوره ۱۲ شورای ملی نماینده مردم غوربند بود و در اواسط دهه پنجاه در کابل درگذشت.

۳. محمد ابراهیم خان گاوسوار؛ خان هزاره متولد ۱۲۹۴ شهرستان ولایت دایکندی. در سال های ۲۵-۱۳۲۴ قیام مردمی شهرستان را بر ضد حکومت رهبری کرد. پس از توافق با حکومت، به بغلان تبعید شد و بعدتر به جنبش بلخی پیوست. وی در ۱۳۶۱ بدرود حیات گفت.^۱

۴. محمد صفر مولایی فرزند مسجدی خان بیات،^۲ وکیل دوره پنجم مجلس شورای ملی؛ وی در ۱۳۴۸ به غزنی رفت و باقی عمر را در زادگاهش سپری کرد و سرانجام در ۱۳۷۳ درگذشت.

۵. سید اسماعیل دلیری؛ در دوره هفتم مجلس شورای ملی نماینده ولسوالی سرخ پارسای ولایت پروان بود.^۳ در دوره ۱۳ نیز وکیل منتخب این ولسوالی شد. این شخصیت متنفذ در سن کهنه درگذشت.

۶. عبدالغیاث کوهستانی، جکتورن و مدیر لوازم وزارت دفاع ملی؛ شخصیت متنفذ تاجیک تبار و اهل مطالعه بود. او خاطرات زندان خود را نوشته است. وی در ۱۳۵۵ در جاده جلال آباد در انفجار ماین درگذشت.

۷. غلام حیدر بیات کندک مشر، فرمانده فابریکه حربی کابل، پسر مسجدی خان بیات؛

۱. شفایی، اسدالله، دانشنامه هزاره، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. مسجدی خان بیات از بزرگان غزنی و از دیوان سالاران دوران حبیب الله خان بود که سرانجام متهم به قتل و اعدام شد.

۳. غبار او را نماینده حزب اتحاد در دوره هفتم مجلس شورای ملی معرفی می کند. (افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۵).

شاعر و اهل مطالعه بود و در شعر «مفتون» تخلص می‌کرد. وی پس از زندان به غزنی رفت و در ۱۳۵۳ درگذشت.

۸. قربان نظر ترکمن، کندک مشر نظامی؛ از ولسوالی اندخوی فاریاب و متنفذ قومی ترکمن‌ها و ازبک‌ها. او پیش از قیام نوروزی، در اعتراض به محمدگل مومند که زمین‌های مردم شمال را به ناقلین می‌بخشید، مدتی در بلخ زندانی شد و در اواخر سال ۱۳۵۶ درگذشت.

۹. محمدحسن بیات، تولی مشر کندک فابریکه حربی، پسر مسجدی خان بیات؛ وی در سال ۱۳۷۱ در غزنی درگذشت.

۱۰. عبداللطیف سرباز، بریدمن نظامی؛ از قزلباشان کابل. وی جوان‌ترین عضو حزب اتحاد بود. گفته شده او در جهاد با ارتش سرخ حضور فعال داشته و سرانجام در ۱۳۶۳ در کابل درگذشته است.

۱۱. محمداسلم شریفی، مدیر عمومی وزارت فواید عامه؛ از بیات‌های غزنی ساکن چنداول. وی در پی قیام ماه حوت ۱۳۵۸ چنداول، به همراه خلیل پسرش بازداشت و تاکنون سرنوشتش نامعلوم است.

غبار آن‌ها را حلقه مرکزی حزب می‌خواند و اضافه می‌کند: «و شاید چند نفر دیگر.»^۱ غبار، نام میر علی‌گوهر غوربندی را فراموش کرده است.

لطیف سرباز، نام ۱۵ تن شرکت‌کننده آخرین جلسه حزب اتحاد را در خاطرات خود آورده است.^۲ وی می‌نویسد: «در شب نوروز در منزل مرحوم شریفی جمع شدیم و این اشخاص در جلسه حاضر بودند.»

وی این چهار تن را به افراد فوق اضافه می‌کند: ۱. باب‌خان، از دوستان میر علی‌گوهر آقا؛ ۲. گل‌جان وردک، نایب سالار دوره انقلاب حبیب‌الله کلکانی؛ ۳. ۴. دو نفر تولی مشر از دوستان گل‌جان وردک که نام‌شان برده نشد.^۳

۱. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، صص ۲۵۹، ۲۶۰.

۲. نام محمدصفر مولایی در لیست سرباز نیست؛ به گفته پسرش چون یادداشت را به تقاضای او نوشته است؛ (نوشته تلگرامی برای نگارنده).

۳. یادداشت لطیف سرباز.

غبار نیز از حضور دو تن از یاران گلجان در آخرین جلسه یاد می‌کند.^۱ جنرال میر احمد مولایی در یادداشت‌های روزانه خود، ۱۷ تن از افراد بازداشت شده را این‌گونه خلاصه کرده است: «سه نفر پسران کاکایم، اسلم جان، ارباب ابراهیم، خواجه محمدنعیم، قربان محمد کندک مشر، لطیف جان سرباز، میر علی گوهر، سید اسماعیل لولنجی، غیاث کندک مشر، دو نفر ضابطان، علی گل پسر میرزا محمد عظیم دهدادی، محمد و رحیم اقوام اسلم جان و سید اسماعیل بلخی».^۲

اعضای دیگر

بر اساس داده‌های تاریخی، حزب اتحاد غیر از اعضای خود در چندین ولایت، در کابل نیز اعضای دیگری داشته است. «مثلاً از رجب علی چنداولی و دکتر اسدالله رؤفی در چند جای نام برده شده است. تنها حاضران در آخرین جلسه، گزارش داده شدند. شکنجه‌دیدگان هم اعضای دیگر را معرفی نکردند و در خانه‌های آن‌ها به رغم تلاشی‌های چندین باره، هیچ سند و نامی از شرکت دیگران دست‌یاب ضبط احوالات نشد. خود اعضای ناشناخته نیز سرنخی به دست حکومت ندادند. تعدادی دیگر را در پیوند با قیام آن‌ها دستگیر کردند که پس از چندی آزاد شدند».^۳

امین برین زوری از خواجه اکرام، میر حکیم و پیر محمد یاران حبیب‌الله کلکانی^۴ یاد می‌کند که برای یاری قیام به کابل آمده بودند و با ناکام شدن قیام، به مناطق شمالی گریختند.^۵ به نظر می‌رسد این‌ها عضو حزب نبودند.

بازداشت‌ها

پس از آن‌که گلجان گزارش قیام را به اطلاع شاه محمود رساند، او بی‌درنگ دستور بازداشت

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. مولایی، محمد سرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۵.

۴. حبیب‌الله کلکانی تاجیک تبار در شورشی برضد امان‌الله خان پیروز شد؛ اما پس از مدتی کوتاه خود از محمدنادر شکست خورد و اعدام شد.

۵. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۳.

قیام‌کنندگان را صادر کرد. از نیمه‌های شب نوروز، بازداشت‌ها آغاز شد. برخی را شب‌هنگام و برخی را هم صبح بردند؛ «زوری را ساعت ۱۰ صبح نوروز، سرمأمور وقت عبدالعزیز خان از کنار سركِ اوّل کارته ۴ از پیش‌روی خانه ما باخود برد. دیگران را هم ظرف دو سه روز آینده دستگیر کردند.»^۱

اوّل صبح، پشت دروازه خانه ابراهیم خان گاوسوار یک گادی منتظر بود، او گمان کرد که برای بردن او به کارته سخی آمده؛ اما مأموران حکومتی او را بازداشت کردند؛ او با تفنگچه به پولیس‌ها حمله و یک نفر را زخمی کرد.^۲

یک شاهد حادثه چنین می‌نویسد: «در پل باغ عمومی یک بگیر بگیر مشاهده کردم و یک فیر تفنگچه هم شنیده شد. به شهرنو رفتم، در آن جا کدام واقعه نبود. بعد از آن گفتند بچه گاوسوار که بالای گادی می‌خواستند او را دستگیر نمایند، فیر تفنگچه نموده یک نفر را زخمی و خودش را دستگیر کرده برده‌اند.»^۳

از یادداشت لطیف سرباز چنین برمی‌آید که بازداشت‌ها تا سه روز ادامه داشته است: «در روز نوروز ابتدا خواجه محمدنعیم خان و حیدر جان مولایی و حسن جان مولایی و محمداسلم خان شریفی و محمدابراهیم گاوسوار گرفتار شدند و بعداً تا سه روز ما دیگر رفقا دستگیر گردیدیم.»^۴

به گفته فرزندانش، بلخی را در روز هفتم حمل بازداشت کردند.^۵ او این شعر را سرود و راهی زندان شد.^۶

این دم که یار قاتل جان فگار ماست
مژگان خدنگ کرده و در فکر کار ماست
سعی ای کند به کشتن ما هرکه یار ماست

۱. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۷.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، صص ۱۷، ۱۹.

۳. مولایی، محمدسرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۸.

۴. یادداشت لطیف سرباز.

۵. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۰، چاپ کابل.

۶. خود او می‌گوید: «اوّلین نشیده عشقی و مسلکی که در اوّل موعود سنه ۱۳۲۹ که در زندان کابل می‌رفتم، همان روز سرودم.» (فریادهای جاویدان، ص ۲۰۸؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶).

ما عاشقیم و کشته شدن افتخار ماست...^۱

اما دیگران می‌گویند بلخی را روز سوم نوروز بازداشت کردند. از جمله جنرال میر احمد مولایی: «دو روز بعد حاجی عبدالحمید آقا از نه برجه غزنی فوت کرده بود، به جنازه رفتیم. سید اسماعیل بلخی را آن جا دیدم. خیلی پریشان به نظر می‌خورد. عصر همان روز او را هم بردند.»^۲

حکومت به بازداشت اعضای حزب اتحاد بسنده نکرد؛ بلکه هرکسی را که گمان می‌برد با ۱۲ عضو اصلی رابطه یا نسبتی دارد نیز به زندان انداخت. تعداد آن‌ها شش صد هفت صد تن نیز گفته شده است.^۳ دو سال در محبس ولایت از آن‌ها تحقیق می‌کردند؛ پس از تحقیق به تدریج رها می‌شدند. در پایان دو سال، تنها ۱۲ تن عضو اصلی مانده بودند که به دهمزنگ انتقال داده شدند.

برخی منابع نام تعدادی از بازداشتی‌ها را آورده است: عبدالرحیم کلکانی، محمدغوث پغمانی، فتح محمد فرقه مشر، عبدالله محصل، خواجه عزیزاحمد خان، محمدکبیر خان هراتی، خلیل احمد خان، خواجه عبدالقیوم خان، خواجه عبدالاحد خان، عبدالله کارگر، محمدانور خان، رجب علی خان، محمدحیدر خان صاحب‌زاده، سید ایشان، عبدالستار خان، غلام محمد داوودزایی، سید حسین، عظیم فراهی، اسلم ناصری، رحیم نورستانی، سید رؤف خان.»^۴

طالب حسین قندهاری از دو تن به نام‌های حاجی عبدالمحمد وزیرآبادی و خان جان پغمانی یاد می‌کند که به جرم همکاری با بلخی گرفتار شده و مورد استنطاق و تحقیق قرار گرفته بودند.^۵

از معلومات فوق روشن می‌شود که دوازده عضو اصلی، براساس گزارش گلجان بازداشت شده بودند؛ دیگران را با حدس و گمان گرفته بودند که چون سند و گزارشی نداشتند به تدریج

۱. دیوان بلخی، مسمط ۴، ص ۴۹۸.

۲. مولایی، محمدسرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. نوشته تلگرامی محمدسرور مولایی برای نگارنده. ۱۳۹۸/۲/۵.

۴. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹، ص ۱۸.

۵. طالب قندهاری، محمدحسین، ستاره شب دیجور، ص ۱۱۷.

رها کردند. هرچند هویت بازداشت شدگان و نسبت آن‌ها با حزب به درستی معلوم نیست؛ اما می‌توان حدس زد که تعدادی از آن‌ها اعضا و هواداران حزب بوده‌اند.

تظاهرات کابل و هرات

پس از بازداشت بلخی، مردم به خیابان آمدند و اولین تظاهرات مردمی شکل گرفت؛ فرزندان بلخی می‌گویند تظاهرات به دعوت روشنفکرانی چون میر علی اصغر شعاع، محمد حسین نهضت، محمد یوسف بینش صورت بست. حدود چهل هزار نفر از چنداول به سمت ولایت حرکت کردند. آن‌ها خواستار رهایی فوری بلخی بودند. به خواست والی و قومندان امنیه، افراد سرشناسی به میان مردم آمدند و گفتند: به خانه‌های تان بروید؛ مقامات به ما قول داده‌اند که فردا بلخی را آزاد کنند.^۱

اما آیت الله سید حسین ساجدی می‌گوید: «پس از بازداشت بلخی، فرقه مشر جعفر خان به مردم گفت: آقای بلخی را به زندان می‌برند، شما نشستید و تماشا می‌کنید!»^۲

جنرال مولایی روایت دقیق‌تری از تظاهرات دارد:

«تقریباً چهارصد پنج‌صد نفر مردم چنداول، از دنبال او به ولایت رفتند؛ ولی عبدالحکیم، والی ولایت فوری برای سردار^۳ تلفن داده که تقریباً چهار هزار نفر چنداولی و هزاره آمده می‌خواهند سید اسماعیل را به زور ببرند. فوری یک غند عسکر را امر می‌دهند که رفته ولایت را محافظت نمایند. یک قال و مقال در پیش روی تعمیر ولایت برپا شده، فردای آن نفر سمت جنوبی با دهل‌ها جمع شده، در سرک جاده می‌یونند مظاهراتی به مقابل چنداول نشان دادند؛ اما از طرف چنداول کدام عکس العمل نشان داده نشد.»^۴

روایت لطیف سرباز از تظاهرات:

«بعد از گرفتاری ما، در کابل و هرات مظاهرات صورت گرفت و یک تعداد دیگر اشخاص

از وزیرآباد کابل مانند مأمور عبدالله و عبدالمحمد وزیرآبادی و پسران میر علی گوهر آقا، سید

۱. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۰، چاپ کابل.

۲. گفت‌وگوی نگارنده با آیت الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۱/۲۱.

۳. سردار محمد داوود وزیر دفاع.

۴. مولایی، محمد سرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۲۰.

عباس و سید عسکر از غوربند و خان جان از پغمان و محمدگل خان پسر خاله شریفی، خسربره و آشپز شریفی و چند نفر ضابطان عسکری از قلعه جنگی از رفقای قربان نظر خان ترکمن کندک مشر توقیف شدند و تا شش ماه محبوس ماندند.^۱

در مورد بازداشت بلخی و تظاهرات چند نکته را یادآوری می‌کنم:

۱. فرزندان بلخی می‌گویند او را در روز هفتم حمل بازداشت کردند؛ اما لطیف سرباز می‌گوید آخرین افراد را در روز سوم بازداشت کردند. جنرال میر احمد مولایی از بازداشت بلخی در دو روز بعد خبر می‌دهد که همان سوم حمل می‌شود. داکتر ریاضی هدی نیز همین نظر را دارد.^۲

امین برین زوری می‌گوید: «پدرم را صبح روز نوروز بردند و دیگران را هم ظرف دو سه روز آینده دستگیر کردند.»^۳

آیت الله ساجدی که ناظر این مسایل بوده می‌گوید: «بلخی در روز دفن سید عبدالحمید، پدر داکتر هدی و ریاضی سخنرانی کرد و پس از سخنرانی او را بازداشت کردند.»^۴ پس از تجزیه و تحلیل نقل قول‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که بلخی را در روز سوم حمل بازداشت کرده‌اند.

۲. خانواده بلخی تعداد تظاهرکنندگان را چهل هزار تن گفته‌اند. جنرال میر احمد مولایی آن‌ها را ۵۰۰ تن می‌داند. آیت الله ساجدی تعبیر "تعداد زیادی از مردم" را به کار می‌برد. والی کابل به وزیر دفاع، چهار هزار گزارش می‌دهد. با توجه به این که تظاهرات بدون زمینه‌سازی و بدون اطلاع قبلی صورت گرفته است، همان چهار هزار یا کم‌تر معقول‌تر به نظر می‌رسد.

۳. تظاهرات چرا و چگونه پایان یافت؟ فرزندان بلخی می‌گویند "افراد سرشناس" به دستور والی و قوماندان امنیه، مردم را پراکنده کردند؛ هرچند از آن‌ها نام نمی‌برند و نیز نمی‌گویند که آن‌ها فریب خوردند، ترسیدند، خیانت کردند و یا تدبیر را چنان دیدند. جنرال میر احمد

۱. یادداشت لطیف سرباز.

۲. ریاضی هدی، میر محمدحسین، ستاره شب دیچور، ص ۲۳۷.

۳. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۷.

۴. گفت‌وگوی نگارنده با آیت الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۱/۲۱.

۵. همان جا.

مولایی می‌گوید یک غند عسکری به ولایت آمده مردم را پراکنده کرد.

آیت‌الله ساجدی می‌گوید: «محمد آصف خان قومندان امنیه، به نزد مردم آمد و گفت: آقای بلخی را آوردیم، چند سؤال است، جواب بدهد، بعد از چند روز آزادش می‌کنیم. چند نفر از بزرگان شیعه هم به مردم گفتند ماندن ما بی‌فایده است، قول دادند که آقا را آزاد کنند.»^۱ جمع کردن هردو نظر نیز ممکن است؛ وقتی نیروهای نظامی در برابر مردم قرار می‌گیرند و قومندان امنیه از مردم می‌خواهد که پراکنده شوند، افراد سرشناس، وضع را خطرناک می‌بینند و مردم را پراکنده می‌کنند.

۴. شاه محمود از ترس این‌که تظاهرات در روزهای بعد سازماندهی شده در سایر نقاط شهر گسترش یابد، براساس سیاست همیشگی خاندانی، مردم جنوبی را در برابر مردم چندانول قرار می‌دهد.

۵. تظاهرات هرات را احتمالاً سید حیدرشاه قطب و یارانش سازمان داده بودند.

هیأت تحقیق

به دستور شاه محمود خان، هیأتی از مقامات نظامی، امنیتی و ملکی به ریاست میرزا غلام مجتبی خان رئیس تفتیش صدارت تشکیل می‌شود تا پیرامون موضوع تحقیق کند. صدراعظم از خلیل‌الله خلیلی نیز خواست که عضو هیأت باشد، خلیلی عذر آورد: «چون محمدنعیم مرا زندانی کرد و بسیار بدرفتاری کرد،^۲ اگر من در هیأت باشم، انتقام جویی به حساب می‌آید.»^۳

عبدالغفار بیدار، باجه بلخی اعضای هیأت را ۱۶ تن می‌داند و برخی را نام می‌برد.^۴ جنرال میراحمد مولایی شش عضو هیأت را نام می‌برد.^۵ نصیر مهرین به نقل از خواجه محمدنعیم

۱. همان‌جا.

۲. بازداشت خلیلی سال ۱۳۲۴؛ در زمان فرماندهی خواجه رخ داد. جرم خلیلی تعلّق او به قوم صافی بود که برضد حکومت قیام کرده بودند. شاه محمود که به قدرت رسید، خلیلی را رها کرد. (دیوان خلیل‌الله خلیلی، به کوشش محمدکاظم کاظمی، ص ۳۸).

۳. یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۴.

۴. بیدار، عبدالغفار، ستاره شب دیجور، صص ۲۴۸، ۲۴۹.

۵. مولایی، محمدسرور، خاطرات و تاریخ، ج ۲، ص ۶۲۱.

هفت تن را به ترتیب ذیل می‌شمارد:

۱. جنرال غلام سعید، سریاور صدراعظم؛
۲. جنرال فیض محمد فرقه مشر، سریاور شاه؛
۳. میرزا غلام مجتبی خان، رئیس تفتیش صدارت؛
۴. جنرال محمد عارف خان؛ قوماندان قوای مرکز؛
۵. عبدالحکیم خان، والی کابل؛
۶. عبدالعزیز خان؛ نماینده اردوی ملی؛
۷. محمد آصف خان، قوماندان امنیه ولایت کابل.^۱

در این موضوع نیز ابهاماتی وجود دارد؛ تحقیقات به چه صورت انجام می‌گرفته؟ سؤالات هیأت و پاسخ متهمان چه بوده است؟ هیأت تحقیق چه اسنادی بر ادعای خود داشته است و در نهایت به چه نتیجه‌ای رسیده است؟

تحقیقات بی نتیجه

از پرونده زندانیان حزب اتحاد تاکنون چیزی از آرشیف‌های دولتی بیرون نیامده است. از طرفی، احتمال دارد حاکمیت‌های استبدادی اسناد جرم و جنایت خود را از بین برده باشند. حوادث پنج دهه اخیر را بر آن بیفزایید.

حکومت قصد داشت زندانیان را براساس اطلاعات گلجان و اعترافات خود آن‌ها محاکمه و مجازات کند؛ اما معلومات حکومت درباره حزب و فعالیت‌هایش در حد معلومات گلجان بود. بدین‌روی تلاش کردند معلومات مورد نظر خود را از زندانیان بگیرند که با مقاومت آن‌ها روبه‌رو شدند.

دکتر محمد سرور مولایی دوره تحقیق را دو سال می‌داند: «دوره یک سال ونیم تا دو سال انواع شکنجه در توقیف زندان ولایت کابل، سراسر دوره استنطاق است. علت طولانی شدن هم این تصور بود که این گروه را با اعمال شکنجه و آزار واذیت‌های گوناگون می‌خواستند به مرحله‌ای برسانند که مقاومت‌شان را بشکنند و اراده‌شان را خرد کنند و بدین‌گونه آنان را وادار

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۶.

به اقرار مطالبی کنند که خود املا می کرده اند.^۱

خانواده بلخی زمان تحقیق را چهل شبانه روز می دانند و می گویند بلخی پاسخ های خود را در هفتاد ورق نوشت.^۲

خلیل الله خلیلی می نویسد:

«میرزا غلام مصطفی خان^۳ رئیس تفتیش صدارت را مقرر کردند و با آن سریاور و دوسه آدم دیگر رفتند و تحقیق کردند، به زودی تحقیق فیصله شد؛ بدون شکنجه و آزار.»^۴

محاکمه حکومت استبدادی

خواجه محمدنعیم زوری پس از رهایی از زندان خاطرات خود را نوشته و در سال های اخیر پسرش امین برین زوری آن را انتشار داده است.^۵

براساس این خاطرات، در آغاز زندانیان همه چیز را انکار کردند؛ اما هیأت تحقیق گزارش محمداسلم شریفی را در دست داشت. در این گزارش برنامه های روز نوروز و عوامل آن افشا شده بود. بلخی با دیدن گزارش شریفی، روش خود را تغییر داد؛ او اصل قیام نظامی را تأیید کرد و از زمینه ها، انگیزه ها و اهداف آن سخن گفت.

به خاطر اهمیت افشاگری های بلخی، بخش هایی از خاطره خواجه را می آوریم.

«از علامه سید اسماعیل بلخی سؤال کردند که شما با کسوت علم و داعیه زهد و تقوا چگونه راضی شدید با یک عده تروریست و تبه کار هم دست شده می خواستید وضعی به وجود آید که عاقبت آن جز خون ریزی و خرابی حاصلی نداشت. علامه بلخی گفت: آیا برای این فرمایش خود دلیلی دارید؟ میرزا غلام مجتبی خان فوراً نوشته چند ورقه میرزا محمداسلم را به

۱. نوشته تلگرافی برای نگارنده، ۱۳۹۸/۱/۱۲.

۲. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید بلخی، ص ۱۰، چاپ کابل.

۳. نام این شخص در منابع دیگر غلام مجتبی خان آمده است. نصیر مهرین می نویسد پس از مراجعه به سالنامه ۱۳۲۹ خورشیدی متیقن شده است که نام او غلام مجتبی است. (پیرامون کودتا، قیام ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲۹).

۴. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۷.

۵. نصیر مهرین در پاسخ به پرسش نگارنده درباره اعتبار این خاطرات، (۱۳۹۹/۵/۲۰) پاسخ داد: این خاطرات را امین برین زوری پسر خواجه در دست رس من قرار داده است.

آقا^۱ پیش کرده گفت: این است دلیل ما. آقا فرمودند: تکلیف من راجع به این اوراق چیست؟ از آن طرف سالون عبدالحکیم خان گفت: نوشته میرزا محمداسلم مریدتان راجع به شما و پروگرام های تان است، تایید کنید یا تردید؛ اختیار به خود شماست! آقا جواب داد: من عادت ندارم نظر معقول و منطقی دوستانم را رد کنم، قلم بدهید تأیید نمایم. محمدآصف خان، قلم خود را روی میز گذاشت. آقا بدون آن که جمله و یا کلمه ای بنویسد، پهلوی دست خط میرزا محمداسلم، نام خود را با بی تفاوتی نوشت.

آقا خواهش نمود: کاغذ و قلم به دست رسم بگذارید تا چیزهایی که مدیر محمداسلم خان مریدم کوتاه قلمی کرده، من تکمیل نمایم.

مستنطقان مشغول نان خوردن و آقا مصروف نوشتن شدند. آقا کاغذی را که در پشت و رویش به اندازه یک سطر هم سفید نمانده بود، به دست میرزا غلام مجتبی خان داد. او عینک خود را به چشم کرده به ته و بالای کاغذ نظر انداخت، چیزی دستگیرش نشد؛ زیرا آقا قدری بدخط هم بود و نوشته هایش کاملاً منظوم و در قوالب و قوافی ادیبانه، مطالب را طوری گنجانیده بود که برای آدمان کم مشق، مشکل بود مطلع را از مقطع فرق کنند. او کاغذ را به عبدالحکیم خان داد. او با یک نظر، اشکال را درک کرد، کاغذ را به آقا مسترد و خواهش نمود اگر خود آقا بخواند باعث خوشنودی و استفاده می شود. آقا شروع به خواندن نمود:

"از بدو تأسیس سلطنت خانواده محمدنادر خان تا آن گاهی که بیست و یک سال از عمر آن گذشته، از طرز عمل مستبدانه دولت، اهمال و فروگذاری های آن در شئون مختلفه مدنی، زندگی اکثریت مردم در قرن بیستم به سویه امم ماقبل قرون وسطایی؛ در بدخشان، زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند؛ در نورستان، پوست بز می پوشند؛ در قبایل افغانه از فرط عسرت؛ در شینوار عندالاحتیاج زن حسینه و زیبای خود را با زن بدشکل دیگری با گرفتن چنددانه بُز و مبلغی نقد مبادله می نمایند. آدم فروشی خصوصاً از جنس لطیفه، بازار گرم دارد. این بدعت ها نمایانگر منتهای فقر و بیچارگی مردم بدبخت این مرزوبوم است. کوچی ها هنوز با حیات بدوی مبتلا و با آنچه انسانیت نام دارد بیگانه اند.

طوایف هزاره در زیر یک سقف، با حیوانات زندگی می‌کنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشری محروم‌اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند.

ابواب علم و معرفت بر روی عموم بسته و ملت قهراً در ورطه جهل نگاهداشته شده؛ تا دایماً محل استثمار مستکبران و اقویا باشند. فرهنگ و معارف مروج امروز که بی شباهت به روش استعمارگران نیست، روحیه فرزندان این خاک را کشته؛ خصوصاً با جلوه‌های تبعیضی، استعدادها را در نطفه خنثی کرده است. خودی و شخصیت سرکوب شده، اختناق و فشار بر مشاعر عامه حاکم است. مردم امنیت مالی و جانی ندارند. محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنایش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن به سر می‌برند. احساس مردم از دل چسپی به وطن کور شده. دوام این زندگی برای همه ناگوار و آزارنیزانند. مسؤل تمام این بدبختی‌ها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بر دوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی می‌کند. ما برخاسته‌ایم که این بار کثیف را از شان براندازیم؛ اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.

مطالب منظومه علامه بلخی با صراحت شجاعانه‌اش خطاریه‌ای بود که از زبان متهمی برای اوّل بار در محضر رسمی، در حضور افسران عالی‌رتبه و مامورین معتمد دولت شنیده می‌شد. مستمعان را به حیرت اندر ساخته با تعجب یکی به سوی دیگری می‌نگریستند. هیأت تحقیق، منظومه علامه بلخی را به مطالعه شاه و محمود خان رساندند و دوباره آن را به غرض ضم کردن به دوسیه مسترد نمودند.

شب به نیمه رسیده بود، جلسه تحقیق و استنطاق قطع و علامه بلخی و من جانب توقیف خانه روانه شدیم. در راه آهسته به آقا گفتم: نظم خلی عالی و مطالب و افادات آن جانانه و به مزاح افزودم: اما امضا کردند در زیر نوشته میرزا محمداسلم بی معنی. پوزخند پرمعنایی نموده گفت: "با امضای خود تمام اظهارات میرزا اسلم را ابطال کرده‌ام. اهمیت آن، روز محاکمه در محضر قضا مبرهن می‌شود. گفتم نوشته منظومت باب قضا را نیز مسدود کرد. بیش از این فرصت گفت وگو نیافتیم، به صحن توقیف خانه رسیده بودیم، به اتاق‌های مخصوص انداخته شدیم و دروازه حسب معمول از عقب مقفل گردید."^۱

۱. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب‌سایت آریانا؛ خالدصدیق چرخ، برگی چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، صص ۲۰۷، ۲۱۱.

«گویند در نخستین روز تحقیق، جسارت و تهوّر بلخی در ابراز انگیزه‌ها، به ویژه با فصاحت و بلاغتی که داشت، شب‌هنگام به اطلاع شخص شاه و صدراعظم رسید.»^۱
این بیانیه، نکته‌هایی زیادی دارد؛ مثلاً: ۱. محاکمه نظام استبدادی با بیان جنایاتش؛ ۲. بیان انگیزه‌های قیام با یادآوری دردها و رنج‌های مردم؛ ۳. نگاه ملی و نه قومی یا مذهبی بلخی؛ ۴. شجاعت و هوشمندی سیاسی؛ ۵. معلومات دقیق بلخی از زندگی مردم افغانستان.

شکنجه زندانیان

تجربه حاکمیت استبدادی نشان می‌داد که زندانی‌ای سیاسی با جرم بسیار کم‌تر از کودتا زنده از زندان بیرون نمی‌آید. آن زمان زندان سیاه‌چال بود؛ کسی که به این سیاه‌چال می‌افتاد، از دیده‌ها و دل‌ها فراموش می‌شد و امیدی به بازگشت او نبود. نه ملاقات بود و نه مرخصی؛ نه وکیل بود و نه عدالت؛ نه حقوق بشر بود و نه دادخواهی جامعه مدنی و رسانه‌ها. تنها روزنه‌ی رهایی او توبه و همکاری جدی با حکومت بود. اگر این اتفاق نمی‌افتاد، در بهترین حالت در زندان می‌ماند و می‌مرد.

عقل و نقل بر شکنجه زندانیان گواهی می‌دهند؛ حکومتی که افراد را به جرم داشتن سواد، فهم و درک به دار می‌آویخت و یا به حبس ابد محکوم می‌کرد،^۲ با کسانی که می‌خواستند حکومت را سرنگون کنند نمی‌توانست انسانی رفتار کند؟

معلومات حکومت اندک بود و می‌خواست با شکنجه از سابقه حزب، فعالیت‌ها، اعضا و نفوذ آن به خصوص در نهادهای حکومتی و امنیتی آگاه شود.

زندانیان با دست و پای در زنجیر و زولانه، دو سال در زندان ولایت کوه قفلی بودند. لت و کوب، گشنگی و تشنگی و بی‌خوابی دادن، شلاق زدن، از سقف آویزان کردن و نیز شکنجه‌های روحی مانند دشنام دادن، تهدید به مرگ، تهدید به آزار و اذیت خانواده‌ها، محرومیت از ملاقات با اقارب و محرومیت از امکانات زندگی اعمال می‌شد. در دو سال محبس ولایت، رابطه‌شان با بیرون کاملاً قطع بود. حتی کسی نمی‌دانست که آن‌ها زنده

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۰.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج، ص ۱۵۲.

هستند و یا اعدام شده‌اند.^۱

در همین حال همگی را یک سان شکنجه نمی‌کردند؛ بلکه هرکس را نسبت به جایگاهی که در قیام داشت شکنجه می‌کردند. شکنجهٔ بلخی شدیدتر از همه بود. پس از او به ترتیب غلام حیدر خان، محمد صفر مولایی، ابراهیم خان گاوسوار و لطیف سرباز بیش از دیگران شکنجه می‌شدند.^۲ دیگران دو سال و بلخی شش سال در کوته قفلی / تک سلول بود.^۳

امین برین زوری می‌نویسد: «در ابتدا در زندان مخصوص ولایت کابل توأم با شکنجه و زولانه محبوس بودند. بعد از تقریباً دو سال دوازده نفر باقی مانده را در یک محوطهٔ کوچک با پنج اتاق بزرگ در محبس دهمزنگ منتقل کردند که بعداً با احداث دیواره‌هایی، آن را اتاق‌های یک نفری کردند.»

وی دو نمونه از شکنجه‌ها را یاد می‌کند:

«وقتی عبدالغیاث کوهستانی را شب‌هنگام از بستر خواب به زندان می‌بردند، دندان‌های مصنوعی‌اش را در جام آب گذاشته بود. پولیس او را نگذاشت که دندان‌هایش را بردارد. وی مدّت‌ها در کوته قفلی نان خشک را بدون دندان می‌خورد.

سید محمد اسماعیل دلیری وکیل سرخ‌پارسا خودش به من حکایت کرد که بازجویان دولت پادشاهی بر ایشان فشارهای طاقت‌فرسایی وارد می‌کردند تا اعتراف کند. چنان‌که یک بار تفنگچه‌ای را بر گیج‌گاهش گذاشته گفتند ماشه را خواهند فشرد.»^۴

برادرزادهٔ ابراهیم خان می‌گوید: «مأموران حکومتی ایشان را زیاد شکنجه کرده بودند. پس از زندان حالت جسمی و روحی عادی نداشت؛ به بیماری فلج هم گرفتار شده بود و فعالیت‌های اجتماعی نمی‌توانست؛ خانه‌نشین بود.»^۵

۱. بلخی، صدّیقه، ستاره شب دیجور، ص ۳۱.

۲. نوشتهٔ تلگرامی محمد سرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۸/۶/۱۱.

۳. ستاره شب دیجور، ص ۴۱؛ بلخی در نامه‌ای از زندان به عالمی به نام سید محمد دهنه نوشته است: «بنده مدّت شش سال کوته قفلی بودم.»

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۰.

۵. نشریه اشک قلم، ص ۴، سال ششم، شماره ۹۰، مصاحبه با حسن خان گاوسوار، برادرزاده ابراهیم خان.

شکنجه در بیان بلخی

از اشاره‌هایی غیرمستقیم بلخی می‌توان آزار و شکنجه را دریافت. وی در حوزه علمیه قم می‌گوید:

«سی و یک سال مبارزه را با خود گرفتم؛ پانزده سال به نفی بلد، تبعید، مشقت‌ها، مرارت‌ها و زیر سیوف خیلی زود گذشت و پانزده سال هم زندان. این پانزده سال جز در درِ مقفل، به اتاق تاریک و سرد زمستان خنگ کابل به سر رساندم؛ تنها عشق و علاقه به مرام داشتم و جز این چیز دیگری نبود.»^۱

او زمان طولانی اجازه نداشت موی سر، ریش، بروت و ناخن‌های خود را کوتاه کند: «ما بلای ریش را در ایام زندان دیدیم که موهای سر و ریش ما پاک به این سمت و آن سمت خوابیده بود و تقریباً تا زانوهای ما می‌رسید. بعدها که یک نفر دلاک آورده بودند، به عنوان آرایشگر، یکی از رفقای زندانی ما یک چولی از موی سر بلخی درست کرده که حالا او را به پنجاه هزار افغانی هم نمی‌فروشد.»^۲

گاهی به آسیب‌هایی زندان اشاره می‌کند: «اگرچه محبس حافظه ما را خراب کرده است، خوب باشد که باز این حافظه سر جای خود می‌آید.»^۳

یکی از عالمان معروف حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۶ بلخی را در زمستان با یک پیراهن و شلوار می‌بیند و تعجب می‌کند. بلخی در پاسخ می‌گوید: «من به سرمای بسیار بدتر از این عادت دارم؛ مرا در زمستان سرد کابل داخل آب نگه می‌داشتند و شکنجه می‌کردند. برخی از زندانیان از شدت سرما جان دادند.»^۴

چاقی و بیش‌وزنی بلخی ناشی از شکنجه، عدم بهداشت، عدم تغذیه سالم و عدم تحرک در زندان بود. به گفته داکتر سخی، بلخی باتن رنجور و بیمار از زندان بیرون آمده بود؛ او گرفتار دیابت، چربی خون، تکلیف قلبی و فشار خون بالا بود. پس از زندان دائماً زیر نظر داکترها بود؛

۱. منیر آزادی، ص ۲۶۵؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۲. همان، ص ۸۶؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳؛ بلخی در قصیده شب دیجور نیز به این موضوع اشاره می‌کند: موی ریش و سرش ماهه بدون اصلاح/ نیش‌ها می‌زدند عقرب کاشان امشب. (دیوان بلخی، قصیده شب دیجور).

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. مجله شاهد یاران، ص ۹۲، شماره ۶۴، اسفند ۱۳۸۹؛ خاطرات آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی از مراجع تقلید قم.

اما داروودرمان سود قطعی نکرد.^۱

خودداری بلخی از نقل خاطرات زندان

بلخی، به دو دلیل از سختی‌ها و شکنجه‌های زندان سخن نمی‌گفت؛ نخست شجاعت و غیرتش به او اجازه نمی‌داد که از سختی‌های روزگار بنالد. آن مرد حماسی و فولادین سر از ناتوانی، ضعف و آه‌وناله بیزار بود و زندگی مستانه و مردانه را انتخاب کرده بود. کم نبودند شاعرانی مانند مسعود سعد و ناصر خسرو بلخی^۲ که در مدّت اندک زندان، از "حبسیّات" خود دیوانی ساختند؛ ولی بلخی در ۱۵ سال، ادبیات سیاسی زندان را آفرید و ۷۵ هزار بیت شعر انقلابی و سیاسی سرود؛ اما از سختی‌ها، گرفتاری‌ها و شکنجه‌های زندان ناله نکرد. چیزی در مایه‌های عجز، ناله و افسوس در شعرهای او نمی‌توان یافت. در همان حال که شکنجه می‌شد و خطر اعدام داشت، می‌سرود:

بسا شرم است بر مردی که از جور زمان گرید

به وقت محنت و غم چون زنان بر سر زنان گرید^۳

وی در یک سخنرانی می‌گوید: «ایامی که در زندان بودم، این شعر را با خود زمزمه می‌کردم

و به خود نیرو می‌دادم:

چه خوش گفتم رستم، فرامرز را

تو خود نشکنی، بشکنی گرز را

واقعاً بشر اگر خود، خود را نشکند، خود، خود را ضعیف نشان ندهد، خود، خود را کوچک

نشمارد، خلیفه خداست.»^۴

دوم خاطرات زندان او ترسناک بود و نسل جوان را از مبارزه باز می‌داشت؛ در حالی که او

نسل جوان را به مبارزه و استقبال مشکلات تشویق می‌کرد. داکتر علی رضوی این حقیقت را

از زبان شیخ اسماعیل مبلّغ نقل می‌کند. بلخی به مبلّغ گفته بود: «من از آن چه در سالیان

۱. یادداشت‌های داکتر سخی چنداولی.

۲. آزاده کرد گزدم غربت، جگر مرا/ گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا/ در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم/ صفرا همی برآید از انده به سر مرا (دیوان ناصر خسرو، ص ۵۶).

۳. (دیوان بلخی، غزل ۹۰).

۴. همان، ص ۲۸۶.

دراز زندان داوود خانی بر ما گذشت،^۱ چیزی نمی‌گویم و گرنه جوانان و مبارزان روحیه خود را از دست خواهند داد.»

رضوی ادامه می‌دهد: «شمه‌ای از وضع زندان دوره صدارت داوود خان را آقای فقیرمحمد فگار معالجبی مدیر قلم مخصوص ملک خان. که سید بلخی نیز "هم فقره" او بود. در آغاز سال ۱۹۹۹ به عنوان سرگذشت خود در هفته‌نامه امید منتشر ساخت. این نوشته تاحدی سادیزم سردار خونخوار دیوانه را افشا می‌کند. هرچند که پیش از این کسی در آن باره چیزی ننوشته یا بنده به خاطر ندارم.»^۲

عبدالرئوف ترکمنی، مدیرمسئول پیام وجدان می‌نویسد: «طرفه این که در چهار سال حیات پس از زندان با دوستان صحبت داشت، قطعاً از سختی‌ها و گزارشات زندان حرف نزد. من خودم چندین مرتبه جویای حال شدم و اصرار ورزیدم تا از آیام زندان حکایت کند، باشیوه و لطف سخن که خاصّ خودش بود مرا اغفال کرد و ابداً شکایتی نکرد.»^۳

بنابراین دو سال در محبس ولایت از زندانیان تحقیق می‌شد و برای اعتراف به آنچه که حکومت می‌خواست شکنجه می‌شدند. در این دو سال تعداد زیادی بازداشت بودند و از آن‌ها نیز تحقیق می‌شد. پس از دو سال دیگران رها و ۱۲ عضو اصلی به زندان دهمزنگ منتقل شدند.

در سال ۱۳۳۶ که عبدالملک عبدالرحیم‌زی وزیر مالیه، میر علی اصغر شعاع معاون او، سید اسماعیل پاسخ‌هاشمی و تعدادی دیگر به اتهام کودتا بازداشت شدند، هم‌زمان بلخی را از دهمزنگ به زندان ولایت بردند و زیر تحقیق گرفتند. بلخی دو سال دیگر در محبس ولایت کوته قفلی بود.^۴

۱. از پانزده سال زندان بلخی، ده سال آن در زمان حکومت داوود خان بود؛ (۱۳۳۲، ۱۳۴۲).

۲. رضوی غزنوی، علی، به یاد شهید فرهیخته مبلّغ، مجله نقد و آرمان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۷.

۳. پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۴. عبدالرحیم‌زی پس از بازگشت از سفر ایالات متحده امریکا بازداشت شد. گفته می‌شود او قصد داشت ثروت‌های هاشم خان را از خارج به کشور بازگرداند. (میر محمدصدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۷۰۲).

خاطرات عبدالغیاث کوهستانی

عبدالغیاث کوهستانی، نمونه‌هایی از شکنجه‌ها را در یادداشت‌های خود آورده است.

۱. بعد از زندانی شدن در توقیف‌خانه کابل و جریان تحقیقات، ما همه چیز را انکار کردیم. شکنجه شروع شد. اول ولچک و زولانه به دست و پای ما زدند، بعد شروع به لت و کوب کردند، تا بی‌هوشی و ضعف. از سقف اتاق آویختند و این کارها تکرار در تکرار ادامه داشت. برای هشت روز اجازه خواب ندادند؛ تا سرحدی که از دماغ زرداب شروع به آمدن کرد. برای چندین روز حق استفاده آب و نان نداشتیم. خوب به یاد دارم عسکری که وظیفه داشت مانع خوابم شود، از بس که دلش سوخت، مخفیانه دستمالش را در آب تر کرد و آورد تا از آن استفاده کنم. با تازیانه به تخته پشت و پاهای ما می‌زدند که بدن را برای ساعت‌ها بی‌حس می‌کرد. دست‌هایم را به چوکی بسته و سطل آهنی را در سرم گذاشته و با چوب به آن ضربه زدند، فحش دادند؛ تمام این جریان‌ها از دربار کنترل می‌شد.

۲. اتاق‌های مادر محبس دهمزنگ پنجره نداشت؛ تاریک شبیه دخمه بود. نمناک، متعفن و بوی می‌داد. از سقف و دیوار و گوشه‌های اتاق گیاهی هرزه سر زده بود. پر از گُردم و چلپاسک و چیزهای دیگر بود.^۱

۳. جریان تحقیقات ما، مصادف شده بود با ماه مبارک رمضان. به مأمور محبس گفتم: دشمنی ما باشد، بالاخره مسلمان که هستید، اجازه دهید از خانه‌های ما نان بیاورند یا دولت مسئولیت بگیرد. با پوزخند گفت: می‌توانید روزه نگیرید.

۴. روزها از دهن و دماغ ما خون جاری بود. هر کدام فکر می‌کردیم وضعیت دیگران بهتر است؛ اما وقتی در دهلیز رو به رو می‌شدیم، می‌دیدیم که هیچ‌کدام وضعیت بهتر نداریم. حتی مراعات پیری میرعلی گوهر آقا را نیز نکردند؛ وقتی ریش سفیدش را پر از خون می‌دیدم به گلجان وردک نفرین می‌کردم.

۵. هشت روز نگذاشتند بخوابم. خیلی خسته و گیج بودم. برای وضو آب خواستم، ندادند. با ولچک و زولانه به یک مشکل تیمم زدم و شروع به خواندن نماز کردم. وقتی به سجده رفتم، خوابم برد. وقتی پولیسی بالکد به گرده چیم زد، بیدار شدم. وقتی هوا سرد می‌شود گرده‌ام درد می‌کند.^۲

۱. بلخی در خاطرات زندان خود گفته است که او را بارها گُردم/عقرب گزیده است. (نگ: ستاره شب دیجور).

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، صص ۵۰ تا ۵۴.

شکنجه در منابع تاریخی

دیدگاه چند مؤرخ معتبر را نیز می‌آوریم.

«در طی این مدت، محبوسین زجر بسیاری را از کوته‌قفلی و بیدارخوابی و ترک اجباری مطالعه و دخانیات و عدم ملاقات با اولاد و اطفال، در زیر زنجیر و ولچک کشیدند.»^۱

«حکومت از نخستین روز توقیف اعضای حزب اتحاد، سعی کرد تا اعتراف دل‌خواهی از آن‌ها به دست بیاورد. برای دست‌رسی به بقیه اعضا و جمع‌آوری بیش‌تر اطلاع، توسل به شکنجه در پیش گرفته شد. بارها اجازه اجرای شکنجه را از طرف حکومت دریافت‌ه بودند، برای اعمال آن دست بازداشتند.»^۲

چشم‌دیدهای دکتر محمدسرور مولایی: «در بازگشت، گذار ما از کنار آن در بود. ده پانزده نفر در کنار پنجره بر زمین نشسته و ایستاده بودند و در قاب آن پنجره کوچک با تماشای آن یوسف گرفتار در چاه، خود و زندانیان خویش را از یاد برده بودند. پیش رفتیم. پیر پنجه در میله‌های آهنین پنجره گره زده بود و درواقع از آن آویزان شده بود تا بتواند با آنان که بر گرد آن دریچه کوچک حلقه زده بودند سخن بگوید. بر دست‌های مبارکش بوسه زدیم. هم‌چنان نیرومند، پرجاذبه و مسحورکننده بود. برق آب در کف سلول از پشت پنجره نمایان بود. دیدیم، به فراست دریافت که ما پی برده‌ایم که سلول را تا کمر از آب پر کرده‌اند، تبشمی کرد و گفت: «حوض آب‌بازی برایم آماده کرده‌اند. به هیچ‌کس چیزی نگویید، حتی به وکیل!»^۳

قلعه مخوف دهمزنگ

بلخی و یارانش نزدیک به سیزده سال از ۱۵ سال را در قفس دهمزنگ بودند. برای تکمیل بحث شکنجه لازم است اندکی با دهمزنگ هم آشنا شویم.

استاد خلیلی می‌نویسد: «سردار محمد هاشم خان فیصله کرد که یک زندان در دهمزنگ ساخته شود. آن را به چهار قسمت تقسیم کردند: مجرمین حقوقی، مجرمین سیاسی، زندان زنانه و زندان اطفال. اما زندان سیاسی‌اش سخت مخوف و نهایت دهشت‌آور و نمناک بود و

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، صص ۳۴، ۳۵.

۳. مولایی، محمدسرور، ستاره شب دیچور، ص ۲۴۶.

حتی در تموز، زندانی از مار و گژدم نمی توانست آرام باشد و در زمستان از نم و خنک سرمای سخت.^۱

این هم چشم دیده های کسی که عزیزانش در دهمزنگ حبس بوده و سال ها در آن رفت و آمد می کرده است:

«قلعه ای با طول و عرض بسیار در دامن کوه شیردروازه و با برج ها و باروها و دیده بانی های متعدّد. قسمت اعظم دیوارهای حصار و سلول ها و کف آن ها با سنگ بنا شده بود. پشت در ورودی بزرگ زندان محوطه اداری قرار داشت که اتاق های رئیس زندان و فرماندهان نظامی و مأموران اداری و آسایشگاه سربازان را در خود جای داده بود. این محوطه از قسمت اصلی زندان با دیوار سنگی مرتفع و در بزرگی جدا می شد. پس از این در بزرگ، خیابان درازی قرار داشت، در اواسط این خیابان، در بزرگ دیگری بود که چند اتاق بالای آن قرار داشت و بیمارستان زندان بود. در این زندان نه تنها زندانیان سیاسی بلکه انواع زندانیان دیگر از هر طبقه و گروه و قوم و مذهب محبوس بودند. گویا تمام بندهایی که در سوی راست قرار داشت مخصوص زندانیان سیاسی از گروه های مختلف بود.

در این قسمت ها، پس از در ورودی، محوطه ای وجود داشت که سربازان در آن مستقر بودند و به وسیله دری آهنین که از میله های کلفت ساخته شده بود از محوطه اصلی جدا می شد. آن سوی میله ها حویلی ای وجود داشت که به شکل مستطیل بود و سلول های زندانیان در دو ضلع پیوسته آن بنا شده بود که با راهروی با اختلاف سطحی چشمگیر از حویلی جلو سلول ها قرار داشت و تعدادی پنجره آهنین مشرف به حویلی در آن قرار داده شده بود. سلول ها هریک دری جداگانه داشت.

سلول ها غالباً تاریک بود؛ بالامپ کوچکی که در ارتفاع چهارمتری از زمین به سقف چسبیده بود و نور سرخگون آن به دشواری بر فضای تاریک سلول می تابید. بوی نم و رطوبت از بدو ورود از وضع بسیار ناگوار محیط خبر می داد. کف سلول ها که با تخته سنگ پوشیده بود، خیس به نظر می رسید. نفوذ نم و رطوبت را به بلندای قامت مردی رشید در سینه دیوار می شد حس کرد.^۲

۱. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۱۷۲.

۲. مولایی، محمدسرور، ستاره شب دیجور، صص ۲۴۲، ۲۴۳.

این هم نظر فرهنگ و غبار درباره دهمزنگ:
«از حجره‌های کثیف و دخمه‌های تاریک و متعفن تشکیل یافته بود که از زندانیان سیاسی مملو و آکنده بود.»^۱
توصیف یک محبوس به نام ملهم از دهمزنگ:
«پنجاه نفر در یک اتاق هستیم و شبانه هریک خود را در خریطه انداخته سر آن را بسته می‌کنیم تا از کیک و خشک و شپش و حشرات دیگر محفوظ بمانیم.»^۲

اسیران بی سرنوشت

حکومت در دهم حمل / فروردین سال ۱۳۲۹ با انتشار اطلاعیه‌ای مبارزان نوروزی را متهم به کودتا کرد و «مدعی شد که اسناد ثابت‌کننده در دست دارد و آن را در محکمه ارائه می‌کند؛ اما بعداً معلوم شد که نه محکمه‌ای در کار بود و نه اسنادی در دست.»^۳
جرم آن‌ها مبارزه با نظام استبدادی بود و حکومت نمی‌توانست آن را به عنوان سند به محکمه و یا افکار عمومی ارائه کند. قانون اساسی دوره نادر خان، صراحت داشت که مرجع صاحب صلاحیت برای مجازات، محاکم قانونی است. زندانیان باید براساس اسناد و مدارک محاکمه و تکلیف‌شان روشن می‌شد؛ اما آن‌ها در هیچ محکمه‌ای محاکمه و محکوم نشدند. احتمالاً با یک کلمه «باشند»^۴ از طرف شاه و صدراعظم، ۱۵ سال در دهمزنگ ماندند.
حکومت اگر قصد محاکمه آن‌ها را هم داشت، پس از بیانات بلخی در پاسخ هیأت تحقیق، از این کار منصرف شد. از ترس این‌که افشاگری‌های بلخی و یارانش به بیرون درز کند و حیثیت حاکمیت استبدادی را به باد دهد.

موانع اعدام زندانیان

۱. فرهنگ، محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۶۵۷.
۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۴.
۳. فرهنگ، محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۶۷۳.
۴. در زمان هاشم خان زندانیان به دو دسته "باز" و "باشه" تقسیم می‌شدند؛ بازآنانی بودند که گفته می‌شد "بازیک بار به کارشان رسیدگی می‌شود؛ باشه، کسانی بودند که شاه یا صدراعظم گفته بود؛ "باشه؛ یعنی تازنده است در زندان بماند؛ اما در عمل هر دو گروه زندانی ابد بودند. (افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۶۵۸؛ افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۲).

«اقانیم ثلاثه»^۱ مخالفان خود را به اتهام ناچیز و خرد اعدام می‌کردند، چه عواملی باعث شد که متهمان به کودتا را اعدام نکردند؟

عوامل زنده ماندن زندانیان را باید در بیرون از حکومت جست‌وجو کرد و نه در تغییر سیاست‌های استبدادی. عوامل زیر مانع اعدام آن‌ها گردید.

۱. تظاهرات مردمی در کابل و هرات، زنگ خطر را به صدا درآورد. حکومت به این نتیجه رسید که با اعدام آن‌ها، اعتراضات سراسری می‌شود و برای حکومت مشکل می‌آفریند. آیت‌الله ساجدی می‌گوید: «همان تظاهرات و اعتراض مردمی باعث شد که او را نکشند».^۲ بلخی، در هرات، بلخ و کابل علاقه‌مندانی داشت؛ دیگر اعضای حزب نیز آدم‌های با نفوذی بودند.

۲. «سخنان قاطع سید بلخی و بقیه اعضای حزب اتحاد، هراسی را برای دربارسلطنتی بارآورده بود. دریافت گزارش‌ها از طرف دربار مبنی براین که اعضای حزب اتحاد در نظر داشتند، دست به عملیات خشونت‌آمیز بیازند و قرار بوده حرکت آن‌ها را مردمان بی‌شماری استقبال نمایند، برای دربار چنان هراس‌انگیز و ترس‌آفرین بود که در پی اعدام آن‌ها نشد. دربار سلطنتی که از رفتارهای خشونت‌آمیز پیشین فقط ثمره تحکیم حاکمیت خاندانی را چیده بود، غافل نبود که تداوم آن منجر به تشدید نفرت و سمت دادن مخالفین به سوی خیزش‌های مسلح شده و حیات حاکمیت را به خطر روبرو می‌کند».^۳

۳. در رقابت‌های درون‌خاندانی، شاه محمود با وعده دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی به قدرت رسیده بود. او تشکیل احزاب و انتشار نشریات آزاد را اجازه داده و در رقابت با هاشم خان در میان مردم وجهه‌ای به دست آورده بود. اعدام بلخی و یارانش می‌توانست تمامی این بافته‌ها را پنبه کند.

اعدام زندانیان برای رقیبان شاه محمود یک تیر و دو نشان بود؛ هم دشمنان حاکمیت استبدادی از بین می‌رفتند و هم زمینه سقوط حکومت او فراهم می‌شد. با درک این مسأله، شاه محمود ترجیح داد به جای اعدام، آن‌ها را در زندان نگه دارد.

۱. روشنفکران به نادر، هاشم و شاه محمود می‌گفتند. (میر غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲ ص ۵۷).

۲. گفت‌وگوی نگارنده با آیت‌الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۲۱/۱۱/۱۳۹۶.

۳. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۴۱.

۴. کشور نیاز به کمک‌های جهانی داشت و این کمک‌ها پس از عضویت افغانستان در سازمان ملل متحد عملی می‌شد. «در این میانه مهم‌تر از همه فشاری بود که دولت جهت تغییر راه و رسمش از جانب سازمان ملل متحد احساس می‌کرد. گزارش‌های عبدالحسین عزیز سفیر افغانستان در واشنگتن، دال بر آن بود که عضویت به تطبیق احکام منشور ملل متحد و احترام به اصول حقوق بشر مشروط است.»^۱

مجامع بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ نیز کمک‌های خود را مشروط به دادن آزادی‌های اجتماعی و رعایت حقوق بشر کرده بودند.^۲

۵. اقدامات عالمان دینی؛ بلخی در مراکز دینی و حوزه‌های علمیه ایران، عراق، سوریه و پاکستان شناخته شده بود. پس از قیام نوروزی، برخی از مراکز علمی و دینی نگران سرنوشت او شدند. تعدادی از عالمان سرشناس قم و نجف برای جلوگیری از اعدام او اقداماتی کردند. فعال‌ترین آن‌ها آیت‌الله سید رضا صدر،^۳ بود که با بلخی در مشهد هم‌درس و هم‌حجره بودند و دوستی عمیقی بین آن‌ها وجود داشت.^۴

البته این نخستین بار نبود که عالمان بزرگ از شیعیان افغانستان دفاع می‌کردند؛ محمدکاظم هروی مشهور به آخوند خراسانی، کشتار شیعیان توسط عبدالرحمان را به اطلاع استاد خود آیت‌الله میرزا حسن شیرازی رساند. آیت‌الله شیرازی در تلگرافی به ناصرالدین شاه از او خواست جلو کشتار شیعیان را بگیرد. شاه ایران با مقامات انگلیس تماس گرفت و انگلستان از عبدالرحمان خواست به نسل‌کشی شیعیان افغانستان پایان دهد.^۵

اخیراً نامه‌ای از مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر به دستم رسید. این نامه را بلخی در تاریخ ۱۳۴۵/۱۱/۲۱ از شهر قندهار برای آیت‌الله سید رضا صدر فرستاده است. لحن نامه نشان‌دهنده رابطه خانوادگی گرم بلخی با سید رضا صدر و امام موسی صدر از زمان

۱. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۶۶۰.

۲. همان‌جا.

۳. فرزند آیت‌الله سید صدرالدین صدر و برادر امام موسی صدر، خانواده علمی و با نفوذ در کشورهای ایران، عراق و لبنان. بلخی در آخرین سفرش به قم مهمان ایشان بود و او بلخی را به حوزه علمیه معرفی کرد. (ن.ک: ستاره شب دیچور).

۴. آیت‌الله سید حیدر شمشیری، امامی بلخی در نجف با آیت‌الله سید صدرالدین صدر هم‌دوره و هم‌درس بوده و همسر شمشیری از بستگان صدر بوده است. (سید غلام‌حسین موسوی، ستاره شب دیچور، ص ۲۱۴).

۵. طالب قندهاری، محمدحسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، ص ۲۴.

تحصیل در مشهد می‌باشد. بلخی در نامه ضمن احوال پرسى می‌گوید: «مکتوب مبارک که حاوی سلامتی‌تان بود توسط نایب‌زاده^۱ در شهر قندهار واصل شد. خبر شدم که برای حاجی آقا موسی [امام موسی صدر] در بیروت کدام پوستین می‌فرستید، بنده زاده علی آقا یک دانه کرک بادغیسی شکری اعلا داشت خدمت‌تان تقدیم کرد؛ اختیار دارید که به حاجی آقا موسی می‌فرستید یا آقا زاده‌ها لباس می‌سازند. ضمناً آدرس حاجی آقا موسی را به محسن جان نایب‌زاده بدهید که عندالموقع مراسلات جاری باشد».^۲

باری سید رضا صدر، اقدامات خود را چنین شرح داده است:

«از جمله با کنسولگری افغانستان در مشهد در تماس بودیم و نیز با استاد خلیل‌الله خلیلی که همکار با دولت وقت بود و در آستان قدس رضوی به مناسبت جشنی از او دعوت به عمل آمده بود، موضوع بلخی را گفتیم و به اتفاق هم به کنسولگری متبوع وی رفتیم و برای آزادی علامه بلخی تأکید نمودیم. قرار شد که او مسأله را با شاه افغانستان در میان بگذارد. این فعالیت‌ها در زندان به گوش بلخی می‌رسد، ایشان هم به عنوان قدردانی، نامه بلندبالایی برای حقیر فرستادند».^۳

آقای صدر، اقدامات دیگری هم انجام داده بود: «ما نامه‌ای نوشتیم با امضای تعدادی از علما به شاه افغانستان و نسبت به دستگیری علامه بلخی اعتراض کردیم. نامه را به سفارت افغانستان تحویل دادیم؛ تا به شاه آن کشور برساند. تلگرافی هم با امضای تعدادی از علما و بزرگان به دبیرکل سازمان ملل متحد مخابره کردیم و نسبت به خطری که جان علامه بلخی را تهدید می‌کرد هشدار دادیم و مظالم و ستم‌های حکومت استبدادی آن کشور را متذکر شدیم».^۴

آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی، عالم و سیاست‌مدار مشهور ایرانی نیز در این مورد همکاری کرده است. بانو خدیجه بلخی می‌گوید نامه‌های صدر و کاشانی، پدرش را از اعدام قطعی نجات داده است: «دو نفر از افغانستان برای دیدار با علما عازم ایران شدند و از آیت‌الله

۱. نامه‌های بلخی و صدر توسط دو برادر به نام‌های حسن و محسن نایب‌زاده از تاجران ملی قندهار رد و بدل می‌شده است. نامه بلخی در کاغذی با سربرگ "تجارت‌خانه حسن و محسن نایب‌زاده" نوشته شده است.

۲. این نامه از بخش آرشیف نامه‌هایی مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر گرفته شده است.

۳. احمدی نژاد بلخابی، سید حسن، سید اسماعیل بلخی سفیر آزادی، ص ۱۳۸.

۴. موسوی، سید غلام‌حسین، ستاره شب دیجور، ص ۲۱۵.

کاشانی و آیت الله صدر برای سازمان ملل و دانشگاه الازهر نامه گرفتند و با فشار سازمان ملل و دانشگاه الازهر حکم اعدام شان به زندان تبدیل شد.^۱

فرستادن نامه های اعتراضی به سازمان ملل، جامعه الازهر مصر، واتیکان و شاه افغانستان بخش دیگری از فعالیت های صدر، کاشانی و تعدادی دیگر بود.^۲

بنابراین تظاهرات مردم، ترس حکومت از پیامدهای اعدام مبارزان، فشارهای بین المللی و اقدامات عالمان دینی مانع اعدام بلخی و یارانش گردید.

آزادی زندانیان

جنگ های جهانی، تغییرات شگرفی در روابط دولت ها و نیز حکومت ها با مردم خود ایجاد کرده و نسیمی از این تغییرات به افغانستان نیز رسیده بود. مجموعه تحولات جهانی، منطقه ای و مبارزات ملی، به تنفیذ قانون اساسی جدید انجامید و زمینه آزادی زندانیان را فراهم کرد.^۳

«به همین دلیل در روز آزادی زندانیان، مردم فریاد می زدند زنده باد آزادی و زنده باد قانون اساسی. اطلاعیه رسمی دولت از رادیو کابل این بود که به موجب قانون اساسی جدید همه زندانیان سیاسی آزاد می شوند. ذات ملوکانه و یا حکومت آنان را مورد عفو قرار نداد. قانون اساسی جدید نمی توانست کسانی را که برای آزادی و تغییر مبارزه کرده بودند در زندان نگه دارد.»^۴

قانون اساسی جدید و اصلاحات سیاسی و اجتماعی دهه چهل نتیجه مبارزات مردم افغانستان به خصوص نخبگان سیاسی و فرهنگی و مبارزان جنبش نوروزی بود. پس آن ها را مبارزه و مقاومت خودشان آزاد کرد.

۱. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر.

۲. گفت وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۳. ماده ۲۶ قانون اساسی جدید: «هیچ کس را نمی توان مجازات نمود مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانون. هیچ کس را نمی توان توقیف نمود مگر بر طبق حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانون.» (مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، متن کامل قوانین اساسی افغانستان، ص ۱۳۲).

۴. نوشته تلگرامی محمدرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۸/۱/۱۲.

۱۱

عوامل شکست قیام



آغاز

بلخی، پیروزی جنبش‌های سیاسی، اجتماعی را مشروط به چهار چیز می‌داند:

۱. انتخاب راه درست؛

۲. عشق به مسلک و مرام؛

۳. پایداری در راه؛

۴. دور کردن اغراض شخصی در راه مرام اجتماعی.^۱

ما پنج عامل شکست را بر عوامل پیروزی می‌افزاییم:

۱. خام بودن طرح قیام؛

۲. آماده نبودن بسترهای اجتماعی و سیاسی؛

۳. نفوذ نهادهای امنیتی؛

۴. ضعف انگیزه و ایمان اعضا؛

۵. شتاب‌زدگی و فراهم نبودن لوازم و ابزار.

اکنون می‌پردازیم به مهم‌ترین عوامل پیدای و پنهان شکست قیام نوروزی.

۱. تشکیلات سرّی با درهای باز!

براساس منابع موجود، آخرین جلسهٔ اعضای حزب اتحاد، در آخرین شب سال ۱۳۲۸

۱. منبر آزادی ص ۲۶۳؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

که فردایش اول حمل / فروردین ۱۳۲۹ بود، در خانه محمداسلم شریفی برگزار و برنامه‌های قیام بررسی نهایی شد. گمان می‌کردند چند ساعتی بیش با قیام و پیروزی فاصله ندارند؛ اما واقعیت غیر از این بود؛ دست‌کم سه جاسوس حکومت زانو به زانوی آن‌ها نشسته بودند و ظاهراً با آن‌ها همراهی می‌نمودند؛ گلجان وردک، در آخرین جلسه دو همکار خود را نیز آورده بود. آن‌ها پس از ختم جلسه، به نزد شاه محمود رفتند و اطلاعات قیام را به او رساندند.^۲ پس اولین عامل شکست، نفوذ دولت در مرکز تصمیم‌گیری قیام بود که از ضعف تشکیلاتی ناشی می‌شد؛ با همه پنهان‌کاری‌ها، نتوانسته بودند رخنه مأموران دولتی را ببندند. در این مورد پرسش‌های بسیاری ذهن کنجکاو را می‌گزد؛ آیا محمداسلم شریفی که معرّف گلجان بود، او را به درستی می‌شناخت؟ از رابطه او با صدراعظم خبر داشت؟ دیگر اعضا با گلجان آشنا بودند؟ آیا گذشته گلجان و خیانت او به حبیب‌الله کلکانی را می‌دانستند؟ آیا گلجان با مأموریت صدراعظم به حزب پیوسته بود یا نخست جذب شده و بعد مأموریت گرفته بود؟ انگیزه گلجان چه بود؟

درنگی در شخصیت گلجان

نوشته اند گلجان، از دزدان معروف وردک بود که به حبیب‌الله کلکانی پیوسته و به مقام نایب‌سالاری رسیده بود. بعد به او خیانت و از خاندان نادری حمایت کرد و شاه محمود به او منصب غندم‌شیری داد.^۳ او پیش‌تر هشت تن از دشمنان شخصی خود را کشته بود و به خاندان مشهور ماهیار^۴ وابستگی داشت.^۵ ظاهراً غیر از شریفی، دیگران با گلجان آشنا نبودند؛ دکتر محمدسرور مولایی از آوردن

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰؛ «پدرم شام با دوچرخه خود به جایی در شهر رفت و پسان‌تر به خانه برگشت. پسان‌ها در افواه بود که شام ۲۹ حوت ۱۳۲۸ در خانه شهید مدیراسلم خان، آخرین جلسه جمعیت برگزار شده بود. (امین برین زوری، نهضت تاریخی اول حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱).

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳. دایرة المعارف آریانا برون مرزی، سال هفتم، شماره چهارم.

۴. خاندان معروف سیاسی و حکومتی از وردک.

۵. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

گلجان به «تصمیم فردی و خطای اسلم شریفی تعبیر می‌کند.»^۱ براین اساس شریفی بدون مشوره با دیگران او را شامل جمعیت کرده بود؛ با وجود این به سه علت دیگران هم او را پذیرفتند: ۱. ضرورت حضور عضو پشتون؛ ۲. سابقه همکاری او با حبیب‌الله کلکانی؛ ۳. طمع در منصب و امکانات او.

«گویند در خلال جلسات رهبری حزب، نبود اعضای از اقوام پشتون، دغدغه خاطر آن‌ها بود. از همان روی، هنگامی که میرزا محمد اسلم موفق به جلب گلجان شد، در واقع اقدام او در چارچوب رفع چنان کمبودی بود.»^۲

فرصت برای پیدا کردن اعضای مناسب پشتون تنگ بود. به ناچار پیشنهاد عضویت گلجان پذیرفته شد. سابقه یاغی‌گری، همراهی او با حبیب‌الله کلکانی و مخالفت ظاهری اش با حکومت، او را در حلقه مرکزی وارد کرد. گلجان دست روی قرآن گذاشت، سوگند وفاداری خورد و تعهد کرد که مقداری سلاح به حزب تحویل دهد.^۳

گلجان غندم‌شر بود؛ سلاح، امکانات نظامی و اطلاعات امنیتی داشت و می‌توانست در معرکه نورو، نقش کلیدی بازی کند.

بدین ترتیب تشکیلاتی که از فرط حزم با عصا راه می‌رفت؛ اساس‌نامه نداشت و تصمیمات مهم‌ش شفاهی بود، قربانی طمع، اشتباه محاسباتی و شتاب‌زدگی شد.

گلجان با کدام انگیزه به حزب آمده بود؛ آیا از حکومت ناراضی بود و می‌خواست در سرنگونی آن کمک کند یا جانب‌دار آن بود و می‌خواست کودتا را خنثی کند؟

به نظر می‌رسد گلجان آدم فرصت‌طلب و بی‌بندوباری بود که انگیزه‌ای جز رسیدن به ثروت و قدرت نداشت. او با راه یافتن در حلقه مرکزی قیام، به فرصت‌طلبی دست یافته بود که می‌توانست آن را به بهایی گزاف به صدراعظم بفروشد و غریزه قدرت‌طلبی و ثروت‌خواهی خود را ارضا کند. پیوستن او به حبیب‌الله کلکانی و بعد نادر خان این ادعا را ثابت می‌کند.

ترکیب مذهبی و قومی اتحاد، عزم او را در خیانتش جزم کرد. او چگونه می‌توانست در سرنگونی حکومت پشتون، با غیرپشتون‌های شیعه مذهب همراه شود؟

۱. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲۶.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

از طرفی، او احتمال پیروزی کودتا را ناچیز می‌دید و نمی‌خواست با کارت سوخته بازی کند و امتیاز صدراعظم را از دست بدهد؛ چنان‌که درک می‌کرد در چنین ترکیبی او عضو اصلی نیست و با فرض پیروزی، در حکومت آینده نقشی نخواهد داشت. پس عاقلانه‌ترین کار این بود که نقد را به وعدهٔ نسیه از دست ندهد!

به روایت دیگر، چندی بود گلجان از برنامه‌ریزی یک کودتا به شاه محمود گزارش می‌داد؛ اما شاه محمود به خبرهای او اعتماد نمی‌کرد. سرانجام به پیشنهاد او، صدراعظم دو مأمور با او همراه کرد تا خود ببینند و گزارش بدهند. در آخرین جلسه، گلجان دو مأمور صدراعظم را به نام دوستان خود آورد.^۱ هرچند این روایت به سندی تکیه ندارد؛ اما به لحاظ عقلی بعید به نظر نمی‌رسد.

لطیف سرباز می‌گوید آن دو نفر تولی مشر بودند که در جلسه به نام معرفی نشدند^۲ و به همین علت تاکنون هویت‌شان مشخص نشده است.

در برابر برتری طلبی قومی

هرچند قدرت در انحصار افراد معدود خاندان نادری بود و قوم پشتون نیز در فقر و محرومیت بودند؛ اما حاکمان، تبار پشتونی داشتند و به نام پشتون حکومت می‌کردند. حکومت اولویت‌ها را به پشتون‌ها می‌داد و برای سرکوب جنبش‌های اقوام دیگر، تعصب قومی و زبانی پشتون‌های جنوب را تحریک می‌کرد و آن‌ها را به میدان مخالفان می‌فرستاد و بدین ترتیب بذر دشمنی در میان پشتون‌ها و دیگر اقوام می‌پاشید. باور تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ترک‌تبارها این بود که پشتون‌ها قدرت را انحصاری به دست گرفته‌اند و مانع مشارکت اقوام دیگر می‌شوند.

قانون اساسی نادری مبتنی بر برتری قومی و مذهبی بود. «خاندان نادر شاه برای جلوگیری از اتحاد ملت، قضایای اختلاف زبان، مذهب، نژاد و منطقه را پیش کشید، تحریک نمود و آتش زد. از دیگر طرف، برای افروختن کینه و رقابت بین مناطق مختلف کشور، سیاست تبعیض را پیش گرفت و هم در اغتشاشات داخلی در کاپیسا، پروان، قطغن و بلخ پشتوزبانان

۱. نجفی، علی، روایت افتخار؛ تاریخچهٔ مبارزات ابراهیم خان گاوسوار، ص ۱۷۱.

۲. یادداشت لطیف سرباز.

را بر ضد دری زبانان و ترکی زبانان سوق داد و به کشتار و تاراج واداشت.^۱

زمان زیادی از کشته شدن حبیب الله کلکانی نگذشته بود. غیرپشتون ها فکر می کردند خاندان نادری با تکیه به پشتون ها قدرت را به زور و فریب از تاجیک ها گرفته اند. نشانه هایی از حضور یاران حبیب الله کلکانی نیز در قیام موجود است؛ سه نفر از یاران او در خانه خواجه بودند تا فردا نقش خود را ایفا نمایند.^۲

هرچند در شعارها و خاطراتی که از اعضای قیام باقی مانده هیچ اشاره ای به مبارزه اقوام محروم نشده است؛ اما تأکید مبارزان بر عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض و تعصب، اشاره ای است به مبارزه اقوام محروم با برتری طلبی قومی و مذهبی پشتون ها. ترکیب اعضای حزب اتحاد نیز نشانه ای از این واقعیت است. خاندان نادری هرچند نماینده پشتون ها نبودند؛ اما از پشتون ها برای سرکوب جنبش اقوام دیگر استفاده می کردند. بنابراین هرچند اهداف قیام فراتر از مسایل قومی و مذهبی بود؛ اما مبارزه با برتری طلبی های قومی و مذهبی و نابرابری های اجتماعی را نیز در ضمن خود داشت.

در جست و جوی خائن

برخی شواهد و قرائن حاکی از آن است که حکومت جاسوس دیگری نیز در حزب اتحاد و در میان اعضای اصلی آن داشته است. این مسأله پیچیده تر از موضوع گلجان است.

۱. بنابر نقل خلیل الله خلیلی از صدراعظم، دو عضو حزب برای او جاسوسی می کرده اند. گفت و گوی خلیلی با صدراعظم: «گفتم به شما کی اطلاع داد؟ نام کسی از مردم وردک را گرفت و گفت که او به من اطلاع می داد. پس از آن من دو نفر از نفرهای خودشان را مقرر کردم، هرشب به من اطلاع می آوردند؛ هرچه کردند من مطلع شدم.»^۳

منظور صدراعظم گلجان و یک نفر دیگر از اعضای حزب است؛ زیرا به صراحت می گوید که دو نفر از «خودشان» را مقرر کردم.

۲. امین برین زوری نیز به جاسوسانی غیر از گلجان اشاره می کند: «گلجان و شاید هم

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۶.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۳.

۳. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۳.

کسان دیگری بودند که برای احراز جاه و مقام مخبری کردند.^۱

۳. سید غلام حسین موسوی، پژوهشگر معاصر پس از درگذشت بلخی، با شیخ اسماعیل مبلّغ، از یاران نزدیک بلخی صحبت کرده است. مبلّغ گفته است:

«بلخی، پس از رهایی از زندان، با یاران هم‌بند خود بسیار مهربان بود؛ جز با یک نفر که سرد و معمولی رفتار می‌کرد. روزی این موضوع را پرسیدم. او از من قول گرفت که تازنده است افشا نکنم و بعد گفت: در وقت تحقیق از دوستانم، مرا در جایی گذاشته بودند که صدای آن‌ها را می‌شنیدم. این آدم نه تنها نام همکاران ما را افشا کرد؛ بلکه گفت من از خود شما هستم و برای گرفتن اطلاعات در جمع آن‌ها بودم. گزارشی هم از او گرفته بودند که نام افراد و مشخصات قیام در آن درج شده بود. او گفته بود این گزارش را برای شما تهیه کرده بودم.^۲ براساس صحبت مبلّغ، جاسوس عضو اصلی حزب بوده، ۱۵ سال زندان را هم تحمل کرده. لابد در زندان نیز به کار خود ادامه می‌داده. و پس از زندان هم به خانه بلخی رفت و آمد داشته است.

۴. خلیلی از زبان غلام مجتبی خان، رئیس هیأت تحقیق نقل می‌کند: «خواجه محمدنعیم انکار کرده و گریه کرده و گفته که من در آن جمع نبودم. من هدایت گرفته بودم از جایی که نامش را نگرفته است. هدایت گرفته بودم که تمام اطلاعات این‌ها را جمع کنم و ببرم به صدراعظم در روز آخر اطلاع بدهم.»

خلیلی می‌افزاید: «این مسأله را به مجلس وزرا آوردند، وزرا تصویب کردند که خواجه محمدنعیم اعدام شود. محمد داود خان امضا نکرد و گفت که من نظر خود را به پادشاه می‌گویم.»^۳

این هم مشاهده محمدسرور مولایی در زندان: «در زندان نه تن به شمول بلخی یک طرف بودند و سه تن یک طرف و غالباً بین شان نقار آشکارا و مستمر وجود داشت. دو تن از آن سه تن را دقیقاً به خاطر دارم؛ خواجه محمدنعیم و مدیر اسلم خان؛ ولی در مورد فرد سوّم اطمینان

۱. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اَوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۷.

۲. ستاره شب دیجور، ص ۱۳۱، خاطرات شیخ اسماعیل مبلّغ؛ آقای موسوی در دیدار تابستان ۱۳۹۸، باردیگر این مسأله را تأیید کرد.

۳. یادداشت‌های استاد خلیل‌الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۱۷۲.

ندارم. در حالی که دیگران شکنجه می شدند، این سه تن از شکنجه معاف بودند.^۱ از یادداشت خلیلی و مولایی نمی توان جاسوس بودن خواجه محمدنعیم را نتیجه گرفت؛ زیرا سخن خلیلی در این موضوع آلوده به غرض و متناقض است. اگر خواجه جاسوس بود، چرا پیش از همه حکم اعدام او را صادر کردند؟ مجلس وزرا بر اساس کدام قانون حکم اعدام صادر می کرد؟

خواجه را یک بار جاسوس معرفی می کردند و باردیگر رهبر قیام؛ غرض شان از این کار تحریف قیام بود. از این گذشته خواجه پس از زندان رابطه نیکی با بلخی داشت و پس از درگذشت او دفاعیه انقلابی او را در خاطرات خود نوشت.

امین برین زوری به رابطه نیک پدرش با بلخی پس از زندان گواهی می دهد: «بعد از رهایی از زندان نیز روابط حسنه فامیلی ما مانند سابق برقرار بود. پدرم به مناسبت مرگ نابهنگام بلخی، مقاله ای نوشت که در پیام وجدان به چاپ رسید.»^۲

طالب حسین قندهاری که از نزدیک با خواجه آشنا بود، او را به بیداری و دین داری می ستاید.^۳

بنابراین تنها سخن خلیلی نمی تواند خواجه را متهم کند؛ خصوصاً که یک مقام دولتی از زبان مقام دولتی دیگر نقل کرده است. می ماند این معما که خواجه چرا از جمع زندانیان جدا و از شکنجه معاف شده بود؟

خواجه سال ها صادقانه در حکومت خدمت کرده و دارای پست های مهم نظامی امنیتی بود؛ احتمالاً به خاطر این سابقه از شکنجه معاف شده بود. بدین جهت یاران او را از خود رانده بوند و یا خود از آنان کناره گرفته بود. امین برین زوری نیز به احترام مدیران محبس به خواجه اشاره می کند.^۴

و اما دلایل و قرائن بیش تر انگشت اتهام به سوی محمداسلم شریفی دراز می کند.

۱. نوشته تلگرافی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۸.

۳. طالب قندهاری، محمدحسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، ص ۳۱.

۴. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۴.

۱. گلجان؛ چهره شناخته شده و سابقه دار را شریفی به حزب آورده بود.^۱ طالب حسین قندهاری از گلجان به "جاسوس شناخته شده حکومت" تعبیر می کند.^۲ دکتر مولایی تعبیر "تصمیم فردی و خطا" به کار می برد؛^۳ یعنی شریفی، جاسوس شناخته شده حکومت را بدون مشوره با دیگران آورده بود.

۲. گلجان، یارانش را در خانه شریفی وارد جلسه کرده بود. او بدون اطلاع و هماهنگی شریفی این کار را نمی توانست.

۳. شریفی، در زندان با بلخی و هشت تن دیگر اختلاف پیدا کرده، جدا شده و از شکنجه نیز معاف بود. اختلاف به خیانت شریفی مربوط می شد و درواقع مبارزان، شریفی را به خاطر خیانتش از خود رانده بودند.

۴. گویاتر از همه این موارد خاطرات خواجه محمدنعیم زوری است: «هیأت تحقیق به بلخی گفتند: شما با کسوت علم و داعیه زهد و تقوا چگونه با یک عده تروریست و تبه کار هم دست شدید؟ علامه بلخی گفت: آیا برای این فرمایش خود دلیلی دارید؟ میرزا غلام مجتبی نوشته چند ورقه میرزا محمداسلم را پیش کرده گفت: این است دلیل ما. آقا فرمودند: تکلیف من راجع به این اوراق چیست؟ از آن طرف سالون عبدالحکیم خان گفت: نوشته میرزا محمداسلم مریدتان راجع به شما و پروگرام های تان است، تایید کنید یا تردید. زوری می افزاید: «در راه، آهسته به آقا گفتم: نظمت خیلی عالی و مطالب و افادات آن جانانه و به مزاح افزودم: اما امضا کردنت در زیر نوشته میرزا محمداسلم بی معنی. پوزخند پرمعنایی نموده گفت: "با امضای خود تمام اظهارات میرزا اسلم را ابطال کرده ام."^۴ از گفت وگوی زوری و بلخی به محتوای اوراق شریفی پی می بریم. شریفی چه نوشته بود که بلخی با امضای خود می خواست آن را ابطال کند؟

پس از دیدن گزارش محمداسلم شریفی، بلخی روش خود را از انکار به اقرار تغییر داد و

۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲. یادداشت های محمدحسین طالب قندهاری.

۳. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۴. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب سایت آریانا؛ خالدصديق چرخي، برگي چند از نهفته های تاریخ در افغانستان، ج ۲، صص ۲۰۷، ۲۱۱.

ضمن افشای جنایات و خیانت‌های سلطنت، مسئولیت قیام را به عهده گرفت، نوشت و امضا کرد: «ما برخاسته‌ایم که این بار کثیف را از شانه براندازیم.»^۱

سخن خواجه درباره شریفی روشن و صریح است؛ با این هم در دفاع از شریفی دو احتمال را می‌توان مطرح کرد؛ ۱. شریفی در فرصت شکست قیام تا بازداشت، برای نجات خود از زندان، شکنجه و حتی اعدام گزارش کوتاهی تهیه کرده و پس از بازداشت در اختیار مأموران حکومت گذاشته بود. در تحقیقات هم گفته باشد که من از خود شما هستم؛ این هم سندم. اگر شریفی، گلجان دیگری بود، ۱۵ سال زندان را تحمل نمی‌کرد. ۲. ممکن است شریفی در زیر شکنجه مجبور به اعتراف شده باشد و مأموران اعترافات او را نوشته و به نام گزارش به بلخی ارائه داده باشند.

۲. عدم آمادگی بسترهای سیاسی، اجتماعی

۲-۱. ناآگاهی مردم

به نظر می‌رسد بلخی و یارانش از این عامل مهم در مبارزات سیاسی و اجتماعی غفلت کرده و از آن ارزیابی دقیق نداشتند.

حکومت استبدادی، مانع سواد و آگاهی مردم بود. رسانه‌های همگانی وجود نداشت و مردم به رسانه‌های خارجی دسترسی نداشتند. مکاتب و دانشگاه‌ها محدود بود و آن هم در درجه اول به مقامات دولتی و فرزندان آن‌ها اختصاص داشت. پیروزی در جامعه بی سواد و ناآگاه مشکل اصلی قیام بود.^۲

قیام را جمع کوچکی از افسران ارتش، فرماندهان پولیس، نمایندگان پارلمان، کارمندان دولت، خوانین و سران متنقذ اقوام پیش می‌بردند.^۳ آن‌ها خیرالموجودین بودند. طبقه تحصیل کرده و روشنفکر وجود نداشت و یا در مرحله شیرخوارگی بود.

شکست قیام به بلخی و یارانش آموخت که سنگ زیرین جنبش سیاسی و اجتماعی،

۱. همان جا.

۲. براساس یک گزارش آن زمان تنها ۵ درصد مردم افغانستان باسواد بودند.

۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

آگاهی و بیداری مردم است. به همین دلیل بلخی پس از زندان، با فعالیت حزبی و جمع نخبگان خداحافظی و همت خود را صرف بالا بردن شعور سیاسی مردم کرد. تنها رسانه او منبر بود؛ «مدّت تقریباً سی سال از عمر خود را در موعظه، ارشاد و بیداری و راهنمایی مردم، تبلیغ فرهنگ اسلامی و انشاء شعر گذرانید و در این مدّت حدود ۱۲۰۰ سخنرانی انجام داد که شمار اندکی از آن‌ها در نوار ضبط شده و در دست‌رس ارادتمندانش قرار دارد.»^۱

منبرهای بلخی قصه، تاریخ و سرگرمی نبود؛ بلکه «گفتار بلخی عمیقاً جنبه اجتماعی و رنگ و بوی سیاسی داشت و با منظور او که آگاه کردن و بیدار ساختن توده‌ها بود توافق کامل به هم می‌رساند.»^۲

۲-۲. مردمی سرکوب شده و منزوی

خاندان نادری سنگ بنای حاکمیت خود را بر سرکوب و ترساندن مردم گذاشته بود. خشونت‌های هولناک نادر خان و هاشم خان، همین هدف را دنبال می‌کرد. لذا مخالفت با حکومت مساوی با قتل عام و نابودی کامل یک فامیل و یک منطقه بود.

سرکوب قیام‌های مردمی و تبلیغات وسیع دستگاه سلطنت بر ظلّ الله بودن شاه این ذهنیت را در جامعه ایجاد کرده بود که مبارزه با سلطنت نه کامیاب می‌شود و نه مشروعیت دارد.

بلخی به تغییر ذهنیت در جوانان امیدوار بود؛ لذا از درون قفس‌های نمناک دهم‌زنگ به جوانان تلقین همت می‌کرد:

آن‌کس که از خود نگذرد نام جوان بر وی منه
 شرم است هر بی‌درد را بر خود نهد نام جوان
 بلخی ز زندان هر نفس تلقین همت می‌کند
 هان! ای جوانان همتی، این است پیغام جوان^۳

بالا بردن روحیه مردم و ریختن ترس از دل و دماغ آن‌ها شاه‌بیت سخنرانی‌های بلخی بود.

۱. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۵.

۳. دیوان بلخی، غزل ۱۶۴.

او به نسل جوان نترسیدن و خطر کردن را می‌آموخت:

جوانا! باد آزادی حالات
ولی از دار و از زندان نترسی
دو نانت می‌دهد رزاق مطلق
برای نانت از دونان نترسی
بگو حق و به هر دیوار بنویس!
چو نامردان و بی‌دردان نترسی^۱

۲-۳. اختلافات مذهبی و قومی

در افغانستان عوامل همگرایی کم نبوده و نیست؛ سرزمین، سرنوشت، دین، فرهنگ، تاریخ و آینده مشترک بستر آماده برای ساختن هویت یگانه بود. چنان‌که تعدّد قومی، زبانی و مذهبی زمینه واگرایی اجتماعی را فراهم کرده بود. حکومت که بقایش را در اختلافات اجتماعی می‌دید، جامعه را به سوی واگرایی مدیریت می‌کرد.

در مقابل، بلخی اهمیت همگرایی اجتماعی را درک می‌کرد و از نقش آن در مبارزه با استبداد آگاه بود. «وحدت و یگانگی است که دنیا را متوجه می‌سازد. اگر اختلاف کلمه در جامعه‌ای بود، آن جامعه سعادت‌مند نمی‌شود.»^۲

اختلافات قومی و مذهبی از دیگر عوامل شکست قیام نوروزی بود. در فصل‌های دیگر در این موضوع سخن گفته‌ایم، این جا به همین اندک بسنده می‌کنیم.

۲-۴. کوتاهی رهبران مذهبی

عالمان شیعه دو گروه بودند؛ نخست عالمان بزرگ صاحب جاه و موقعیت اجتماعی و دینی که رهبری مذهبی جامعه شیعه، امکانات و اماکن مذهبی را در اختیار داشتند. این گروه در مکتب نجف^۳ درس خوانده و از شاگردان آیت الله حکیم و آیت الله خویی بودند. از

۱. همان، غزل ۲۰۵.

۲. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۱۹۱؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

۳. اصطلاحی که در سال‌های اخیر در برابر مکتب قم به کار برده می‌شود. سواد طلبه‌های نجف محدود به دانش‌های رسمی حوزه بود، از مسایل سیاسی و اجتماعی پرهیز داشتند. اما طلبه‌های قم به مسایل اجتماعی و سیاسی نیز اهمیت

مسایل سیاسی پرهیز می‌کردند و در مدارس خود به طلبه‌ها اجازه مطالعه کتاب‌های سیاسی اجتماعی را نمی‌دادند.^۱ آن‌ها وظیفه عالمان دینی را راهنمایی شرعی مؤمنین و درست کردن آخرت مردم می‌دانستند. از منظر آن‌ها دین از سیاست جدا بود و عالمان دینی کاری به حوزه پر خطر سیاست نداشتند.

این عالمان با نفوذ مردمی و امکاناتی که داشتند اگر در میدان‌های سیاسی و اجتماعی حضور می‌یافتند و به جای تمرکز بر احوال شخصیه، به امور اجتماعی نیز توجه و با استبداد و عوامل تبعیض و تضییع حقوق مردم مبارزه می‌کردند، مردم زودتر به حقوق سیاسی و اجتماعی خود آگاه می‌شدند و به میدان می‌آمدند. یا چنان‌چه دعوت بلخی را می‌پذیرفتند و با قیام او همراه می‌شدند، سرنوشت این قیام احتمالاً طور دیگری رقم می‌خورد. سرنوشت قیام او در ازل شکست تعیین نشده بود؛ همین عوامل شکست آن را رقم زد.

مشکل بلخی با عالمان سنتی

سخت خصم عشق و آزادی است شیخ و مستبد
زان سبب ما را بدیشان دایماً جنگ است و بس
ای جوان هشدار! کاین جا رشد فکر آزاد نیست
تیغ جوهردار ما خوابیده در زنگ است و بس^۲
عالمان سنتی و مولوی‌های درباری از گروه‌هایی اجتماعی است که بلخی در پهلوی استبداد گذاشته است. خودداری این عالمان از همراهی بلخی در مبارزه یکی از دلایل این موضع‌گیری می‌باشد.
لازم است در این مورد اندکی درنگ کنیم.

می‌دادند. تفاوت نجف و قم مانند تفاوت آیت الله خویی و آیت الله خمینی بود. بلخی مکتب قم را ترجیح می‌داد و از طلبه‌های افغانستانی می‌خواست برای تحصیل به قم و مشهد بروند. دو تن از محصلان نجف (محمدعلی شاه سجادی و سید علی اکبر صالحی) با تشویق و راهنمایی بلخی از نجف به قم و مشهد آمدند. (ستاره شب دیجور، ص ۱۶۴).

۱. مثلاً ضامن علی واحدی را به جرم مطالعه کتاب‌های سیاسی و اجتماعی از مدرسه مدینه العلم بیرون کردند. وی بعدتر در کابل به عملیات چریکی برضد حکومت خلقی دست زد و در ۱۳۶۰ اعدام شد. (عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۳، صص ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۵۳).

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۱۰.

۱. دنیاطلبی عالمان سنتی، نخستین مشکل بلخی با آنها بود. پای ایمان بسیاری از آنها در مواجهه با قدرت و ثروت می لرزید.
کجی شیخ اگر راست نشد علت داشت
قاف قاضی گری و فای فضایل همراه
هر دو ترکیب شد و "قف" شد و معنی این شد
که توقف کن و مگذر ز سر منصب و جاه^۱

«یک روز، جمعی از فضلاء کابل از علامه بلخی خواستند هروقت پیش ظاهر شاه رفت
آنها را نیز با خود ببرد. علامه بسیار ناراحت شد و پرخاش کرد که شما بزرگ تر از آن هستید
که پیش ظاهر خان بروید و دست او را ببوسید. در رفتن من مصلحتی در کار است؛ خود او از
من تقاضا می کند. وقتی می روم، شاه و بچه هایش "آقا صاحب" می گویند و دستم را می بوسند.
ولی شما به دست بوسی شاه می روید!»^۲

این ملاها و مولوی ها بدون آن که به دیدار شاه موفق و یا از لطف او برخوردار شوند، در
سخنرانی های خود او را ظل الله می خواندند و برایش دعا می کردند.
«در آن برهه که از دید بسیاری از مردم پادشاه سایه خدا بود و عده ای از مولوی ها آن را رنگ
و بوی الهی و قدسی می دادند، بلخی فریاد می زد:

بلخیا شاه بلا، شحنة بلا، شیخ بلا
از سر خلق مگر جمله بلا برخیزند»^۳

بیش تر این عالمان محافظه کار، ترسو و دلبسته به زندگی بودند و از سایه خود می ترسیدند
و یکی از هزار جرئت، شجاعت و سرمستی بلخی را نداشتند. برخی از آنها تا آخر از بلخی
فاصله می گرفتند و حتی در تشییع جنازه و مجلس ترحیم او حضور نیافتند. «چندین ملای
منبرنشین در مجلس تعزیه و فاتحه بلخی شهید که در پل خشتی، بزرگ ترین مسجد کابل
برگزار شده بود نیامدند که مبدا حکومت آنها را از دوستان بلخی به شمار آورد.»^۴

۲. دومین مشکل بلخی با عالمان سنتی این بود که آنها خشک مغز و تنگ نظر بودند.

۱. همان، غزل ۱۸۴.

۲. اخلاقی، محمد اسحاق، ستاره شب دیجور، ص ۲۶۰.

۳. توشلی غرجستانی، محمد، فصلنامه عدالت و امید، ویژه نامه علامه بلخی، ص ۱۲.

۴. یادداشت های محمد حسین طالب قندهاری.

چشم‌انداز محدود، سینه تنگ، نگاه حول داشتند. بزرگ‌ترین سلاح عالمان سنتی چماق تکفیر بود که به هر بهانه‌ای بر سر جوانان می‌کوبیدند. جوانان را از دین مأیوس کرده به سوی مارکسیسم می‌راندند.

«از سال ۱۳۴۲ به بعد آوازه دموکراسی در مطبوعات راه پیدا کرد. در آن موقع علمای ما اکثراً دین را از سیاست جدا می‌دانستند و هر حرفی که از سیاست از کسی می‌شنیدند، مهر تکفیر آماده بود. جوانانی که مکتب خوانده بودند، نزد علما مراجعه می‌کردند و درباره مسایل سیاسی و اجتماعی خواهان معلومات دینی بودند، آن‌ها را به اتهام سرلوح و مکتب‌خوانده تفسیق و تکفیر می‌کردند و جوانان شکار دیگران و بیش‌تر هم گروه‌های چپ می‌شدند.»^۱

از این روی بلخی از آن‌ها انتقاد می‌کرد: «برخوردهای سنتی آن‌ها باعث گریز نسل جوان از

اسلام و افتادن به دام ایدئولوژی‌های وارداتی می‌شود.»^۲

بلخی به این عالمان هشدار می‌داد:

تکفیر مکن، دور مرو، ما نه خداییم

ای بنده! خداجوی که یابی اثر از ما^۳

تا نشان از شیخ و تزویر است، ما و جام می

صلح ممکن نیست، هر سو طعنه و تکفیر هست^۴

«آقای بلخی بسیار متواضع بود؛ خصوصاً نسل جوان به طور عجیبی گرویده منبرها و سخنان او شده بودند. با جوان‌ها دیدار و صحبت می‌کرد و حرف‌ها و نظریات آنان را می‌شنید. می‌گفت درک جوانان، شنیدن دیدگاه‌های آنان و دادن پاسخ‌های معقول و منطقی به پرسش‌هایشان مانع انحراف فکری جوانان می‌شود. برخلاف سایر علمای کابل که به جوان‌ها چندان روی خوش نشان نمی‌دادند و به بهانه‌های موی و روی و لباس و... از آن‌ها ایراد می‌گرفتند، بلخی اهل ایرادگرفتن نبود و جوان‌ها را تشویق می‌کرد و رابطه بسیار خوب با نسل جوان داشت.»^۵

۱. مقصودی، عبدالحسین، هزاره جات سرزمین محرومان، ص ۹۳.

۲. ناصرزاده، سید محمدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۳. دیوان بلخی، قصیده ۲.

۴. همان، غزل ۴۰.

۵. گفت‌وگوی نگارنده با آیت‌الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۱/۲۱.

تعریف این عالمان از دین در تضاد با عقل، علم، آزادی، تفکر، آزاداندیشی و ... بود. تعامل‌شان با جوانان تحکّم‌آمیز و از سر غرور و مهر تکفیرشان ارزان و دم‌دست بود. سیّد عبدالحمید ناصر، عالم روشنفکر می‌گفت: «علامه بلخی از نفوذ ایدئولوژی‌های بیگانه در بین جوانان دانشگاه‌ها و لیسه‌ها رنج می‌برد و بارها می‌گفت عدم معرّفی اسلام به عنوان ایدئولوژی پاسخ‌گو و منطقی باعث فاصله‌گرفتن جوانان از اسلام گردیده است.»^۱ پس علّت انتقاد تند بلخی از برخی عالمان دینی دو چیز بود؛ سازش آن‌ها با استبداد و احوال‌بودن‌شان در مسایل کلان جامعه.

دیری است مستبد را با شیخ اتّحادی است
یارب میان دزدان، این اتّحاد تاکی؟^۲
شیخ را رهبر ملّت نشمارید، چرا؟
که به هر در جهت لقمه‌ای نانی آید^۳
ای کبوتر! خطر از شیخ زیاد است تو را
گره و حلقه این دام، همه اوراد است
عجب از گردش پرگاری این قوم مدار!
قطب این دایره هم پیرو استبداد است^۴

مشکل عالمان سنتی با بلخی

عالمان سنتی نیز دو مشکل اساسی با بلخی داشتند:

۱. روش، منش و دیدگاه‌های بلخی جاه، جایگاه، شهرت و منافع آن‌ها را به خطر می‌انداخت. نسل جوان باسواد، این عالمان را با بلخی مقایسه و از بی‌دردی و محافظه‌کاری آن‌ها انتقاد می‌کردند. «روز به روز هواخواهانش رو به زیادی می‌گذاشتند. در محافل عمومی و خصوصی، بازار بیش‌تر آخوندها را کساد ساخته بود و به حدّی مردم دور او حلقه بسته بودند که روزها صحبت مولانا بلخی معاصر جز در ایام مخصوص تکیه‌خانه به کسی میسر

۱. ناصرزاده، سیّد محمدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۲. دیوان بلخی، غزل ۲۰۷.

۳. همان، غزل ۸۸.

۴. همان، غزل ۱۷.

نمی‌شد.^۱

آن‌ها برای تخریب بلخی به دنبال بهانه بودند؛ مثلاً با اشاره به موی سر و ریش بلندش او را ملنگ، درویش و صوفی می‌خواندند و در میان مردم بر ضد او تبلیغ و حتی او را تکفیر می‌کردند.

۲. بلخی به آموزه‌های دینی نگاه نو داشت. دغدغه او برخوردار شدن مردم از دستاوردهای دانش و صنعت نوین بود و این کار میسر نمی‌شد مگر با آشتی دادن سنت‌های دینی و دستاوردهای اندیشه بشری؛ مثلاً بلخی طرفدار نظام جمهوری بود. عالمان دینی جمهوری را خلاف دین و دموکراسی و انتخابات را پدیده غربی می‌شمردند و سلطنت را تنها نظام مطابق با دین می‌خواندند.

سنت‌های اصیل دینی به دست عوام و مولوی‌ها و آخوندهای عوام زده خواب‌آور شده بودند. بلخی قرائت نو ارائه می‌کرد و محافظه‌کاران نوآوری را برنمی‌تافتند.

بلخی دین را برنامه زندگی می‌دانست و عالمان سنتی راهنمای بهشت و جهنم. او دین را جاده وسیع می‌دید و کسی را تکفیر و تفسیق نمی‌کرد. در این گونه موارد عالمان سنتی او را برنمی‌تافتند و به بی‌دینی متهم می‌کردند.

ما با همه کس، در همه جا، در همه حالیم

رازی است به اسرار نهان مستتر از ما

از صبح ازل تا به ابد مشرق فیضیم

تابنده فروغی است به هر خشک و تر از ما^۲

روابط عالمان سنتی به مسجد، حسینیه و مدارس دینی محدود بود؛ در این مراکز آن‌ها با هواداران و مریدان مؤمن خود معاشرت داشتند؛ رابطه آن‌ها با کسانی بود که ریش نمی‌تراشیدند؛ زلف نداشتند؛ موی خود را شانه و روغن نمی‌کردند؛ سیگار نمی‌کشیدند؛ دانشگاه و سینما نمی‌رفتند؛ سرشان با لنگی پوشیده بود؛ نمازشان ترک نمی‌شد؛ در ادارات دولتی کار نمی‌کردند؛ مارکس، هگل، کانت، دکارت و داروین را نمی‌شناختند؛ کتاب‌های ضالّه نمی‌خواندند؛ اهل روزنامه، رادیو و موسیقی نبودند؛ اما رابطه بلخی گسترده‌تر از

۱. هروی، محمدصابر، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

۲. دیوان بلخی، قصیده ۲.

نمازخوان‌ها و مشتریان تکیه‌خانه‌ها بود؛ تحصیل‌کردگان، بانوان با حجاب و بی‌حجاب، خوانین، منصب‌داران، ریش‌تراشان، بی‌نمازان، منکرین دین، استادان دانشگاه، غرب‌زدگان، تحصیل‌کردگان و جنرالان ارتش به دیدنش می‌آمدند و این‌کار در چارچوب از پیش تعیین شده عالمان سنتی نمی‌گنجید. از نظر آن‌ها، این‌ها اگر کافر نبودند، فاسق بودند. عالم دینی حق نداشت با آن‌ها معاشرت بکند.

آن‌ها از عالم دینی تعریف خاصی داشتند؛ مشکل بلخی این بود که در تعریف مورد نظر آن‌ها نمی‌گنجید؛ اما آن‌ها درک نمی‌کردند یا نمی‌خواستند درک کنند که بلخی فراتر از یک عالم دینی، مصلح اجتماعی و رهبر ملی است. بدین جهت «محمد سرور واعظ، بلخی را به دلیل رفت‌وآمد به دانشگاه و سلام‌وعلیک با دختران و زنان سرلُچ تفسیق می‌کرد. آقای محسنی، به خاطر رابطه بلخی با اراکین دولتی، می‌گفت: بلخی را کسی نکشته؛ بلکه در اثر زیاد خوردن مرده است.»^۱

این عالمان وقتی شمشیر تکفیرشان را حواله گردن یک عالم دینی مانند بلخی می‌کردند، تکلیف جوانان دانشگاهی و سرلُچ‌های اداری معلوم بود. آیت‌الله عالمی بلخابی^۲ گفته است: «در کابل به یکی از علمای بزرگ وارد شدم. کاغذی را که پنجاه نفر عالم دینی بر تکفیر علامه بلخی امضا کرده بودند به من داد تا آن را امضا کنم. بهانه کرده گفتم اگر امضا کنم بلخابی‌ها مرا از منطقه بیرون خواهند کرد. بعداً این مطلب را به علامه بلخی گفتم، او با خنده چنین پاسخ داد: "عمک جان،^۳ نگران نشو، حرف‌های آن‌ها تازگی ندارد. اگر مرا خدا حفظ کند، تکفیر آنان اثری نخواهد کرد. من که فرق خود را با فولاد جنگ داده‌ام از آن گپ‌ها نمی‌ترسم."^۴

۱. علوی، سید محمد رضا، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، صص ۱۰۲، ۱۰۳.

۲. سید محمد علی عالمی، رهبر یک رشته قیام‌های مردمی در شمال بر ضد حکومت خلقی در سال ۱۳۵۸ بود. وی هنوز در قید حیات است (قوس ۱۳۹۹).

۳. به معنای عمو جان/ کاکا جان؛ اصطلاح خاص سادات بلخاب است.

۴. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده؛ آقای عالمی این خاطره را در سال ۱۳۶۹ در بلخاب، در سیمینار بلخی بیان کرده است و سید حجت فاضلی و آقا حسن حسینی حضور داشته‌اند.

دست رد بر سینه بلخی

بلخی در افق‌های بلندی پرواز می‌کرد؛ دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های او با دل‌مشغولی‌های عالمان دیگر تفاوت داشت. به افق‌های دوری چشم می‌دوخت و درک و درد او از نوع دیگر بود. با دیگران در ساختن مسجد، تکیه‌خانه، مرید بیش‌تر و شاگردان افزون‌تر رقابت نمی‌کرد. او به این جهت مسجد و تکیه‌خانه نساخت که از اوج بلندپروازی‌های خود پابین نیاید و از تنگ‌اندیشی‌ها و رقابت‌های صنفی دور بماند.

بلخی در قیام خود نیز تک‌روی نکرد؛ بلکه طی چند نوبت با عالمان بزرگ کشور دیدار کرده، خطر استبداد و تبعیضات برنامه‌ریزی شده و ضرورت مبارزه را در میان گذاشت. از آن‌ها که مأیوس شد، راه خود را ادامه داد.

دکتر میر محمدحسین ریاضی، شاهد آن‌روزها می‌نویسد: «بلخی برای این‌که نظریه سیاسی و تکلیف مذهبی روحانیون کابل را بداند، روزها با جمع و یا فرد فرد آن‌ها به مذاکره نشست و پیامدهای خطرناک بازی‌های سیاسی دولت را به آن‌ها گوش زد کرد. نمی‌دانم که نتیجه مذاکرات بلخی با علمای مذهبی چه شد؛ اما از گفته‌ها و سروده‌های او و نیز از بازتاب فعالیت‌های پس از زندانش معلوم شد که اکثریت آن‌ها در قشر محافظه‌کارانه خود فرو رفتند، اسلام و ملت را به امان خدا گذاشتند. بلخی در این مورد اشاراتی دارد:

رندانه می‌زدیم زخود بی‌خبر شدیم

شیخ استخاره کرد و بی‌ننگ و نام شد

واعظ مرا چو دید به سودای پند رفت

گفتم برو که عشق به مستان مرام شد.^۱

برخی از این عالمان با نصایح خیرخواهانه، بلخی را به سکوت می‌خواندند و خطر مبارزه با حکومت را گوش‌زد می‌کردند؛ بلخی پاسخ می‌داد:

از دوری منزل مرا واعظ مترسان آن قدر

صدساله ره طی می‌کند با عزم، یک گام جوان

جز گمراهی حاصل نشد از درس ما این شیخ را

از قصر وحدت می‌رسد هر لحظه الهام جوان^۲

۱. ریاضی، میر محمدحسین، ستاره شب دیجور، ص ۲۳۳.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۶۴.

هرچند عالمان سنتی اهل مبارزه سیاسی و اجتماعی نبودند و از این بابت قابل نقد و نکوهش هستند؛ اما خدمات آنان در عرصه‌های دیگر قابل ستایش است؛ آیت الله سید سرور واعظ و آیت الله محمدامین افشاری پس از خدمات علمی و دینی در ۱۳۵۷ اسیر حکومت خلقی شدند و به سعادت شهادت رسیدند. آیت الله محمدآصف محسنی در دو دهه آخر عمرش با تأسیس دانشگاه خاتم النبیین، سیاست تقریبی و تألیف آثار علمی قدم‌های بزرگی برداشت.^۱

گروه دوم عالمان جوان محروم از موقعیت‌های اجتماعی مانند ناصر، عالم، مبلّغ، مصباح، عالمشاهی و ... بودند. این گروه با حکومت استبدادی و اندیشه‌های چپ با منبر و قلم مبارزه فکری می‌کردند و با بلخی همراه بودند.

۳. شتاب‌زدگی سیاسی

در جامعه‌شناسی، برای پیدایش و رشد جنبش‌های اجتماعی شرایط و مراحل در نظر گرفته شده است. بدون داشتن این پیش‌زمینه‌ها و طی کردن این مراحل، جنبش اجتماعی مانند طفل زودرس ناقص به دنیا می‌آید و ممکن است با مرگ زودرس نیز مواجه گردد. قیام مسلحانه و سرنگونی حکومتی ریشه‌دار که قدرت‌های خارجی از آن حمایت می‌کردند، برنامه‌ریزی و آمادگی درازدامن می‌طلبید. سال‌ها کار تشکیلاتی، تربیت نیروهای فکری و بیدار کردن توده‌ها لازم بود.

از حضور بلخی در کابل زمان زیادی نمی‌گذشت. مردم هنوز با دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی او آشنا نشده بودند. شخصیت سیاسی و مبارزاتی بلخی پس از قیام و زندان بیش‌تر آشکار گردید. او سخنرانی‌های مشهور سیاسی و اجتماعی خود را پس از زندان ایراد کرد و نفوذ خود را گسترش داد.

۲۵۱

«بلخی پس از آزادی و گسترش رابطه‌اش با وزرا، کارمندان بلندپایه ملکی و نظامی و حل مشکلات مردم از طریق آن‌ها و نیز سخنرانی‌هایش در مناظر و اماکن عمومی توانست شهرت و محبوبیت همگانی پیدا کند.»^۲

۱. به نظر نگارنده از سه آیت الله محسنی باید جداگانه سخن گفت: پیش از جهاد، دوره جهاد و ۲۰ سال آخر.

۲. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص ۲۲۴.

بلخی در سال ۱۳۲۸ جوان ۲۹ ساله بود. رهبری مبارزه با استبداد دیرپا، به تجربه‌های سیاسی و اجتماعی وسیع ضرورت دارد.^۱ در جوانی معمولاً احساسات بر خرد غالب است، تجربه کم است و غرور جوانی زیاد. برنامه‌ریزی دقیق و مطالعه کامل در اطراف موضوع جدی گرفته نمی‌شود.

خودش نیز به این نتیجه رسیده بود: «من باید پس از ده سال کار فکری، تشکیلاتی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم.»^۲ این جمله را در زندان یا پس از زندان گفته است. چنان‌که در آن فرصت اندک ارتباطات وسیع ملی و خارجی ایجاد نکرده بودند. جلب نظر قدرت‌های جهانی، قدرت‌های منطقه‌ای و کشورهای همسایه لازم بود.

اکثریت اعضای حزب اتحاد به مردمی محروم از قدرت و ثروت تعلق داشتند. این مردم توان سرنگونی استبداد و جای‌گزینی نظام جدید را نداشتند. در جامعه‌ای که تعصبات مذهبی و قومی در اوج بود و جهل و بی‌سوادی بی‌داد می‌کرد، تحمل حکومتی با رنگ و بوی شیعی برای اکثریت اهل سنت قطعاً پذیرفتنی نبود.

زندگی نامه دوازده تن شورای مرکزی حزب، نشان می‌دهد که اکثریت آن‌ها شیعه‌مذهب، فارسی‌زبان و از نظر قومی چهارتن بیات، سه تن سید، دو تن ترکمن، یک تن هزاره، یک تن قزلباش، یک تن تاجیک بودند. در جذب پشتون‌ها که هم اکثریت و هم سوار بر قدرت بودند توفیقی نداشتند؛ سرانجام یک جاسوس آلوده را جذب کرده بودند.^۳

۴. مبارزه نابرابر

نیرو و تجهیزات حزب اتحاد در برابر قدرت حکومت ناچیز بود. هرچند بخش‌هایی از ارتش و پولیس آمادگی خود را اعلام کرده بودند؛ اما معلوم نبود که به قول خود وفادار می‌مانند و می‌توانستند در روز قیام آن را عملی کنند یا نه. خوانین و بزرگان اقوام با مرکز فاصله داشتند

۱. در روایات دینی آمده است که پیامبران از جمله حضرت محمد (ص) در ۴۰ سالگی به پیامبری برگزیده شدند. منابع دینی و فلسفی کمال انسان را در ۴۰ سالگی دانسته‌اند؛ مولانا جلال‌الدین بلخی می‌گوید: آدمی را اندک اندک آن همام/ تا چهل سالش کند مرد تمام.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۲۷.

۳. سرانجام گلجان را پسرش به جرم خیانت به عروسش تیرباران کرد. (دایرة المعارف آریانا برون مرزی، سال هفتم، شماره چهارم).

و هم قابل اعتماد نبودند.

چنان‌که تکیه کردن به زندانیان دهمزنگ، فاقد محاسبه دقیق و ناسازگار با واقعیت عینی بود؛ زیرا احتمال داشت دروازه‌های دهمزنگ ناگشوده بماند. اگر هم این اتفاق می‌افتاد، از کجا معلوم که زندانیان جان خود را برای آن‌ها و به دستور آن‌ها به خطر می‌انداختند؟ تعدادی زیادی از آن‌ها جانیان، قاتلان، دزدان و خاطیان مدنی بودند. پس در این قیام موازنه قدرت وجود نداشت.

انجام

قیام، پیش از آن‌که بسترهای لازم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تشکیلاتی آماده کرد صورت گرفته بود. قدرت نظامی، امنیتی رژیم، تسلط روانی و فرهنگی آن در جامعه و ریشه‌های تاریخی استبداد و نیز بافت قومی و مذهبی کشور دست‌کم گرفته شده بود.

عوامل شکست قیام را درآماده نبودن بسترهای اجتماعی، ضعف تشکیلاتی، عدم مشارکت توده‌ها، ناآگاهی مردم، نابرابری نیروها و امکانات، کم‌تجربگی مبارزان و فرصت اندک زمانی باید جست‌وجو کرد. قیام نخبه‌های برخاسته از اقلیت مذهبی و قومی؛ آن‌هم بدون هماهنگی با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای نمی‌توانست پیامد جز شکست داشته باشد.

۱۲

دست آوردهای مبارزات



آغاز

از مرگ ما سرور نصیب رقیب نیست

در جسم اجتماع، روان‌ها دمیده‌ایم^۱

بلخی کارنامه مبارزاتی ۳۳ ساله دارد؛ ۱۴ سال پیش از زندان، ۱۵ سال زندان و چهار سال پس از زندان. قیام برای برانداختن حکومت استبدادی تنها یک بند از این مبارزات طولانی است.

خود او در ۱۳۴۶، گفته است: «سی‌ویک سال مبارزه را با خود گرفتم؛ پانزده سال به نفی بلد، تبعید، مشقت‌ها، مرارت‌ها و زیر سیوف و پانزده سال هم زندان؛ از اوّل نوروز ۱۳۲۹ زندانی شدم تا آخر ۱۳۴۳ شمسی».^۲

او با حکومت استبدادی و ناآگاهی مردم مبارزه می‌کرد. آگاه کردن مردم هم هدف او بود و هم منزلی در مسیر رسیدن به مقصد اصلی؛ چنان‌که تحقق برخی آرمان‌هایش بدون دست‌یافتن به قدرت سیاسی امکان نداشت؛ در عین حال مبارزات او دستاوردهای کلان و ماندگاری داشت؛ بالا رفتن شعور سیاسی مردم، باز شدن مسیر مبارزه و بیدار شدن نسل جوان از جمله دستاوردهای مبارزات بلخی می‌باشد. در این فصل به این دستاوردها می‌پردازیم.^۳

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۵۳؛ منظور بلخی از رقیب در شعرهایش ظاهر شاه است.

۲. منبر آزادی، ۲۶۴؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۳. یکی از نویسندگان دستاوردهای مبارزات بلخی را در پنج عنوان خلاصه کرده است: ۱. آزادی نسبی مذهب شیعه؛ ۲. راه‌یابی مدارس جدید به مناطق شیعه‌نشین؛ ۳. بیداری و رشد فکری مردم؛ ۴. مشارکت علما و طلاب در مسایل سیاسی؛

۱. راهی که گشود

بلخی ز زندان هر نفس تلقین همت می‌کند

هان ای جوانان! همتی، این است پیغام جوان^۱

بلخی آگاهانه گام در جاده کور مبارزه گذاشته بود. مهم برای او گشودن این راه بود. او راهی را می‌گشود که اطمینان داشت نسل‌های آینده آن را ادامه خواهند داد. این را به هیأت تحقیق گفته بود: «ما برخاسته‌ایم که این بار کثیف را از شانه براندازیم؛ اگر توفیق نیافتیم، آیندگان حتماً این کار را کردنی‌اند.»^۲ هرچند کوتاه‌نظران، نتیجه‌ای در مبارزات بلخی نمی‌دیدند؛ به او طعنه می‌زدند و مبارزات او را دیوانگی و خودکشی می‌خواندند؛ اما او به راهی که آغاز کرده بود ایمان داشت و مطمئن بود که این راه رهروان خود را خواهد یافت. آگاه بود که جویی‌کننده و آبی‌جاری‌کرده است. بدین‌روی به همت و غیرت جوانان امید داشت و به آنان روحیه همت و غیرت می‌دمید و نسل‌های بعدی را میراث‌دار خود می‌دانست.

از مرگ ما سرور نصیب رقیب نیست

در جسم اجتماع، روان‌ها دمیده‌ایم

ارزان نخفته‌ایم رقیبا به کوی دوست

کاری نموده‌ایم که مزدی ستانده‌ایم

بلخی به باغ جامعه ما بی‌نشان نه‌ایم

خود می‌رویم لیک نهالی نشانده‌ایم^۳

او زمین را زیر پای قدرت‌مندان مستبد لرزاند و خواب زورگویان و متعصبان را برآشت و جامعه را به تپش و کنش کشاند. عالمان و دانشگاہیان زیادی تحت تأثیر او به راه افتادند؛ البته شرایط دشوار سیاسی و اجتماعی بعدها راه بلخی را به ده‌ها جاده و راه تقسیم کرد که همه هم مدّعی حرکت در مسیر بلخی بودند.

«شهید بلخی در حقیقت الهام‌بخش و بنیانگذار یک نهضت سیاسی، فکری حداقل

۵. احیای دین و ارزش‌های اسلامی. (عبدالمجید ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، صص ۲۴۰، ۲۴۵).

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۶۴.

۲. خاطرات خواجه محمدنعیم زوری، وب‌سایت آریانا؛ خالدصدیق چرخ، برگه‌ای چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، صص ۲۰۷، ۲۱۱.

۳. همان، غزل ۱۵۲.

در میان بخش وسیعی از مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی شد؛ ولی در میان شیعیان و هزاره‌ها این تأثیرگذاری بیش‌تر بود. شکل‌گیری همه‌هسته‌های مبارزاتی در میان شیعیان در دوره قبل و بعد از کودتای ۷ ثور، متأثر از افکار شهید بلخی بود.^۱

اولیور روا، افغانستان‌شناس فرانسوی، بلخی و قیام او را سرمنشأ مطالبات سیاسی و اجتماعی شیعیان می‌داند: «تا سال‌های دهه پنجاه [۱۹۵۰ م / ۱۳۲۹] جامعه تشیع در انزوای کامل بود. در این دوره جنبشی به رهبری بزرگان مذهبی بازگشته از نجف نظیر سید اسماعیل بلخی، میر علی‌احمد و آقا میرآقا^۲ این جامعه را از رخوت بدرآورد و جان تازه بخشید. نهضتی که با ایراد وعظ و خطابه‌ها و افتتاح مدارس علوم دینی برای تربیت روحانیان شایسته آغاز شده بود، به زودی چهره جدیدی به خود گرفت و به اعلام خواسته‌های فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی روی آورد.»^۳

روشنفکران و مبارزان معاصر بر تأثیرات بلخی اذعان دارند:

«بلخی بر من و نسل مبارز سرزمین من دین بزرگی دارد. او درواقع یکی از پیشگامان نهضتی بود که بعد از او تاکنون پنجاه سال با تجربه‌هایی از لایه لایه حرکت براساس نگاه و فتوای او به پیش خزیده است. راست گفت که "ما تن به فنا دادیم تا زنده شما باشید" او نسل‌های بعد از خود را با نگاه و سخن خود به زندگی و مبارزه هدایت کرد.»^۴

آزادی‌خواهان و عدالت‌جویان بسیاری پس از مرگ بلخی گام در راهی گذاشتند که او گشوده بود. از مبارزان معاصر که تحت تأثیر آموزه‌های بلخی گام در راه مبارزه نهاد و به شاگردی او افتخار می‌کرد عبدالعلی مزاری بود. «هیچ شخصیتی به اندازه علامه بلخی او را تحت تأثیر قرار نداده و مرید خود نساخته بود. او اولین الهام‌های انقلابی را از علامه بلخی کسب نمود. در سفر ۱۳۴۴ علامه بلخی به مزارشریف بارها او را ملاقات کرد. سخنرانی بلخی در جمع طلاب جوان مدرسه نانوانی چارکنت استاد مزاری را کاملاً دگرگون ساخت. مزاری بین سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ بارها مراد خود را از نزدیک ملاقات کرده بود. بلخی به او گفته

۱. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۲. عالم دینی و پدر میر علی اصغر شجاع.

۳. روا، اولیور، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، ص ۸۴.

۴. رویش، عزیز، اشک قلم، سال هفتم، شماره ۹۷، ۹ اسد ۱۳۹۷، ص ۳.

بود: «اگر می‌خواهید مردم افغانستان را بشناسید و درد آن‌ها را درک کنید عسکری بروید.»^۱ استاد سرور دانش چنان‌که خود را دانش‌آموختهٔ مکتب فکری، سیاسی بلخی می‌داند، در مورد شهید مزاری می‌گوید: «شهید مزاری بارها گفته بود که در اولین ملاقات با بلخی تحت تأثیر او قرار گرفته و دیدار با او سرنوشتش را تغییر داده است. استاد مزاری گفته بود: "چند روزی که بلخی در قریهٔ ما و در مهمان‌خانهٔ ما بود از صحبت‌های او خیلی چیزها یاد گرفتم. بلخی مرا به درس خواندن و عسکری رفتن تشویق می‌کرد. من به تشویق بلخی به عسکری رفتم. به من می‌گفت: اگر ملا می‌شوی باید مجتهد شوی و اگر روضه‌خوان می‌شوی باید واعظ و خطیب شوی و اگر دزد و راهزن می‌شوی باید بانک را بزنی؛ نه خانهٔ مردم بیچاره را که یک خس دزد شوی و زورت فقط به کم‌زورها برسد و اگر سیاست‌مدار می‌شوی باید رئیس و وزیر شوی نه مأمور»^۲

سلطان علی کشتمند سیاست‌مدار چپ و صدراعظم دورهٔ ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله می‌گوید در نخستین گام‌هایی خود در سیاست از بلخی الهام گرفته است: «خاطرهٔ دیدارها و صحبت‌ها با دانشمند و مبارز نستوه علامه سید اسماعیل بلخی در افشار چهاردهی و مشوره‌های وی برای من الهام‌بخش بود.»^۳ او پس از دیدار با بلخی از حوزهٔ کابل کاندیدای نمایندگی پارلمان شد.^۴

سید حیدر محمودی،^۵ جوان با استعداد و روشنفکر که از آغاز دههٔ پنجاه در جنبش‌های فکری افغانستان نقش‌آفرینی کرده و در ایجاد جنبش اسلامی و جنبش روشنفکری سهم داشته، تحت تأثیر اندیشه‌های بلخی قدم در این راه نهاده است. محمودی در هرات، مشهد و کابل در جست‌وجوی شعرهایی پراکندهٔ بلخی بود و خود را رهرو او می‌دانست و می‌گفت:

۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، ص ۲۶۱.

۲. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دوم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۳. کشتمند، سلطان علی، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج ۱ و ۲، ص ۱۵۱.

۴. منظور بیان نقش بلخی در جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی است. با نفس گرم بلخی فضایی مبارزه ایجاد شد و کسانی برخاستند؛ این‌که کارنامهٔ آن‌ها مثبت است یا منفی مربوط به خودشان است.

۵. محمودی در هرات و مشهد درس خواند. در مشهد، بامیان و کابل فعالیت‌های فکری، سیاسی کرد. در زمان حکومت خلقی در کابل مخفیانه کار می‌کرد که شناسایی و اعدام شد. (کوثرالنبی، سید جعفر عادل، ص ۴۱۶).

«مسیر مبارزه ما را چراغی نشان می‌دهد که بلخی روشن کرده است.»^۱

محمودی در مشهد با عالمان مبارزی چون آیت الله خامنه‌ای، مرتضی مطهری، علی شریعتی و پدرش محمدتقی شریعتی آشنا شد و از آن‌ها تأثیر پذیرفت. نخستین حلقه فکری از طلبه‌های افغانستانی را او در مشهد ایجاد و طلبه‌های جوان را با اندیشه‌های مبارزاتی بلخی آشنا کرد.^۲ اندکی بعد تعدادی از شاگردان محمودی کانون مهاجر را بنیاد نهادند و تعدادی دیگر به نام گروه مستضعفین از بنیادگذاران سازمان نصر شدند.^۳ هردو گروه در معرفی بلخی سهم گرفتند و در میدانی که او آماده کرده بود مشق مبارزه کردند.

روشنفکر دیگری می‌نویسد: «بدون شک بلخی پرچمدار جنبش عدالت‌خواهی، بازگشت به خویشتن و آرمان دگرگونی و پیشرفت در قرن اخیر است. دیوان او نشان می‌دهد که او رهبر بزرگ ملی بوده که فلسفه روشن، ایده‌آل‌های بلند، اهداف معین، بینش عمیق و چشم‌انداز وسیع و برنامه جامع در میدان‌های تئوری و عمل داشته است.»^۴

پس با قاطعیت می‌توان گفت جنبش‌های روشنفکری و مبارزات آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی افغانستان در هشتاد سال اخیر گام در راهی نهاده‌اند که بلخی گشوده است. براین اساس او بنیان‌گذار جنبش اسلامی و جنبش روشنفکری و پدر ادبیات مقاومت و اصلاح‌طلبی می‌باشد.

۲. وحدت ملی

درخت اختلاف از جهل آب می‌خورد. بلخی با مبارزات خود چراغ آگاهی و بیداری را روشن کرده بود. هرچند تا تحقق وحدت ملی راه درازی در پیش بود، با این‌هم خوش‌بینی بلخی ناشی از کم‌رنگ شدن حساسیت‌های مذهبی و قومی بود.

«در افغانستان امروز وحدت ملی پیش می‌رود، جنگ شیعه و سنی دامنش را برمی‌چیند.

این مژده را از کشور به شما ارمغان آورده‌ام. در اثر مجاهدت‌ها و کوشش‌ها و حسن تفاهم‌ها

۱. مصطفی اعتمادی؛ سال ۱۳۷۷، صحبت در دفتر ماهنامه امین در مشهد.

۲. علی‌اکبر مهدوی، سید عبدالحمید و سید محمدامین سجادی، سید عباس لشکری، امان‌الله موحدی، سید عبدالله موسوی، علی‌جان زاهدی، مصطفی اعتمادی و ... از آن جمله گفته شده است.

۳. علوی، سید محمدرضا، ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان، دفتر نخست، ص ۱۰۱.

۴. همان، ص ۱۰۳.

توانستیم بر غوغای شیعه و سنی فایق آییم»^۱

در سال‌هایی پس از زندان، بلخی تبدیل به نشانه وحدت ملی شده بود. در هر نقطه‌ای که آتش اختلاف شعله می‌کشید، شیعه و سنی به یاد بلخی می‌افتادند. یکی از این نزاع‌ها در شهر قندهار زبانه کشید. بلخی به قندهار رفت و آتش را خاموش کرد.

«خطابه‌ای جذابی را که پارسال در قندهار برای اصلاح غوغای شیعه و سنی دادم، گفتم: برادران! اگر باران بارید به زمین شیعه و سنی می‌بارد و اگر خشک سالی آمد هردوی شما گرسنه می‌شوید. امریکا دارد جنجال سیاه و سفید را حل می‌کند، ما این قدر ریزه شدید؟! اول جنگ شیعه و سنی، بعد اسماعیلی و غیراسماعیلی، شعبه‌های مختلف تصوف و باز حلقه تنگ‌تر می‌شود. ممکن است دو نفر پیدا شوند که بگویند: تو جاغوری مه دایزنگی، تو سیدی مه هزاره، تو از بهسودی مه از سرخ پارسا و... اگر این را شعار خود قرار دادیم، همیشه ناکام هستیم»^۲

نتیجه تلاش‌های بلخی در تشییع جنازه خود او به نمایش در آمد.

«دو گروه برادران قرآنی دست بسته و دست باز در صفوف، اذکار اسلامی را با محبت و اخلاص ادا کردند. آن‌جا شیعه و سنی، پشتون و هزاره، تاجیک و ترکمن و سید و عامی، وزرا، وکلا، سناتورها، افسران، جوانان معارف، علما و فضلا و تمام گروه‌های مختلف به یاد علامه بلخی اشک می‌ریختند و یک صحنه وحدت و محبت و یک اجتماع برادری و یگانگی احساس و ادراک می‌شد. من در این لحظات به تفرقه‌هایی که دست سیاست و غرض بیگانگان به وجود آورده بود فرو رفته بودم و از این اوضاع ستوده و شایسته لذت می‌بردم»^۳

۳. عدالت اجتماعی

بلخی وحدت ملی را با عدالت اجتماعی ترکیب می‌کرد؛ از نظر او عدالت اجتماعی پایه و اساس وحدت ملی بود. وحدت ملی، بدون عدالت اجتماعی ممکن نبود و چه بسا که دستاویز برتری طلبان حاکم قرار می‌گرفت.

۱. منیر آزادی، ص ۲۲۳؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۷.

۲. همان‌جا؛ پیش‌بینی بلخی امروزه در افغانستان کاملاً تحقق یافته است.

۳. پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

«در هر جامعه‌ای تا برابری و مساوات واقعی در میان انسان‌ها تحقق پیدا نکند؛ تا امتیازطلبی، تکبر، خودخواهی و جاه‌طلبی در جامعه‌ای باشد، وحدت نمی‌تواند در آن جامعه راه یابد. در جامعه‌ای که مساوات نباشد و امتیازطلبی جای او را بگیرد، اتفاق و اتحاد از آن جامعه رخت برمی‌بندد.»^۱

مبارزات بلخی، در پوستهٔ ستبر نابرابری‌ها شکاف ایجاد کرد. مکاتب راه خود را به مناطق شیعه‌نشین و هزاره‌جات گشود و نسل جوان از نعمت سواد و دانش برخوردار شدند.^۲ چنان‌که برخی دروازه‌ها به روی اقوام محروم باز شد، کار و زندگی و معیشت آن‌ها تا اندازه‌ای سامان یافت.

«بلخی با مردم هزاره تماس نزدیک داشت و برای تغییر وضع زندگی رقت‌بار آن‌ها شبانه روز تلاش می‌کرد. با بزرگان چنداول، مرادخانی، وزیرآباد، افشارنانکچی، محلهٔ علیرضا خان و نیز با روشنفکران و توده‌های مردم محافل و مجالس برگزار می‌کرد. تلاش‌های او نتیجه داد؛ بچه‌های هزاره به مکتب شامل شدند. مردم هزاره به تجارت دست زدند و در بازارها به فعالیت پرداختند و به زودی مغزشان هشیار و بیدار شد و وضعیت اقتصادی و اجتماعی‌شان تغییر کرد.»^۳

خود او به تحقق عدالت اجتماعی امیدوار و خوش‌بین بود:

«امروز بحمدالله خبر داری؟ هم‌شهری‌ها! امروز بهترین چادر به سر ناموس شماست. امروز بهترین سرمایه‌دار مردم هزاره‌جات ماست. این‌ها همه مشغول کارند. وقتی کار پیدا شد، دین در سایهٔ زحمت و کار است.»^۴

پس از قیام بلخی، تبعیض و تعصب کاهش یافت و بسیاری از موانع پیشرفت اقشار محروم و مورد ستم برداشته شد. دیگر قوم، مذهب و زبان مانع تحصیل و رسیدن به حقوق محسوب نمی‌شد.

۱. منبر آزادی، ص ۲۵۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. یادداشت‌های سید اسماعیل مسرور نجیمی. این فعالیت‌ها شباهت دارد به فعالیت‌های امام موسی صدر در لبنان.

۴. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۲۲۲؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۴. آزادی‌های مذهبی

اسلام همراه با دوستی پیامبر و اهل بیتش به خراسان رسید. در زمان خلفای اموی و عباسی، افرادی از خاندان پیامبر و طرفداران آن‌ها که تحت فشار بودند به خراسان آمدند و ماندگار شدند. برخی مناطق خراسان مانند بلخ، هرات و تخارستان در آن زمان مرکز دوست‌داران اهل بیت بود.^۱

پس از شهادت امام حسین (ع) خلفای اموی و بعدتر عباسی سلطه خود را بر خراسان گسترش دادند و با تحت فشار گذاشتن پیروان اهل بیت، از گسترش نفوذ خاندان پیامبر جلوگیری کردند. شهادت یحیی بن زید در جوزجان نمونه‌ای از این شدت عمل است. در دوره‌های اخیر، به ویژه از زمان عبدالرحمان خان، حاکمیت‌های استبدادی، تعصبات مذهبی را دامن زدند و بر شیعیان سخت گرفتند. تا جایی که شیعه بودن جرم محسوب می‌شد و شیعیان هویت مذهبی خود را پنهان می‌کردند.

الیور روا، نویسنده فرانسوی می‌گوید: «اقلیت شیعه همیشه از قدرت به دور بوده است. اکثریت، آن‌ها را تحقیر می‌کنند و تا سال ۱۹۶۳ م عملاً زیر چتر حمایت قانون قرار نداشته‌اند. تظاهرات خارجی این مذهب؛ اقامه نماز با دست‌باز و عزاداری در محرم ممنوع و حقوق مذهب جعفری از سوی دولت شناخته نشده بود. احراز مقامات نظامی و سیاسی به روی شیعیان بسته بود.»^۲

شیعیان تحت فشار و سخت‌گیری حکومت‌های استبدادی و مولوی‌های متعصب و ناآگاه قرار داشتند.^۳ هر نوع اظهار وجود آنان با عناوین رافضی و کافر به شدت سرکوب می‌شد و حکومت با اغراض سیاسی بر کوره تعصبات توده عوام می‌دمید. بلخی با قیام انقلابی خود، گام بلندی در رسیدن به زیست آزادانه مذهبی برداشت.

دست‌آورد مذهبی مبارزات بلخی رسمیت یافتن فعالیت‌های مذهبی شیعیان بود؛ ترس و تقیه برداشته شد و انجام مراسم محرم علنی و آزاد گردید؛ در روزهای محرم حتی ظاهر شاه، صدراعظم و بسیاری از وزرا و نمایندگان پارلمان در محافل مذهبی حضور می‌یافتند.

۱. حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۷۱۹.

۲. روا، الیور، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، ص ۸۲.

۳. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۱۱۸؛ دیدگاه آیت الله محمد آصف محسنی.

عالمان شیعه؛ از جمله بلخی در رادیوی دولتی درباره عقاید مذهبی خود سخن می‌گفتند. شیعیان برای خود نشریه و مجله داشتند، اذان شیعی از بلندگوهای مساجد پخش می‌شد. طبق رسومات مذهب خود به حج می‌رفتند. این دستاورد از زبان خود بلخی:

«امروز بالغ بر چهار میلیون شیعه در افغانستان رسماً آزاد است و تقیه رفت. در کابینه سلطنت ظاهر شاه، شیعیان نقش مهمی دارند. امروز بحمدالله بعد از سال‌ها، مردم شیعه تقریباً به حقوق خود رسیده‌اند. در مجلس شورا و سنا و کلا، وزرا و نماینده‌ها دارند، در ارتش، افسرها دارند، قبلاً هیچ کدام از این‌ها نبود.»^۱

۵. قانون اساسی و آزادی‌های مدنی

بر اساس قانون اساسی نادری، قدرت به صورت انحصاری در اختیار خانواده شاه بود. پس از مرگ محمدنادر، قدرت در میان محمدظاهر و کاکاها و کاکازاده‌هایش دست به دست می‌شد.^۲

مبارزات آزادی‌خواهی، خاندان حاکم را مجبور کرد که به قانون اساسی جدید، انتقال قدرت اجرایی و استقلال سه رکن نظام گردن بگذارند.

قانون اساسی جدید بی‌گمان نتیجه مبارزات حزب اتحاد، بلخی، خواجه محمدنعیم، غبار، محمودی و دیگر مبارزان آزادی‌خواه بود. سازمان جوانان مسلمان، خلق، پرچم و شعله جاوید در سایه همین مبارزات ظهور کردند.

استاد خلیل‌الله خلیلی به بلخی گفت: «آزادی و دموکراسی موجود، نتیجه زندان شما و من و دیگران است. اگر من و شما زندان نمی‌رفتیم، فرزندان ما حالا این آزادی را نداشتند.»^۳ شخص شاه نیز قانون اساسی و آزادی‌های مدنی دهه چهل را دستاورد قیام و زندان بلخی

۱. منبر آزادی، ص ۲۶۷، ۲۶۸؛ سخنرانی در قم، ۱۳۴۶.

۲. محمدهاشم خان ۱۷ سال صدراعظم، شاه محمود خان ۲۳ سال وزیر دفاع و صدراعظم، محمدداود خان ۳۴ سال قوماندان نظامی، وزیر دفاع و صدراعظم، محمدظاهر خان ۴۰ سال پادشاه بودند. (افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۴۹).

۳. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱؛ جریان این دیدار از زبان شیخ اسماعیل مبلّغ در کتاب ستاره شب دیجور آمده است؛ ص ۱۲۸.

و یارانش اعلام کرده بود. «در شب اولی که ما به دعوت شاه به قصر گلخانه رفتیم، اولین فرمایش شاه همین مسأله بود که شما قانون اساسی را برای ملت افغانستان می خواستید که ۱۵ سال پیش آن قانون را نداشت. ما با نیروی قوی و وحدت ملی کوشیدیم تا قانونی که حافظ وحدت ملی و حقوق اجتماعی است به دست رس شما بگذاریم. حالا که از زندان بیرون آمدید، شما قانون را در آغوش بگیرید و قانون شما را.»^۱

۶. از حاشیه به متن

شیعیان پس از کشتار خونین و تصفیۀ مذهبی در زمان عبدالرحمان خان (۱۲۸۰-۱۲۶۰/ ۱۹۰۱-۱۸۸۰م) به مجموعه هویت باخته و سرکوب شده تبدیل شده بودند. اصلاحات زودگذر امان الله خان (۱۳۰۷-۱۲۹۸/ ۱۹۲۸-۱۹۱۹م)، هرچند به شیعیان اجازه داد چند صباحی نفس بکشند؛ اما اندک بود و تأثیر ماندگاری نداشت. در حکومت محمدنادر و پسرش (۱۳۵۷- ۱۳۰۷/ ۱۹۷۸-۱۹۲۸) سیاست های عبدالرحمان بازگشت.

شیعیان دوران سیاهی را پشت سر گذاشته بودند. خاطرات آن سال های تاریک سینه به سینه نقل می شد و نسل به نسل می چرخید. ذهن توده ها از آن سال های خونین سرشار از ترس، یأس و کینه بود؛ انگار درۀ عمیقی میان آن ها و نظام سیاسی دهان باز کرده بود. چگونه می توانستند از گذشته سیاه عبور کنند در حالی که هم چنان مورد تبعیض و تحقیر بودند؛ شهروند کشور به حساب نمی آمدند، در غم و شادی ملی مشارکت داده نمی شدند و از حضور در حکومت، وزارت خانه ها و نهادهای دولتی محروم بودند. ستم و تبعیض آن ها را گرفتار بی هویتی و خودکمتربینی مزمن کرده بود.

ذهنیت شیعیان از هر حکومتی، همان حکومت عبدالرحمان بود که قتل، غارت، کوچاندن و سر بریدن را تداعی می کرد. این مردم در گذشته زندگی می کردند. تاریخ برای آن ها متوقف شده بود.^۲

«مردمی که بار سنگین چند صدساله ای تحقیر و تهدید را با زخم و خون و تیغ و برچه بر

۱. منبر آزادی، ص ۲۲۲؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. سرور دانش می گوید: «سال ها و بلکه قرن ها انزوا و مرکزگریزی را بر ما تحمیل کردند و همان طور که هزاره جات در حصار طبیعی و جغرافیایی قرار دارد، ما از نگاه سیاسی و فرهنگی و اجتماعی هم خود را در حصار قرار دادیم.» (دفتر مطبوعاتی معاون دؤم ریاست جمهوری در فضای مجازی؛ سخنرانی در شهرک المهدی هرات).

دوش کشیده بودند و این همه را حمل بر «تقدیر» می‌کردند؛ کار جان فرسا و کوشش مدام لازم داشت تا از این مرگوارگی و فرسودگی مطلق به درآیند و دوباره به انسانیت خود اذعان و ایمان بیاورند.

بلخی به رغم جو حاکم و نارسایی‌های دماغی رهبران مذهبی پیوسته مردم را تشویق می‌کرد که فرزندان تان را به مکتب و دانشگاه بفرستید. معروف است وقتی که بلخی یکی از خانواده‌ها را تشویق به مکتب و معارف می‌کرد، گفتند آقا جان بچه‌ها در دانشگاه کمونیست می‌شوند! بلخی گفت: «کمونیست دانا بهتر از مسلمان نادان است.»^۱

آوردن شیعیان از حاشیه به متن و عبور دادن آن‌ها از گذشته به آینده و ایجاد هویت اجتماعی برای آن‌ها از مهم‌ترین تلاش‌های بلخی بود. باید ذهنیت دو طرف را تغییر می‌داد؛ از یک طرف به شاه و حکومت تفهیم می‌کرد که شیعیان نیز شهروندان این کشور اند و حق دارند در حکومت و سیاست مشارکت داشته باشند؛ از طرفی دیگر شیعیان را به سیاست و قدرت خوش بین می‌کرد و به آن‌ها روحیه امید و توانستن می‌داد؛ تا بر بیماری خودکمترینی فایق آیند، کنش‌گر باشند و حق خود را مطالبه کنند.

رابطه بلخی با شخص شاه و نهادهای حکومتی به این هدف بسیار کمک می‌کرد؛ روحیه شیعیان را بالا می‌برد، به آن‌ها اعتماد به نفس می‌داد و آن‌ها را در نزدیک شدن به قدرت تشویق می‌کرد.

در تحقق این هدف، بلخی را عالمان جوانی همراهی می‌کردند که تحصیلات و مطالعات به روز داشتند و با آغاز دهه چهل با نویسندگی و سخنوری آرام آرام راه خود را به سوی مسایل اجتماعی و فرهنگی باز کرده بودند. کسانی چون شعاع، مبلغ، ناصر، عالم، عالم‌شاهی، مصباح، بینش و نهضت قلم می‌زدند، شاگرد تربیت می‌کردند و دانایی می‌پراکنند. نهضت بزرگ فرهنگی به راه افتاده بود و این گام مهم در آوردن توده‌های رانده‌شده از حاشیه به متن بود.

سیاست اصلاح طلبانه بلخی پس از زندان، مردم شیعه را به آرامی از انزوای تاریخی بیرون کرد. به تشویق او، خانواده‌های بیش‌تری در شهرها ساکن شدند، فرزندان شان به مکتب رفتند،

۱. موحد بلخی، سید حسین، صفحه فیس بوک، ۱۳۹۹/۴/۲۵.

در انتخابات شرکت کردند؛ رأی دادند و رأی گرفتند،^۱ سرمایه‌گذاری و کار کردند و در بازار و تجارت شریک شدند. تجربه‌ها در بخش‌های مختلف انباشته شد و موجب دگرگونی گردید. در پهلوی این، مراکز مذهبی و فرهنگی؛ مدارس علمیه، کانون‌های فرهنگی، تکیه‌خانه‌ها و تبلیغات مذهبی و اجتماعی نیز رونق گرفت و گسترش یافت. شیعیان و هزاره‌ها گام در جاده زندگی و مشارکت اجتماعی گذاشتند و این از بزرگ‌ترین دستاوردهای مبارزات و تلاش‌های بلخی بود.

انجام

مبارزه درازدامن بلخی، نقطه آغازین آگاهی سیاسی جامعه و الگوی مبارزه با استبداد و تبعیضات مذهبی، قومی و زبانی محسوب می‌شود. او مبارزه آزادی خواهانه و عدالت طلبانه را آغاز کرد و با این هدف راهی را گشود که به تدریج تبدیل به یک شاه‌راه و یک مکتب سیاسی و مبارزاتی شد و رهروان بسیاری یافت.

بلخی ماهیت نظام استبدادی را افشا کرد، جامعه را تکان داد، جوانان را بیدار و بستر جنبش اسلامی را آماده کرد. هرچند بلخی به هدف مهم خود که نظام جمهوری بود نرسید؛ اما برخی از اهداف او در حیات و یا پس از مرگش جامعه تحقق پوشید.

۱. سلطان علی کشتمند می‌گوید در پی دیدارها با بلخی از او الهام گرفته و نامزد پارلمان شد. (سلطان علی کشتمند، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ج ۱ و ۲، ص ۱۵۱).

۱۳

حزب اتحاد از فراز تا فرود

آغاز

بلخی و خواجه محمدنعیم زوری در سال ۱۳۲۵ در بلخ با هم آشنا شدند. این آشنایی رنگ سیاسی به خود گرفت و پس از سه سال گفت‌وگو و هم‌فکری در ۱۳۲۷ به تشکیل "حزب اتحاد" انجامید. در ۱۳۲۸ هردو به کابل آمدند و دیگر فعالان سیاسی و نظامی را جذب کردند و قیام نظامی را ریختند.^۱ پس از شکست، حکومت استبدادی اعضا و هواداران حزب را سرکوب کرد و اجازه نفس کشیدن را از آن‌ها گرفت. در نتیجه فعالیت‌های حزب اتحاد متوقف شد و خودش به سایه رفت.

رهبران حزب اتحاد زمانی از زندان رها شدند که زمینه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فعال کردن حزب فراهم بود. انتظار می‌رفت آن‌ها با تکیه به سابقه، تجربه و سرمایه سیاسی خود حزب اتحاد یا حزب دیگری را فعال و در تحولات دهه دموکراسی نقش مؤثری ایفا کنند؛ در حالی که چنین نشد و هیچ نام و نشانی از این حزب و فعالیت اعضای آن در دهه دموکراسی به میان نیامد.

عوامل به تاریخ پیوستن حزب اتحاد

نوشتن درباره این موضوع دشوار است؛ زیرا نه سندی برجای مانده و نه اظهارنظری از رهبران حزب و معاصران آنان؛ مثلاً غبار که تشکیل و فعالیت حزب اتحاد را ثبت کرده،

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

درباره سرانجام آن سکوت کرده است. پرس و جوی نگارنده از صاحب نظران این موضوع نیز سودی نداشت. پس این فصل تأملات نگارنده است که به قرائن و شواهد متکی شده است. این عوامل به قرار ذیل است.

۱. حکومت استبدادی

پس از شکست قیام نوروزی، حکومت به بازداشت رهبران حزب اتحاد بسنده نکرد؛ بلکه تعداد زیادی را به اتهام هواداری و داشتن رابطه با رهبران حزب بازداشت کرد و چون اسنادی نداشت، پس از تحقیقات آن‌ها را رها کرد؛ اما به طور دایم زیر نظر گرفت.^۱ تظاهرات در کابل و هرات، حکومت را بیش از پیش نسبت به خانواده‌ها و طرفداران زندانیان و حتی عالمان و شخصیت‌های اجتماعی شیعه حساس کرد. حساسیت حکومت درباره حزب اتحاد پس از رهایی رهبران آن در دهه چهل نیز ادامه یافت. اتحاد از نظر حکومت برانداز، مجرم و خطرناک بود. بازسازی و از سرگیری فعالیت‌هایش نیز ممنوع بود. از این روی حزب، حیات دوباره نیافت و اعضای رهبری آن از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی فاصله گرفتند و پراکنده شدند.

۲. تغییر صحنه سیاسی

شرایط سیاسی و اجتماعی دهه چهل با دهه بیست تفاوت بسیار داشت؛ در حالی که در آن زمان فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اجازه نفس کشیدن نداشتند، در دهه چهل احزاب و گروه‌های اجتماعی و نشریات گوناگون علنی به صحنه آمده بودند و قانون اساسی جدید فعالیت‌های آن‌ها را به رسمیت شناخته بود. اگر آن زمان همه راه‌ها بسته بود و بلخی و یارانش به ناچار راه نظامی را انتخاب کردند، شرایط دهه چهل اقدام نظامی را ایجاب نمی‌کرد و دشمنی با دموکراسی و آزادی‌های مدنی محسوب می‌شد.

حزب اتحاد مطابق با شرایط دهه بیست با قصد اقدام نظامی ساخته شده بود؛ حزب سری و نخبه‌گرا با تعدادی اعضای نظامی و طرح نظامی. این حزب بدون تغییرات اساسی نمی‌توانست در میدان سیاسی دهه چهل بازی کند. بازیگران صحنه دهه چهل فعالان

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۵.

سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بودند. مبارزه از نوع قیام نوروزی دیگر زمینه‌ای نداشت. از طرفی، اعضای اتحاد پس از تجربه شکست، تحمل حبس طولانی‌مدت و بالا رفتن سن، دیگر انگیزه‌ای برای فعالیت‌های سیاسی نداشتند. موقعیت‌ها، فرصت‌ها و امکانات نظامی و اجتماعی از دست‌شان رفته و جامعه با آن‌ها بیگانه شده بود؛ حتی مردم و فامیل به خاطر زندانی سیاسی بودن از آن‌ها دوری می‌کردند. در واقع انزوای اجتماعی بر آن‌ها تحمیل شده بود. «پس از آزادی، نظامیان را در ارتش نپذیرفتند. بعضی از آن‌ها به حیث مأمورینی که اجیر می‌نامیدند به کار پرداختند.»^۱

حبس طولانی و شکنجه‌ها، صحت جسمی را نیز از آن‌ها گرفته بود؛ مثلاً بلخی در زندان گرفتار دیابت، فشار خون و تکلیف قلبی شده بود.^۲ برخی معیوب و زمین‌گیر شده بودند. برادرزاده ابراهیم خان می‌گوید: «مأموران حکومتی ایشان را زیاد شکنجه کرده بودند. پس از زندان حالت جسمی و روحی عادی نداشت؛ به بیماری فلج هم گرفتار شده بود و فعالیت‌های اجتماعی نمی‌توانست؛ خانه نشین بود.»^۳ از میان اعضای حزب تنها فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و تبلیغی بلخی با وضعیت جدید سازگاری داشت.

۳. تغییر مسیر از نخبگان به مردم

بلخی در زندان فرصت زیادی داشت که به کارنامه سیاسی و اجتماعی خود بیندیشد؛ به خصوص درباره قیام نظامی و کار تشکیلاتی با نخبگان. شکست و زندان، غرور جوانی و حرارت مبارزه را سرد کرده بود؛ از تشکیلات و قیام فاصله گرفته بود و بهتر می‌توانست آن را ارزیابی و ضعف‌ها و کاستی‌هایش را درک کند و یارانش را بشناسد. به نظر می‌رسد مجموعه تأملات و بازنگری‌ها، دو تغییر مهم در شیوه مبارزات بلخی ایجاد کرد:

۱. مبارزه نرم و اصلاح طلبانه را جای‌گزین انقلابی‌گری تند کرد؛

۱. همان، ص ۴۳.

۲. یادداشت‌های داکترسخی چنداولی.

۳. حسن خان گاوسوار، مصاحبه با نشریه اشک قلم، ص ۴، سال ششم، شماره ۹۰.

۲. عالم روشن‌فکر مردمی بر جای سیاست مدار نخبه‌گرایی حزبی نشست.

او برای این تغییرات اساسی دلایلی داشت:

• بلخی نه نظامی بود و نه صرفاً سیاسی؛ بلکه عنوان نخستش عالم دینی بود. وظیفه اصلی عالم دینی، روشن‌گری در میان مردم است. او به این نتیجه رسید که فعالیت سیاسی در یک حلقه محدود، او را از وظیفه اصلی و توده‌های مردم جدا کرده است. هردو عنوان عالم دین و روشن‌فکر ایجاب می‌کرد که در میان مردم باشد. انگار که این بیت‌ها را خطاب به خودش گفته است:

با خلاق زی اگر داری سر فرزانی
زان که جز ایثار نبود شیوه مردانگی
ورنه بهتر زین تماس هرزگی بیگانگی
می‌رسد خواری ز آمیزش به مرغ خانگی^۱

به همین دلیل پس از زندان نه برای فعال کردن حزب اتحاد تلاش کرد، نه حزب دیگری تشکیل داد و نه عضویت حزبی را پذیرفت. در پاسخ به دعوت محمد هاشم میوندوال برای عضویت در "حزب دموکرات مترقی" گفت: «اگر به مردم خدمت کردی، من به طور طبیعی عضو حزب هستم».^۲

• تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی، انقلابی دهه بیست را به اصلاح طلب تبدیل کرده بود. اگر شرایط تغییر نمی‌کرد، بلخی در دهه چهل همان کار دهه بیست را می‌کرد. او سیاست را تابع زمان می‌دانست و با تغییر وضعیت سیاسی و اجتماعی، مواضع خود را تغییر می‌داد. «سیاست پایه معین ندارد و روی مقتضیات زمان است و مردان سیاسی هروقت از هر چیزی کار می‌گیرند».^۳

بلخی معتدل و منطقی بود و خشونت را نمی‌پسندید؛ اما در دهه بیست راه دیگری نداشت. تجربه غبار و محمودی صحت دیدگاه بلخی را نشان داد و ثابت کرد که مبارزه سیاسی و فرهنگی در آن شرایط کار بی‌نتیجه بود.

۱. دیوان بلخی، مسمط ۲.

۲. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

۳. منبر آزادی، ص ۵۹؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

• بدون تردید خیانت عامل اصلی شکست قیام بود؛ خیانتی که سرنوشت مبارزان را دگرگون و کشور را بار دیگر در باتلاق استبداد غرق کرد. محمداسلم شریفی اگر خود خائن نبود، با معزفی و تضمین گلجان وردک شریک خیانت شده بود؛ در حالی که برخی اسناد و شواهد از جمله خاطرات خواجه محمدنعیم زوری از خیانت خود او حکایت دارد.^۱ خیانت یاران حزبی از دیگر عوامل تغییر دیدگاه بلخی نسبت به کار با نخبه‌ها در قالب‌های تنگ گردید.

• در زندان، پرسش‌های زیادی در ذهن بلخی رویید؛ آن‌ها با کدام امکانات و نیروها، حکومتی متکی بر یک قوم مهم را سرنگون می‌کردند؟ در حالی که ذهن‌ها در تسخیر تعصبات تباری و مذهبی بود آیا اهل سنت و خصوصاً پشتون‌ها حکومت شیعیان و فارسی‌زبانان را می‌پذیرفتند؟^۲ حکومت وابسته به قدرت‌های خارجی بود، آن‌ها بدون هماهنگی با این قدرت‌ها، چگونه آن را سرنگون می‌کردند؟ اداره کشور سخت‌تر از پیروزی بر استبداد بود؛ با کدام نیروها و برنامه‌ها کشور را اداره می‌کردند؟

۴. نخبه‌گرایی و پنهان‌کاری

حزب اتحاد، تشکیلات نخبه‌گرای مخفی بود و در میان مردم نفوذ نداشت. حزب پیش از آن‌که به پختگی و انسجام برسد، در میان مردم نفوذ کند، تجربه فعالیت‌های مردمی داشته باشد و ژرفای مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را درک کند، عجلانه دست به قمار زد. حزبی که پایگاه مردمی نداشته و به نخبگان متکی باشد، با آسیب دیدن نخبه‌ها از بین می‌رود. به همین دلیل حزب پس از زندانی شدن رهبران‌ش به کما رفت و حتی پس از رهایی آن‌ها نیز نتوانست از کما بیرون بیاید. ۱۵ سال برای از یاد رفتن حزب حتی از اذهان اعضایش زمان کمی نبود.

۵. موربانه اختلاف

یکی از علّت‌های فروپاشی حزب اتحاد و غیبت اعضای آن در تحولات دهه چهل، اختلاف در میان اعضای آن بود. رابطه اعضای حزب اتحاد را به سه دوره زمانی تقسیم

۱. به فصل "عوامل شکست قیام" نگاه کنید.

۲. شاهد بر آن تجربه حکومت‌های حبیب‌الله کلکانی و برهان‌الدین ربّانی است.

می‌کنیم: پیش از زندان، در زندان و پس از زندان.

الف) پیش از زندان

بلخی در سال ۱۳۲۴ از هرات به بلخ تبعید و یک سال بعد خواجه محمدنعم قوماندان امنیه بلخ تعیین شد. در همان زمان طالب قندهاری سرکاتب قوماندانی بلخ و شیخ محمدتقی بهلول، عالم معروف ایرانی نیز در آن جا تبعید بود.^۱ بلخی و خواجه دیدگاه‌های سیاسی نزدیک به هم داشتند؛ از این روی خیلی زود در تشکیل حزب، سرنگونی سلطنت و ایجاد جمهوری به توافق رسیدند. آشکار است که آن‌ها پیش از زندان در گيرودار تشکیل حزب و رو به قیام بودند. در فضای گرم آغازین، ظاهراً اختلافی نداشتند.

ب) در زندان

اختلاف، طبیعت مبارزات سیاسی و اجتماعی؛ خصوصاً پس از پیروزی و پس از شکست است. پس از پیروزی، اختلاف یا بر سر تصاحب موقعیت‌ها، قدرت و ثروت بروز می‌کند یا بر سر اجرای سیاست‌هایی مورد نظر. نوعی بدتر آن زمانی قد می‌کشد که قیام ناکام گردد. تجربه مبارزات ملت‌های جهان نشان داده است که شکست، احزاب انقلابی را دست خوش اختلافات درونی می‌کند. حکومت نیز با هدف ویران کردن جنبش از درون، بر آتش اختلاف هیزم می‌ریزد.

شکست و زندان طولانی رابطه زندانیان را دست خوش تغییر کرده بود. دکتر محمدسرور مولایی که بارها با زندانیان دیدار داشته هم از رابطه نیک آنان سخن می‌گوید و هم از اختلاف‌شان. وی در مورد نخست می‌نویسد: «بنا به توصیه پدر، من و خواهرم وظیفه داشتیم نخست به زیارت پیر یعنی بلخی برویم و سپس به دیدار ابراهیم خان گاوسوار و آن‌گاه به زیارت پدر و دیگر یاران برسیم.»^۲

در مورد اختلاف زندانیان می‌نویسد:

«آن‌چه من به یاد دارم این است که نه تن به شمول بلخی یک طرف بودند و سه تن یک طرف

۱. کاظمی، محمدعلی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۱.

۲. مولایی، محمدسرور، ستاره شب دیجور، ص ۲۴۳.

و غالباً بین‌شان نقار آشکارا و مستمر وجود داشت. دو تن از آن سه تن را دقیقاً به خاطر دارم: خواجه محمدنعیم قوماندان و مدیر اسلم خان؛ ولی در مورد فرد سوّم اطمینان ندارم که بگویم این بود یا آن. تکلیف مدیر اسلم خان روشن است؛ او معرّف گلجان وردک و آرندۀ او در گروه بود و شاید دلیل نقارهای بعدی همین تصمیم فردی و خطای ایشان بوده باشد.

تا آن جا که من به یاد دارم غیر از بلخی که غالباً شکنجه می‌شد، از گروه نه نفره کاکایم غلام حیدر خان کندک مشر در رتبه دوّم قرار داشت و بعد پدرم و ابراهیم خان گاو سوار و لطیف جان سرباز. می‌توانم بگویم که آن سه تن تقریباً در سال‌های دهمزنگ از این بابت‌ها آسوده‌تر بودند.

باری حکومت و رؤسای محبس دهمزنگ در انداختن این اختلاف میان یاران موفقیتی داشت؛ ولی با اطمینان می‌توانم بگویم که هرگز کار به اختلاف جدّی نکشید و حکومت توفیق چندانی پیدا نکرد.^۱

ج) پس از زندان

درباره رابطه مبارزان پس از زندان دو دیدگاه را می‌توان مطرح کرد:

۱. اعضای حزب اتحاد پس از زندان اختلافی در میان خود نداشتند؛ چنان‌که دکتر مولایی گواهی می‌دهد: «پس از زندان رابطه خوبی بین آن‌ها وجود داشت؛ خانه ما در افشار بود و پدرم و بلخی و ابراهیم خان رفت و آمد خانوادگی داشتند.»^۲

پسر خواجه محمدنعیم نیز می‌گوید: «بعد از رهایی از زندان نیز روابط حسنۀ فامیلی ما مانند سابق برقرار بود. پدرم به مناسبت مرگ نابه‌هنگام بلخی، مقاله‌ای نوشت که در پیام وجدان عبدالرئوف ترکمنی به چاپ رسید.»^۳

مهم‌ترین دلیل بر این ادّعا نبودن دلیل بر اختلاف است؛ اگر اختلافی وجود می‌داشت به صورت سخن یا نوشته در جایی درج می‌شد؛ در حالی‌که هیچ سندی برای اثبات این موضوع وجود ندارد. مثلاً خواجه محمدنعیم زوری و عبدالغیاث کوهستانی خاطرات خود

۱. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۲. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۲۵.

۳. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۸.

را نوشته‌اند و در سال‌های اخیر منتشر نیز شده است؛ هم‌چنان‌که زوری زندگی‌نامه بلخی را نوشته است. در هیچ‌کدام از این نوشته‌ها اشاره‌ای به اختلاف نشده است. در سخنرانی‌های بلخی نیز چیزی دیده نمی‌شود.

۲. دیدگاه دوم آن است که اختلاف اعضا از عوامل به تاریخ پیوستن حزب اتحاد می‌باشد. این اختلاف از نخستین روزهای زندان آغاز شد و تا پس از زندان ادامه یافت.

دکتر مولایی به این اختلافات اشاره می‌کند: «کارنامه بلخی پس از زندان و با همه فراز و فرودها و از سخنرانی در رادیو تا منبرها و دیدارها با ذات همایونی شاهانه و سفرها، چیزی است کاملاً جدای از قیام و هم‌زمان. راه‌وروش او نیز بنابر اظهارات خودش با دوران زندان و اشعار آن فرق دارد. پس از زندان، بلخی در عین تکیه بر اعتبار سال‌های محبس که در واقع سابقه سیاسی او را تشکیل می‌دهد، راه‌وروش شخصی و موقعیت اجتماعی خود را که یک منبری و خطیب است دارد. دیگر حزبی در کار نیست و از رفقا هم اگر یادی می‌شود برای تأکید بیش‌تر بر اهمیت کار و حتی بهره‌برداری آگاهانه از آن است.»^۱

عالمانی که در زمان سفر بلخی به نجف در آن شهر بودند می‌گویند ابراهیم خان گاوسوار، پس از زندان به روحانیون سنتی پیوسته بود. این عالمان اندکی پیش از سفر بلخی به ایران و عراق، ابراهیم خان را به همراه نامه‌هایی برای مراجع تقلید، به عراق فرستادند. محتوای نامه‌ها تخریب شخصیت بلخی در نزد مراجع؛ خصوصاً آیت الله حکیم بود. این نامه‌ها، در آغاز باعث مخدوش شدن چهره بلخی در نزد حکیم گردید.^۲

پس از آمدن بلخی به نجف، تعدادی از عالمان افغانستانی، ابراهیم خان را به نزد بلخی آوردند و رابطه آن‌ها بهبود یافت.^۳

۱. نوشته تلگرامی محمدرسور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۸/۲/۱۲.

۲. عالمان مقیم نجف می‌گویند آیت الله حکیم پسرش سید یوسف را به دیدن بلخی فرستاد. وقتی بلخی به دیدن حکیم رفت، رفتار آیت الله سرد بود. بلخی که موضوع را دریافته بود از مبارزات خود سخن گفت و این باعث تغییر نظر آیت الله حکیم شد و بلخی را در منزل شخصی خود در کوفه دعوت و از سر دلجویی اشاره کرد که در مورد شما سعایت شده بود. (ستاره شب دیجور، خاطرات سید علی اکبر صالحی). نگارنده در تألیف کتاب "ستاره شب دیجور" با تعدادی از عالمانی که در آن زمان مقیم نجف بودند گفت‌وگو کردم و این موضوع را بارها از آن‌ها شنیدم. بلخی خود نیز به این دو دیدار با آیت الله حکیم اشاره کرده است. (منبر آزادی، ص ۲۵۲).

۳. گفت‌وگوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

باری، سال‌ها پیش با پیرمردی وطنی در مشهد هم‌کلام شدم که از نجف رانده شده بود و در گلشور مشهد نانوائی داشت. او از اختلاف ابراهیم خان با بلخی سخن گفت و افزود: «ابراهیم خان در محافل، از بلخی بدگویی می‌کرد.»

چرایی اختلاف

شواهد نشان می‌دهد که علّت اختلاف در زندان و پس از زندان دو یا یکی از این دو موضوع بوده است:

۱. اصلاحات دههٔ چهل؛ این‌که با اصلاحات چه باید کرد؟ با شاه چه نوع رابطه‌ای باید داشت؟ حزب اتحاد به مطالبات خود رسیده یا نه؟ و مبارزه را چگونه باید ادامه داد؟ از نظر بلخی، قانون اساسی و اصلاحات دستاورد مبارزهٔ حزب اتحاد و دیگر گروه‌های سیاسی بود. خاندان حاکم زیر فشار به اصلاحات تن داده و بستر آزادی‌های اجتماعی را فراهم کرده بود. او دفاع از اصلاحات را یک ضرورت می‌دانست تا گروه‌های چپ و داوود خان، استبداد را باز نگردانند. براین اساس هدف بلخی از دیدارهایش با شاه، تشویق و تقویت او به ماندن در جادهٔ اصلاحات بود و این خود تبدیل به انگیزه‌ای برای بلخی از این رابطه شده بود.^۱

طبعاً برخی از یاران او شیوهٔ بلخی را نمی‌پسندیدند. فرزند یکی از مبارزان می‌گوید: «پدرم از سال ۱۳۴۸ به بعد به غزنی رفت و مشغول ادارهٔ زمین و باغ خود شد. نه پدر و نه عموهایم هیچ‌کدام جز همان بار اول، به دیدار شاه یا صدراعظم نرفتند و گمان نمی‌کنم سایر رفقا هم رفته باشند. شاید علّت گسسته شدن رشتهٔ رفاقت و هم‌فکری سیاسی و سرد شدن روابط در این رفتارهای بلخی باشد و یاران پیشین نیز برکارهای این دورهٔ او و نشست و خاست با پادشاه ایراد داشته اند.»^۲

گفته شده علّت اختلاف ابراهیم خان با بلخی نیز به همین موضوع مربوط می‌شده است. «ابراهیم خان از مرحوم بلخی اظهار آزرده‌گی داشت؛ ولی در عین آزرده‌گی او را دوست داشت.

۱. به فصل "انقلابی یا اصلاح طلب؟" نگاه کنید.

۲. نوشتهٔ تلگرامی محمّد سرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

علّت آزدگی اش طوری که مبلّغ برایم گفت ارتباط بلخی با دستگاه حاکمه و شاه بود.^۱ براین اساس اختلاف آن ها پس از زندان بر سر نوع مبارزه بود؛ احتمالاً اعضای حزب که برخی نظامی بودند، هم چنان از مبارزه انقلابی و قطع رابطه با شاه طرفداری می کردند؛ در حالی که بلخی مبارزه نرم و اصلاح طلبانه را در پیش گرفته بود. در این مورد دو نکته گفتنی است:

الف) دکتر امین برین زوری فرزند یکی دیگر از مبارزان، نظر دیگری دارد. به گفته وی مبارزان نوروزی دیدارهایی با شاه داشته اند و حتّی به دیدار داوود خان پس از تکیه زدن به چوکی ریاست جمهوری نیز رفته اند:

«پس از رهایی از زندان، ظاهر شاه تمام مشمولین نهضت را از خانه های شان طلب کرده با ایشان دسته جمعی صحبت کرد. در آن جمله طبعاً پدرم و آقای بلخی هم حضور داشتند. ظاهر شاه گفت: «دوره سیاهی بود. من هم از بودن شما در زندان رنج می بردم. اکنون جای خوشی است که در کشور دموکراسی فرمان روا شده است و شما می توانید به حیث افراد صالح برای وطن سهم بگیرید. راه برای همه شما باز است.»

بعدها که داوود خان خود را رئیس جمهور ساخت، تمام زندانیان نهضت را نزد خود خواست. چون آقای بلخی وفات کرده بود به جایش علی آقای بلخی در آن جمع اشتراك کرده بود. جریان این دیدار را من از علی آقا در آلمان شنیدم. دل چسپ تر از همه این که چیزهایی که داوود در آن جمع اظهار کرد با اظهارات چند سال پیش ظاهر شاه خیلی شباهت به هم می رساند. داوود گفت: «دیگر آن دوره سیاه سپری شده است. من هم از تکالیف وارده بر شما رنج می بردم. اکنون دوره جمهوریت است. ما به همه شما نیاز داریم، بیایید با ما همکاری کنید.»^۲

ب) اختلاف لازمه کار سیاسی است و کدام حزب است که بین اعضایش اختلاف پیش نیاید؟ احزاب گاهی به دو پاره و یا بیش تر تقسیم می شوند؛ اما رهبران آن به خاطر اختلاف، از اصل مبارزه و اهداف خود دست نمی کشند. معقول نیست که یازده عضو یک گروه سیاسی به خاطر اختلاف با یک عضو، خانه نشین گردند. اگر اختلاف بر سر نوع مبارزه بود، آن ها

۱. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۷۷.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، صص ۱۸، ۱۹.

می‌توانستند بدون حضور بلخی با همان نام و یا نام دیگری مبارزه خود را ادامه دهند. بنابراین پذیرفتنی نیست که اختلاف بر سر شیوه مبارزه و رابطه بلخی با شاه باعث فروپاشی حزب اتحاد شده باشد.

۲. خیانت؛ اختلاف به آشکار شدن خیانت محمداسلم شریفی در نخستین روزهای زندان باز می‌گردد. خاطرات خواجه و برخی شواهد دیگر از خیانت محمداسلم شریفی حکایت می‌کند؛ گلجان، "جاسوس شناخته شده با تصمیم فردی و خطای ایشان" شامل جمعیت شده بود. همان اختلاف تا پس از زندان ادامه یافت. جمعیت از هم پاشید و هرکس مسیر شخصی خود را در پیش گرفت.

انجام

فروپاشی حزب اتحاد دو علت اصلی داشته است: نخست؛ از نظر حکومت، اتحاد حزب کودتاجی و مجرم بود و رهبرانش پس از زندان زیر نظر حکومت بودند و اجازه کار سیاسی نداشتند. دو دیگر افشاشدن خیانت برخی اعضا در نخستین روزهای زندان، ضربه اساسی بود که حزب اتحاد را به حافظه تاریخ سپرد. آشکار شد که تشکیلات استحکام و یاران صداقت و استواری لازم را نداشته‌اند.

۱۴

انقلابی یا اصلاح طلب؟

آغاز

اگر حیات سیاسی و اجتماعی بلخی را به دو دوره پیش از زندان، زندان و پس از زندان تقسیم کنیم، بی تردید او در دوره اول انقلابی بود و به سرنگونی سلطنت و ایجاد جمهوری از راه‌های خشونت‌آمیز تصمیم داشت.

دوره دوم، محور سخن در این فصل است.^۱ این دوره کوتاه، اوج بلوغ سیاسی و اجتماعی بلخی بود. او مبارزه سختی را پشت سر گذاشته و تبدیل به محوری در مبارزات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شده بود و آزادی خواهان چشم به او داشتند؛ چنان‌که حکومت از او هراس داشت و برای مهارش از ابزار تهدید و تطمیع کار می‌گرفت؛ اما او در اندیشه بنیاد نهادن پایه‌های مبارزه نرم اصلاح طلبانه بود.

بلخی در این چهار سال پرتلاش و خستگی‌ناپذیر کار می‌کرد؛ انگار می‌دانست که پیمانۀ عمرش لبریز شده و کارهای زیادی مانده است.

در زندان مخاطبی نداشت تا سخنرانی کند؛ تنها شعر می‌سرود؛ اما پس از زندان شعرارها کرد و بدون وقفه سخنرانی می‌کرد. سخنرانی‌های او آکنده از اندیشه‌ها و فعالیت‌های دوره دوم زندگی او می‌باشد. همین سخنرانی‌ها منبع ما در این فصل است.

مشروطه خواه یا جمهوری طلب؟

۱. به علت وجود فضای انقلابی، نویسندگان و سخن‌سرایان بیش‌تر درباره دوره نخست زندگی بلخی سخن گفته و نوشته‌اند؛ دوره دوم زندگی او که دوره اصلاح طلبی بود مغفول مانده است.

قانون اساسی جدید، بلخی را از زندان آزاد، بستر اصلاحات سیاسی و اجتماعی را آماده و سلطنت مطلقه را به مشروطه تبدیل کرده بود. آیا این اصلاحات با حفظ سلطنت، بلخی را راضی می‌کرد و یا او به کمتر از جمهوری راضی نمی‌شد؟ به عبارت دیگر بلخی پس از زندان انقلابی بود یا اصلاح طلب؛ مشروطه خواه بود یا جمهوری خواه؛ در چارچوب سلطنت مبارزه می‌کرد یا در پی ویران کردن آن بود؟

در زندگی بلخی پس از زندان سه موضوع مهم وجود دارد که در این فصل بررسی می‌کنیم: گذر از انقلابی‌گری به اصلاح طلبی، حمایت از اصلاحات قانون اساسی، آغاز مبارزه اصلاح طلبانه بنیادی.

۱. گذر از انقلابی‌گری به اصلاح طلبی

پنج عامل بلخی را از انقلابی‌گری به اصلاح طلبی عبور داده بود:

۱. گذشت زمان؛

۲. تجربه شکست؛

۳. سال‌های تلخ زندان؛

۴. مطالعه و بازنگری گذشته؛

۵. تغییر وضعیت سیاسی و اجتماعی.

سخنان و رفتارهای سیاسی بلخی پس از زندان نشان می‌دهد که در اندیشه و رفتار او تغییرات زیادی رخ داده بود. این بلخی کمتر نسبتی با آن بلخی داشت؛ این بلخی، دیگر گام در راه آن بلخی نمی‌گذاشت و از شیوه مبارزه تند و انقلابی او فاصله گرفته بود.^۱ شیوه انقلابی، عکس العمل جوان آرمان‌گرا و کم‌تجربه در برابر استبداد حاکم بود؛ حالا او جوانی را پشت سر گذاشته بود؛^۲ از این روی به دنبال برانداختن حکومت و گرفتن قدرت با زور نبود. به این نتیجه رسیده بود که گرفتن قدرت با زور، نه تنها مشکل را حل نمی‌کند؛ بلکه موجب تکرار سناریوهای گذشته و دور باطل استبداد، جنگ و خشونت می‌گردد.

۱. «بلخی در دوره پیش از زندان و زندان، از یک شیوه تند انقلابی کارگرفت؛ اما در دوره بعد از زندان، اندکی با نرمش و انعطاف و شیوه اصلاحی برخورد کرده است و این به دلیل تغییر شرایط بود.» (سرور دانش، دفتر مطبوعاتی معاون دوم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱).

۲. در ۲۹ سالگی به زندان افتاد و در ۴۴ سالگی رها شد.

بلخی پیش از زندان می‌پنداشت که با کشتن چند تن از سران حکومت و تغییر نام سلطنت به جمهوری آزادی، عدالت، وحدت ملی و توسعه حاصل می‌شود؛ اما در مطالعات و تأملات خود به این نتیجه رسید که ریشه‌های استبداد از جهل، فقر، خرافه‌پرستی، ترس، محافظه‌کاری، اختلاف و قوم‌گرایی آب می‌خورد. تا این بیماری‌ها در سطح ملی درمان نشود، با تغییر سران حکومت و نام آن، اتفاقی رخ نمی‌دهد و مشکلات به نام دیگر و شکل دیگر تکرار می‌شود.

او پس از زندان، مبارزه با اشخاص را به مبارزه با نظام استبدادی تغییر داد. به این نتیجه رسید که در نظام استبدادی، با رفتن اشخاص؛ حتی اگر شاه باشد، سیستم هم چنان به تولید و بازتولید مستبد ادامه می‌دهد؛ چنان‌که با کشته شدن محمدنادر، استبداد پایان نیافت؛ بلکه تشدید نیز شد. مبارزه او پیش از زندان با اشخاص بود، پس از زندان با نظام استبدادی. رفتار و گفتار معقول، پخته، انعطاف‌پذیر و مصلحت‌جویانه بلخی پس از زندان ادّعای فوق را ثابت می‌کند.

دکتر محمدسرور مولایی نیز بر همین دیدگاه است:

«سیمای جدید بلخی در این دوره به سیمای یک اصلاح‌طلب ماننده‌تر است تا سیمای یک انقلابی تند و خواهان دگرگونی بنیادی و تغییر نظام سیاسی. بلخی پس از آزادی، در قالب یک روحانی خوش‌فکر و حقیقت‌گوی بی‌باک و اصلاح‌طلب و شاید هم بر راه و روش سید جمال در مسایل داخلی بود. در این مرحله بحث انقلابی و رهبری و یا کودتا و حتی براندازی نظام مطرح نیست و اصلاح نظام و کاهش فشار بر مردم پررنگ‌تر است. به ویژه روشنگری دینی که از یک سوی به چالش با علمای محافظه‌کار و از سویی به جنگ مفاسد اجتماعی و نقد کارنامه حکومت رفته است. در این مرحله تکیه بر قوه قهریه دیده نمی‌شود. حربه کارساز، روشنگری و آگاه کردن مردم است به قصد نهادینه کردن حق‌طلبی و آزادی‌خواهی و بیداری.»^۱

دلایل خود را برای اثبات ادّعای نخست ارائه می‌کنیم.

۱-۱. انقلابی‌گری از روی ناگزیری

در دهه بیست، سرداران حاکم همه درها را به روی حق‌طلبی و عدالت‌خواهی بسته بودند.

۱. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

سخن گفتن شاه محمود از دموکراسی، پاشیدن خاک به چشم مردم بود. این بازوی نظامی استبداد خاندانی با پیشینه دودمان سرکوب حرکت‌های آزادی خواهی، چگونه می‌توانست پیام‌آور آزادی و دموکراسی باشد؟

«شاه محمود در دوره محمدنادر خان و صدارت هاشم خان، [۱۳۰۷. ۱۳۲۵] در بین برادران وظیفه حفظ امنیت کشور و سرکوبی مخالفان را به عهده داشت و این کار را با شدت و قساوتی که حتی برای حفظ پادشاهی هم بی‌لوم بود، انجام داد.»^۱

او هم‌زمان با سردادن شعار دموکراسی، فعالیت‌های مدنی غبار و محمودی را با خشونت سرکوب کرد و خودشان را به زندان انداخت و انتخابات پارلمانی را به دل خواه خود برگزار کرد. آنگاه که حکومت به مبارزه نرم مدنی میدان نمی‌دهد، خشونت و نظامی‌گری میدان‌داری می‌کند. بلخی ناگزیر بود از تسلیم و قیام نظامی یکی را انتخاب کند.

«آن‌ها از فشارهای حکومت سلطنتی بر مردم به خوبی آگاه بودند. انگیزه آن‌ها عمیقاً از وضعیت و احساس اقشار ناراضی جامعه و از فشارهای حکومت حکایت دارد. فشارها و سرکوب‌هایی که برای مردم زمینه

تبارز جدی نگذاشته بود؛ اما سینه‌های همه مالا مال از نارضایتی بود.»^۲

اما در دهه چهل، مبارزه اصلاح‌طلبانه مدنی در دست‌رس بود؛ فعالیت تشکیلاتی، رسانه‌ای، تظاهرات، سخنرانی‌ها. با وجود این دست‌زدن به خشونت منطقی نبود.

«تجربه به بلخی آموخته بود که مبارزه برای برقراری عدالت اجتماعی منحصر به قیام مسلحانه و مخالفت ستیزه‌جویانه با رژیم حاکم نیست؛ بلکه در هر شرایطی مطابق با مقتضیات زمان، شیوه مبارزه تغییرپذیر است. رابطه خوب بلخی با شاه در زمانی که کشور دموکراسی را تمرین می‌کرد و مردم از آزادی‌های نسبی برخوردار بودند و زمینه استفاده از ظرفیت‌های کشور برای عموم مردم میسر شده بود، به نفع مردم بود و درایت بلخی را نیز نشان می‌دهد.»^۳

۱. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ۶۷۵.

۲. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۳۳.

۳. مصباح‌زاده، سید محمد باقر، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص ۲۲۳.

۱-۲. رسیدن به مطالبات

گرچه سیاه چال دهمزنگ، بهترین سال‌های عمر عدالت خواهان را بلعیده بود، بهای آن قانون اساسی جدیدی بود که آزادی‌های مدنی و عدالت اجتماعی را تأمین می‌کرد. بلخی قانون اساسی و پارلمانی را نتیجه مبارزه و سپس تفاهم خود و یارانش با شاه می‌خواند. «اگر هم در کشور افغانستان آواز عاجزانه ما اثر کرد، اگر توانستیم در کشور عزیز خودمان قانون اساسی و پارلمانی را به روی کار بیاوریم. این در اثر یک کوشش و مجادله‌ای بود که شاه افغانستان هم‌عنانی و هم‌نوایی کرده با توشیح قانون اساسی، ما را از زندان نجات داد و قانون را به دست رس ما گذاشت. امروز همه از قانون بهره‌ور هستند، همه از آزادی و حق سیاسی، مذهبی، اقتصادی و فرهنگی خود بهره‌مسوایانه دارند.»^۱

شاه نیز در دیدار با زندانیان گفته بود قانون اساسی را در پاسخ به مبارزات شما روی کار آورده‌ایم.^۲

قانون اساسی جدید که از درون استبداد تاریخی بیرون آمده بود، دست‌آورد کلان ملی بود و فصلی جدیدی را در کشور آغاز می‌کرد. «هرچند مانند قانون اساسی کشورهای پیشرفته با سابقه دموکراسی مانند ایالات متحده و اروپای غربی نبود؛ اما نسبت به قانون اساسی کشورهای همسایه و منطقه یک گام بزرگ به سوی دموکراسی بود.»^۳

۱-۳. نوبت اصلاح طلبی

مبارزه سیاسی امر سیال است و در شرایط مختلف، روش‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. انقلابی‌گری و اصلاح‌طلبی دو روش مبارزه هستند و نه دو هدف مبارزه. عوامل گوناگون سیاسی و اجتماعی و مقتضای زمان روش مبارزه را تعیین می‌کنند. دین و عقل به انتخاب روش معقول بر اساس مقتضای زمان توصیه کرده‌اند.

بلخی در اوج غرور جوانی و آرمان‌گرایی اقدام به قیام مسلحانه کرد. قیام او برآیند ترکیب جوانی، شجاعت، آرمان‌گرایی و بی‌تجربگی برای شکافتن پوست سخت استبداد و تبعیض

۱. منیر آزادی، ص ۲۹۷؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

۲. همان، ص ۲۲۲؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۳. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۷۲۷.

بود. زندان از جوان آرمان‌گرای انقلابی، میان‌سالی دوران‌دیش و اصلاح‌طلبی ساخت که می‌خواست با مبارزه نرم مدنی به همان اهداف دست یابد. او دریافته بود که جنبش خشونت‌آمیز و انارشیمیستی راه حل معضلات نیست؛ باید جنبش کرد؛ اما از نوع دیگر.

«امروز روز جنبش است، روز حرکت است؛ لیکن جنبش متین، جنبش با معنی، جنبش علم و فرهنگ؛ نه جنبش آنارشیمیستی؛ بلکه جنبشی که واقعاً حکایت از یک سرچشمه علم و دانش کند.»^۱

وضعیت یاران بلخی نیز چنین بود؛ آن‌ها منصب، امکانات و ارتباطات خود را از دست داده، به میان‌سالی و کهن‌سالی رسیده بودند. در نتیجه محافظه‌کار و مصلحت‌اندیش شده بودند. آن‌ها صحت جسمی خود را نیز از دست داده بودند. بلخی بیمار بود و ابراهیم خان فلج شده بود.

۴-۱. تعامل سازنده با قدرت سیاسی

بلخی پیش از زندان و در زندان درباره سلطنت و شاه، موضع‌گیری‌های تندی دارد؛ اما پس از زندان از شاه به گونه‌ای نام می‌برد که نه نشانه دوستی است و نه نشانه دشمنی؛ انگار شاه یک آدم معمولی مانند دیگران است. از نظر او شاه در سیستم استبدادی یک مهره قدرت است. اگر شاه نباشد، مهره دیگری به جای او بازی می‌کند. تا وقتی که مردم ناآگاه و ناتوان باشند، چرخ کارخانه تولید مستبد می‌چرخد.

بلخی می‌پنداشت در نظام جمهوری، قدرت تقسیم می‌شود و تصمیم‌گیرنده اصلی مردم است؛ پس نمی‌تواند مستبد تولید کند.

از طرفی، او از ناکامی خود آموخته بود که وقتی مردم به بلوغ سیاسی نرسیده‌اند، مبارزه انقلابی. کامیاب یا ناکام. هزینه‌های کلانی دارد؛ خشونت و خون‌ریزی و احتمال شورش‌ها و حتی جنگ‌های داخلی، هزینه‌های پیروزی را هم وزن هزینه‌های شکست می‌کند.^۲

۱. منبر آزادی، ص ۲۹۵، سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

۲. «تجارب زندگی از بلخی انقلابی، یک انسان مدبّر ساخته بود که می‌خواست اهداف خود را در چارچوب دموکراسی آن وقتی به شکل تحوّل تدریجی حل کند.» (امین برین زوری، نهضت تاریخی اوّل حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۹).

«برخلاف دوره جوانی و قبل از زندان که روی کودتا و اقدامات مسلحانه تکیه داشت، بعد از زندان به فعالیت‌های فرهنگی و آگاهی مردم تکیه می‌کند؛ زیرا برای جامعه ناآگاه طرح هرچند مفید و سازنده باشد نظر به عدم درک توده‌ها با مشکلات مواجه خواهد شد. چنان‌که طرح براندازی گرفتار آن شد.»^۱

بنابراین بلخی پیش از زندان مرکزگریز و قدرت ستیز بود و این خصلت روشنفکر جهان سوم است. موقعیت اجتماعی او همین را ایجاب می‌کرد و توقع مردم نیز از او چنین بود؛ اما پس از زندان با نگاهی معطوف به مردم، با قدرت وارد گفت‌وگوی انتقادی و تعامل سازنده شد. سیاست جدید بلخی، مفید و سازنده بود و گره‌هایی زیادی از مردم باز می‌کرد؛ هرچند بهانه به دست مخالفانش می‌داد.

۲. حمایت از اصلاحات قانون اساسی

بلخی از قانون اساسی و اصلاحات مبتنی بر آن حمایت می‌کرد و با صدراعظم‌های این دوره رابطه نیک داشت. اصلاح طلبی او چنین سیاستی را ایجاب می‌کرد. وی در حمایت از اصلاحات هم دلایلی داشت و هم ناگزیری‌هایی:

۱. اصلاحات، چراغی بود که ظلمات استبداد تاریخی را روشن کرده و غنیمتی برای مردم بود؛

۲. بخشی از مطالبات بلخی را تأمین و برای فعالیت‌های آینده او بسترسازی کرده بود؛

۳. تخریب اصلاحات، به تقویت جبهه داوود و چپی‌ها و بازگشت استبداد می‌انجامید؛

۴. افکار عمومی مخالف با اصلاحات را نمی‌پذیرفت؛

۵. مخالفت بلخی با اصلاحات موجب می‌شد که حکومت او را دشمن دموکراسی معرفی

و نابود کند؛

۶. مخالفت او در تاریخ، حرکت ارتجاعی و ضد دموکراسی ثبت می‌شد؛

۷. مخالفت با اصلاحات، نتیجه‌ای جز شکست نداشت.

با وجود این از ضعف اصلاحات آگاه بود و لرزیدن پایه‌های آن را می‌دید. اصلاحات سه

مشکل بنیادین، ساختاری و اجرایی داشت.

۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد، مجله سراج، ص ۱۴۱، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۷۳.

۱. براساس ارادهٔ مردم و ضرورت‌های کشور ایجاد نشده بود؛ بلکه با دستوری از بالا ایجاد شده و مدیریت می‌شد.

۲. افغانستان نخستین بار بود که آزادی‌های اجتماعی را تجربه می‌کرد. ظاهر شاه، قدرت طلب مستبدی محافظه‌کار بود که از آزادی می‌ترسید؛ لذا قدرت را در دستان خود نگه داشته بود. نظام سلطنت یک بستهٔ خاندانی بود و همهٔ اعضا در حفظ قدرت خاندانی هم نظر و در سرکوب جنبش عدالت‌خواهی متحد بودند. نرمش‌های سیاسی کوتاه‌مدت شاه محمود در دههٔ بیست و محمد ظاهر خان در دههٔ چهل مصلحتی بود و برای حفظ قدرت انجام می‌گرفت.

۳. محمد ظاهر که قانون اساسی و اصلاحات به ابتکار او ایجاد شده بود، در تنگنای رقابت خانوادگی و مخالفان دموکراسی دست‌وپا می‌زد. سردار داوود خان و هوادارانش^۱ برای ناکام کردن شاه و مختل کردن قانون اساسی می‌کوشیدند.^۲ داوود که قصد داشت با تشکیل حزب، دوباره به قدرت بازگردد، شاه را می‌ترساند که آزادی‌های مدنی، کنترل اوضاع را از دستش بیرون می‌کند و اصل سلطنت را به خطر می‌اندازد.^۳

با این همه بلخی در تقویت اصلاحات می‌کوشید و شاه را در وفاداری به قانون اساسی تشویق می‌کرد. حمایت او از اصلاحات در واقع حمایت بزرگ اجتماعی بود و در تقویت شاه بسیار مؤثر. داوود و گروه‌های چپ آن‌گاه که از تغییر نظر شاه و بازگرداندن دیکتاتوری مأیوس شدند، با کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲/۱۹۷۴م به دروازهٔ دموکراسی قفل دائمی زدند.

آشکار است که حمایت از قانون اساسی و اصلاحات، مبارزهٔ بنیادی با سلطنت و مشت زدن به سینهٔ استبداد بود. او نظام سلطنت را هم چنان عامل فساد، عقب‌ماندگی، تعصب و تبعیض می‌دانست و سرنگونی آن و تأسیس جمهوری را در سر می‌پروراند.

گفتم اصلاحات سه مشکل بنیادین، ساختاری و اجرایی داشت. برای اثبات این ادعا لازم است اندکی با ماهیت واقعی اصلاحات آشنا شویم.

۱. «هواخواهان سردار عمدتاً از برتری خواهان قومی، بخشی از اعضای خانواده شاهی، مارکسیست‌ها و صاحب‌منصبان متمایل به شوروی بودند.» (میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوم، ص ۷۱۷).

۲. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۹۴؛ دیدگاه دکتر احمد جاوید.

۳. کشکی، صباح‌الدین، دهه قانون اساسی، ص ۱۳.

نقاب دموکراسی

با مرگ احمدشاه ابدالی (۱۱۵۱ ش/ ۱۷۷۲ م) مؤسس نخستین دولت مستقل افغانستان، رقابت ویرانگر بر سر تصاحب قدرت بین فرزندان و نوه‌های او آغاز شد و در نظام حاکم افغانستان سنتی شد که تا کودتای هفت ثور ادامه یافت. صاحب‌نظران، نزاع‌های دودمان سلطنت را عامل اصلی عقب‌ماندگی کشور و قدرت یافتن کمونیست‌ها و جریانات پس از آن می‌دانند.^۱

با مرگ نادر، محمد هاشم و شاه محمود دو برادر او در مرکز قدرت قرار گرفتند و رقابت بین آن‌ها نیز آغاز شد. همین رقابت‌ها عامل اصلی رفتن هاشم و آمدن محمود در سال ۱۳۲۵، سپس سقوط محمود و به قدرت رسیدن داوود در ۱۳۳۲ و سقوط داوود در ۱۳۴۲ و سقوط ظاهر خان در ۱۳۵۲ ارزیابی می‌شود.^۲ داوود، شاگرد هاشم و ظاهر خان، شاگرد شاه محمود بودند.

از زاویه دیگر، افغانستان حایل بین بریتانیا و روسیه بود و این دو ابرقدرت بر سر تسلط بر افغانستان رقابت می‌کردند. با ظهور ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، این رقابت تشدید شد^۳ و با رقابت‌های خاندان حاکم پیوند محکم‌تری یافت. آمریکا پشت یک جناح را گرفت و اتحاد شوروی با بسترسازی‌هایی داوود خان در دهه ۳۰، نفوذ در دانشگاه و نیروهای امنیتی را آغاز کرد.

پس از جنگ جهانی دوم، دو قدرت پیروز، جنگ سرد را کلید زدند. از آن پس سرنوشت بسیاری از کشورهای جهان از جمله افغانستان در جنگ سرد تعیین می‌شد. کودتای هفت ثور و جنگ‌های خونین گروه‌های جهادی با حکومت مورد حمایت روس‌ها، پرده دیگری از جنگ سرد و تصفیه حساب دو قدرت جهانی در افغانستان بود. افغان‌هایی که کشور خود را زمین بازی قدرت‌های بزرگ کردند، به مادر وطن خیانت و نادانی و ناکارآمدی خود را در تاریخ ثبت کردند. اتحاد شوروی با برجسته کردن مسأله پشتونستان، داوود را در برابر پاکستان قرار داد

۱. کشکی، صباح الدین، دهه قانون اساسی، ص ۶.

۲. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۷۳؛ دیدگاه دکتر احمد جاوید.

۳. ترنزیو، پیوکارلو، رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه عباس آذرین، ص ۹۵.

وباعث دوری کشور از بلوک غرب و محرومیت از کمک‌های آن گردید.^۱ یک عضو تیم محمد داوود می‌نویسد: «مساعدت‌های بی‌سابقه اقتصادی و حمایت از قضیه پشتونستان؛ خصوصاً عقد قرارداد نظامی بین افغانستان و روس‌ها، غرب را به سختی تکان داد. برخی‌ها در غرب باور کردند که افغانستان به دامن کمونیسم افتاد. مجله تایم به محمد داوود لقب "شهزاده سرخ" داد.»^۲

در برابر اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا جناح دیگر حاکمیت را تقویت کرد.^۳ هرچند شخص شاه به بی‌طرفی تظاهر می‌کرد، درواقع متمایل به غرب بود؛ کارگزاران سیاسی او کاکایش شاه ولی و دامادش سردار عبدالولی نیز غرب‌گرا بودند.^۴

داوود که با بی‌تدبیری، کشور را به انزوا، فقر و دشمنی با کشورهای همسایه رانده و برنامه‌هایش ناکام شده بود سرانجام چوکی صدارت را رها کرد.^۵

افغانستان، مسیری را که در دهه ۳۰ به رهبری داوود به سمت شرق رفته بود، در دهه ۴۰ به ناچار به سمت غرب برمی‌گشت؛ زیرا برای ترمیم اقتصاد ضعیف خود به کمک کشورهای غربی، بهبود روابط با همسایگان و کاهش وابستگی به اتحاد شوروی نیاز داشت.

ایالات متحده آمریکا در برابر سوسیالیسم جهانی شوروی، پرچم دموکراسی جهانی را بلند کرده بود. کمک‌های ایالات متحده مشروط به ایجاد فضای باز سیاسی و دموکراسی بود. قوانین استبدادی افغانستان، ظرفیت این تغییرات را نداشت. با پیشنهاد کارشناسان غربی و موافقت ظاهر شاه، این تغییرات در قالب قانون اساسی جدید گنجانده شد و رسانه‌های غربی با بزرگ‌نمایی آن را دموکراسی نامیدند و ظاهر شاه را دموکرات معرفی کردند. «وقتی که مردم حتی به شنیدن کلمه دموکراسی در مطبوعات عادت نداشتند و نوشتن

۱. «در پی تیرگی روزافزون روابط افغانستان با پاکستان، ایالات متحده آمریکا درخواست کمک مالی به افغانستان را رد کرد.» (فرد هالیدی، انقلاب در افغانستان، ص ۲۸).

۲. غوث، عبدالصمد، سقوط افغانستان، ترجمه محمدیونس طغیان ساکایی، ص ۱۲۸.

۳. کشکی، صباح‌الدین، دهه قانون اساسی، ص ۶.

۴. وابستگی مقامات درجه اول کشور به قدرت‌های بزرگ در قصیده شب دی‌جور بلخی انعکاس یافته است: بعد آمد سخنی چند ز دگان به میان/ گفت آن پیرک هشیارک لرزان امشب/ بهتر آن است به امریکه فروشیم وطن/ تا ضمانت کند آینده مایان امشب/ دیگری گفت که امریک به دور است ز ما/ در کف روس گذاریم گروگان امشب (دیوان بلخی، قصیده ۴).

۵. کشکی، صباح‌الدین، دهه قانون اساسی، ص ۱۲.

دربارهٔ دموکراسی ممنوع بود، دفعتهً دیدند که نه تنها می‌توانند در مورد دموکراسی حرف بزنند؛ بلکه برای ایشان آزادی‌هایی داده شده است.^۱

اما این تغییرات، ظاهرسازی بیش نبود. «صحبت‌های زیادی دربارهٔ دموکراسی جدید وجود داشت و امیدهایی نیز. در عمل قانون اساسی ۱۳۴۳ هیچ‌تغییر عمده‌ای در سیاست‌های افغانستان به وجود نیاورد. قانون اساسی هم چنین وعدهٔ آزادی تشکیل احزاب سیاسی به شرط آن‌که با اسلام و پادشاهی مخالفتی نکنند و آزادی مطبوعات را داده بود؛ اما پس از دورهٔ کوتاهی دموکراسی جدید، به چنین آزادی‌هایی اجازه عمل داده نشد. ولسی جرگه، قانون تشکیل و فعالیت احزاب سیاسی را گذراند؛ ولی شاه از تصویب آن خودداری نمود و مطبوعات به خصوص پس از انتخابات سال ۱۳۴۸/۱۹۶۹ شدیداً تحت کنترل باقی ماند.»^۲

خلاصهٔ عوامل ایجادکنندهٔ اصلاحاتی مبتنی بر قانون اساسی از این قرار بود:

۱. رقابت داخلی خاندان حاکم و پیوند آن با رقابت قدرت‌های بزرگ؛
۲. ناکامی جناح طرفدار شوروی و قدرت گرفتن طرفداران غرب؛
۳. نیاز به قوانین جدید برای جذب کمک‌های اقتصادی غرب؛
۴. قدرت‌نمایی ظاهر شاه در برابر کاکاهایش و داوود خان؛^۳
۵. فریب مردم با رنگ و لعاب کردن دیکتاتوری به نام دموکراسی.

بازی ظاهر شاه با قانون اساسی

محور تحولات دههٔ چهل محمدظاهر شاه بود. نقش او را در این تحولات روشن‌تر ببینیم. محمدظاهر و محمدداوود هر دو مستبد، متعصب و تشنهٔ قدرت بودند؛ تفاوت‌شان این بود که شاه لب‌خند می‌زد و آهسته سخن می‌گفت؛ داوود، ظاهرش چون باطنش خشن بود. محمدظاهر شاه با دموکراسی و اصلاحات فاصلهٔ زیادی داشت. از این‌روی به رغم این‌که در قانون اساسی غیرمسئول شناخته شده بود، تنها نام قدرت را به صدراعظم‌های انتصابی خود انتقال داد و اصل آن را در دست خود نگه داشت.

۱. همان، ص ۴۱.

۲. هالیدی، فرد، انقلاب در افغانستان، صص ۳۱، ۳۲.

۳. محمدظاهر شاه در ۱۳۱۲ شاه معرفی شد؛ اما تا دههٔ چهل عملاً از قدرت به دور مانده بود.

- طبق مادهٔ نهم قانون اساسی ۱۳۴۳، شاه از ۱۷ مورد صلاحیت برخوردار بود:
۱. قیادت اردوی افغانستان؛
 ۲. اعلان حرب و متارکه؛
 ۳. منحل کردن شورا و اصدار فرمان انتخابات مجدد؛
 ۴. توشیح قوانین و اعلام انفاذ آن‌ها؛
 ۵. اصدار فرامین تقنینی؛
 ۶. تعیین صدراعظم و قبول استعفای او، تعیین وزرا به پیشنهاد صدراعظم و قبول استعفای آن‌ها؛
 ۷. تعیین اعضای غیرانتخابی مشرانو جرگه و رئیس جرگه مذکور؛
 ۸. تعیین قاضی القضاات و اعضای ستره محکمه؛
 ۹. تعیین و تقاعد قضات و تقاعد مأمورین و صاحب منصبان عالی رتبه؛
 ۱۰. تعیین سران نمایندگی‌های سیاسی نزد دول خارجی و مؤسسات بین المللی؛
 ۱۱. اعلام حالت اضطرار و خاتمه دادن به آن؛
 ۱۲. تخفیف و عفو مجازات و ...
- مواد دیگری نیز به شاه و خاندان سلطنت اختصاص یافته است؛ مادهٔ ۱۵: «پادشاه غیرمسئول و واجب الاحترام است»؛ ماده‌های ۱۶ تا ۱۹: «پادشاهی افغانستان در خانواده محمدنادر شهید دایمی می‌باشد. اگر پادشاه استعفا دهد یا وفات کند، پادشاهی به پسر بزرگ او و پسر بعدی و بعدی او انتقال می‌یابد و اگر پسر نداشته باشد، به برادرش و اگر برادر نداشته باشد به یکی از اعضای خانواده محمدنادر شهید انتقال می‌یابد.»^۱
- در ظاهر قدرت اجرایی از خانواده سلطنت انتقال یافته بود؛ اما «شاه به اتفاق تنی چند از اعضای برگزیده پشتون، قدرت را شخصاً در دست گرفت. طبق قانون اساسی، نخست وزیر نمی‌بایست از اعضای خاندان سلطنت باشد؛ لیکن غالباً کارمندان دولتی، از فرامین شاه پیروی می‌کردند. علی‌رغم منع اعضای خانواده سلطنتی در داشتن مقام دولتی، نظارت سلسله محمدزایی بر امور، به همان شدت سابق پا برجا بود.»^۲

۱. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قوانین اساسی افغانستان، صص ۱۲۶، ۱۳۰.

۲. هالیدی، فرد، انقلاب در افغانستان، ص ۳۰.

نخستین صدراعظم اصلاحات خود این حقیقت را به زبان آورده است: «منبع اصلی قدرت حکومت انتقالی، اعتماد سلطنت بود.»^۱

شاه موادی از قانون اساسی را که گمان می‌کرد با قدرت مطلقه‌اش ناسازگار است کنار می‌گذاشت. «قانون احزاب، قانون جرگه‌های ولایتی و بلدی در مجلس تصویب شد؛ ولی شاه توشیح نکرد. دیده می‌شود که دموکراسی نه در عمل موجود بود نه در فرضیه.»^۲

نقش روس‌ها در تخریب اصلاحات

این بحث بدون اشاره به نقش روس‌ها در ناکامی قانون اساسی و اصلاحات کامل نمی‌شود. دههٔ چهل اوج رقابت اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا در افغانستان بود. به اشاره‌ای کوتاه بسنده می‌کنیم.

در بستری که داوود در دههٔ ۳۰ آماده کرده بود، روس‌ها تا قلب اردوی ملی و دانشگاه نفوذ کردند. قانون اساسی و اصلاحات، مانعی بود که ایالات متحده آمریکا و عواملش در برابر خیز روس‌ها ایجاد کرده بودند؛ اما این مانع، نتوانست روس‌ها را متوقف کند. اقدامات روس‌ها:

۱. تجمیع و سازمان‌دهی عوامل خود در تشکیلاتی به نام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"؛

۲. تخریب اصلاحات قانون اساسی با استفاده از نشریات خلق، پرچم و شعله جاوید؛^۳

۳. نفوذ روزافزون در دانشگاه، اردوی ملی و دیگر نهادهای امنیتی؛

۴. وابسته کردن اقتصاد کشور به خود؛

۵. تحریک شاگردان مکاتب و دانشجویان بر ضد قانون اساسی و آزادی‌های مدنی.

نمایندگان گروه‌های چپ در پارلمان به تخریب حکومت اصلاحات می‌پرداختند.^۴ چنان‌که

۱. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۸۹؛ دیدگاه داکتر محمدیوسف.

۲. همان، ص ۹۵؛ دیدگاه عزیز نعیم.

۳. نام سه نشریه از گروه‌های چپ که در آن زمان منتشر می‌شدند.

۴. ببرک کارمل، آناهیتا راتب‌زاد و نوراحمد نور نمایندگان حزب خلق در پارلمان بودند.

شاگردان مکاتب و دانشجویان را به خیابان آورده از جمله حادثهٔ سوّم عقرب^۱ را زمینه سازی و کشور را گرفتار نابه سامانی کردند. برهم خوردن سازوکار دموکراسی که به معنای ناکامی سیاست های غرب بود، از یک طرف باعث تقویت و تشویق نیروهای چپ و هواداران آنها گردید؛ از طرف دیگر شاه و خاندان سلطنت را به وحشت انداخته به سنگر مخالفت با اصلاحات کشاند. نتیجهٔ اقدامات روس ها و گروه های چپ ناکامی اصلاحات و بازگشت داوود خان به قدرت بود.

دموکراسی بدون مردم و آزادی خواهان

موضوع دیگری که ماهیت اصلاحات را نشان می دهد غیبت مردم در آن است. از مردم زیاد سخن گفته می شد؛ اما از خود مردم خبر و اثری نبود. به جای مردم، تعدادی انگشت شمار پشت گرم به قدرت های بزرگ، صحنه را غصب کرده بودند و خود را قیّم مردم می دانستند. نه دولت برنامه ای برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مردم داشت و نه مردم از دموکراسی و اصلاحات حمایت می کردند.

هرچند ظاهر شاه می گفت قانون اساسی پاسخ مطالبه گری آزادی خواهان است؛ اما آن چه در عمل اتفاق افتاد غیبت آزادی خواهانی چون غبار، محمودی، بلخی و یارانش از صحنهٔ اصلاحات بود. در این صحنه تنها گروه های چپ و طرفداران دولت بازی می کردند. حزب دموکراتیک خلق در همین سال ها تشکیل شد. خلیل الله خلیلی، مشاور شاه که عمر خود را در قصرهای سلطنت سپری کرده بود حزب "وحدت ملی" معروف به زرنگار را ایجاد کرد.^۲ یکی از اعضای کمیتهٔ تدوین قانون اساسی می گوید: «به نظر من نتیجه طوری شد که عده ای از گروه هایی که به صورت پنهانی و غیرمشموع روابط خارجی داشتند فعال ماندند و فرصت آن پیدا نشد که احزاب دیگر به وجود بیایند.»^۳

۱. در روز سوّم عقرب ۱۳۴۴، دانشجویان و شاگردان مکاتب می خواستند به زور وارد پارلمان شوند. قوای مرکز به فرماندهی عبدالولی داماد شاه به سوی آنها آتش گشود که در نتیجه سه تن کشته و تعدادی زخمی شدند. چپی ها از این حادثه استفاده کرده احساسات جوانان را تحریک می کردند. (نگ: کشکی و فرهنگ).

۲. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، قسمت دوّم، ص ۷۳۵.

۳. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۹۳؛ دیدگاه صمد حامد.

دموکراسی ای که دست فرزندانش را بسته بود: «به نظرم همان طور که حزب وطن و بقیه احزاب در این دوره فرصت بازسازی نیافت و اعضای آن‌ها نتوانستند مطالباتی را مطرح کنند، اعضای حزب اتحاد هم موفق به برنامه‌ریزی سیاسی و مبارزاتی نشدند. جوّ جدید بیش‌تر در دست نیروهای چپ و طرفداران سلطنت بود. سخنرانی‌ها حتّی در دانشگاه کابل برای بیان مبانی مارکسیسم و سوسیالیزم ایراد می‌شد.»^۱

و دست دشمنانش را باز گذاشته بود؛ داوود و گروه‌های چپ، برای بازگرداندن دیکتاتوری آزادانه فعالیت می‌کردند؛ از این‌روی عمر دموکراسی کوتاه شد. غبار، جان کلام را در ماهیت این دموکراسی بیان کرده است.

«بعد از سقوط صدارت محمد داود در ۱۳۴۲ یک دموکراسی از طرف دولت از بالا اعلام شد که سران حکومتی آن را گاهی "دموکراسی اسلامی افغانی" و گاهی "دموکراسی تاجدار" می‌خواندند و بعضی از متنفذین آن را "دموکراسی قلابی" می‌نامید. در ضمن آن، بعضی حزب‌های ساختگی وابسته دولت با شعار سوسیالیزم به میدان آمد و با پشتیبانی دولت در خنثی کردن فعالیت‌های منورین صادق، داخل عمل شد. در هر حال این ظاهر امر بود و در باطن همان اداره استوکراسی قدیم و خودمختاری خانواده سلطنتی باقی ماند. در حالی که صدراعظم این دوره از خادمان سابقه دار شاهی که بارها سفیر و وزیر در دوره‌های استبدادی آشکار سلطنت بودند منتخب می‌گردیدند.

پس از پایان دوره این "دموکراسی نمایشی" که منظور آن بدنامی و ناکامی دموکراسی در افغانستان بود، باز هم یک نفر از اعضای خانواده شاهی؛ محمد داود خان، رژیم جمهوری را از بالا اعلام کرد و استبداد شدید سابق را بار دیگر آشکارا آغاز کرد.»^۲

۳. مبارزه اصلاح طلبانه بنیادی

۲۹۹ بلخی در فرصت اصلاحات قانون اساسی، مبارزه بنیادی را تهداب‌گذاری می‌کرد. هدف او پاشیدن بذر آگاهی و بیداری در دل و دماغ مردم بود. آگاهی و بیداری مردم هم وسیله بود و

۱. نوشته تلگرامی محمد سرور مولایی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۸/۹.

۲. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۱. متن فوق، آخرین صفحه تاریخ غبار است. او تاریخ افغانستان را تا پایان صدارت محمد داود نوشته است؛ هرچند تا ۱۶ حوت ۱۳۵۶ در قید حیات بوده؛ اما از ۱۳۴۲ به بعد را ننوشته است.

هم مقصد نهایی. «بلخی پس از زندان دیگر به فکر کودتا نبود؛ هرچند دست‌یابی به حق را از طریق زور ممکن می‌دانست؛ ولی این زور آگاهی و شعور سیاسی مردم بود و نه زور نظامی.»^۱ چیزی از انگیزه و اراده بلخی در مبارزه کاسته نشده بود؛ تدبیر و دوراندیشی بر شیوه مبارزه او افزوده شده بود. برای بلخی اصلاحات یک فرصت بود و او سعی می‌کرد از آن بیش‌ترین استفاده را ببرد.^۲

«سختی‌های زندان در درازنای ۱۴ سال اراده بلخی را سست نگردانید و شور و حرارتش را کاهش نداد؛ بلکه میل او را در امر مردم سوزان‌تر و عطش او را شدیدتر ساخت. لحظه‌های حساسی را در دیدگاه او قرار داد و نه‌راسیدن از سختی‌ها را به او آموخت. طبع بلخی در زندان سیال‌تر و آتش اعتراضش فروزان‌تر شد»^۳

مبارزه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اصلاح‌طلبانه بلخی در کوتاه‌مدت منافع مردم را تأمین و در درازمدت زمینه دگرگونی بنیادی را فراهم می‌کرد. آغازش بیداری سیاسی مردم و پایانش سرنگونی سلطنت و ایجاد جمهوری بود؛ حتی اگر این هدف در نسل‌های بعد جامه عمل می‌پوشید.

در ذیل برخی از تلاش‌های اصلاح‌طلبانه بلخی را ملاحظه می‌کنید.

۱-۳. سواد و دانش، لازمه تغییر

آن زمان عامه مردم با دانش و سواد آشنا نبودند و درس و مکتب را خوش نداشتند. این وضعیت شامل شهرنشینان نیز می‌شد تاچه رسد به اکثریت روستانشین. نگارنده به خاطر دارد که مردم بلخاب، مکتب را چون بلایی می‌پنداشتند که از آسمان نازل شده بود. مردم با دادن رشوه، پسران خود را از رفتن به مکتب نجات می‌دادند. پدران سوگند یاد می‌کردند که "تا یک شاخه خار دارم می‌زنم، پسر مرا به مکتب نمی‌گذارم." خود مرا پدرم با دادن رشوه از خطر سواد و دانش نجات داد!

۳۰۰

۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد، مجله سراج، ص ۱۴۱، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۷۳.

۲. مثلاً نشریه "پیام وجدان" به تشویق و حمایت بلخی در دهه دموکراسی منتشر می‌شد. (سید محمدشریف ناصرزاده، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر).

۳. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۷.

بلخی از یک طرف حکومت را به ساختن مکتب و فراهم کردن امکانات سواد و دانش - خصوصاً در هزاره جات که محروم تر از مناطق دیگر بود - تشویق می کرد و از جانب دیگر مردمی گریزان از سواد و دانش را به استقبال از مکتب و سواد فرا می خواند.

البته عالمان دیگر نیز به پیروی از آموزه های دینی، مردم را به درس و مدرسه می خواندند؛ تفاوت در این بود که آن ها از سواد، خواندن و نوشتن و ثواب را در نظر داشتند؛ اما بلخی سواد را عامل مهم دگرگونی سیاسی و اجتماعی می دانست و باور داشت که تغییرات مثبت از مسیر دانش و آگاهی عبور می کند و مردم با سواد قدر آزادی و عدالت را می دانند. رسیدن به آزادی، عدالت اجتماعی، توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بدون دانش ممکن نیست.

«اساساً علم موجب کمال است، کمال موجب سرمایه است، سرمایه موجب قدرت و نیرو است. وقتی که علم در یک جامعه راه پیدا کرد، همان وقت مشکلات حل می شود.»^۱

مردم می پنداشتند از لازمه با سواد شدن کافر شدن است و از میان کافر شدن و بی سواد ماندن یکی را باید انتخاب می کردند. بلخی به آن ها می گفت با سواد شدن را انتخاب کنید که کافر دانا بهتر از مسلمان نادان است.^۲

در آخرین سفر بلخاب به مردم گفته بود:

«از شما می خواهم که از مکتب، سرک و تلفن استقبال کنید و از آن نترسید. در روایت داریم که در روز قیامت یک مؤمن هفتاد گناه کار را شفاعت می کند، اگر بچه های با سواد شما بی دین شدند، شما می توانید آن ها را شفاعت کنید.»^۳

چند بار از کابل دستور ساختن مکتب را به بلخاب فرستاده بود و مردم با دادن رشوه آن را برگردانده بودند. به این ترتیب مردم بلخاب سال ها مکتب را نپذیرفتند؛ وقتی هم که چاره ای نداشتند، از آن استقبال نکردند؛ طوری که در آخرین سفر بلخی، بلخاب ۳۷ شاگرد داشت. با تشویق او به ۴۰۰ تن رسید.

تحصیل دختران تا دهه هفتاد با دیوار باورهای سنتی روبه رو بود؛ تا این که در سال ۱۳۷۱ خانم ها خدیجه و صدیقه بلخی به زادگاه پدرشان رفتند و مکتب دخترانه فاطمیه را افتتاح

۱. منبر آزادی، ص ۲۲۱؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۲. موحد بلخی، سید حسین، صفحه فیس بوک، ۱۳۹۹/۴/۲۵.

۳. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده.

کردند.^۱

بلخی در کابل شخصاً به نزد کراچی وان، جوالی، زغال فروش و دکان دار می رفت، برای آن ها آیه و حدیث می خواند و استدلال می کرد که بچه های خود را به مکتب بفرستند.^۲ نسل دهه چهل این تلاش های بلخی را به یاد می آورند. دکتر کریم پاکزاد می نویسد: «علامه سید اسماعیل بلخی تنها قهرمان من است؛ زیرا به تشویق او مرا «در مکتب سیاه کردند.» هر باری که او را می دیدم انگار خودم را چند سال بزرگ تر احساس می کردم. من از بلخی آزادی فکر را آموختم. با این که به مراسم مذهبی علاقه نداشتم، برای شنیدن سخنانش به تکیه خانه می رفتم. بلخی ۶۰ سال قبل دختران را به مکتب رفتن تشویق می کرد. از جمله خواهر مرا.»^۳

۳-۲. شهر نشینی، لازمه تحول

روزگاری بشر در غارها زندگی می کرد. با افزایش تجربیاتش در کنار چشمه ها و نهرها به زراعت و خانه سازی پرداخت. هرچه تجربه هایش افزایش یافت، آبادی ها گسترش پیدا کرد، شهرها به وجود آمد و بزرگ تر شد و بدین ترتیب پایه فرهنگ و تمدن گذاشته شد. با توجه به ملازمه تمدن و توسعه با شهرنشینی، یکی از سفارش های دایمی بلخی به مردم سکونت در شهرها بود. او با درک عمیق از جوامع شهری و روستایی می دانست که تغییر و تحول در روستاها کند است و سنت گرایی و محافظه کاری روستایی مانع بزرگ پیشرفت و توسعه می باشد. شهرها با تنوع انسانی و داشتن امکانات آموزشی و فرهنگی بستر تغییر و تحول فکری را فراهم می کند. مردم به ناچار به دنبال سواد و دانش و آموختن حرفه ها و فنون می روند و زندگی مادی و معنوی شان دست خوش دگرگونی می شود. «او بارها یادآور می شد که سرنوشت هزاره ها در کابل تعیین می شود، نه در هزاره جات. به هزاره ها می گفت از کوهستان ها به کابل و شهرها بیایید، شما جوالی گری کنید تا فرزندان تان

۱. همان جا.

۲. فرمان، یونس، ستاره شب دیجور، ص ۹۷.

۳. به نقل از صفحه فیس بوک ضیاء الدین صدر، ۱۳۹۹/۴/۵؛ دکتر کریم پاکزاد استاد سابق دانشگاه کابل، روشنفکر و پژوهشگر بنیاد مطالعات بین المللی و استراتژیک فرانسه می باشد.

درس بخوانند؛ جوالی‌گری تمام می‌شود؛ اما دانش فرزندان تان سعادت آن‌ها را رقم می‌زند.»^۱
عبدالحق عثمانی یکی از شاهدان این تلاش‌های بلخی است. او به نگارنده گفت: «من در سال ۱۳۴۶ از پلخمیری به کابل کوچ رفته بودم، روزی بلخی مرا دید و احوال را پرسید. گفتم: تازه از پلخمیری به کابل کوچ آمده‌ام. بسیار خوش شد و گفت: به دیگران هم بگویند به کابل بیایند.»^۲

«شهید بلخی به مردم بلخاب گفت در شهرهای بزرگ مانند کابل و مزارشریف بروید. اگر توانایی ندارید به شهرهای کوچک مثل شبرغان بروید و خانه بگیرید.»^۳
آمدن یک روستایی به شهر تحوّل بود، از آن مهم‌تر شهری شدن روستایی. این تحولات آهسته و آرام جامعه را دگرگون و به هدف بلخی نزدیک می‌کرد. شهری‌ها، بلخی و اهدافش را بهتر درک می‌کردند. این تجربه‌ای بود که او از قیام خود گرفته بود.^۴

۳-۳. مبارزه نمادین

بلخی برای بیدار کردن شعور مردم و دمیدن روح مبارزه در آن‌ها از هر نماد و نشانه‌ای استفاده می‌کرد؛ در زندان مدّت‌ها اجازه نداشت موی سر و صورت و ناخن‌های خود را کوتاه کند.^۵ خودش می‌گوید: «ما بالای ریش را در ایّام زندان دیدیم که موهای سر و ریش ما پاک به این سمت و آن سمت خوابیده بود و تقریباً تا زانوهای ما می‌رسید. بعدها که یک دلاک آورده بودند، بعد از این که موهای سر مرا گرفتند، یکی از رفقای زندانی ما یک چولی از موی سر بلخی درست کرده که حالا او را به پنجاه هزار افغانی هم نمی‌فروشد.»^۶

۱. موخّذ بلخی، سیّد حسین، صفحه فیس‌بوک، ۱۳۹۹/۴/۲۷.

۲. با عبدالحق عثمانی در سال ۱۳۹۴ در مزارشریف آشنا شدم. او بلخی را دوست داشت و خاطره فوق را تعریف کرد.

۳. رهیاب بلخی، سیّد حسین، بلخاب، تاریخ، فرهنگ و اجتماع، ج ۱، ص ۲۵۲؛ به نقل از سیّد کاظم عادل.

۴. در قیام بلخی، حتّی بلخابی‌ها از او حمایت نکردند؛ بلکه در پاسخ به نامه رسمی حکومت نوشتند که سیّد اسماعیل از بلخاب نیست و او را نمی‌شناسند. این را مقایسه کنید با تظاهرات مردم کابل و هرات. روستایی بودن و بی‌سواد بودن از یک طرف و ترس از حکومت از جانب دیگر عامل این واکنش بود.

۵. به گفته میرغلام محمد غبار، در زندان سرای موتی نیز کوتاه کردن ناخن و موی سر و صورت ممنوع بود. به طوری که قیافه محبوسین شبیه حیوانات وحشی جنگل می‌شد و فرزندان‌شان با دیدن آن‌ها فرار می‌کردند. (افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ۱۴۵).

۶. منبر آزادی، ص ۸۶؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳؛ موی ریش و سرشش ماهه بدون اصلاح / نیش‌ها می‌زنم عقرب

او پس از آزادی، مدت‌ها موی سر و صورت خود را به نشانه زندان بلند می‌گذاشت و با همان شکل و شمایل به مناطق مختلف سفر می‌کرد. مردم ولایات که از مبارزه و زندان بلخی بی‌خبر بودند، از دیدن او تعجب می‌کردند. او داستان مبارزه و زندان خود را شرح و به مردم آگاهی و شعور سیاسی می‌داد.

در سال ۱۳۴۴ به شمال و بلخاب رفت. شاه‌دان روایت کرده‌اند که موی سر و ریش دراز و پریشان او باعث حیرت مردم شده بود. عبدالحسین مبارز که در مراسم استقبال بلخی حضور داشته می‌گوید:

«آقای بلخی روی منبر گفت: "من از کابل برای شما سوغاتی نیاورده‌ام جز این موی سر و ریش بلندی که حالت زندانم را به شما نشان می‌دهد. شش سال کوتاه قفلی بودم، جز سه وقت برای وضو بیرون را نمی‌دیدم."^۱

شوربختانه بسیاری از مردم بازهم از فهم سخن و درک اهداف او عاجز بودند. در ولایات و حتی کابل از موی سر و ریش بلند او عیب می‌گرفتند و ملامتش می‌کردند. ملاهای سنتی آن را بهانه کرده درویش، صوفی و کافرش می‌خواندند. در بلخاب، در حالی که ریش و موی سر دراز خود را به مردم نشان می‌داد گفت: «این محاسن و موی سرم به خاطر مردم سفید شده است.» یک عالم بلخابی به نام سید محمد حسن وکیل که از درک سخن او عاجز بود، با اصرار موی سر و ریش او را کوتاه کرد و گفت: شما نباید مانند درویش‌ها باشید.^۲

۳-۴. گسترش مبارزه در ولایات

بلخی پس از زندان، به مناطق مختلف کشور سفر کرد؛ گردیز (۱۳۴۳)، ولایات شمال (۱۳۴۴) هرات (۱۳۴۴)، قندهار (۱۳۴۵)، خراج (۱۳۴۶) و هزاره‌جات (۱۳۴۷). محتوای سخنرانی‌های او در ولایات با هدفش که بیدار کردن مردم بود مطابقت داشت.^۳ او مردم را به کسب دانش، ثروت، قدرت، امید، صبر، مقاومت، وحدت، و... فرامی‌خواند. همه این‌ها

کاشان امشب. (دیوان بلخی، قصیده ۴).

۱. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده.

۲. روح الله عالم‌زاده، سید حسن، مجله شاهد یاران، شماره ۶۴، اسفند ۱۳۸۹، ص ۴۵.

۳. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۵.

هدف یگانه داشت؛ بیداری مردم و آماده شدن زمینه برای یک حرکت ملی.

«سید اسماعیل پس از رهایی از زندان کماکان به مبارزه خود در میان مردم ادامه می داد. به ولایت های گوناگون سفر می کرد و با ایراد سخنرانی ها مردم را آگاهی سیاسی می داد.»^۱ درباره سفرهای بلخی دیدگاه دیگری نیز وجود دارد؛ برخی می گویند سفرهای او برای خاموش کردن اختلافات مذهبی به خواست شخص محمدظاهر شاه صورت می گرفته است. دکتر محمدسرور مولایی این موضوع را به صورت سؤال مطرح کرده است: «آیا دولت در سفرهای بلخی برای وحدت شیعه و سنی نقشی نداشته است؟»^۲ شکوفه اکبرزاده این مسأله را به صراحت بیان کرده است. او در شرح نخستین دیدار بلخی با شاه می نویسد: «شاه ضمن عذرخواهی از بلخی، خواهان همکاری او در زمینه حل اختلافات مذهبی در پاره ای از مناطق حساس کشور می شود.»

در بند بعد می نویسد: «چند ماه بعد علامه بلخی به دعوت ژنرال سید احمد خان گردیزی و درخواست دولت، با حضور در گردیز به اختلافات شیعه و سنی آن منطقه پایان می دهد.»^۳ این ادعاها نه مستند است و نه مستدل؛ پس ارزش پژوهشی ندارد. تاریخ کشور گواه است که حکومت نه تنها برای خاموش کردن آتش اختلافات مذهبی کاری نمی کرد؛ بلکه بر آن نفت هم می ریخت.^۴

در همین حال نقل قولی از علامه سید عبدالحمید ناصر، خلاف این نظر را ثابت می کند. وی گفته است: «پس از سفر علامه بلخی به گردیز، ریاست ضبط احوالات دوبار مرا احضار کرد و تشویش های حکومت را درباره فعالیت های علامه بلخی و همکاری من با ایشان اظهار داشت و شدیداً اخطار داد.»^۵

در سال ۱۳۴۶ به ایران، عراق و سوریه رفت. یکی از عالمانی که در آن زمان در عراق حضور داشت می گوید: «دیدار بلخی با امام خمینی و امام موسی صدر از اهمیت بسیاری

۱. نادری، پرتو، شعرپایداری و چگونگی آن در افغانستان، صفحه فیس بوک نویسنده، ۱۳۹۹/۳/۱۸.

۲. نوشته تلگرامی برای نگارنده، ۱۳۹۷/۱۲/۸.

۳. اکبرزاده، سیده شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۴، چاپ کابل.

۴. برای شرح این سخن به تاریخ غبار و فرهنگ مراجعه کنید.

۵. ناصرزاده، سید محمدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

برخوردار بود. امام خمینی در ایران قیام کرده و به عراق تبعید شده بود و مبارزه مردم ایران با استبداد شاهنشاهی را رهبری می کرد. امام موسی صدر شخصیت سیاسی و اجتماعی که در لبنان انقلابی به راه انداخته و تشکیلات مهم "جنبش امل" را ایجاد کرده بود و از نظر سیاسی هر دو آدم های مهمی بودند. امام خمینی برخلاف عادت ثابت خود، به دیدن بلخی آمد و غیراز دیدار عمومی، جلسه خصوصی نیز داشتند و باعث تعجب ناآگاهان سیاسی شدند. بلخی برای زیارت اماکن مذهبی و دیدار امام موسی صدر که از دوران تحصیل دوست بودند به سوریه رفت. بعد در لبنان سه شب مهمان امام موسی بود.^۲

کسی نمی داند بلخی و امام خمینی در دیدار خصوصی چه گفتند و چه شنیدند؛ اما موضوعات مورد علاقه آن ها تاحدی معلوم است؛ ادامه مبارزه با استبداد در کشورهای افغانستان و ایران و هماهنگی و همکاری در این مورد. بلخی در بازگشت از سفر، پیام های سیاسی امام خمینی را به عالمان و روشنفکران افغانستانی رساند و بین مبارزات ضد استبدادی افغانستان و ایران پیوند ایجاد کرد.

«هدف بلخی از این دیدارها برنامه ریزی برای ادامه مبارزه بود. هم امام و هم صدر دست شان باز بود و امکانات فراوانی داشتند و برنامه ریزی شده و هدف مند با رژیم های خود مبارزه می کردند. ضلع سوم این مثلث بلخی در افغانستان بود. در این سفر بلخی با بزرگان جهان اسلام از مبارزات خود سخن گفت و توجه آن ها را به اهمیت افغانستان در جهان اسلام جلب کرد.»^۳

۵-۳. حق را باید گرفت

برخی حمایت بلخی از قانون اساسی و اصلاحات را به معنای پایان مبارزه می پنداشتند. بلخی این ذهنیت ها را می دانست؛ لذا در نخستین سخنرانی پس از آزادی به صراحت و شجاعت دیدگاه خود را بیان کرد:

«حق را باید گرفت، باید با بیدادگر مجادله کرد و با ظالم مبارزه کرد. کشورهای مترقی

۱. حزب الله لبنان شاخه ای جدا شده از جنبش امل است.

۲. گفت و گوی نگارنده با سید غلام حسین موسوی، مشهد، ۱۳۹۸/۵/۱.

۳. همان جا.

در این راه خون‌ها ریختند، ملت‌های مترقی جان‌ها دادند، زحمت‌ها کشیدند، کار کردند، بی‌نوبی‌ها دیدند و صدها نفرشان در زیر بمب‌ها مردند؛ تا برای طبقات بعد و نسل‌های بعدی‌شان چهره‌های گلگون بار آوردند که امروز ما و تو از آن‌ها گدایی می‌کنیم؛ درحالی‌که ما از آن‌ها کرده لایق‌تریم.^۱

در همان سخنرانی با استناد به آموزه‌های قرآن می‌گوید: «رکوع به ظالم نکنید، زیر فرمان بیدادگر نروید که تعظیم کردن به بیدادگر خودش شریک جرم بودن است.»^۲
وی در مبارزه با استبداد، امام حسین (ع) را الگو معرفی می‌کند که خودگویای نهایت نافرمانی از نظام استبدادی و فداکاری در راه حق می‌باشد: «مقصد هر جاکه می‌رویم درس غیرت، درس شجاعت، درس زدن با استبداد و درس مخالفت با رشوه را از حضرت امام حسین و یارانش بیاموزیم.»^۳

برخی نسبت به موضع تند او بر ضد حاکمیت اعتراض می‌کردند. «پس از زندان نیز مبارزهٔ بلخی با استبداد، باعث اعتراض برخی‌ها شده بود؛ آن‌ها می‌گفتند حالا که به آزادی و دموکراسی و حقوق خود رسیده‌ایم، این سید دیوانه باز ما را بی‌بلانمی‌گذارد و در مقابل اعلیٰ حضرت قرار می‌دهد. کسانی هم مستقیم به خود او اعتراض می‌کردند.»^۴
بلخی به این اعتراضات پاسخ می‌داد: «تو خواهی گفت که بلخی دیوانه است؛ چون ۱۵ سال را به زندان گذرانده، دماغش خسته است و حرف‌های آتشین می‌گوید؛ اما نه به خدا قسم! پیشوای بزرگ ما محمد بن عبدالله (ص) گفت حق خود را بگیرد. پیشوای بزرگ ما علی بن ابی طالب (ع) صدا می‌زند که مظلوم در نزد من عزیز است تا وقتی که حق او گرفته شود و بیدادگر در نزد من ذلیل است تا وقتی که حق مردم را به ذی حق برساند.»^۵

انجام

۳۰۷ مبارزهٔ بلخی از آغاز تا پایان با هدف اصلاح نابه‌سامانی‌های کشور و گرفتن حقوق مردم

۱. منبر آزادی، ص ۵۷؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۶۷.

۴. ریاضی، میر محمد حسین، ستاره شب دیجور، ص ۲۳۱.

۵. منبر آزادی، ص ۵۸؛ سخنرانی در کابل ۱۳۴۳.

انجام می‌گرفت؛ شیوه این مبارزات پیش از زندان و در زندان انقلابی بود و پس از زندان اصلاح‌طلبانه؛ در حالی که در اهداف و عزم او تغییری رخ نداده بود. حمایت او از اصلاحات هم مبارزه با نظام سلطنت بود و هم تأمین‌کننده منافع مردم. او اصلاحات را فرصت‌زودگذری می‌دید و از آن برای سازمان دادن به مبارزه بنیادی بلندمدت استفاده می‌کرد. هدف نهایی رسیدن به جمهوری عدالت‌محور بود که با آگاهی و بیداری مردم ممکن می‌شد.

۱۵

بازی سیاسی محمدظاهر شاه
و سید اسماعیل بلخی



بنیاد اندیشه
کتابخانه ملی افغانستان

آغاز

پس از زندان ظاهراً رابطه بلخی با محمد ظاهر شاه و حکومتش بهبود یافته بود. بلخی با شاه دیدار و پیرامون مسایل کشور گفت و گو می کرد. بلخی آگاه بود که مخالفان و رقیبان او را درباری می خوانند؛ برخی دوستانش نیز این موضوع را به او یادآوری می کردند.^۱ وی این گونه پاسخ می داد: «من بشری هستم که فرق خود را با فولاد جنگ دادم، انسانی هستم که اصلاً "نیروی ارتجاع" مثل که در اوّل در وجود من نبوده است؛ سال ها رنج کشیده با بیدادگری و بی قانونی مبارزه کرده ام.»^۲

ذهنیت جوامع شرقی از روشنفکران قدرت ستیزی است؛ چنان که بلخی پیش از زندان از چنان سیاستی پیروی می کرد؛ اما سیاستی که بلخی پس از زندان در پیش گرفته بود گفت و گوی انتقادی و اصلاحی با قدرت بود. این سیاست با این که مفیدتر از سیاست ستیز بود، در جامعه سنتی درک نمی شد و سوء تفاهم ها، برداشت های نادرست و پرسش هایی را به میان آورده بود؛ آیا دیدگاه های سیاسی بلخی تغییر کرده و از مبارزه با سلطنت دست کشیده بود؟ آیا او از مبارز انقلابی به آخوند درباری تغییر کرده بود؟ دو طرف از این رابطه کدام اهداف را دنبال می کردند؟ این رابطه چه بازخوردهای اجتماعی داشت؟

موضوع این فصل بررسی رابطه بلخی با ظاهر شاه است. این موضوع را از سه منظر بررسی می کنیم:

۱. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۲. منبر آزادی، ص ۲۹۷؛ سخنرانی در مشهد، ۱۳۴۷.

۱. شاه و حکومت

سه روز پس از رهایی بلخی از زندان، وزیر دربار از طرف شاه به دیدن بلخی آمد، او و یارانش را به ارگ دعوت کرد.^۱ در این دیدار شاه دوستانه با آن‌ها سخن گفت: «دوره سیاهی بود. من خودم از بودن شما در زندان رنج می‌بردم. اکنون جای خوشی است که در کشور دموکراسی فرمان روا شده است. شما می‌توانید به حیث افراد صالح برای وطن در این روند سهم بگیرید و فعالیت کنید. راه برای همه شما باز است.»^۲

دعوت و لحن صحبت شاه، عذرخواهی از زندانیان و اعتراف به بی‌گناهی آنان بود؛ هرچند مصالح سیاسی و غرور شاهانه اجازه نمی‌داد آن را به زبان بیاورد؛ اما شاه از ایجاد رابطه با بلخی اهداف مهم‌تری در نظر داشت:

۱-۱. نفوذ در میان شیعیان؛ بلخی شاخص‌ترین رهبر سیاسی و اجتماعی شیعیان و محور فعالیت‌های آنان بود. شخصیت‌های مهم سیاسی و اجتماعی شیعه چون نادرعلی خان سناتور، جعفر خان فرقه‌مشر، فتیح خان فرقه‌مشر، جنرال میر احمدشاه گردیزی و عالمان جوان چون مبلّغ، ناصر، مصباح، عالم، بینش، نهضت و عالم‌شاهی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را با محوریت بلخی هماهنگ می‌کردند.^۳ هدف شاه از رابطه با بلخی کسب محبوبیت در نزد شیعیان بود.^۴

رابطه بلخی با شاه در میان شیعیان بازتاب مثبت داشت و شیعیان به شاه خوش‌بین شده بودند. زمانی که او سفر زیارتی را به عراق آزاد کرد، این خوش‌بینی به اوج خود رسید.

۱-۲. زیرنظر گرفتن بلخی؛ شاه نگران فعالیت‌های بلخی پس از زندان بود؛ نمی‌دانست که بلخی همان مسیر گذشته را در پیش خواهد گرفت یا نه؟

از این‌روی حکومت از نخستین سفر بلخی پس از زندان سخت نگران شد. علامه سید عبدالحمید ناصر می‌گوید: «پس از سفر علامه بلخی به گردیز، ریاست ضبط احوالات دوبار مرا احضار کرد و تشویش‌های حکومت را درباره فعالیت‌های علامه بلخی و همکاری من با

۱. اکبرزاده، شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۴، چاپ کابل.

۲. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اول حمل سال ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۱۸.

۳. اخلاقی، محمداسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۵.

۴. زوری، امین‌برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۹.

ایشان اظهار داشت و شدیداً اخطار داد.^۱

دعوت شتاب زده از بلخی و یارانش پس از زندان بازتاب همین نگرانی بود. این ترس در حدی بود که مأموران حکومت در سفرو حضر، او را زیر نظر داشتند؛ حتی در سفر عراق و ایران نیز مأموران استخباراتی، او را دنبال می کردند.^۲

آیت الله سید حسین ساجدی که از همراهان بلخی در سفر گردیز بود می گوید:
«پس از سخنرانی در مسجد جامع اهل سنت، عبدالعظیم، نایب الحکومه پکتیا،^۳ با غرور از بلخی پرسید: "شما کی هستید و چرا به این جا آمده اید؟" بلخی، به رغم بردباری همیشگی گفت: "تو بلخی را نمی شناسی؟! تو دروغ می گویی، تو را ظاهر شاه مأموریت داده که مرا در گردیز زیر نظر بگیری و گزارش بدهی."»^۴

عبدالحسین مقصودی، از مبارزان معاصر می نویسد: «ظاهر شاه به بلخی و میر فتح محمد خان فرقه مشر که هردو سال های زیادی از عمر خود را در زندان سپری کرده بودند، پیشنهاد ساخت یک کارخانه کشمش پاکی داده بود که مشترک بین دو قوم هزاره و پشتون های پکتیا با هزینه دولت ساخته شود. هماهنگی این کار از طرف ظاهر شاه به دوش بلخی و فرقه مشر گذاشته شده بود. تحلیل های مختلفی از این اقدام شاه از طرف مردم و صاحب نظران ارائه می شد؛ یکی از این تحلیل ها این بود که اصلاً مقصد شاه تحت نظر گرفتن شهید بلخی و میر فتح محمد خان است که آن ها را به این بهانه مصروف نگه داشته دوستان خود به حساب بیاورد.»^۵

تصور شاه این بود که بلخی همان روش مبارزه انقلابی را ادامه می دهد؛ در حالی که روش مبارزه بلخی تغییر کرده بود و شاه نمی توانست آن را پیش بینی کند.

۳-۱. بلخی درباری؛ هدف مهم شاه، دولتی و درباری جلوه دادن بلخی بود. درباری شدن بلخی به این معنی بود که او از مبارزه خود پشیمان است، از آن دست برداشته و تسلیم

۱. ناصرزاده، سید محمدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۲. ستاره شب دیجور، خاطرات ابراهیم خلیلی و محمدعلی کاظمی.

۳. به گفته آیت الله ساجدی، این شخص قبلاً وزیر فواید عامه بود.

۴. گفت و گوی نگارنده با آیت الله سید حسین ساجدی، مشهد، ۱۳۹۶/۱۲/۲۱.

۵. هزاره جات سرزمین محرومان، ص ۱۹۸.

حکومت شده است. در نتیجه، بخشی از علاقه‌مندان او به حکومت خوش بین می‌شدند؛ چنان‌که بخشی دیگر به خود او بدبین می‌شدند که هردو به نفع حکومت بود. پیام دیگرش به مبارزان ضد سلطنت بود؛ "سرانجام مبارزه با سلطنت پشیمانی و تسلیم است."

شایعاتی موجود در میان مردم مبنی بر این‌که بلخی به مرگ طبیعی نمرده؛ بلکه حکومت او را کشته است، نشان می‌دهد که شاه به این هدف خود نرسیده بود.^۱

۱-۴. تطمیع بلخی؛ شاه سعی می‌کرد با دوستی و دلجویی، بلخی را نرم کند؛ با این امید که او مسیر سازش را در پیش بگیرد و از عالم مبارزه به عالم درباری تغییر ماهیت بدهد. «پس از رهایی، سران نظام به ویژه شخص محمدظاهر شاه درصدد دلجویی و درواقع تطمیع بلخی برآمدند و از راه‌های گوناگون خواستند رضایت او و یارانش را جلب نمایند و از ادامه نهضت اصلاحی و حرکت بیداری بخش وی که اکنون از سوی توده‌های میلیونی پشتیبانی می‌شد، جلوگیری نمایند.»^۲

کارکردهای سیاسی بلخی گواه است که شاه به این هدف خود نرسیده بود.^۳

۱-۵. نیاز به حمایت؛ شاه که مبتکر اصلاحات قانون اساسی بود، در برابر فشار داوود و گروه‌های چپ نیاز به حمایت شخصیت‌های ملی داشت.^۴ حمایت بلخی، به نمایندگی از مردم شیعه برای او مهم بود.

۲. بلخی و یارانش

با این‌که بلخی پس از زندان درباره شاه از تعبیرات درشت استفاده نمی‌کرد؛^۵ اما «این‌که در مواضع سید نرمشی اساسی‌ای ایجاد شده باشد، سخنی است سزاوار تأمل؛ هیچ مدرک و

۱. به فصل ۱۶ نگاه کنید.

۲. داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه نهضت اصلاحی در افغانستان، ص ۲۸۰، ۲۸۱.

۳. به فصل "انقلابی یا اصلاح طلب؟" نگاه کنید.

۴. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان، ص ۹۴؛ دیدگاه دکتر احمد جاوید.

۵. ای شاه پرستان! ز من این کیش نخواهید / من راهزن و دزد و دغل می‌نشناسم / بیزار ز هر شرکم و مست از می وحدت / غیر از صمد عزوجل می‌نشناسم (دیوان بلخی، غزل ۱۴۵).

گواهی در دست نیست که حاکی از خدمت او به دربار باشد.^۱

بلخی، نظام سلطنت و شاه را از موانع مهم اصلاحات می‌دانست و هیچ‌گاه به دوستی با شاه تن نمی‌داد. حکایتی که خانواده و دوستان بلخی نقل کرده‌اند، واقعیت رابطه بلخی و شاه را نشان می‌دهد: وزیردربار، از طرف شاه در شفاخانه به عیادت بلخی آمده و گفته بود: "اعلی حضرت می‌فرمایند در پادشاهی من چه کاری می‌توانم که به صحت شما مفید باشد؟" بلخی پاسخ داده بود: "به ظاهر خان بگو مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان."^۲ بلخی از دیدارهایش با شاه اهداف مشخص سیاسی، اجتماعی و امنیتی ذیل را دنبال می‌کرد.

۲-۱. حل مشکلات مردم؛ حکومت استبدادی ظاهر شاه بر ستون تعصبات مذهبی، قومی، فساد و رشوه استوار بود. هیچ‌گره و گرفتاری مردم در ادارات دولتی بدون واسطه و رشوه باز نمی‌شد. شیعیانی گرفتار تبعیض قومی و مذهبی، در ادارات واسطه و در جیب پول نداشتند.

رابطه با ظاهر شاه به بلخی در حل معضلات اداری مردم قدرتی فراوان داده بود؛ او به پشتوانه این رابطه، با سخنان درشت از روی منبر، وزرا، والی‌ها و قاضی‌ها را تهدید می‌کرد.^۳ به گفته شاهدان، در مواردی به طور مستقیم به مقامات حکومتی برای حل مشکلات مردم و اجرای عدالت دستور می‌داد.^۴ خانه بلخی، آدرس مشخص برای مردم درمانده در ولایات بود که مورد ستم عوامل حکومت و خوانین قرار می‌گرفتند و از حل آن عاجز بودند.^۵

این مسأله در آن زمان اهمیت فوق العاده داشت. «بزرگان، خوانین، تحصیلکرده‌ها، مأمورین بلندپایه ادارات، افسران اردو در کابل و بزرگان شیعه و غیرشیعه در ولایات با علامه بلخی همراه و هماهنگ بودند؛ مجموعه این‌ها رابطه علامه با ظاهر شاه را لازم می‌دانستند و

۱. مهرین، نصیر، پیرامون کودتا، قیام ۱۳۲۹ خورشیدی، ص، ۴۳.

۲. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری؛ خانواده بلخی نیز این موضوع را گفته‌اند. (ستاره شب دیجور، ص ۴۶).

۳. ای وزیر بی‌انصافی که وقتی روی چوکی وزارت نشست، خدا، وجدان، وطن و شرافت را فراموش می‌کنی! ای والی، ای ولسوال، ای قاضی بی‌شرف! وقتی که کرسی اقتدار به دست تو آمد با آبروی یک ملت بازی می‌کنی. (منبر آزادی، ص ۱۳۶؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۴).

۴. نمونه‌هایی از کارگشایی بلخی در کتاب ستاره شب دیجور آمده است؛ مثلاً ص ۱۰۱.

۵. مکارم شیرازی، ناصر، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۴۳.

از این طریق بسیاری از مشکلات مردم را حل می‌کردند.^۱

۲-۲. حمایت از اصلاحات؛ رابطه بلخی با شاه مربوط به وضعیت رو به انکشاف سیاسی و اجتماعی و از لازمه حمایت بلخی از اصلاحات قانون اساسی بود. هدف او تثبیت اصلاحات و تشویق شاه به پایداری در مسیر اصلاحات بود.

«آقا که مردی دوراندیشی بود می‌خواست از این قرب، در راه بهبودی دموکراسی و احراز حقوق توده‌های مورد تبعیض سود ببرد. در حقیقت این همزیستی با رژیم به ظاهر دموکراسی به نفع جانبن بود.»^۲

از این روی بود که وی با صدراعظم‌های این دوره رابطه نیک داشت. آن‌ها نیز برای شنیدن سخنان او در تکیه‌خانه‌ها حاضر می‌شدند. مثلاً بلخی در یک سخنرانی از حضور محمد هاشم میوندوال صدراعظم، وزیر اطلاعات و فرهنگ، وزیر معارف و جمعی از مقامات حکومتی در تکیه‌خانه چنداول تشکر و برای موفقیت حکومت او دعا می‌کند.^۳ باری به دیدار با نوراحمد اعتمادی، صدراعظم اشاره کرده است.^۴ هم‌چنان‌که در پایان سخنرانی دیگری موفقیت داکتر محمد یوسف صدراعظم را خواسته است؛^۵ اما برخلاف معمول عالمان دینی، برای شاه دعا نکرده است. این رفتار نشانه حمایت او از اصلاحات قانون اساسی و حکومت‌های برخاسته از آن است.

۲-۳. دور کردن خطر و گسترش فعالیت‌ها؛ به گفته آگاهان وقتی بلخی از زندان رها شد، حتی بزرگان سیاسی و اجتماعی، عالمان دینی، دوستان و اقوام از دیدار با او هراس داشتند؛^۶ چون زندانی سیاسی مجرم بود و کسانی هم که با او دیدار می‌کردند مغضوب حکومت می‌شدند. کسی هم نمی‌دانست که تصمیم حکومت درباره بلخی چه خواهد بود.

«پس از آزاد شدن علامه بلخی، دوستان نزدیک به او پیشنهاد می‌کردند که از کشور فرار

۱. اخلاقی، محمد اسحاق، ستاره شب دیجور، ص ۲۶۱.

۲. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۹.

۳. منبر آزادی، ص ۱۵۲؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۵.

۴. سازمان نصر افغانستان، فریادهای جاویدان، ص ۲۳؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۵. منبر آزادی، ص ۱۳۰؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۳.

۶. گفت‌وگوی نگارنده با محمد اسحاق اخلاقی، مشهد، ۱۳۹۸/۲/۱۴.

کند. پس از چندروز وزیردربار به دیدن او آمد و گفت شاه می خواهد با شما دیدار کند. وضعیت تغییر کرد.^۱

پس از نخستین دیدار بلخی با شاه، پای وزرا و نمایندگان مجلس و دیگران به خانه بلخی باز شد و بعد نوبت به دیدارهای مردمی رسید.

از طرفی، ادامه فعالیت هایش، جان او را دائماً در معرض خطر قرار می داد؛ کشته شدن، زندان مجدد و احتمالات دیگر. «شهید علامه ناصر ترس داشت که حوادث زمانه و کینه توزی های حاکم باردیگر شهید علامه بلخی را در خطر قرار بدهد؛ در عین حال می خواست که حرکت علامه بلخی در جامعه ریشه بدواند، قوی و ماندگار شود.»^۲

«ارتباط علامه بلخی با ظاهر شاه در همان زمان هم مورد بررسی کسانی قرار می گرفت که از طرفی از دوستان نزدیک بلخی بودند و از طرفی مخالف با دستگاه ظاهر شاه؛ افرادی مانند مبلغ، عالم، ناصر، نهضت، بینش. ما همواره در جمع خودمان این مسأله را بررسی می کردیم و به این نتیجه می رسیدیم که بلخی با این کار خود هم خود و مجموعه نیروهای همراهش را از توطئه رژیم محفوظ می دارد و هم برای هدف بزرگی که در پیش دارد کار می کند.»^۳

سخنرانی های سیاسی و اجتماعی بلخی پس از زندان خود گواه این مدعاست. از حکومت انتقاد، به ولایات و خارج سفر و با دیگر مبارزان دیدار می کرد و اهداف خود را پیش می برد. اگر از حکومت فاصله می گرفت، خودش در تهدید بود، منزوی و فراموش می شد و کاری هم برای مردم نمی توانست. مردم نیز از وی دوری می کردند.

بلخی با انتخاب این سیاست معقول، خود و یاران خود را از خطر توطئه های حکومت حفظ کرد و فعالیت های خود را گسترش داد.

۲-۴. آشتی دادن شیعیان با سیاست و قدرت؛ از قتل عام عبدالرحمان به بعد شیعیان از سیاست و قدرت رانده و از تمام امکانات و فرصت های عمومی محروم شده بودند. از حکومت و سیاست فاصله می گرفتند، به آن بدبین بودند و از آن می ترسیدند.

تلاش بلخی این بود که شیعیان را به سیاست و قدرت بازگرداند و به انزوا و تجرید و ترس

۱. فاضلی، سید حجت، کتاب چاپ نشده، به نقل از صدیقه بلخی.

۲. ناصرزاده، سید محمدشریف، رابطه علامه بلخی با علامه ناصر.

۳. اخلاقی، محمداسحاق، ستاره شب دیجور، ص ۲۶۱.

آنان پایان دهد. درگیر شدن و نزدیک شدن او به حکومت هردو برای شیعیان آموزنده و الگو بود و روحیه مشارکت اجتماعی را در آنها تقویت می‌کرد. مردم می‌دیدند که یک شیعه می‌تواند پنجه در پنجه حکومت اندازد؛ چنان‌که می‌تواند با حکومت انباز گردد.

۳. دشمنان و رقیبان بلخی

شهرت و محبوبیت بلخی در جامعه بسته و سنتی نمی‌توانست از حسادت‌ها، رقابت‌ها و دشمنی‌ها به دور بماند. بیماری‌های اخلاقی حسادت، بخل، کینه، تنگ‌نظری و خودخواهی معمولاً انرژی و دارایی جوامع بسته را در نزاع‌های درونی هدر داده مانع پیشرفت افراد با استعداد می‌شود.

مخاطب روشنگری‌های بلخی مستقیماً توده‌های مردم بود؛ اما این روشنگری‌ها در سه گروه تولید حسادت، رقابت و دشمنی می‌کرد: حاکمیت، گروه‌های چپ و روحانیت سنتی. درک آرمان‌های بلخی برای بسیاری‌ها دشوار بود. آن‌ها بلخی را در حد و اندازه خود می‌دیدند و با خود قیاس می‌کردند؛ در حالی که پرواز بلخی فراتر از تصوّرات کوتاه‌نظرانه آن‌ها بود. او یک عارف مهذب بود که در فقر خود خواسته زندگی می‌کرد.^۱ سبک روح و سبک بال پرواز می‌کرد. سبک‌تر برداشتر مست بار.

«آدم‌های کوتاه‌فکر که نه به هدف بلخی آگاهی یافته بودند و نه هم ماهیت و عمق توطئه دشمن را درک می‌کردند، هم‌نوايي ظاهري ظاهر خان را با بلخی نشانه وابستگی او به دربار قلمداد می‌کردند.»^۲

پس از درگذشت بلخی، جریده «پیام وجدان» چند شماره پیاپی خود را به این حادثه اختصاص داد. عبدالرئوف ترکمنی، مدیرمسئول نشریه، بازتاب اجتماعی کار خود را گزارش داده است.

«کردار و پندار اجتماعی، وحدت‌پژوهی علامه بلخی و عشق و شور بی‌نظیر هم‌وطنان و سیل مقالات، مرا برانگیخت که در دو شماره از مرگ نابهنگام آن فقید مبلّغ و مبارز و چگونگی تشییع و تدفین مرحومی سخن به میان آورم. از این روش ما دوگونه عکس‌العمل

۱. رضوی غزنوی، علی، مجله نقد و آرمان، شماره ۹، صص ۷۱، ۷۲، ۷۷، بهار ۱۳۷۸.

۲. دولت‌آبادی، بصیراحمد، مجله سراج، ص ۱۴۱، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۷۳.

پدید آمد که لازم به تذکر اند:

(الف) دوسه تن تلفوناً و مواجهاً اعتراض کردند که در ضیاع یک نفر در چند شماره نشرات نمودن نادرست و غلوّ محبت و تمایل مخصوص بوده است.

(ب) عدّه کثیری از هر طبقه، مضامین نظم و نثر می آورند و شفاهاً ابراز تحسین و از مرگ آن عالم جلیل و ملت دوست، اظهار حزن و اندوه و در نشر مقالات شان اصرار می ورزند. حتی از ولایات کشور تلفن و نامه های فوری به ذریعۀ تیزرفتارها رسیده و بسته بسته نسخه های جریده را می برند.

در جواب اعتراضات چند فرد محدود همین قدر می گویم که علامه بلخی مربوط به چند طبقه نبود که در عزا و یادبود او هم یک یا دو طبقه اشتراک نکرده بود؛ بلکه تمام طبقات کشور سهم گرفتند؛ مخصوصاً تفقّد و تلطف ذات شهریاری و فامیل جلیل سلطنتی و روحانیون و بزرگان معظّم از قبیل جناب حضرات مجددی و جناب خان عبدالغفارخان رادمرد مجاهد و زعیم باعظمت پشتونستان در وقت مریضی و موت و ترحیم علامه بلخی همه گواه بر شخصیت و عظمت ملی اوست.^۱

ترکمنی از اعتراض کنندگان به "تنگ نظران" و "افراطیان" تعبیر و تصمیم خود را این گونه بیان می کند:

«من از اکثریت و شخصیت اجتماعی بلخی متابعت می کنم و به نشرات ادامه می دهم و عقیده ام این است که مردان وحدت خواه و ملت دوست و ذوات وسیع نظر و مصلح، در هر وقت مستحق تجلیل و تکریم اند و من جز سنجیه و خصلت ملی و افغانی بلخی دیگر هیچ قربابت و خصوصیت شخصی و نژادی و سیاسی نداشتم.»^۲

حکومت، گروه های چپ و روحانیت ستّی، در مبارزه با بلخی یک هدف را تعقیب می کردند؛ تخریب و تضعیف بلخی و بیرون کردن او از میدان.

۳-۱. حکومت؛ بدون تردید بزرگ ترین دشمن بلخی حکومت بود. به اهداف حکومت در آغاز پرداختیم.

۳-۲. گروه های چپ؛ این گروه ها در دهۀ چهل به حدّی رشد کردند که پنج سال بعد

۱. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

۲. همان جا.

از مرگ بلخی در ائتلاف با داوود خان سلطنت را سرنگون کردند و پنج سال بعدتر کودتای کمونیستی هفت ثور را ترتیب دادند. بلخی که شاهد فعالیت‌های این گروه‌ها بود، احساس خطر می‌کرد و بر ضد آن‌ها موضع می‌گرفت.

«بعد از آزادی، هم از حکومت انتقاد می‌کرد و هم از کمونیست‌ها؛ از آن طرف نیز نوعی اتحاد بین حکومت و نیروهای چپ بر ضد بلخی به وجود آمده بود؛ یعنی با حمایت رژیم، کمونیست‌ها علیه آقا تبلیغ می‌کردند، تهمت می‌زدند و با شایعه‌سازی و دروغ می‌خواستند حیثیت اجتماعی و سیاسی ایشان را خدشه دار نمایند.»^۱

آیت الله محقق خراسانی می‌گوید: «از جمله اندیشه‌های تازه‌ای که علامه با خود به نجف آورد توجه دادن طلبه‌ها به خطر کمونیسم و الحاد در افغانستان بود. او به طلبه‌ها سفارش می‌کرد که خود را برای مبارزه با اندیشه‌های الحادی آماده کنید.»^۲

باری بلخی با اشاره به فعالیت گروه‌های چپ می‌گوید:

«یک دسته از کتاب‌های ضالّ و مضلّ و گمراه‌کننده در کشورهای شرق مسلمان پخش می‌شود که به این وسیله می‌خواهند عقیده و آراء باطل خود را در ضمیر و مغز نیروهای جوان ساده لوح ما نقش کنند. در این کتاب‌ها به دروغ می‌گویند ما طرفدار عدالت اجتماعی هستیم.»^۳

در مقابل «آن استاد سخن را بعضاً تنگ‌نظران و افراطیون^۴ از خاطر این که با بزرگان دولتی و محافل رسمی تماس می‌گرفت، دربارشناس و مرتجع می‌نامیدند و او را دوستان ظریفش آگاه می‌ساختند؛ امّا آقای بلخی خم به ابرو نمی‌آورد و می‌گفت: بی‌چاره‌گک‌ها معذورند، نمی‌توانند معقول باشند.»^۵

۳-۳. عالمان سستی؛ کسانی که جاه و منزلتی در نزد توده مردم و امکاناتی به نام دین در اختیار داشتند؛ امّا فهم درست از وضعیت سیاسی و اجتماعی و ریشه مشکلات نداشتند.

۱. کاظمی، محمدعلی، ستاره شب دیجور، ص ۱۴۰.

۲. محقق خراسانی، محمدعیسی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۳.

۳. منبر آزادی، ص ۲۴۶؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۴. منظور از تنگ‌نظران، عالمان و مولوی‌ها و افراطیون، عناصر چپی است.

۵. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

حوزه فعالیت این عالمان احکام فردی دینی بود و از دنیای مردم به خصوص اگر به سیاست مربوط می شد دوری می کردند و منکر تأثیر مسایلی چون آزادی، سیاست و قدرت در زندگی مردم بودند.

دنیاگریزی، تقدیرگرایی و اعتقاد به جبر از باورهای است که بر سبک زندگی، تعامل با دیگران، روابط اجتماعی، اخلاق و دیگر جنبه های زندگی تأثیر تعیین کننده دارد. دیوار کشیدن بین دین و دنیا و تبلیغ زندگی زاهدانه به فقر، انزوا و تخریب زندگی می انجامد. یکی از پژوهشگران می نویسد: «روحانیت شیعه در آن زمان دو دسته بودند؛ یکی روحانیت سنتی و متحجر که با مسایل روز آشنایی نداشتند و تنها به سربرهنه و ریش تراشیده و مسایلی از این قبیل می پرداختند. دسته دوم روحانیون باسواد و تاحدی آشنا به مسایل روز. آن ها تلاش می کردند با سخنرانی و تبلیغات خود، جلو رشد افکار چپی و راستی را بگیرند که تا اندازه ای موفق بودند؛ اما کار اساسی فکری و فرهنگی که مبنای یک جنبش سیاسی و فرهنگی گردد انجام داده نتوانستند؛ زیرا اغلب آن ها با مبارزه سیاسی و انقلابی میانه ای نداشتند. آیت الله واعظ، آیت الله محمدامین افشار و آیت الله محسنی از این دسته بودند. آن ها همراه با خوانین، توجیه گر وضع موجود بودند.»^۱

عالمان منجمد شده

در ۱۵ سالی که بلخی در زنجیر بود، عالمان افغانستانی نه تنها صدای اعتراضی بلند نکردند؛ بلکه برخی از آن ها سیاست را حرام، درگیر شدن با حکومت را دیوانگی و قیام بلخی را خودکشی اعلام می کردند.^۲ علت این رفتار آشکار است. «در آن موقع علمای ما اکثراً دین را از سیاست جدا می دانستند. جوانان، درباره مسایل سیاسی و اجتماعی خواهان معلومات دینی بودند، آن ها را به اتهام سرلوح و مکتب خوانده تفسیق و تکفیر می کردند.»^۳ «علمای بزرگ شیعه در کابل و اطراف، سیاسیون را تخطئه می کردند؛ آقای بلخی را هم

۱. مصباح زاده، سید محمدباقر، شیعیان افغانستان، گروه ها و گرفتاری ها، ص ۹۹ و ۱۱۸.

۲. بلخی خود به سخنان آنان اشاره می کند: از من بلخی دیوانه چه دارید سراغ؟/ نقل دیوانه فرستیم به دیوان امشب (دیوان بلخی، قصیده ۴).

۳. مقصودی، عبدالحسین، هزاره جات سرزمین محرومان، ص ۹۳.

مورد بی احترامی قرار می دادند.»^۱

مدارس دینی در کابل و شهرهای بزرگ افزایش می یافت و بر تعداد عالمان دینی افزوده می شد؛ اما کسی به نجات مردم از استبداد و تبعیض نمی اندیشید. خدیجه بلخی می گوید: «روحانیت ما در آن زمان به دستور پیشوایان خود عمل نکردند؛ که اگر عَلم از دوش عَلم برداری افتاد، کس دیگری آن را بردارد. با زندانی شدن پدرم، عَلم بر زمین افتاد و کسی دیگر آن را به دوش نگرفت.»^۲

انجام

در بازار سیاست، دوستی ها و دشمنی ها براساس منافع تنظیم می شود. آشکار است که بلخی و شاه هرکدام از این رابطه منافع سیاسی خود را جست وجو می کردند. با این رابطه بلخی مصونیت جانی و سیاسی یافته، اهداف خود را پیش می برد، مشکلات مردم را حل، از اصلاحات قانون اساسی حمایت و جاذبه سیاست و قدرت را به روی مردم باز می کرد. ظاهر شاه نیز از این رابطه مستفید می شد.

۱. یادداشت های محمدحسین طالب قندهاری.

۲. سازمان نصر افغانستان، یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۵۹.

۱۶

با زخم تیغ یا بی زخم تیغ؟



آغاز

مرگی چو مرگ زاهد و صوفی نخواستیم

بی زخم تیغ، مُرده ما را نمود نیست^۱

۱۵ سال حبس در محیط بسته کوچک، نداشتن نور، تحرّک، بهداشت و تغذیه سالم بی تردید سلامتی را می ستاند. اتاق های زندانیان نمناک، کثیف و تاریک بود و زندگان و گزندگان در آن ها جولان می دادند. از آفتاب، هوای آزاد، حمام و دارو درمان محروم بودند. تغذیه آن ها نه سالم بود و نه کافی. شکنجه های روحی و جسمی را بر آن ها بیفزایید. بلخی شش سال کوتاه قفلی بود^۲ و به گفته شاهد عینی در زمستان سرد، در زیرزمینی که تا کمر از آب پر شده بود شکنجه می شد.^۳

وی با تن علیل و بیمار از زندان رها شد؛ بیماری هایی که طی سال ها مزمن و علاج ناپذیر شده بودند. «وی در تمام مدت بعد از زندان تحت مداوی و مراقبت طبّی داکتران معالج خود بود؛ ولی سودی نکرد؛ زیرا در بیماری های دیابت و فشار خون بالا، مداوی دوائی به تنهایی کفایت نمی کند. در پهلوی رژیم غذایی، آرامش جسمی و روحی و استراحت هم نقش مهم

۱. دیوان بلخی، غزل ۴۳.

۲. خود او گفته است: «مدّت شش سال کوتاه قفلی بودم.» (ستاره شب دیجور، ص ۴۱). دو دوره دو ساله در محبس ولایت و دو سال در دهمزنگ.

۳. مولایی، محمدسرور، ستاره شب دیجور، ص ۲۴۶.

دارد.^۱

نشریه پیام وجدان، دو روز پس از دفن بلخی،^۲ از بیماری، فوت و مراسم خاک سپاری او، گزارشی چاپ کرده است: «در روزهای مریضی اش، یک نفر هم نام و هم زندان آن سید فقید^۳ حکایت نمود که اشخاصی به شدت اصرار می نمودند که آقای بلخی به بهسود برود، هرچند دوستان خطر بلند رفتن فشار خون در کوهساران و اسب سواری آن سامان را متذکر شدند؛ اما بلخی مهربان دل مردم را نشکست و عازم شد. دریغا که فشار خون بالا رفت، بلخی وارد شفاخانه شد، در سه روزی که بستری بود ارادت مندانش در اطراف شفاخانه در تموّج و تپش بودند. مرحوم تا لحظه‌هایی که تکلم می توانست الله اکبر و لا اله الا الله و محمد رسول الله می گفت.»^۴

خانواده و دوستانش از بیماری‌های او آگاه بودند. به همین دلیل با رفتن او به هزاره جات موافق نبودند؛ اما بزرگان هزاره جات در رفتن او اصرار داشتند. سرانجام خود او گفت: «من از خاطر احساس خطر به خود، خواهش هم وطنم را رد نمی کنم.»^۵

محمد اسحاق اخلاقی که از نزدیک شاهد ماجرا بوده این گونه به یاد می آورد: «قبل از حرکت، آقای سید علی احمد عالم به من گفت: خدا خیر کند این سفر برای آقای بلخی بی خطر نیست. من با شگفتی پرسیدم چه خطری دارد؟ آقای عالم گفت: جایی که آقای بلخی می رود بسیار بلند است و بلخی هم فشار دارد؛ داکتر و امکانات هم نیست، کدام عارضه‌ای پیش نیاید. گفتم در این صورت مانع رفتن او شوید. آقای عالم گفت: قضیه از این چیزها گذشته؛ آقای بلخی وعده داده، آن‌ها هم تبلیغات کرده‌اند و مردم منتظر اند.»^۶

۱. یادداشت‌های داکتر سخی چنداولی؛ داکتر سخی فرزند حاج حسین چنداولی، پزشک افغانستانی که در آلمان زندگی می‌کند. به گفته خود در زمان بیماری بلخی محصل صنف پنجم فاکولته طب کابل بوده و زیر نظر استادش داکتر صمد علی حکمت در شفاخانه علی آباد طبابت می‌کرده و شاهد بیماری و درگذشت بلخی بوده است.

۲. بلخی روز جمعه ۲۱ سرطان به شفاخانه علی آباد رفت، ساعت ۴ عصر یکشنبه ۲۳ سرطان چشم از جهان فروبست و دوشنبه ۲۴ سرطان به خاک سپرده شد.

۳. سید اسماعیل دلیری، وکیل سرخ‌پارسا در شورای ملی دوره هفتم و سیزدهم.

۴. ترکمنی، عبدالرئوف، پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

۵. همان جا.

۶. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۶.

در هزاره جات فشارخونش بالا رفت و سفر یک هفته ای را دو روزه رها کرد و به کابل بازگشت. خانواده اش می گویند پس از بازگشت از بهسود، با دارو درمان بهبود یافت؛ اما پس از دو سه روز باردیگر فشار بالا رفت و این بار حمله قلبی نیز رخ داد و در شفاخانه بستری شد.^۱ داکتر سخی روایت جزیی تر و متفاوتی از بازگشت بلخی از بهسود و بستری شدنش در شفاخانه دارد: «در حمله قلبی و بالا رفتن فشار خون، اولاً بیمار باید آرامش جسمی و روحی داشته باشد تا حمله های بعدی رخ ندهد؛ ثانیاً حداکثر در پنج ساعت نخست بیمار را به مرکز طبّی برسانند. از بهسود تا سرچشمه حدود پنج ساعت با اسب و از آن جا با موتر در جاده های غیراسفالت، با تکان های زیاد شام گاه او را به کابل می رسانند. پرفیسور فتّاح نجم^۲ داکتر معالج او پس از معاینه، توصیه می کند که این حالت از اثر حمله قلبی می باشد و باید به شفاخانه علی آباد انتقال داده شود؛ اما بنابر معاذیری و یا هر عامل دیگری، بلخی آن شب را در خانه سپری می نماید.

فردای آن داکتر صمد علی حکمت و داکتر سیّد محمد حسینی، به خانه بلخی می آیند و او را به شفاخانه علی آباد انتقال می دهند؛ درحالی که حدود ۲۰ ساعت از حمله قلبی، بدون تداوی لازم سپری شده بود. وقتی به شفاخانه رسید، به کُما رفته بود و دیگر قادر به حرف زدن نبود و با وصف تداوی فوری، علایم بهبودی مشاهده نمی شد.^۳

از موضوعات اختلافی مورد اشاره که بگذریم، موضوع اصلی این است که آیا دیابت، فشار خون و سکتۀ قلبی باعث مرگ او شده است یا عوامل حکومت با استفاده از فرصت بیماری مسمومش کرده اند. خانواده و تعدادی بر آن اند که رژیم استبدادی، از مدّت ها پیش قصد کشتن او را داشت؛ بیماری و حضورش در شفاخانه این فرصت را میسر کرد و با تزریق آمپول سمّی او را کشتند. برخی دیگر می گویند در اثر سکتۀ قلبی و فشار خون درگذشته است. ما هردو ادّعا را با دلایل شان مطرح می کنیم.

۱. ستاره شب دیجور و منبع قبلی.

۲. پزشک معروف و مخصوص ظاهر شاه. به گفته داکتر سخی او داکتر معالج بلخی و فامیلش نیز بوده است.

۳. یادداشت های داکتر سخی.

۱. شهادت بلخی

فرزندان بلخی علت مرگ را آمپولی می دانند که به صورت مرموز در شفاخانه به گرده/ کلیه او زده بودند:

«در گرده چپ پدرمان آمپول سمی تزریق شده و جای آن به اندازه یک بشقاب میوه خوری سیاه شده بود. پدرمان پیش از شهادت، خون استفراغ می کرد و این به علت سمی بود که در بدنش کار کرده بود.»^۱

آخرین منبعی که از خانواده در اختیار دارم دیوان بلخی چاپ ۱۳۹۷ است. شکوفه اکبرزاده، نواسه بلخی دیدگاه خود را که ظاهراً نظر خانواده بلخی نیز می باشد، در مقدمه دیوان نگاشته است:

«مورد دیگری نیز در لحظه های آخرین حیات بلخی نگرانی داکتران آشنا و خانواده او را تشدید می کند؛ نشان پیچکاری در گرده علامه بلخی است که کبودی آن حدود قابل مشاهده است. اوضاع علامه بلخی به وخامت می گراید، زمزمه مسمومیت او بین داکتران بالا می گیرد. سم در وجودش رخنه کرده و کاری از داکتران بر نمی آید. تگه های جگرش بر ظرف های شفاخانه می افتد و حالش لحظه به لحظه بدتر می شود.»^۲

در ادعای شهادت بلخی، خانواده او تنها نیستند؛ بلکه شهادت طرفداران زیادی دارد و در جامعه هم پذیرفته شده است. از جمله طالب حسین قندهاری، دوست و همراه دیرینه اوست: «بعد از آزادی از زندان هم چون بلخی خود را به دربار نفروخت، به وسیله زهر شهید و رفقاییش هم همه بیکار و پریشان روزگار ماندند.»^۳

به روایت طالب حسین، بلخی در شفاخانه در پاسخ به پیغام شاه که چه کار می تواند برای او بکند، گفته بود: "مرا به خیر تو امید نیست، شر مرساں."^۴ پاسخ بلخی نشان می دهد که او شر شاه را انتظار می کشیده است.

البته داکتر سخی، از پیام ظاهر شاه روایت دقیق تری دارد: «یک روز بعد که بلخی در

۱. بلخی، خدیجه، ستاره شب دیجور، ص ۴۵.

۲. اکبرزاده، سیده شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۷، چاپ کابل.

۳. طالب قندهاری، محمد حسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، ص ۳۱.

۴. یادداشت های محمد حسین طالب قندهاری.

حالت کُما بود، رئیس تشریفات وزارت دربار به نام علومی به همراه جنرالی از اردو که سریاور شاه بود پیغام شاه را به پرفیسور حکمت رساندند که اگر وضعیت صَحّی علامه ایجاب می کند، زمینه انتقال وی به غرض تداوی در خارج به زودترین فرصت آماده می شود. پرفیسور حکمت با امتنان از شاه، آن را غیر ممکن بیان نمود؛ چون وی می دانست که در اثر ضایعات برگشت ناپذیر، امیدی به زنده ماندن بلخی نبود و انتقال او ذریعۀ هواپیما از ارتفاعات بلند غیرممکن بود.^۱

نویسنده دیگری، مرگ بلخی را مشکوک می خواند: «دولت، مرگش را سکتۀ قلبی اعلام کرد؛ اما برای مردم و کارشناسان سیاسی و اجتماعی دست ناپاک دولت ظاهرشاهی در شهادت وی محسوس بود.»^۲

سید اسماعیل مسرورنجیمی می نویسد: «بلخی را توسط شخصی که از قبل تعیین شده بود در شفاخانه مسموم کردند.»^۳

علاوه بر موارد فوق، برای اثبات کشته شدن بلخی به سه قرینه می توان استدلال کرد:

- سابقۀ دشمنی حکومت؛
- مرگ ناگهانی و مشکوک در جوانی؛
- افواهایی که در آن زمان درباره کشته شدن او وجود داشت.

شهادت، سخن تازه ای نیست

برخی پنداشته اند که شهادت او در آن زمان مطرح نبوده است؛ بلکه پس از مهاجرت خانواده او به جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است. خالد صدیق چرخي از زبان داکتر عبدالفتاح نجم پزشک معروف می نویسد:

«تا چند سالی که گذشت، احدي آقاي بلخي را به نام شهيد ياد نمي نمود؛ اين مسأله بعد از تسلط حکومت ظالم کمونيستي خلق و پرچم و فرار مردم به پاکستان و ايران قد علم کرد. يك عده به ايران هجرت کردند. در آن زمان امام خميني به بازماندگان شهيد، مهاجر و

۱. یادداشت های داکتر سخی.

۲. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. یادداشت های سید اسماعیل مسرورنجیمی.

مجاهد ارزش و اعتبار زیاد قائل بود. به بازماندگان آقا صاحب گفته شد، بگویند آقا صاحب شهید شده و از امتیاز شهدا استفاده کنند. لذا سید اسماعیل بلخی در آن وقت به نام شهید یاد شد.^۱

اولاً سخن داکتر نجم ثابت نمی‌کند که او شهید نشده است؛ شهید شدن و مطرح نشدن شهادت دو مسأله جداگانه است. شاید به دلایل امنیتی، کسی نتوانسته از کشته شدن بلخی سخن بگوید.

ثانیاً شواهد موجود سخن داکتر نجم را نقض می‌کند. خالد صدیق چرخي پس از نقل نظر فوق می‌نویسد: «بعد از وفات بلخی، افواهایی پخش گردید که گویا ایشان به مرگ طبیعی چشم از جهان نبوشیده؛ بلکه به گفته برخی توسط زهر از دنیا رفته است».^۲

داکتر سخی می‌نویسد: «در روز آخر بستری بودن بلخی، تعدادی زن و مرد از علاقه‌مندان وی در محوطه خارج شفاخانه تجمع کرده بودند و بی‌صبرانه انتظار خبری درباره او را داشتند. بعد از آگاه شدن از فوتش فغان و واویلا مخصوصاً از زنان بلند شد و این صداها که آقا را کشتند، سید را شهید کردند. البته من و یک تعداد دوستانی که شاهد آن صحنه بودیم به این نظر هستیم که همان روز، سرآغاز افواهاست شهید شدن بلخی می‌باشد».^۳

خانواده او به صراحت می‌گویند که به رغم ترس از حاکمیت استبدادی، در همان روزها خانواده و دیگران از کشته شدن او سخن می‌گفتند؛ اما افراد ناشناسی که احتمالاً استخباراتی بودند، با تهدید به علی‌آقا گفتند دیگر نباید این سخن را بگویند.^۴

محمد اسحاق اخلاقی که در متن حوادث بوده می‌گوید: «اولین بار صبح ۲۴ سرطان در مراسم تشییع و دفن بلخی، طاهر بدخشی^۵ کشته شدن او را مطرح کرد. وی فریاد زد: "مردم بدانید که بلخی را کشتند."»^۶

۱. چرخي، خالد صدیق، برگی چند از نهفته‌های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۱۲، ۲۱۳.

۲. همان‌جا.

۳. یادداشت‌های داکتر سخی.

۴. اکبرزاده، سیده شکوفه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۱۸، چاپ کابل.

۵. محمد طاهر بدخشی از بنیان‌گذاران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود. بعدتر با پشتون‌های حزب اختلاف پیدا کرد و گروه موسوم به "ستم ملی" را بنیاد گذاشت. در زمان حکومت خلقی‌ها به زندان افتاد و در ۱۳۵۸ به دار آویخته شد.

۶. گفت‌وگوی نگارنده با محمد اسحاق اخلاقی، مشهد، ۱۳۹۸/۲/۱۴.

خادم حسین بیانی که در آن محفل حاضر بوده شاهد دیگری است که فریاد طاهر بدخشی را به گوش خود شنیده است.^۱

چه کسانی و چرا؟

به دو پرسش مهم ناگزیر پاسخ داده شود؛ نخست این که آمران و عاملان این قتل چه کسانی بوده اند؟ در دوران جهاد، خانواده بلخی انگشت خود را به سوی خاندان سلطنت دراز کردند. به گفته آن ها حکومت استبدادی، پزشکانی را مأمور کرده بود که با تزریق مواد سمی به زندگی بلخی پایان دهند.^۲ «لذا به دلیل کسالت جزیی با ترفند تدوین شده از جانب چند دکتر خود فروخته، ایشان را به بیمارستانی در کابل بستری نموده، فرصتی برای از بین بردن و به شهادت رساندنش یافتند.»^۳

اما در دو دهه اخیر که از طرفی، ظاهر شاه به کشور بازگشت و ملقب به "بابای ملت" شد و از طرفی دیگر، خانواده بلخی در حکومت پسا طالبانی به چوکی های دولتی تکیه زدند، لحن شان تغییر کرد و حالا افراد ناشناس را قاتل معرفی می کنند. علت این تغییر ظاهراً خالی بودن دست شان از اسناد و حفظ موقعیت های سیاسی و اجتماعی می باشد.

«شهید بلخی در سن ۴۸ سالگی به شکل مرموزی به شهادت رسید. هشت ماه بعد از آزادی، عوامل ناشناس چندین بار او را مسموم کردند؛ تا آخرین بار به همان شیوه های گذشته توسط افراد ناشناسی که هویت شان هنوز نامشخص است مسموم و بعد از طی چند روز در بیمارستان به شهادت رسید.»^۴

در پاسخ به چرایی کشتن او این گونه استدلال شده است که تلاش های بی وقفه وی برای آگاه و بیدار کردن مردم، محبوبیت روزافزون و سفرهای داخل و خارج و دیدارش با رهبران سیاسی چون امام خمینی و امام موسی صدر موجب نگرانی حکومت شده بود. نظام سلطنتی به این نتیجه رسیده بود که نفوذ بلخی از مرزهای قومی و مذهبی و حتی

۱. بیانی، خادم حسین، ستاره شب دیچور، ص ۸۱.

۲. مجله حبل الله، شماره ۳۹ - ۴۰، سال ۱۳۶۶؛ مصاحبه با خانم ها خدیجه و صدیقه بلخی.

۳. اکبرزاده، افسانه، دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی، ص ۲۳، چاپ مشهد، ۱۳۸۱.

۴. مجله شاهد یاران، شماره ۶۴، اسفند ماه ۱۳۸۹، ص ۸۳؛ مصاحبه با صدیقه بلخی.

ملّی فراتر رفته و خطرش برای حکومت جدّی می‌باشد. کشتن مخالفان خطرآفرین کار معمول حکومت استبدادی بود.

۲. مرگ طبیعی

کسانی هم می‌گویند بلخی در اثر فشار خون بالا و سکتۀ قلبی درگذشت؛ چنان‌که روزانه افراد زیادی در اثر این بیماری فوت می‌کنند.

داکتر سخی چنداولی که هم پزشک است و هم در شفاخانه حاضر و ناظر بوده مرگ بلخی را طبیعی می‌داند: «اما از نگاه طبّی می‌توان گفت که علامه بلخی با داشتن دیابت، چاقی و فشار خون بالا با نوسانات مختلف آن بعد از سفر پر مشقّت؛ آن هم در ارتفاعات بلند و بالا رفتن ناگهانی فشار خون، دچار سکتۀ قلبی، درد شدید در قفسۀ سینه و برهم خوردن وضعیت صبحی گردیده بود. تداوی عاجل به غرض جلوگیری از پیشرفت آن نظر به نبودن امکانات طبّی لازم در آن جا به عمل نیامده، توجّهی به استراحتی که شرط دیگر تداوی عاجل است هم امکان پذیر نشده بود. سرانجام وی در اثر بیماری دیابت، تصلّب شرایین، فشار خون بالا و سکتۀ قلبی به مرگ طبیعی دارفانی را وداع گفت.»

وی از داکترانی نام می‌برد که شاهد بیماری و مرگ بلخی در شفاخانه بوده‌اند: «داکتر میر محمد حسن سلطان‌زاده، داکتر علی‌شاه جوانشیر، داکتر علی‌احمد حسینی هم صنفان من و هم چنین داکتر سیّد هاشم قطره، داکتر سیّد امیرشاه ذره و داکتر عبدالرئوف کاوه شاهد بیماری و مرگ علامه بلخی بودند.»^۱

امین برین زوری، در اثبات این ادّعا چنین استدلال کرده است:

«وفات آقا بنابر بیش وزنی و فشار خون به صورت غیرمترقّبه رخ داد. این حرفی است که من هنگام فوتش از زبان خانواده‌اش شنیده بودم. اکنون در افواه است که آقا را حکومت شاهی وقت به علّت خصومتی که با او داشت شهید کرده بود. این ادّعا به سه دلیل نادرست است:

۱. اگر رژیم ظاهرشاهی می‌خواست بلخی را بکشد، در زندان آسان‌ترین کار را می‌کرد.
۲. آقا پس از برآمدن از زندان نزد ظاهر شاه، که می‌خواست از رسوخ و منزلت او در نزد اهل تشیع استفاده کند، بسیار مقرب شده بود و نوعی مشاور در مسایل مربوط محسوب می‌شد.

۱. یادداشت‌های داکتر سخی.

۳. اگر پای شهادت بلخی در میان می بود، آن را علی آقا به من می گفت. اگر در ملاء عام نمی توانست حتماً به صورت خصوصی با من که پدرش را کاکا می گفتم در میان می گذاشت. بنابراین رژیم شاهی به هیچ وجه کمر به شهادت او که نماینده يك كتله قابل ملاحظه در افغانستان بود و باور داشت که از راه های خردمندانه و آشتی آمیز می توان مسایل را حل کرد نمی بست.^۱

محمد اسحاق اخلاقی می نویسد: «برخی از داکترها می گفتند هزاره جات مرتفع است، دوا و داکتر هم نیست، ممکن است فشار بالا برود. به راستی چنین هم شد. آقای بلخی در اثر همین عارضه از دنیا رفت.»^۲

داکتر عبدالفتاح نجم، پزشک مخصوص ظاهر شاه دیدگاه خود را در مورد مرگ بلخی انتشار داده است. خالد صدیق چرخي می نویسد:

«داکتر عبدالفتاح نجم، به حیث داکتر معالج بلخی، در مورد وفات ایشان گفته است: خانم آقا صاحب خود شاهد مریضی آقا صاحب بودند. وقتی من آقا صاحب را معاینه و تشخیص کردم، هم حضور داشتند و همه می دانند که آقا صاحب به مرض خود فوت نموده و به اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفته اند.»^۳

اندکی درنگ

شهادت بلخی در اثر بیماری های ناشی از عوارض زندان امری است که همگان بر آن اتفاق نظر دارند؛ چنان که داکتر سخی به صراحت بیان می کند: «این گونه زندگی در طولانی مدت باعث چاقی، مریضی قند یا دیابت، بالا بودن چربی خون یا کلسترول، تصلب یا تنگی شرایین و فشار خون بالا گردیده بود و در اثر بلند رفتن ناگهانی فشار خون در یک مکان و شرایط نامساعد به حمله قلبی انجامید.»^۴

۱. زوری، امین برین، نهضت تاریخی اول حمل ۱۳۲۹ خورشیدی، ص ۹.

۲. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۶؛ آقای اخلاقی که شاهد حوادث آن زمان بوده، در زمان نگارش ستاره شب دیجور، (۱۳۷۴) در گفت و گو با نگارنده به صراحت و قاطعیت از شهادت بلخی سخن گفته بود؛ اما در گفت و گوی دیگری با نگارنده (۱۳۹۸/۲/۱۴) از شهادت بلخی به "امر محتمل" تعبیر کرد.

۳. چرخي، خالد صدیق، برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان، ج ۲، ص ۲۱۲ - ۲۱۵.

۴. یادداشت های داکتر سخی.

یونس طغیان، استاد دانشگاه می‌نویسد: «سلول‌های بی‌نور، نمناک و وحشت‌زای زندان دهم‌زنگ با وجودی که روح سرکش و عصیان‌گر بلخی را نتوانست مهار کند؛ ولی تن او را چنان درهم پیچید که نیمی از عمرش را کاست.»^۱

در مراسم دفن بلخی نیز برخی سخنرانان به این موضوع اشاره کرده بودند؛ مثلاً محمدظاهر یونسی وکیل بلخ: «بلخی در تنویر شعور سیاسی مردم ستم‌کش، سهم فراوانی گرفت و از همین جهت طبقه ارتجاع وقت، علامه را زندانی کردند که مرض او تاثیر آن زندان را به خود دارد.»^۲ نکته آخر این‌که اکنون بیش از پنجاه سال از آن حادثه گذشته و درک فضای سیاسی، امنیتی آن سال‌ها برای نسل‌های بعدی دشوار است؛ بدین‌روی اثبات شهادت مستقیم بلخی تنها با اسناد و دلایل ممکن است و چنین اسنادی وجود ندارد.

ظاهراً در جمع‌آوری، حفظ و مستندسازی اسناد کشته‌شدن بلخی کوتاهی شده است. خانواده و دوستان او می‌توانستند اسناد شهادت او را جمع‌آوری، حفظ و حتی در مجامع عمومی و رسانه‌ها مطرح کنند. دست‌کم به اندازه محمدظاهر بدخشی مسؤولیت می‌گرفتند. این‌که چرا کشته‌شدن بلخی عمومی و رسانه‌ای نشد؛ چرا اسناد آن گردآوری و حفظ نشد و چرا از قتل بلخی با یک تهدید چشم‌پوشی شد، پرسش‌هایی است که پاسخ قناعت‌بخش نیافته است.

از آن زمان که بگذریم، اکنون رسانه‌های متنوع چاپی، صوتی، تصویری و فضای وسیع مجازی در دست‌رس همگان است و خانواده بلخی خود امکانات پژوهشی و رسانه‌ای دارند. انتظار مردم آن است که با صراحت و وضاحت نحوه شهادت بلخی و دلایل و مستندات آن را شرح دهند و اذهان را روشن نمایند. در صورت امکان آرشیف‌های دولتی جست‌وجو و حقایق پرونده بلخی در دست‌رس عموم گذاشته شود. در این زمان بازهم سخن گفتن با فعل مجهول و سانسور کردن آمران و فاعلان و کاستن آن‌ها به عوامل ناشناس و داکتران خودفروخته پذیرفتنی نیست.

انجام

کشتن دشمن سرسختی چون بلخی که ۱۵ سال زندان نتوانسته بود از دشمنی او بکاهد، بعید نیست. در کارنامه خاندان نادر خان، قتل‌های سیاسی فراوان، در زندان یا بیرون از آن

۱. طغیان ساکایی، یونس، ستاره شب دیجور، ص ۲۷۵.

۲. پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

با زخم تیغ یا بی زخم تیغ؟

درج شده است؛ باوجود این کشتن مستقیم بلخی اسناد و مدارک معتبر محکمه پسند ندارد. بدون اسناد متقن نمی توان حکم تاریخی صادر کرد؛ اما به صراحت می توان گفت شهادت او در اثر دیابت، فشار خون و سکتۀ قلبی ناشی از زندان و شکنجه ثابت و آشکار است.

۱۷

مکتب سیاسی و اجتماعی



بنیاد اندیشه
آبان ۱۳۹۱

در این فصل مباحث فصل‌های گذشته جمع‌بندی و از آن‌ها نتیجه‌گیری شده است. سعی شده سیمای بلخی دسته‌بندی شده و از نمای نزدیک‌تر نشان داده شود.

شخصیت بلخی چهار بُعد اصلی دارد؛

۱. عالم دینی؛

۲. مصلح اجتماعی؛

۳. روشنفکر نواندیش؛

۴. شاعر عصیان‌گر.

۱. عالم دینی

بلخی پس از ده سال تحصیل و مطالعه در مشهد، به هرات بازگشت و ده سال دیگر از علامه محمدطاهر قندهاری استاد معقول و منقول علوم مختلف را فراگرفت. در مشهد غیر از علوم رسمی حوزه، فلسفه و عرفان خوانده بود و در هرات آن‌ها را تکمیل کرد.^۱ درس‌های عالی دینی را در نزد علامه قندهاری به پایان رساند و گفته‌اند که در هرات بعضی کتاب‌های حوزه‌ای را درس هم می‌داده است.^۲

طالب حسین قندهاری درباره تحصیلات بلخی در هرات می‌گوید: «بلخی شهید از کتابخانه سید فضل‌الله معروف به میرآقای هراتی و محضر شیخ محمدطاهر که در هرات،

۱. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری؛ مهدی رحمانی ولوی، تاریخ علمای بلخ، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. شیخ امین‌الله طالب، عالم هروی گفته در نزد بلخی درس خوانده است. (ستاره شب دیجور، ص ۱۳۴).

قندهار و کابل علمای بزرگ سنی و شیعه او را به حیث استاد معقول و منقول می‌شناختند، استفاده می‌کرد.^۱

بنابراین هرچند بلخی دروس حوزه‌ای را به نهایت نرسانده بود؛ اما بیست سال تحصیل و مطالعه؛ آن هم برای جوانی فوق العاده با استعداد و پرتلاش زمان کمی نیست.^۲

فرا تر از علوم رسمی

بلخی از علوم رسمی حوزه، به فلسفه، عرفان، تاریخ، ادبیات و شعر پل زده بود. عالم دینی چه نسبتی داشت با آثار مولانا، سنایی غزنوی، حکیم توس، اقبال لاهوری، بیدل دهلوی، حافظ و سعدی شیرازی و...؟ توفیق رفیق او بود که از خردی با اندیشه این بزرگان آشنا شد و از چشمه زلال اندیشه‌های آنان نوشید.

در حالی که او در اندیشه‌های مولانا جلال الدین بلخی غرق بود، بسیاری از عالمان مثنوی معنوی را با انبور می‌گرفتند.^۳

خود او نیز شاعری بزرگ است که ۷۵۰۰۰ بیت شعر سروده است و دیوانش در میان صدها دیوانی به تاریخ پیوسته هم چنان مضامین تازه، اندیشه‌های نو و مشتاقان فراوان دارد. شعرهای او از مضامین دینی، عرفانی، فلسفی، سیاسی و اجتماعی لبریز است.

فلسفه در حوزه‌های علمیه، دانشی متروک بود و کتاب‌های ابن سینا و ملا صدرا نیز حکم مثنوی مولانا را داشت. در مدرسه فیضیه قم، کوزه‌ای را که آقا مصطفی پسر امام خمینی از آن آب خورده بود، نجس خواندند؛ چون پدرش استاد فلسفه بود؛^۴ اما بلخی، مطالعات فلسفی را از مشهد آغاز کرد و در نزد شیخ محمد طاهر قندهاری ادامه داد.

۱. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

۲. برای تفصیل بیش تر به ستاره شب دیجور نگاه کنید. مقاله مردی در برابر زمانه خودش.

۳. جریان عمومی حوزه‌های علمیه با عارفانی چون مولانا هم چنان نامهربان است؛ در این میان عالمان بزرگی هم هستند که به مولانا و مثنوی علاقه‌مندند. از جمله امام خمینی در سخنرانی هایش، از شعرها و داستان‌های مثنوی استفاده می‌کرد. هم چنین شهید مطهری، آیت الله خامنه‌ای، علامه محمدتقی جعفری از علاقه‌مندان مثنوی و مولانا هستند.

۴. امام خمینی خود این مسأله را در بیانیه‌ای معروف به "منشور روحانیت" درد دل کرده است: «یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان، گناه و شرک به شمار می‌رفت. در مدرسه فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم.» (پرتال امام خمینی در فضای مجازی).

سخنرانی‌های او معمولاً بر بنیاد یک بحث فلسفی گذاشته شده است. او موضوعات فلسفی را به زبان ساده برای عامه مردم بیان می‌کند، آن را با مسایل روز می‌آمیزد و از آن نتایج سیاسی و اجتماعی می‌گیرد. این سخنان با این‌که ۶۰ سال پیش در محافل عمومی بیان شده، به خاطر داشتن مایه‌های فلسفی، ادبی، سیاسی و اجتماعی هنوز تازه و خواندنی است. بلخی در تاریخ سیاسی اسلام و تاریخ سیاسی جهان ژرف مطالعه کرده بود؛ تاحدی که آن را تخصص و مسلک خود می‌خواند.^۱ سخنرانی‌های او از مثال‌های زنده تاریخ سیاسی اسلام آکنده است.

به عنوان عالم دینی ویژگی‌هایی داشت که وی را از بسیاری از عالمان برتر می‌نشاند.

۱. صدای جذاب و سلیقه عالی در سخنرانی و روضه؛ هنری که آن روزها رونق داشت و عالمان دینی با آن سنجیده می‌شدند و موجب جذب مردم می‌گردید.

۲. به مسایل سیاسی، فلسفی و عرفانی می‌پرداخت؛ بدین جهت سخنرانی‌هایش از سوی روشنفکران و باسوادان استقبال می‌شد؛ در حالی که عالمان دیگر از هر سه حوزه گریزان بودند.
۳. دورنگر و دوراندیش بود و از موضوعات اجتماعی، تحلیل‌های جامعه‌شناسانه ژرف و دقیق می‌کرد.

۴. آزاده و فرهیخته بود و آرزوهایش فراتر از جاه، مقام، برتری طلبی، ثروت‌اندوزی و مریدبازی بود. از ردیلت‌های اخلاقی چون تنگ‌نظری، تعصب، حسادت و رقابت دور بود.
۵. سر فولادین و شخصیت حماسی داشت و از خطر و مشکلات استقبال می‌کرد.
۶. وسعت نظر، سینه فراخ و اخلاق نیک داشت. مهربانیش ارزان بود؛ خصوصاً برای توده‌های مردم.

دانش بلخی از زبان دانشمندان

بلخی با سخنرانی در جمع بزرگان دینی، علما و طلبه‌های حوزه‌های علمیه نجف، قم، مشهد دانش خود را در معرض سنجه آنان قرار داد. عالمان این حوزه‌ها، از بلخی به علامه،

۱. در دو مورد تعبیر "مسلک من" به کار برده است: ۱. «این مسلک من است که سنگ نشد پیش پای بشر نیست، بشر تنها خدا نمی‌شود، هرچه می‌شود.» (منبر آزادی، ص ۲۲۵). ۲. «بیاییم به شرق، می‌خواهم شما را با تاریخ سیاسی اسلام و تاریخ سیاسی جهان آشنا کنم. این تخصص و مسلک من است.» (همان، ص ۲۴۰).

آیت الله، فیلسوف، نابغه شرق و سید جمال الدین ثانی تعبیر کرده‌اند. در محفلی که اواخر سال ۱۳۴۶ علما و طلبه‌های افغانستانی، به افتخار حضور بلخی در نجف برگزار کردند، آیت الله محمد عیسی محقق خراسانی،^۱ در معرفی بلخی، این تعبیرات را به کار برده است: «دانشمند، آیت الله، افتخار دنیای اسلام و شرق اسلامی، گوینده توانا، نابغه شرق، سید جمال الدین ثانی.»^۲ این تعبیرات، بازتاب دیدگاه علمای نجف درباره بلخی است.

هم ایشان در کتاب "المؤلفون الافغانیون المعاصرون" در مورد بلخی می‌نویسد: «و قد کان للعلامة الفقیه البلخی فقیه العلم و الادب مكانة عالیة فی نفوس الجماهیر بمختلف طبقاتها و عناصرها لم یعهد لها المثل طيلة سنین متمادية.»^۳

میر غلام محمد غبار، آزادی خواه و مورخ نامدار، بلخی را این گونه توصیف کرده است: ۱. دانشمند ۲. رهبر مذهبی ۳. روحانی وطن پرست ۴. مرد فاضل ۵. آگاه از مقتضیات عصر ۶. متوجه فساد اداره ۷. آگاه به حیات رقت بار مردم افغانستان.^۴

داکتر علی رضوی، روشنفکر معروف نوشته است: «او را سید جمال الدین ثانی لقب داده بودند و او به حق سزاوار این صفت بود. فی الواقع او صفت هایی از سید در خود داشت؛ در هنر خطابه چون سید بود و در زمینه وحدت و یکپارچگی مسلمانان و عظمت جهان اسلام اندیشه سید را داشت. روحانی ای بود که سخت روشنفکرانه می‌اندیشید.

او پیوسته با مردم بود و مدافع حقوق مردم. مال و متاع دنیا نزد او ارزشی کم تر از خاشاک داشت. هرچه را به دستش می‌رسید بی دریغ به دیگران می‌بخشید.»^۵

آیت الله ناصر مکارم شیرازی، در جمع علمای قم گفت: «در آن دو سه جلسه که من ایشان را دیدم واقعاً یک فصل تازه در افکار من گشوده شد؛ روشن بینی، اطلاع از وضع روز، اطلاع

۱. عالم دینی و فیلسوف، استاد حوزه‌های علمیه نجف، قم و مشهد. وی سال ۱۳۷۷ در مشهد درگذشت.

۲. منبر آزادی، ص ۲۰۶.

۳. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج ۱، ص ۲۴۳ به نقل از کتاب المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۱۵۱.

۴. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵. رضوی غزنوی، علی، ستاره شب دیجور، ص ۲۵۷.

از سیاست دنیا، پختگی در مبارزه و مبارزه آمیخته با برنامه، از تمام جهات جالب توجه است.^۱

استاد خلیل الله خلیلی، او را پیش از زندان عالم و دانشمند می خواند: «با خود فکر کردم که این آقای سیّد اسماعیل بلخابی که شخص عالم و دانشمند هم بود، من نمی خواستم در این قضیه یک نفر عالم اهل تشیع پیش قدم باشد.»^۲

وی از دیدار خود با بلخی پس از زندان نیز یاد می کند: «نکته ای که هرگز نمی توان از یاد برد صحبت علامه مفضل آیت الله کرام علامه بلخی بود که بعد از نجاتش از زندان در منزل آقای مبلّغ در جمال مینه دست داد. آسمان رشک برد بهر زمینی که در آن / یک دوکس یک دو نفس بهر خدا بنشینند»^۳

خواجه محمدنعم زوری، مبارز معروف، بلخی را در دانش با ابوعلی سینا مقایسه کرده و تأسف خورده است که مردم با ابعاد زندگی او آشنا نیستند.^۴ وی می افزاید:

«علامه بلخی در علوم نقلی و عقلی سرآمد هم درسان بود. در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود. در منبر و موعظه داد سخن می داد؛ لقب ناطق الاسلام برایش داده بودند. در مسافرت اخیر به ایران و عراق، مجامع علمی آن کشورها استقبال گرمی از وی به عمل آوردند. برای استماع سخنرانی هایش در کارت های رسمی مدعوین، او را سیّد جمال الدین ثانی معرفی می نمودند.»^۵

از قیاسش خنده آمد!

با این که در زمان درگذشت بلخی، عالمان بزرگی در کابل و شهرهای دیگر فعالیت داشتند،

۱. منبر آزادی، ص ۲۷۲.

۲. یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی در مکالمه با دخترش ماری، ص ۳۵۵.

۳. شقایب، حسین، زندانیان روحانیت تشیع افغانستان، ص ۸۰.

۴. پیام وجدان، سال سوّم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۵. همان، شماره ۲۸، ۱۳ اسد ۱۳۴۷.

آیت الله خراسانی،^۱ شیخ اسماعیل مبلّغ،^۲ علی اصغر بشیر هروی،^۳ عبدالرؤف ترکمنی^۴ و صابر هروی^۵ در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود بر خالی بودن جای بلخی در جامعه تأکید کرده و از این‌که جای او به این زودی‌ها پر نخواهد شد تأسف خورده‌اند. زیرا بلخی تنها یک عالم دینی نبود که عالمان دیگری جای او را پر کنند؛ بلکه یک مصلح سیاسی و اجتماعی و یک روشنفکر دینی نیز بود.

مقایسه بلخی با عالمان بزرگی چون آیت الله واعظ و آیت الله محسنی از ریشه اشتباه است؛ مثل این است که مهاتما گاندی یا علامه اقبال لاهوری را با یک عالم دینی در فقه و اصول مقایسه کنید.

طالب قندهاری نیز همین نظر را دارد: «هرکس بلخی را به عالم دین منحصر بسازد در حق او جفا کرده است؛ چرا که او فراتر از همه عالمان، مبارزه فرهنگی و سیاسی کرده است. علمای بزرگ شیعه در کابل و اطراف، سیاسیون را تخطئه می‌کردند. آقای بلخی را هم مورد بی‌احترامی قرار می‌دادند.»^۶

بلخی عالم دینی، شاعر، فیلسوف، عارف و رهبر سیاسی و اجتماعی بود که برای بیدار کردن مردم خفته و زنده کردن جان‌های سرد شده می‌کوشید. در حقیقت بلخی از جنس مصلحان سیاسی و اجتماعی مانند سید جمال، علامه اقبال و امام خمینی است و باید با این مصلحان در ترازو گذاشته شود. ابعاد شخصیت و کارکردهای سیاسی و اجتماعی بلخی گستره وسیع و تأثیرگذاری بی‌بدیلی دارد؛ بدین روی می‌توان از مکتب اصلاحی سیاسی و اجتماعی بلخی سخن گفت.

۲. مصلح دینی و اجتماعی

در جهان اسلام، سید جمال الدین افغانی، علامه اقبال لاهوری و محمد عبده مصلحان

۱. محقق خراسانی، محمد عیسی، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۱۵۱.

۲. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره در جریان تاریخ، ج ۲، ص ۴۷۰.

۳. پیام وجدان، سال سوم، شماره ۲۴، ۲۶ سرطان ۱۳۴۷.

۴. همان، سال سوم، شماره ۲۵، ۳۰ سرطان ۱۳۴۷.

۵. همان، سال سوم، شماره ۲۶، ۶ اسد ۱۳۴۷.

۶. یادداشت‌های محمدحسین طالب قندهاری.

دینی و اجتماعی شناخته می‌شوند. تعریف اصلاح و کار مصلحان بحث درازدامنی است که ما را بدان کاری نیست. به نقش بلخی در اصلاحات دینی، سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کنیم.

مردم بی‌سواد و فقیر در تاروپود سنت‌های پیشین و آیین‌های قبیله‌ای دست و پا می‌زدند. فهم و درک آن‌ها از آموزه‌های دینی آمیخته با رسم و رواج‌های قومی، فهم‌های نازل از ارزش‌های دینی و سخت‌گیری‌های زندگی خشن و فقیرانه روستایی بود. ایمان و اعتقادات آن‌ها مٔکی به دانش اندک و فهم عامیانه ملاهای روستایی بود که با تعصب، خشونت، جمود و تحجر درآمیخته بود. خرافات، مردم را اسیر خود کرده بود؛ اما آموزه‌های اصیل، احیاکننده و بیدارگر دین یا تحریف شده و یا مهجور و مغفول مانده به فراموشی سپرده شده بود.

بلخی به اصلاح فهم برخی از سنت‌ها و آموزه‌های مذهبی بر اساس ریشه‌های نخستین آن‌ها و مطابق با پیشرفت‌های دانش بشری و تحولات زندگی امروزی پرداخت.

بسنده کردن به ظواهر و غفلت از محتوای دین، بیماری‌ای است عمومی. بسیاری از عالمان دینی به قشر و ظاهر دین بیش از باطن و حقیقت آن اهمیت می‌دهند. مردم نیز به پیروی از آنان، مسلمانی را به انجام برخی عبادات خشک و بی‌محتوا و یا نوع لباس، آرایش سر و صورت، ادا و اطوارها، تکیه‌کلام‌ها و مانند این‌ها می‌دانند. بلخی این برداشت‌های سطحی و عوامانه را سخت مورد انتقاد قرار می‌داد و تلاش می‌کرد مخاطبان خود را از پوسته به اهداف بلندنظرانه و ژرفای دین عبور دهد. تصحیح ذهنیت مردم درباره مسایل مذهبی، سیاسی و اجتماعی مهم‌ترین تلاش او بود.^۱

به نهضت امام حسین (ع) که افیون و خواب‌آور شده بود، جان تازه بخشید و آن را "جشن خون" نامید. «تکیه‌خانه‌ها را به کانون مبارزه و دفاع از حقوق انسان‌های مظلوم، مبارزه با نابرابری ملیت‌ها و تبعیض قومی و دفاع از نادیده‌گرفتن ملیت هزاره و بیداری بیش‌تر آن‌ها تبدیل کرد.»^۲ با نظام سلطنت که آسمانی و مقدس و شاه سایه خدا در زمین نامیده می‌شد، درافتاد و تقدس‌زدایی کرد. سیاست‌ورزی، مخصوص جمعی کوچک بود و مردم و حتی عالمان و نخبه‌ها از آن پرهیز می‌کردند؛ اما او خود را در میدان سیاست انداخت و دیگران

۱. به سخنرانی‌های بلخی مراجعه کنید.

۲. یادداشت‌های داکترسخی چنداولی.

را هم به سیاسی شدن تشویق کرد. دنیا را زشت و پلشت می خواندند و در تضاد با آخرت و جست و جوی آن را عیب و گناه بزرگ می پنداشتند؛ بلخی مردم را به دنیا طلبی، کار و تلاش و کسب قدرت و ثروت فراخواند. تعصبات قومی، مذهبی و زبانی شاه بیت نخبه ها و باسوادان بود؛ بلخی از آن تنگناها عبور کرد و ...^۱

اندیشه های اصلاحی

اندیشه های اصلاحی بلخی، ترکیبی از مطالعات ژرف جامعه شناسانه از واقعیت های عینی زندگی و برداشت نوگرایانه او از اصول و ارزش های دینی است و چون برخاسته از درک عمیق جامعه شناسانه اوست، هم چنان زنده و کاربردی می باشد. او این اندیشه ها را در قالب شعر و سخنرانی به یادگار گذاشته است. به آوردن چند نمونه بسنده می کنم.

۱. بلخی استعداد و ظرفیت انسان را بی نهایت می داند و مردم را به قوی و قدرت مند شدن تشویق می کند. از نظر او سعادت دنیا و آخرت بدون قدرت به دست نمی آید: «جامعه ضعیف و رنگ زرد شامل سعادت و نیک بختی نمی شود. سعادت به بازوی ستبر و قوی است. اگر به ما گفتند که مؤمن رنگش زرد و ضعیف و ناتوان باشد، این درس استعمار است. اسلام به ما درس قوت و نیرومندی می دهد».^۲

۲. دفاع از خود در جامعه استبدادی یک ضرورت است؛ گذشت و صبر، بر قدرت و جرئت ظالم می افزاید: «اگر کدام حاکم تو را بدون جرم و گناه زد، تو هم در جواب چنان بزنی که برق از صورتش بپرد. در برابر ظالم و حاکم صبر نکن! سر حقت بمیر و کشته شو! این درس مکتب بلخی است».^۳

۳. بدون وحدت هیچ کاری به نتیجه نمی رسد. وحدت شرط اصلی مبارزه، پیروزی، پیش رفت و سعادت است: «تا یک جامعه وحدت پیدا نکند از نظر علمی، اقتصادی و سیاسی پیش نمی رود. وحدت نظر و وحدت عمل سرمایه تمام سعادت هاست».^۴

۱. دیدگاه های اصلاحی بلخی در کتاب به تفصیل شرح داده شده است؛ آوردن نمونه از سخنان او حجم کتاب را زیاد می کند.

۲. منبر آزادی، ص ۲۱۴؛ سخنرانی در نجف، ۱۳۴۶.

۳. همان، ص ۲۵۵.

۴. همان، ص ۲۲۱؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۵.

۴. تقویت روحیه کار و تلاش و جدی گرفتن زندگی: «اگر روحیه تعاون و کار و زحمت در یک جامعه تقویت شود، آن جامعه همیشه برومند است. جامعه‌ای رنگ زرد می‌شود که کارها به قسمت، توکل، تقدیر، درویشی، ملنگی و مفت خوری گذاشته شود.»^۱

۵. بزرگی آدم‌ها به دید وسیع، همت بلند و اهداف بزرگ آنان است: «بزرگی اشخاص به اندازه بزرگی روح عالی، وسعت قلب و مرام آنان است. اگر بشر تعصبات را کنار بگذارد و با دید وسیع به دیگران بنگرد، گرفتاری‌ها و جنگ‌ها و اختلافات به کلی از بین می‌رود.»^۲

بلخی از این نوع اندیشه‌های اصلاحی زیاد دارد که در شعرها و سخنرانی‌هایش انعکاس یافته است. او در موضوعات دینی، فلسفی و عرفانی نیز اندیشه‌های بلندی دارد. البته درک دقیق این اندیشه‌ها مشروط به مطالعه آن‌ها در بستر اجتماعی و فرهنگی زمان خودشان است.

۳. روشنفکر نواندیش

فرایند شکل‌گیری جنبش روشنفکری در افغانستان^۳ بررسی مفصلی می‌طلبد که در این جا نمی‌گنجد؛ به اشاره‌ای بسنده می‌کنم؛ سید جمال‌الدین افغانی را آغازگر این جنبش به حساب آورده‌اند.^۴ سید، چندی مشاور دوست محمد خان و شیرعلی خان بود و آن‌ها را به مبارزه با استعمار انگلیس و نرمی با مردم و گشایش فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی تشویق می‌کرد. «شمس النهار» نخستین نشریه در افغانستان با تشویق او منتشر شد.^۵ هم‌چنین کتاب «تمه البیان فی تاریخ الافغان» را نوشت.^۶ بدین ترتیب او چراغ نواندیشی را روشن کرد. محمود طرزی با ترجمه از زبان‌های بیگانه و آوردن اندیشه‌های نو، این روند را سرعت بخشید. در فرایند شکل‌گیری حرکت روشنفکری، مدرسه حبیبیه و نشریه سراج‌الخبار در زمان امان‌الله خان تأثیر ویژه دارند. از دوره محمدنادر خان به بعد که غبار، محمودی، بلخی و

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۲۰۰؛ سخنرانی در کابل، ۱۳۴۶.

۳. تعریف ما از روشنفکر در مقیاس افغانستان است؛ اگر تعریف‌های جهانی را معیار قرار دهیم ممکن است در افغانستان روشنفکر نداشته باشیم.

۴. طیبی، عبدالحکیم، تلاش‌های سیاسی سید جمال‌الدین افغانی، ص ۹۸.

۵. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ۳۷۲؛ انتشارات عرفان.

۶. فاضل، فضل‌الرحمان، سید جمال‌الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر، ص ۱۹۲.

دیگران وارد این میدان شدند، جنبش روشنفکری هویت مشخص پیدا کرد و تسلسل تاریخی یافت.

بلخی با چهار گام، به جنبش روشنفکری جان تازه‌ای بخشید:

۱. جنبش را با گوهر دین آشتی داد و برای معرفی آن از پتانسیل دین استفاده کرد؛
 ۲. جنبش را از برج عاج‌نشینی و مالکیت خصوصی نجات داد و به میان مردم آورد؛
 ۳. نسل جوان را با جنبش روشنفکری آشتی داد؛
 ۴. آن را از مرحله صرفاً تئوری‌پردازی و حرفی وارد میدان عمل کرد.
- «او بیدارگر نواندیش و فریادگر آزادی، عدالت خواه، وطن پرست و طرفدار وحدت ملی و آزادی‌های سیاسی و مذهبی بود. او فراتر از قوم و تبار و مذهب، به برابری انسان‌ها می‌اندیشید و به ارزش‌های انسانی باور داشت و می‌خواست سیاست در افغانستان سیاست انسانی باشد، نه سیاست شوینیستی و قومی. او از قلب بزرگ و پر مهر و سعه صدر و دید فراخ و ژرف‌نگر برخوردار بود و هرگز در دام تنگ قوم، سمت، زبان و حتی مذهب گرفتار نشد.»^۱
- بلخی، روشنفکر عمل‌گرا بود و اندیشه و عمل را درآمیخته بود. خود پیش از دیگران در میدان حضور می‌یافت.

بلخی! همه در موقع گفتار طیبیم

یک‌روز بیا داروی یک‌درد وطن شو^۲

دلیری پیامبرانه از دیگر ویژگی‌های او بود. مبارزه با خودکامگی، ساختارهای استبدادی، رسوبات ذهنی، تحجر فکری، انحطاط اخلاقی و فرهنگی بدون داشتن دلیری پیامبرانه امکان‌پذیر نیست.^۳

از خزان زندگی بر هسته ما نقص نیست

در تکامل، این تحوّل‌ها بود تمرین من

از فنا رمز بقا درج است در قاموس ما

هر تحوّل صیقلی بر مغز فولادین من

۱. دانش، سرور، دفتر مطبوعاتی معاون دوم ریاست جمهوری در فضای مجازی، ۱۳۹۷/۴/۳۱.

۲. دیوان بلخی، غزل ۱۷۶.

۳. مولانا می‌گوید: هر پیمبر سخت رو بُد در جهان/ یک سواره کوفت بر جیش شهان/ رو نگردانید از ترس و غمی/ یک تنه تنها بزد بر عالمی (مثنوی، دفتر سوّم).

رنج گیتی نیست بر من غیر یک دشنام لفظ
در حوادث دست معنی می‌کند تضمین من^۱

شجاعت از یک طرف مولود ایمان به قدرت برتر و از طرف دیگر نشانه‌رهایی از تعلّقات
و عدم وابستگی به قدرت، ثروت، جاه و مقام است. روشنفکری که وارستگی نداشته باشد
محافظه‌کار، توجیه‌گر و اهل معامله و مجامله خواهد بود. بدین روی پیامبران بزرگ‌ترین
روشنفکران تاریخ بشری هستند.

لباس‌های بدون جیب او، نماد وارستگی و آزادگی‌اش بود. هرچه به دستش می‌رسید، با
دست دیگرش می‌بخشید.

او چنان‌که منتقد سرسخت سیاست‌های حاکم بود، از سنت‌های مذهبی عقب‌گرا و
غیرسازنده نیز انتقاد می‌کرد.

نقد بلخی تنها گلوی قدرت را نمی‌فشرد؛ بلکه تمام نهادهای سیاسی، فرهنگی و
اجتماعی را شامل می‌شد.

ای مادر ما ای وطن آیا که عقیمی؟!
آن روز که می‌زادی تو شیران ژیان کو؟
اولاد تو امروز چرا بزدل و ترسوست
ای زابل من! رستم و آن گرز گران کو؟
گفتم که مگر مفتی و ملا نبود؟ گفت:
جز مشّتِ خرِ مفت‌خور و رشوه‌ستان کو؟
آن جمع که امروز جوان جلوه نمایند
در فکرت‌شان جز هوس‌گودی‌پران کو؟
گفتم که ز شورا و وکیلان خبری هست؟
گفتا که بگو طایفه روزچلان کو
پرسیدمش ارباب جراید به چه فکرند؟
گفتا که چه پرسی که فلان کو و فلان کو
از حالت این ملّت افسرده چه گویم؟

۱. دیوان بلخی، غزل ۱۷۱.

جز خواب‌گران، خواب‌گران، خواب‌گران کو؟!^۱
فشرده سخن این‌که بلخی از عمر کوتاه خود، زندگی جاودانی ساخت؛ زیرا ذهن روشن و درک عمیق داشت؛ خود، زمانه و جامعه خود را می‌شناخت، فرصت‌های آن را قدر می‌دانست، با زبان مردم سخن می‌گفت و به تولید و تکثیر آگاهی می‌پرداخت. این آگاهی او را به انتقاد، اعتراض و اصلاح وامی‌داشت.

۴. شاعر عصیان‌گر

بلخی شاعری است عصیان‌گر، معترض و سراسر خشم و فریاد در برابر استبداد، بی‌عدالتی و تبعیض. شور انقلابی، نگاه اعتراضی، زبان ساده، صریح و صادقانه دارد. او جامعه فقیر، بی‌سواد، استبدادزده و خفته را به تصویر می‌کشد و آینه‌ای تمام‌نمای اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره سیاه خود است. می‌سراید تا خواب خفتگان را برآشوبد، آرمان عدالت و برابری را گسترش دهد و مبارزه برای گرفتن حق را بیاموزد.

بلخیا نکبت و ادبار ز سستی پیدا است

چاره این همه یک‌بار قیام است این جا^۲

به خون خفتن به از هرسو دویدن

تپش یک‌دم به از هر دم تپیدن

مشو غافل ز مکر دایه دهر

سر پیکان به از پستان مکیدن^۳

بلخی، قلّه ادبیات مبارزه و شعر مقاومت در افغانستان است و هنوز هم در این موضوع رقیب ندارد. کافی است شعرش را با شاعران هم‌دوره اش مقایسه کنید.

آزادی و عدالت و مبارزه با استبداد و تبعیض مضامینی است که چون خون در رگ‌های شعر بلخی جاری است. پس «به حق می‌توان او را پدر شعر مقاومت در افغانستان نامید.»^۴

۱. همان، غزل ۱۸۱.

۲. همان، غزل ۱.

۳. همان، غزل ۱۶۸.

۴. انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در افغانستان، ج ۳، ص ۶۳.

انجام

شخصیت بلخی ابعاد مختلفی دارد؛ عالم دینی، روشنفکر، سیاست مدار، شاعر و مصلح اجتماعی. هدف اصلی او اصلاح جامعه بود و همه ظرفیت ها و توانایی های خود را برای این هدف به کار گرفته بود؛ از این روی جامع ترین تعریف او این است که بگوییم "بلخی مصلح سیاسی و اجتماعی" بود.

اندیشه ها و راه کارهای سیاسی و اجتماعی او پس از نیم قرن، هنوز هم راه گشا، مؤثر و عملی است و در حل بحران های سیاسی و اجتماعی کشور کار ساز. این اندیشه ها را می توان "مکتب اصلاحی بلخی" نامید.

کتاب نامه



کتاب‌ها

- ۱- قرآن کریم؛ ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- نهج الفصاحه؛ گردآوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ۱۱، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- ۳- نهج البلاغه؛ به کوشش صبحی صالح؛ قم، مرکز البحوث الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه. ق.
- ۴- اباذری، یوسف و مراد فرهادپور؛ نیویورک، کابل، نشانه‌شناسی ۱۱ سپتامبر؛ تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۵- احمدی نژاد بلخی، سید حسن؛ سیمای بلخاب؛ قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۴.
- ۶- اخوان، صفا؛ تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰)؛ چ دوم، تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت خارجه، ۱۳۸۳.
- ۷- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا؛ تاریخ وقایع و سوانح افغانستان؛ به تصحیح میرهاشم محدث؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۸- افغانی، سید جمال الدین؛ عروه الوثقی، بیروت؛ دارالکتاب العربی، ۱۴۰۰ ه. ق.
- ۹- افغانی نویس، عبدالله؛ لغات عامیانه فارسی افغانستان؛ چ دوم، تهران، موسسه بلخ، ۱۳۶۹.
- ۱۰- اقبال لاهوری، محمد؛ احیای فکر دینی در اسلام؛ ترجمه احمد آرام، تهران، رسالت قلم، [بی تا].
- ۱۱- اقبال لاهوری، محمد؛ دیوان؛ مقدمه و حواشی محمود علمی (م. درویش)؛ چ سوم، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶.
- ۱۲- انوشه، حسن و دیگران؛ دانشنامه ادب فارسی در افغانستان؛ تهران، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۱۳- آژند، یعقوب؛ قیام شیعی سربداران؛ تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳.
- ۱۴- بلخی، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به کوشش نصرالله پورجوادی؛ ۴، چ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.

- ۱۵- بلخی، سید اسماعیل؛ دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۷.
- ۱۶- بلخی، سید اسماعیل؛ دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ مشهد، مرکز تحقیقات و مطالعات علامه شهید بلخی، ۱۳۸۱.
- ۱۷- بلخی، سید اسماعیل؛ دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ تهران، انتشارات سید جمال الدین حسینی، ۱۳۶۸.
- ۱۸- بلخی، سید اسماعیل؛ منبر آزادی (مجموعه سخنرانی)؛ به کوشش سید محمد حسینی؛ کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۷.
- ۱۹- بنیاد فرهنگی سینا؛ افغانستان در سه دهه اخیر؛ تهران، مؤسسه فرهنگی ثقلین، ۱۳۸۱.
- ۲۰- بهلول، محمدتقی؛ خاطرات سیاسی بهلول نیم نگاهی به قیام گوهرشاد؛ به کوشش احمد مقیمی؛ اصفهان، نشر آرمان، ۱۳۸۹.
- ۲۱- بهلول، محمدتقی؛ خاطرات سیاسی بهلول و قیام گوهرشاد؛ تهران، مؤسسه امام صادق، ۱۳۶۹.
- ۲۲- بینش، محمدوحید؛ افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی؛ کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، ۱۳۸۸.
- ۲۳- پنجشیری، دستگیر؛ ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ چ سوم، کابل، مرکز نشراتی فضل، ۱۳۷۷.
- ۲۴- پورنامداریان، تقی؛ در سایه آفتاب؛ چ دوم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۲۵- پیام، محمدعلی؛ نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان؛ [بی جا]، ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی، ۱۳۶۴.
- ۲۶- ترنزیو، پیوکارلو؛ رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان؛ ترجمه عباس آذرین؛ چ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۲۷- توگل، محمد و سید محمدنقی موسوی؛ روشنفکری در افغانستان نگاهی جامعه شناختی؛ تهران، جامعه شناسان، ۱۳۹۶.
- ۲۸- جاوید، سید محمدعلی؛ خاطرات من برهه حساسی از تاریخ؛ کابل، نشر نگار، ۱۳۹۵.
- ۲۹- جنتی عطایی، ابوالقاسم؛ نیمایوشیچ زندگانی و آثار؛ تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، چاپ دوم ۱۳۴۶.
- ۳۰- چرخ، خالدصدیق؛ برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان؛ ج ۲، چ ۲، هالند، بنیاد شهماه، ۲۰۱۲/۱۳۹۰.
- ۳۱- حبیبی، عبدالحی؛ تاریخ افغانستان بعد از اسلام؛ تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۳۲- حبیبی، عبدالحی؛ جنبش مشروطیت در افغانستان؛ قم، احسانی، ۱۳۷۲.
- ۳۳- حق شناس، ش. ن؛ دسایس و جنایات روس در افغانستان از دوست محمد خان تا ببرک؛

- تهران، کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۳۴- حقیقت، عبدالرفیع؛ تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای اجتماعی در قرن هشتم؛ چ ۳، تهران، انتشارات کومش، ۱۳۷۴.
- ۳۵- حلبی، علی اصغر؛ زندگی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی؛ تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۰.
- ۳۶- خاوری، محمدتقی؛ مردم هزاره و خراسان بزرگ؛ تهران، نشر عرفان، ۱۳۸۵.
- ۳۷- خسروبلخی، ناصر؛ دیوان شعر؛ مقدمه سید حسن تقی زاده؛ تهران، مؤسسه انتشاران نگاه، ۱۳۸۴.
- ۳۸- خسروشاهی، سید هادی؛ نهضت‌های اسلامی افغانستان؛ تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۰.
- ۳۹- خلیق، صالح محمد؛ فریاد آزادی (نگرشی بر سروده‌های علامه سید اسماعیل بلخی)؛ مزارشریف، انجمن نویسندگان آزاد بلخ، ۱۳۸۳.
- ۴۰- خلیلی، خلیل الله؛ دیوان؛ به کوشش محمد کاظم کاظمی؛ تهران، عرفان، ۱۳۸۵.
- ۴۱- خلیلی، خلیل الله؛ یادداشت‌های استاد خلیلی در مکالمه با دخترش ماری؛ کابل، بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، ۱۳۹۰.
- ۴۲- دایک، جروان؛ در افغانستان چه می‌گذرد؟؛ ترجمه محمد علی فرجاد؛ تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۶.
- ۴۳- دورانت، ویل؛ تاریخ فلسفه؛ ترجمه عباس زریاب؛ چ شانزدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۴۴- دورانت، ویل؛ لذات فلسفه؛ ترجمه عباس زریاب؛ چ ششم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۴۵- دولت آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان؛ چ دوم، تهران، عرفان، ۱۳۸۲.
- ۴۶- دولت آبادی، بصیر احمد؛ هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۸۵.
- ۴۷- دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم؛ ۴ ج، ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۴۸- رحمانی ولوی، مهدی و منصور جغتایی؛ تاریخ علمای بلخ؛ ۳ ج، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.
- ۴۹- رضایی سرپلی، غلام علی؛ چهره‌های ماندگار؛ قم، انتشارات عصر جوان، ۱۳۹۸.
- ۵۰- رضوی غزنوی، علی؛ نشر دری افغانستان (سی قصه)؛ تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
- ۵۱- روا، الیور؛ افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی؛ ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم؛ مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۹.
- ۵۲- روا، الیور؛ جنگ افغانستان دخالت شوروی و نهضت مقاومت؛ ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم؛

- مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۵۳- روح‌الامینی، محمد؛ زمینه فرهنگ شناسی؛ ۲ ج، تهران، نشر عطار، ۱۳۶۸.
- ۵۴- رهیاب بلخی، سید حسین؛ بلخاب تاریخ، فرهنگ و اجتماع؛ کابل، مؤسسه انتشاراتی صبح امید، ۱۳۹۸.
- ۵۵- سازمان نصر افغانستان؛ مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان؛ [بی‌جا]، انتشارات بلخی، ۱۳۵۹.
- ۵۶- سازمان نصر افغانستان؛ یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ تهران، انتشارات بلخی، ۱۳۶۸.
- ۵۷- سروش، عبدالکریم؛ رازدانی روشنفکری و دینداری؛ تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ دوم ۱۳۷۱.
- ۵۸- سریع‌القلم، محمود؛ پیشوایی فراتر از زمان؛ تهران، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۹۰.
- ۵۹- سید ابن طاووس؛ الملهوف علی قتلی الطفوف؛ تحقیق شیخ فارس تبریزیان؛ تهران، دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۳۷۵.
- ۶۰- شجاعی، سید اسحاق؛ ستاره شب دیجور، یادمان علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ چ اول، تهران، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۳.
- ۶۱- شرق، محمد حسن؛ تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان؛ پیشاور، مرکز نشرات سعید، چاپ دوم ۱۳۸۴.
- ۶۲- شرق، محمد حسن؛ کرباس پوشهای برهنه‌پا؛ پیشاور، سبا کتابخانه، [بی‌تا].
- ۶۳- شفایی، حسین؛ زندانیان روحانیت تشیع افغانستان؛ قم، مؤلف، ۱۳۶۸.
- ۶۴- شورای علمی؛ دانشنامه هزاره؛ ج ۱، کابل، انتشارات امیری، ۱۳۹۷.
- ۶۵- صاحبی، محمد جواد؛ سید جمال‌الدین اسدآبادی بنیان‌گذار نهضت احیاء تفکر دینی؛ تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
- ۶۶- صفدری، محراب‌علی؛ روحانیت و حکومت در افغانستان؛ قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۷.
- ۶۷- طالب قندهاری، محمد حسین؛ نگاهی به دیروز و امروز افغانستان؛ قم، ناشر: ح. ر. مهاجر غزنوی، ۱۳۶۲.
- ۶۸- طالبیان، سید محمد؛ اعجوبه قرن بهلول شگفتی روزگار؛ تهران، انتشارات سخن گستر، ۱۳۹۰.
- ۶۹- طیبی، عبدالحکیم؛ تلاش‌های سیاسی سید جمال‌الدین افغانی؛ کابل، مؤسسه انتشارات بیهقی، ۱۳۵۵.
- ۷۰- عادلی حسینی، سید جعفر؛ شهدای نخبه و مرزبانان اندیشه؛ [بی‌جا]، انتشارات نمانشر،

۱۳۹۲.

- ۷۱- عادل‌الحسینی، سید جعفر؛ علامه شهید واعظ اسوه تقوا، علم، جهاد و سیاست؛ کابل، مجمع فرهنگی بقیه الله، ۱۳۹۳.
- ۷۲- عادل‌الحسینی، سید جعفر؛ کوثر النبی پژوهشی در تاریخ سادات افغانستان؛ کابل، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی صبح امید، ۱۳۸۹.
- ۷۳- عطایی قندهاری، داوود؛ افغانستان و بازسازی هویت ملی؛ هرات، انتشارات احراری، ۱۳۹۴.
- ۷۴- علوی، سید محمدرضا؛ ناگفته‌های جنبش روشنفکری افغانستان؛ دفتر نخست، [بی‌جا]، کانون همبستگی روشنفکران افغانستان، چاپ دوم ۱۳۹۰.
- ۷۵- غبار، میر غلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ ج ۲، تهران، نشر عرفان، ۱۳۹۰.
- ۷۶- غبار، میر غلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ به کوشش حشمت خلیل غبار؛ ج ۲، چ ۳، ویرجینیا، مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، ۱۳۷۹.
- ۷۷- غوث، عبدالصمد؛ سقوط افغانستان، مترجم محمدیونس طغیان ساکایی؛ پیشاور، کتابخانه دانش، ۱۳۷۸.
- ۷۸- فاضل، فضل الرحمن؛ سید جمال‌الدین الحسینی الافغانی بیدارگر عصر؛ کابل، وزارت اطلاعات و فرهنگ، ۱۳۸۷.
- ۷۹- فاضل، محمدکاظم؛ عربها و سادات افغانستان؛ پیشاور، [بی‌نا]، ۱۳۸۰.
- ۸۰- فاضلی، سید حجت؛ علامه بلخی از بلخاب تا کابل؛ (کتاب چاپ نشده).
- ۸۱- فرهنگ، سید محمد حسین؛ جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان؛ قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
- ۸۲- فرهنگ، میر محمد صدیق؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ ج ۳، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
- ۸۳- فصیحی غزنوی، قربانعلی و علی مدد شریفی؛ عالمان شیعه غزنی؛ ج ۲، تهران، نشر عرفان، ۱۳۹۳.
- ۸۴- کشتمند، سلطان علی؛ یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی؛ لندن، نجیب کبیر، ۲۰۰۰.
- ۸۵- کشککی، صباح الدین؛ دهه قانون اساسی؛ پیشاور، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۷.
- ۸۶- کلیفورد، مری لوئیس؛ سرزمین و مردم افغانستان؛ ترجمه مرتضی اسعدی؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۸۷- گرفنز، جان سی؛ افغانستان کلید یک قاره؛ ترجمه ذ. ع؛ [بی‌جا]، گل محمد تخاری، [بی‌تا].
- ۸۸- مدرسی چهاردهی؛ مرتضی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او؛ چ هشتم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹.

- ۸۹- مرکز مطالعات و تحقیقات انقلاب اسلامی افغانستان؛ نگاهی به افغانستان دیروز و امروز؛ [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۶۳.
- ۹۰- مشعوف، میر محمد یعقوب؛ سیر حرکت جنبش روشنفکری در افغانستان؛ کابل، انتشارات سعید، ۱۳۹۳.
- ۹۱- مصباح زاده، سید محمد باقر؛ آغاز و فرجام جنبش های سیاسی در افغانستان؛ کابل، شرکت کتاب شاه محمد، ۱۳۸۴.
- ۹۲- مصباح زاده، سید محمد باقر؛ پشتون های عرب تبار از نسل امامان شیعه؛ مشهد، مرکز پژوهش های آفتاب، ۱۳۹۷.
- ۹۳- مصباح زاده، سید محمد باقر؛ تاریخ سیاسی مختصر افغانستان؛ مشهد، نشر مرندیز، ۱۳۸۸.
- ۹۴- مصباح زاده، سید محمد باقر؛ جرگه ها در افغانستان؛ [بی جا]، [بی نا]، ۱۳۶۸.
- ۹۵- مصباح زاده، سید محمد باقر؛ شیعیان افغانستان گروه ها و گرفتاری ها؛ کابل، انتشارات سعید، [بی تا].
- ۹۶- مطهری، مرتضی؛ بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد سال اخیر؛ چاپ ۲۶، نسخه الکترونیکی.
- ۹۷- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۶، چ ۹، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۹۸- مقصودی، عبدالحسین؛ هزاره جات سرزمین محرومان؛ کویت، [بی نا]، ۱۳۶۸.
- ۹۹- موثقی، سید احمد؛ سید جمال الدین اسدآبادی مصلحی متفکر و سیاستمدار؛ قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
- ۱۰۰- موسوی، سید عسکر؛ هزاره های افغانستان؛ ترجمه اسدالله شفاعی؛ تهران، مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، ۱۳۷۹.
- ۱۰۱- مولایی، محمد سرور؛ خاطرات و تاریخ؛ ج ۲، تهران، انتشارات هوای رضا، ۱۳۸۱.
- ۱۰۲- مهرین، نصیر؛ پیرامون کودتا، قیام نوروز ۱۳۲۹ خورشیدی؛ هالند، انتشارات شهمامه، ۱۳۹۵.
- ۱۰۳- مهرین، نصیر؛ گوشه ای از قتل های سیاسی در تاریخ افغانستان معاصر؛ هامبورگ، انجمن فرهنگی افغان های هامبورگ، ۱۹۹۸ م.
- ۱۰۴- ناصری داوودی، عبدالمجید؛ زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان؛ قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- ۱۰۵- ناصری داوودی، عبدالمجید؛ مشاهیر تشیع در افغانستان؛ ج ۳، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۰.
- ۱۰۶- نایل، حسین؛ یادداشت هایی درباره سرزمین و رجال هزاره جات؛ قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹.
- ۱۰۷- نجفی، علی؛ روایت افتخار تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاوسوار؛ قم، مرکز فرهنگی

نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۷.

۱۰۸- نهرو، جواهر لعل؛ نگاهی به تاریخ جهان؛ ترجمه محمود تفضلی؛ ج ۳، چ سیزدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶.

۱۰۹- واحد، سینا؛ قیام گوهرشاد؛ تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.

۱۱۰- وکیلی، هادی؛ مجموعه مقالات همایش ملی گوهرشاد؛ ج ۲، مشهد، انتشارات شهر بهشت، ۱۳۹۶.

۱۱۱- هالیدی، فرد؛ انقلاب در افغانستان؛ ترجمه ع. اسعد؛ [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].

۱۱۲- هویدی، فهمی؛ افغانستان سقف جهان؛ ترجمه سرور دانش؛ قم، مترجم، ۱۳۶۴.

۱۱۳- الیاده، میرچا؛ فرهنگ و دین؛ ترجمه بهاء الدین خرمشاهی؛ تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

۱۱۴- یزدانی، حسین علی؛ پژوهشی در تاریخ هزاره ها؛ تهران، نشر عرفان، چاپ سوم، ۱۳۸۵.

۱۱۵- یزدانی، حسین علی؛ صحنه های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان؛ مشهد، مؤلف، ۱۳۷۰.

نشریات

۱۱۶- اشک قلم؛ صاحب امتیاز انجمن فرهنگی اجتماعی دوستداران وحدت؛ شماره های مختلف، کابل، ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶.

۱۱۷- پیام مستضعفین؛ سازمان نصر افغانستان؛ شماره ۵۷ و ۵۸، تهران، اسد/ مرداد ۱۳۶۵.

۱۱۸- حبل الله؛ سید جمال الدین حسینی؛ سال هشتم، شماره ۸۳، تهران، اسد/ مرداد ۱۳۷۰.

۱۱۹- سراج؛ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان؛ سال اول، شماره اول، قم، پاییز ۱۳۷۳؛ شماره ۸، سال دوم، تابستان ۱۳۷۵.

۱۲۰- شاهد یاران؛ ماهنامه فرهنگی تاریخی بنیاد شهید و امور ایثارگران؛ شماره ۶۴، دوره جدید؛ تهران، اسفند ۱۳۸۹.

۱۲۱- عدالت و امید؛ بنیاد اندیشه؛ سال اول، شماره دوم (ویژه نامه پنجاهمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل بلخی)؛ کابل، سرطان ۱۳۹۷؛ شماره ۵، حوت ۱۳۹۸.

۱۲۲- غرjestان، نشریه مرکز انسجام امور ملیت هزاره، سال دوم، شماره ۳، کابل، جوزا و سرطان ۱۳۶۸.

۱۲۳- نقد و آرمان؛ ولی پرخاش احمدی؛ ایالات متحده امریکا، شماره های ۶ تا ۱۱، سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹.

نام نامه



۳۴۴، ۳۴۰، ۹۲، ۸۳، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴		
۳۳۱	اکبرزاده، افسانه	آخوند خراسانی (محمدکاظم هروی) ۲۹، ۲۲۸
۳۲۸، ۳۰۵، ۱۳۷	اکبرزاده، شکوفه	آخوند ملا محمدعلی ۱۶۹
۱۱۸	امام موسی صدر	آخوندزاده قندهاری، محمدسرور ۱۱۵
۳۳۱، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۶۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸		آقا میرآقا ۲۵۹
۸۳، ۲۸	امان الله خان (پادشاه)	آناهیتا راتبزاد ۲۹۷
۳۴۷، ۲۶۶، ۲۶۱، ۲۰۸، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۹۵		آهنگ، محمدآصف ۱۳۸
۱۳۹	امینی	ابدالی، احمدشاه ۲۹۳
۸۰، ۵۱	امینی، عبدالحسین	ابراهیم خان گاوسوار
۱۸۷	انصاری، فاروق	۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹
۱۲۳	انصاری، میر امان الدین	۲۹۰، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۳، ۲۳۶، ۲۱۹
۳۵۰، ۲۷	انوشه، حسن	۳۴۰ ابن سینا
۱۷۰	انیس، محی الدین	۱۷۶ احمدی، محمدامین
۴۶	انیشتین	۳۳ اخلاقی، محمداسحاق
۲۶۴، ۲۵۹	اولیور روا	۳۴، ۱۴۵، ۱۸۸، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳
۶۰	ایرج میرزا	۶۰ ادیب نیشابوری، عبدالجواد
		۳۰ ادیب نیشابوری، محمدتقی
۲۰۷	بابه خان	۱۰۶ ارانی، تقی
۱۷۰، ۱۳۹، ۱۳۸	براتعلی تاج	۲۹ اصفهانی، سید ابوالحسن
۱۷۰	بسمل، محمدانور	۲۶۱ اعتمادی، مصطفی
۱۲۲	بسمل رضایی، فضل الله	۳۱۶ اعتمادی، نوراحمد
۳۴۴، ۱۱۵	بشیر هروی، علی اصغر	۲۵۱، ۳۲۱ افشار، محمدامین
۱۹۵	بلال حبشی	۸۸ افلاطون
۱۳۷	بلخی، خدیجه (دختر بلخی)	۳۰ اقبال لاهوری، محمد
۳۲۹، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۲، ۳۰۱، ۲۲۹		۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳

۳۱۴، ۲۹۳، ۲۹۲	جاوید، احمد	بلخی، سید علیرضا (پسر بلخی)	۳۳۳، ۳۳۰، ۲۸۰، ۷۹، ۲۲۹
۱۴۱، ۳۳، ۳۲	جاوید، سید محمدعلی	بلخی، سید مسعود (عالم دینی)	۳۰
۳۱۲، ۲۱۱، ۱۸۶، ۱۷۰	جعفر خان فرقه مشر	بلخی، صدیقه (دختر بلخی)	۱۳۷
۳۴۰	جعفری، محمدتقی		۳۳۱، ۳۱۷، ۳۰۱
۱۲۰	جعفری، محمدکاظم	بلخی، جلال الدین محمد	۳۰، ۱۵
۳۳۲	جوانشیر، علی شاه		۳۴۸، ۳۴۰، ۲۵۲، ۲۴۷، ۶۶، ۶۵، ۵۹، ۵۳، ۴۸
۱۸۶، ۱۷۰، ۱۳۸	جویا، سرور	بهسودی، سید انور شاه	۱۳۸
۱۳۹	جویا، غلام علی	بهشتی، سید علی	۱۲۱
۱۶۹	چپه شاخ، غلام نبی	بهلول، محمدتقی	۲۷۶، ۱۵۳، ۱۴۴، ۱۴۳، ۳۵
	چرخ، خالد صدیق	بیانی، خادم حسین	۳۳۱
۱۹۲، ۱۷۰، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹، ۳۸		بیدار، عبدالغفار	۲۱۳
۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۹، ۲۵۸، ۲۴۰، ۲۱۷، ۲۰۴		بیدل دهلوی	۳۴۰
۱۸۹، ۱۷۰	چرخ، غلام نبی خان	بینش، محمد وحید	۱۷۴، ۱۶۶
۳۲۶	چنداوولی، حاج حسین	بینش، محمدیوسف	۱۱۵
۲۱۰، ۲۰۸	چنداوولی، رجب علی		۳۱۷، ۳۱۲، ۲۶۷، ۲۱۱، ۱۱۷
۲۴	چنداوولی، سخی		
۳۲۷، ۳۲۶، ۲۷۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۱۰۷		پاچا، سید غلام حیدر	۱۷۲، ۱۷۰
۳۴۵، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸		پاسخ هاشمی، سید اسماعیل	۲۲۲
		پاکزاد، کریم	۳۰۲
۳۴۰، ۲۶۶، ۷۹، ۷۸، ۴۸، ۳۰	حافظ شیرازی	پغمانی، محمد غوث	۲۱۰
۲۰۶	حبیب الله خان (پادشاه)	پنجشیری، دستگیر	۱۵۳
۱۶۸	حبیب الله خان کلکانی (پادشاه)	پیر محمد	۲۰۸
۲۷۵، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۷۲			
۲۶۴، ۱۳۵، ۶۰	حبیبی، عبدالحی	ترکمنی، عبدالرئوف	۲۲۲، ۱۲۴، ۹۶، ۷۹، ۴۱
۲۵۹، ۱۳۹، ۱۰۹، ۱۱۰	حبّت، میر علی احمد		۳۴۴، ۳۲۶، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۱، ۲۷۷
۱۰۵	حسن البناء	توخی قندهاری، عبدالله خان	۱۳۸
۴۵	حسین بن علی (ع)	توفیق، عبدالحسین	۱۳۹، ۱۱۵، ۳۳
۱۰۶، ۹۲، ۶۰، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸		تهرانی، حسن	۱۳۹، ۱۳۸
۳۰۷، ۳۴۵، ۲۶۴، ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۰۷			

۲۱۰	خواجه عبدالاحد خان	۱۱۲	حسینی، سید جواد
۲۱۰	خواجه عبدالقیوم خان	۲۴۹	حسینی، سید حسن
۲۱۰	خواجه عزیزاحمد خان		حسینی، سید محمد (پدر بلخی)
۲۰۶	خواجه محمد سعید	۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷	
۲۴۴، ۲۴۳، ۱۱۷	خویی، سید ابوالقاسم	۳۲۷	حسینی، سید محمد
		۳۳۲	حسینی، علی احمد
۲۴۸، ۴۶	داروین	۱۵۸، ۱۵۶	حق شناس
۱۲۳	داکتر قیوم	۳۲۷، ۳۲۶	حکمت، صمد علی
۳۰۲	داکتر کریم	۱۰۸	حکمتیار، گلبدین
۲۶۰	داکتر نجیب‌الله (رئیس جمهور)	۲۷۸، ۲۴۳، ۱۱۷	حکیم، سید محسن
۵۲	دانش، سرور	۲۷۸	حکیم، سید یوسف
۲۸۶، ۲۶۶، ۲۶۰، ۱۳۷، ۱۲۷، ۱۲۰			
۲۱۰	داوودزایی، غلام محمد	۳۴۰، ۲۶۱	خامنه‌ای، سید علی
۱۷۲، ۱۷۰	داوی، عبدالهادی	۱۳۸	خامه‌یار، حسن
۲۴۸، ۴۶	دکارت	۳۱۹، ۱۲۵	خان عبدالغفار خان
	دلیری، سید اسماعیل (از یاران بلخی)	۲۱۲، ۲۱۰	خانجان پغمانی
۳۲۶، ۲۱۹، ۲۰۶		۱۴۲، ۱۳۹	خسروشاهی، سید هادی
۱۳۹	دوانی، علی	۲۰۷	خلیل
۳۴۷، ۱۵۸	دوست محمد خان	۱۷۰	خلیل، محمدانور
۱۲۶، ۲۷	دولت آبادی، بصیراحمد	۲۱۰	خلیل احمد خان
۱۳۹	دیوید بسبی ادواردز	۱۱۲	خلیلی (استاد خلیل)، ابراهیم
		۳۱۳، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۵	
۳۳۲	ذره، سید امیرشاه	۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲، ۶۰	خلیلی، خلیل‌الله
		۲۱۵، ۲۱۳، ۱۹۸، ۱۹۲، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۰	
۳۶۷	راشد، حسین علی	۳۴۳، ۲۹۸، ۲۶۵، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۲۹، ۲۲۵	
۲۷۵، ۱۰۸	ربانی، برهان‌الدین	۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۶، ۹۲	خمینی، سید روح‌الله
۳۳۹	رحمانی ولوی، مهدی	۳۴۴، ۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۴۴	
۱۰۵	رسول رحیم	۳۴۰، ۱۱۸	خمینی، مصطفی
۱۴۵، ۱۴۳	رضا خان (شاه ایران)	۲۰۸، ۱۹۸	خواجه اکرام
۳۴۲، ۲۲۱، ۱۱۵	رضوی غزنوی، علی	۳۹	خواجه سید حسن گردیزی

۲۶۱	سجّادی، سیّد محمّدامین	۳۰، ۲۹	رقیّه (خواهر بلخی)
۲۴۴	سجّادی، سیّد محمّدعلی شاه	۱۳۵	رویش، عزیز
۱۵۵	سراجیکی، اسدالله	۳۰۳، ۲۸	رہیاب بلخی، سیّد حسین
۲۴	سرباز، لطیف	۲۰۸	روفی، اسدالله
۲۰۵، ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۷، ۱۳۹، ۱۲۲		۲۵۰، ۱۱۵، ۱۰۷، ۲۱۲	ریاضی، میر محمّدحسین
۲۷۷، ۲۳۶، ۲۱۹، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۷		۱۳۸، ۳۵	رئیس، سیّد محمّدحسن
۲۹۴	سردار عبدالولی		
۲۶۴، ۲۵۹	سروقدمقدم، ابوالحسن	۱۰۳	زابلی، عبدالمجید
۳۴۰، ۷۹، ۵۹، ۳۰	سعدی شیرازی	۲۶۱	زاهدی، علیجان
۳۳۲	سلطانزاده، میر محمّدحسن	۱۰۳	زکریا، فیض محمّد
۳۴۰، ۷۹، ۵۹، ۳۰	سنایی غزنوی		زوری، امین برین
۱۰۸	سیّاف، عبدالرّسول	۲۰۵، ۱۹۳، ۱۷۷، ۱۵۳، ۱۳۴، ۹۱، ۸۹، ۵۴	
۲۹، ۳۰	سیّد ابراهیم (برادر بلخی)	۲۳۷، ۲۳۴، ۲۱۹، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۹، ۲۰۸	
۱۳۸	سیّد اسحاق وکیل سانچارکی	۳۳۲، ۳۱۲، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۳۹، ۲۳۸	
۲۱۰	سیّد ایشان	۱۵۴	زوری، حفیظہ
۶۲، ۶۱	سیّد جمال الدّین افغانی	۳۰	زوری، خواجه محمّدنعیم (از یاران بلخی)
۱۱۲، ۱۱۱، ۹۲، ۸۳، ۷۵، ۷۲، ۶۶، ۶۴، ۶۳		۱۳۲، ۱۳۱، ۹۱، ۸۹، ۵۴، ۴۰، ۳۸، ۳۶، ۳۵	
۳۴۷، ۳۴۴، ۳۴۲، ۲۸۷، ۱۴۲، ۱۲۵، ۱۱۳		۱۷۳، ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۹	
۲۰۶	سیّد جوہر شاہ	۱۹۶، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۶	
۱۷۲، ۱۷۰	سیّد حسن فرقه مشر	۲۱۳، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۸	
۲۱۰	سیّد رؤف خان	۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۴، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵	
۲۷	سیّد سلیم شاہ	۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۵۸	
۲۶۱، ۲۱۱	سیّد عبّاس	۳۴۳، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۱۶، ۳۱۲، ۲۹۰، ۲۸۰	
۱۷۰	سیّد عبدالجواد شاہ	۵۳، ۵۲، ۵۱	زینب (س/دختر علی بن ابی طالب)
۲۱۲، ۱۷۸	سیّد عسکر		
۲۹	سیّد علی احمد کربلای	۱۱۵	ژوبل، حیدر
۳۳۹، ۶۰	سیّد فضل اللہ		
۲۹	سیّد قاسم خواجہ	۳۹	ساجدی، سیّد حسین
۱۰۵، ۸۰	سیّد قطب	۳۱۳، ۲۴۶، ۲۲۷، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۱۵	
۱۶۸	سیّد کمال	۱۱۴، ۱۱۲	سجّاد، علی بن الحسین (ع)

۱۱۵	صادقی پروانی، میرحسین	سید محمد بلخابی (حاجی دهنه)	۲۱۹، ۳۰
۲۷۸، ۲۴۴	صالحی، سید علی اکبر		
۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۳۰	صدر، سید رضا	شاه محمود خان (صدراعظم)	۹۴، ۳۸، ۳۶، ۳۵
۲۲۸	صدر، سید صدرالدین		۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳
	صدر، ضیاءالدین		۱۶۷، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۳
۳۰۲، ۱۰۵			۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۵، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳
۱۳۸	صدرا الواعظین بلخابی، سید میرحسن	شاه نور، سید نور محمد	۱۶۹
۱۷۰	صفا، محمدانور	شاه ولی خان	۱۰۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۹۴
۲۸	صفدر خان هزاره	شیرازی زنجانی، سید موسی	۱۳۹
۲۹۸	صمد حامد	شجاعی، سید اسحاق	۱۵، ۲۴، ۳۰
		شرق، محمدحسن	۱۷۲
۳۳۹	طالب، امین الله	شریعتی، علی	۱۰۶، ۲۶۱
۲۳	طالب حسین قندهاری	شریعتی، محمدتقی	۲۶۱
۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۸۵، ۱۱۵		شریفی، علی مدد	۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۵
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۱۰		شریفی، محمداسلم (از یاران بلخی)	
۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۴، ۲۷۶			۳۷، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۳
۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴			۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۴
۸۰	طالقانی، سید محمود		۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۷۵، ۲۸۱
	طاهر بدخشی	شعاع، میر علی اصغر	۳۶
۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴			۶۶، ۸۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
۱۰۶	طبری، احسان		۱۷۰، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۵۹، ۲۶۷
	طیبی، عبدالحکیم	شفایی، اسدالله	۲۰۶
۶۱، ۶۴، ۳۴۷		شهرستانی، شاه علی اکبر	۱۱۵
۳۴۷	طرزی، محمود	شیرازی، ابوالحسن	۱۴۵
۳۳۴	طغیان ساکایی، یونس	شیرازی، سید عبدالله	۱۴۵
		شیرازی، میرزا حسن	۲۲۸
۳۰	عادل، سید محمد	شیرجان	۱۷۲
۲۶۰	عادلی، سید جعفر	شیرعلی خان	۳۴۷
۳۰۳	عادلی، سید کاظم		
۳۰، ۲۹	عالم، سید حسین	صادقی، سید حسین	۱۳۸

۲۱۴	غلامسعید (جنرال)	۱۱۵، ۱۱۶	عالم، سید علی احمد
۱۵۶	غلاممجتبی خان	۱۱۷، ۲۵۱، ۲۶۷، ۳۱۲، ۳۲۶	
۲۴۰، ۲۳۸، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۹۲			عالمشاهی، سید محمدابراهیم
۲۹۴	غوث، عبدالصمد	۳۱۲، ۲۶۷، ۲۵۱، ۱۱۵	
۱۹۸	غوربندی، محمدکبیر خان	۲۴۹	عالمی بلخابی، سید محمدعلی
	غوربندی، میر علی گوهر (از یاران بلخی)	۲۹۳	عباس آذرین
۲۲۳، ۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۸۶		۶۱	عبدالحکیم
		۳۴۷، ۲۴۰، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۱، ۱۵۷، ۶۴	
۱۰۶	فارسی، جلال الدین	۲۱۰	عبدالحمید
۱۷۰	فارغ، محمداکبر	۱۸۹، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۴	عبدالخالق
	فاضلی، سید حجت	۱۰۳	عبدالرحمان خان (پادشاه)
۲۴۹، ۲۳		۱۱۰، ۱۳۸، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲	
۲۱۲، ۲۱۰، ۱۷۰	فتح محمد فرقه مشر	۳۱۷، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۲۸، ۱۸۹، ۱۸۶	
۲۱۰	فراهی، عظیم	۲۲۲، ۱۰۹	عبدالرحیم زری، عبدالملک
۲۹۴	فرد هالیدی	۲۱۰	عبدالستار خان
۳۴۰، ۶۷، ۵۹، ۳۰	فردوسی، ابوالقاسم	۲۱۴، ۲۰۹	عبدالعزیز خان
۱۲۳	فرمان، یونس	۳۱۳	عبدالعظیم
۵۹	فروزانفر، بدیع الزمان	۲۹۸، ۲۹۴	عبدالولی
۱۳۸	فرهنگ، میر محمدصدیق	۱۰۳	عثمان، غلام فاروق
۲۹۲، ۲۲۲، ۱۸۸، ۱۷۰		۳۰۳	عثمانی، عبدالحق
۱۴۵، ۱۰۹، ۱۴۱	فصیحی غزنوی، قربان علی	۲۲۸	عزیز، عبدالحسین
۶۰	فکرت، محمد آصف	۱۱۵	علم الهدی، سید علی جان
۲۲۲	فگار معالجی، فقیر محمد	۱۳۵	علوی، سید محمدرضا
۱۱۱	قیاض، محمد اسحاق	۳۰۷، ۸۹، ۵۱	علی بن ابی طالب (ع)
۲۱۴	فیض محمد (جنرال)	۶۷، ۳۰	علی بن موسی الرضا (ع)
۱۶۹	فیض محمد کاتب	۲۰۸	علی گل
		۱۹۵	عمار یاسر
	قربان نظر ترکمن (از یاران بلخی)		
۲۱۲، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۷۳		۱۶۴، ۱۶۳، ۱۳۸، ۱۰۳	غبار، میر غلام محمد
۱۰۹	قطب، سید حیدر شاه	۳۴۲، ۳۰۳، ۲۲۷، ۲۰۵، ۱۹۷، ۱۸۹، ۱۷۰	

۳۷، ۳۶، ۳۴		۲۱۳، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۱۵	
۳۸	گلجان وردک	۳۳۲	قطره، سید هاشم
۲۰۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۳۳		۱۹۸	قلعه بیگی، عبدالغنی خان
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶		۱۵۶	قمر البنات
۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱		۱۴۴	قمی، سید حسین
۱۰۶	گورکی، ماکسیم	۱۶۹	قندهاری، سید عبدالوهاب
		۱۱۵	قندهاری، سید مظفر شاه
۱۷۸	لطیف‌گل	۳۱	قندهاری، شیخ محمد طاهر
۱۶۹	لودین، عبدالرحمان	۳۴۰، ۳۳۹، ۱۴۲، ۶۰، ۵۹، ۳۵، ۳۳	
۲۰۸	لولنجی، سید اسماعیل		
		۲۱۰	کارگر، عبدالله
۲۱۱	مأمور عبدالله	۴۶	کارلایل
۲۳۴	ماهیار	۲۹۷، ۲۶۰	کارمل، ببرک
۱۱۵، ۳۳	مایل هروی، میر غلامرضا	۵۰	کازانتزاکیس، نیکوس
۳۰۴	مبارز، عبدالحسین	۲۲۹	کاشانی، سید ابوالقاسم
۱۱۲	مبلغ، محمد اسماعیل	۳۱۳، ۱۷۳، ۱۳۹، ۱۱۵	کاظمی، محمد علی
۲۵۱، ۲۳۸، ۲۲۲، ۲۲۱، ۱۲۵، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵		۲۱۳	کاظمی، محمد کاظم
۲۶۵، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۳، ۳۴۴		۳۳۲	کاوه، عبدالرئوف
۱۲۵	مجددی، محمد ابراهیم	۲۶۸، ۲۶۰	کشمند، سلطانعلی
۱۹۸	مجددی، نور المشایخ	۲۹۴، ۲۹۲	کشکی، صباح الدین
	محسنی، محمد آصف	۳۰	کفایی، میرزا محمد
۱۱۷، ۱۴۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۴، ۳۲۱، ۳۴۴		۲۱۰	کلکانی، عبدالرحیم
۲۱۰	محصل، عبدالله	۱۷۰	الکوزابی، عبدالعزيز
۱۳۸	محقق بلخی، محمد		کوهستانی، عبدالغیاث خان (از یاران بلخی)
	محقق خراسانی، محمد عیسی	۶۶، ۷۹، ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۹۴	
۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۴۴		۲۷۷، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۰۶، ۲۰۴	
	محمد بن عبدالله (ص) (پیامبر اسلام)	۱۰۶	کیانوری، نورالدین
۶۲، ۱۹۵، ۲۵۲، ۳۰۷			
۴۹	محمد فؤاد عبد الباقي	۳۴۴	گاندی، مهاتما
۱۰۵	محمد قطب		گل احمد

۲۱۰	محمّدانور خان	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۳۴، ۳۴۷
۲۱۳	محمّدآصف خان	۱۶۹، ۱۷۲
۲۱۶، ۲۱۴		محمّدهاشم خان (صدراعظم) ۳۳، ۳۶، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۹۳، ۳۱۶
۱۸۶	محمّدحیدر خان	محمّدیوسف (صدراعظم) ۲۹۷، ۳۱۶
۳۹	محمّدداوود خان (رئیس جمهور)	محمودی، سیّد حیدر ۲۶۰، ۲۶۱
۹۵، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۵		محمودی، عبدالرحمان ۹۰
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۲۲		۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۸۹
۲۳۸، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳		۱۹۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۴۷
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۲۰		مدرّس افغانی، شیخ محمدعلی ۱۱۲
محمّدظاهر خان (پادشاه) ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۷۸		مرادی، محمد ۶۰
۸۹، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵		مزاری، عبدالعلی ۱۸۶، ۲۵۹، ۲۶۰
۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۵		مسجدی خان بیات ۲۰۶، ۲۰۷
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴		مسرورنجیمی، سیّد اسماعیل ۲۴
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶		۳۲۹، ۳۶۳، ۱۸۷، ۳۹
۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷		مسعود، احمدشاه ۱۰۸
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۵		مسلم بن الحجاج ۴۹
۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰		مصباح، سیّد محمدحسین ۱۱۵
۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳		۱۱۶، ۱۱۷، ۲۵۱، ۲۶۷، ۳۱۲
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۹		مصباحزاده، سیّد محمدباقر ۱۰۷
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲		۱۲۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۵۱، ۲۸۸، ۳۲۱
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۵		مطهری، مرتضی ۱۰۶، ۲۶۱، ۳۴۰
محمّدعارف خان (جنرال) ۲۱۴		مظفری، سیّد نبی ۱۱۵
محمّدعزیز ۱۶۳		مقصودی، عبدالحسین ۲۴۶، ۳۱۳، ۳۲۱
۱۶۷، ۱۶۸		مکارم شیرازی، ناصر ۵۵، ۱۰۶، ۱۷۷، ۳۴۲
۱۶۸، ۲۰۸	محمّدعظیم	ملا صدرا ۳۴۰
۱۷۲	محمّدگل مومند	ملکیار غزنوی، عبدالله ۳۴، ۳۶، ۳۷
۲۰۷، ۲۱۲		
۷۸	محمّدنادر خان (پادشاه)	
۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹		
۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲		

۱۷۰، ۱۶۹	میر سید قاسم	۳۴	ملکیار غزنوی، عبدالاحمد
۳۳۹	میر آقا هراتی	۱۱۷	منتظری، حسین علی
۱۷۰	میرزا فیض محمد	۱۱۷	منتظری، محمد
۱۷۲، ۱۷۰	میرزا محمد مهدی	۳۰	موحد بلخی، سید حسین
۳۱۶، ۲۷۴	میوندوال، محمد هاشم	۳۰۳، ۳۰۱، ۲۶۷، ۱۳۸، ۱۱۲	
		۲۶۱	موسوی، سید عبدالله
۳۱۲، ۱۳۸	نادر علی خان سناتور	۳۲	موسوی، سید غلام حسین
۳۰۵	نادری، پرتو	۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۰۳، ۲۲۸	
۲۴	ناصر، سید عبدالحمید	۳۰۶، ۲۷۸، ۲۶۵، ۲۳۸، ۲۳۰	
۳۸، ۵۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۷۷		۱۷۳	مولایی، غلام حیدر (از یاران بلخی)
۲۱۲، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۷، ۳۰۰		۱۸۶، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۷۷	
۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۴۲		۱۷۳	مولایی، محمد حسن (از یاران بلخی)
۲۲۸	ناصرالدین شاه	۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۰۹	
۱۱۶، ۱۱۵، ۲۴	ناصرزاده، سید محمد شریف	۲۴	مولایی، محمد سرور
۱۱۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۱۷		۷۹، ۸۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵	
۲۵۸، ۲۴۴	ناصری داوودی، عبدالمجید	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	
۲۱۰	ناصری، اسلم	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴	
۲۲۹	نایب‌زاده، محسن	۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۷۶	
۱۰۹	نایل، حسین	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۲۵	
۲۲۸، ۳۰، ۲۸	نجفی شمشیری، سید حیدر	۲۴	مولایی، محمد صفر (از یاران بلخی)
۲۳۶، ۱۶۹	نجفی، علی	۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۹	
۳۳۳، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۷	نجم، عبدالفتاح		مولایی، میر احمد (جنرال)
۱۱۵، ۱۱۱	نکته‌دان، سید اسدالله	۱۹۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳	
۱۳۹	نواب صفوی، سید مجتبی	۱۳۲	مهرین، نصیر
۲۹۷	نور، نوراحمد	۱۳۹، ۱۷۰، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۵	
۲۱۰	نورستانی، رحیم	۳۹	میر احمد شاه گردیزی (جنرال)
۳۰	نهادندی، علی اکبر	۱۱۵، ۱۷۰، ۳۰۵، ۳۱۲	
۱۱۵، ۱۱۷، ۳۱۲، ۳۱۷	نهیضت، محمد حسین	۲۹	میر جلال الدین حسین
۱۰۸	نیازی، غلام محمد	۲۰۸	میر حکیم
		۲۹	میر سید علی ولی

۲۴۴	واحدی، ضامن علی
۱۳۸	واعظ بلخی، سید غلام حسن
۱۰۹،	واعظ، سید محمد سرور
۱۱۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۳۲۱، ۳۴۴	
۲۱۰، ۲۱۱	وزیر آبادی، عبدالمحمد
۳۱	هاشمی بلخی، سید محمد علی
۹۳	هانری دونانت
۲۱۰	هراتی، محمد کبیر خان
۲۴۸	هروی، محمد صابر
۱۶، ۲۶۴	یحیی بن زید (ع)
۱۲۶	یزدانی، کاظم
۱۲۵، ۳۳۴	یونسی، محمد ظاهر
۱۷۹	بیلاقی، غلام رسول
۱۷۹	بیلاقی، غلام محمد